

۱۱
 شیخ الاسلام علامه
 در بیان بیست نام فی حق تعالی
 و این بیست اسم از بیست و نه
 اسم الهی است که در کتاب
 الحکم الی الله
 در باب بیست و نه
 در آن ذکر شده است
 و این بیست اسم از بیست و نه
 اسم الهی است که در کتاب
 الحکم الی الله
 در باب بیست و نه
 در آن ذکر شده است

بسم الله الرحمن الرحيم و تم انهم

الحمد لله الذي بنصرته و جلاله تتم الصالحات و يذكره يتقصد المراء بحسن الحصين و من
من اني فات و بدعوتهم يقتدر البركة و تحصل المرات و الصلوة و السلام على رسوله
و صبيه محمد الذي جعل الاوراد و الدعوات جنة لرفع البليات و عدة بسيل السعادة
و تيسير لرفع الدرجات و على آله و اصحابه الذين فازوا بالترتيب انطرق و افضل
التقربات و على سائر عباد الله الصالحين الذين تقربوا الى الله تعالى بوظائف
الطاعات و انواع العبادات اما بعد چون گفتم كه فارتجبت ماسوى الله و الله
محبت الله بفيض فضل بر ذاني از صفوس و عفو ان جواني در خدمت و العباد
اوستا و كامل العلم اكرم بقلبه محمد شين بارك الله في اخلاقه في بارك في اسلامه كبت
متداوله علم شريف حديث از صحيحين و مسكوة المصابيح و شفا قاضي عياض و سفر السعاده
و جزاها كذا و ان و في نعمت اعازت تا تم و دستورى عام در روايت
حديث يافت و اكثرى از روزگار در مطالعة اخبار و مقابل احاديث سيد ابراهيم و الله
و سلام عليه و على آله الاخبار الاظهار سبري رد مخصوص تلاوت و توفيق كتاب مستطاب
حسن حصين و اقتباس انوار و استفاضه اسرار ابن حزمين كه جواهر خزان و انوار
حضرت رسالت پناهي است صلى الله عليه و آله و سلم و لمعنى تام و شفعى صادق و است
و انشائي در بعضى از مواضع و در نفس معاني از نقاب حجب انهام و اجمال جمال مقصود
ني نمود و از شرح متعارف چنانكه دل ميخواست بزبور روح افزاي و ضوح آراسته
كه طلب ازل مشايق نبي گشود و بعد از رجوع بكتب قوم مخصوص بوفات محفوظه

عالم عارف كامل قدوة المحبين زبدة المحققين محي علوم الدين كاشف مقباتها
الحديث و الترتيل مصدوق علماء امتي كانباء بني اسرائيل في زمانه افضل للنشر و الامانة
الى دى و نشر مشيد قواين الطريقة الجامع من الشريعة و الحقيقة سيدي و جدي و عدة
يومي و غدي المؤيد بفيض المطلق الذي هو بالاتباع احق ابوالمجد الشيخ عبد الحق نور الله
مرقه المتيق و روح الله و روح اللطيف و اوصول البناء من بركاته و فروع كماله
اثيرت معاني و تحقيقات بر منصفه بروز جلوه كرسده بر نكات شرح توتري تازه و
جواني في اندازة مي افزود و كوي دل را از ميدان انوار چو كان لطافت مي رود
علا خطه انمياني من ايند خوان لوح ناداني را بهوس ان ميشد كه ز شروح اين
صحيحه كه امت كتب و كير ان فن مستحق شرافت كه علمي ذوي القدر شكر الله
سعيهم و جزاهم عن المسلمين خير ابدل جهد نموده و در توضيح مقصود و كوشيده اند
زبدة معاني و خلاصة تحقيقات بر گرفته بزبان فارسي مترجم اين كلام منجز نظام كرد
و بعضى از نكات و توضيحات كه از انما استعداد كاتر و ف ترشح نموده نموده اند
تا اين زده بپند و عاقله خيال الله از ان فيضند و بهره ياب شوند و بهر كس از خدا
در ك معاني و فهم مباني اسان آيد بكم صاحب البيت ادرى بماني البيت از كذا
قلت بضاعت و عدم استطاعت جبري در كار بود و توفيق و قاعدى در اقدام
و اتهام اينكار بزرگ راه مي يافت اخلاص بود و دواعي بعد استخاره توكلت الله
شويدان لازم وقت افتاد و در اندك زمان توفيق وى بجاه صورت انعام
يذرفت ليكن ميش از تبصير بخودت ايام نظام جميت و بنا و ماني بصوب
تشتت و سرگرداني منوط شده بكار كه بخواب ادرى در روى و ان
حاكم نسيانها كوفه نظر ثاني ان محال عادي مي نمود و بهر جهت كساد و محتاج مصلحت
در اخلاص ان ميداد و از اظهار ان سرور دامن تشويق و حامي چيد اما چون در عباد

باري خا طراف

مستوفى

آنرا و بی فکرت اعتبار پذیرای و درجه قبول یافته رغبت و تحسین را تمام و ترویج آن شده
هرگاه بعد از مدتی بخت مکرری فضل الهی جلالت قدری پیدا شود و حالتی پس النعم
و القسط دست داد امتثالاً لامر اوراق است و در پیشان را بجهت کرده و در رشته تنبیه
و تنبیه در آورد و بامر نظر ثانی گذارید و بحر زین ترجمه حصین مصیبتی گردانید
توقع از ناظران صفوت نهاد و مستفیدان نیک بنیاد اما آن برزه پس خوان کرامت
اسلاف را که چون خامه در گاشتن حروف بی اختیار و مانند نغمه در بر و استن اسرار
از تصرف خود بهی است در میان نیارند و پیش از سفر و خاتم بند نمایند که هر چه در زبان
این خاک را جاری شده هم از رشحات زلال مولفات مشحونه التحقيق است و محموم
انام قدوة المحدثین است و الله علیه رحمة کامله و برزلی و خطای که مطلع شوند بذل
غفو و کرم پوشند و بعد از تحقیق تقصیر نمایند شعر العفو عند کرام الناس مامون
و انی لا اتوقع من احد علی ذلک السعی و الی الله اجر ان اجری علی الله و هو تعالی حب
من توکل علیه و کفاه اللهم اغنی بفضلك عن سواک و توکل علیک و آخر دعوانا
ان الحمد لله رب العالمین بسم الله شروع میکنم کتاب خود را بنام خدا می که سر او را
پرستش است الرحمن بخشنده است خلق را در دنیا موجود و حیات الرحیم و
بخشن کننده بر مومنان در آخرت بعفو و مغفرت و رفع درجات منقول است
ابن عباس رضی الله عنهما که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون کودک را
معالم بسم الله الرحمن الرحیم تعلیم کند بعد از آن ساعت بدین زبان و فقره حاجی ازنی و
و مستوفیان کلام لم یزنی ندانند که سر بر آب بنویسد یکی بنام کودک و یکی بنام پدر
و مادرش و یکی بنام معلم و مضمون برات این بود که مجموع را از التمس و درخ ازاد
کردیم و دلنمای بهایشان را بدربافت رضوان خود را و کردانیدم الله الله که ابتدای
سخن بر مغفرت و رضوان آمد و با ذلک علی اند بفرزید بدانکه در دنیا همای حصین اصل

بسیار است که مصنف در نسخه اصل نوشته و اکثر شرح این کتاب مستطاب تقدم و تأخر
ایراد کرده اند شرح این بیستم و با الله التوفیق و بیده از ممة التحقيق لا اله الا الله
للقایم کلمه طیب ذخیره است برای حصول مشاهده جمال پروردگار تعالی و وصول حد
مقدس او غر و علا بعضی عده را اسرف ضبط نموده اند بنا بر علمیه ابتدایه و تقدیم خبر
عده که در دنیا برای تقاضای وی تعالی بایست کلمه طیب است و بعضی بنصب بنا بر آنکه
مفعول له با حال است معنی آنکه میگویم کلمه طیب بجهت بودن عده لقایم در آن حالی
که وی عده است برای حصول روبرو به ضامن صحیح شده در آخرت صلی الله علیه و آله
که چون مراد کلمه شهادت بگوید باشد او را لقایم تعالی و ظاهر آنست که رفع و تبار
جزیه است یعنی این کلمه عده است بجهت حصول روبرو و تعالی کذا قالوا و عده بفهم عین
معه در بقعه تفرست که همیا و آماده کرده از ادوی و ذخیره ساخته برای دفع
حوادث ایام مانند مال و سلاح و غیره ها کذا قال المصنف اللهم کلمه است که مشهور
است استعمال او در شاکستن و حکام تضرع و در دعا تحقیق مامور است پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله و سلم در کلام قرآن یکفایت ای کلمه بقول و یتعالی قل اللهم مالک الملك
و در بجهت ورود یافته اکثر ادعیه مآثره مصدر یا نیکم و زکشتی از نضر بن شیمیل نقل کرده
که گفته اند هر کسی که اللهم گفت خواند خدای عز اسمه را بچین اسماء او و مثل این رحمت
رضی الله عنه نفع منقول است و اللهم یعنی یا الله است میم شد دعوی حروف ندایت
چه ندانست سبب حال دوی العقول است و دوی تعالی یاک و ممره است از بد او و آخر
میم بجهت اتمام شان لفظ جلالت است صل علی سید طلق خداوند افاضه خیر و رحمة
کن از علو جناب خود پیشوای خلق و سر در جمیع مخلوقات صانوه و رقیه منی دعا
و رحمة و استغفار را بدید و در و فرستادن بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و بعضی گفته اند معنی اللهم صل علی محمد اینست که تقطیع کن او را در دنیا با علایق او و او را

دعوت او و القای شریعت او و در اخراجت اصول شفاعت و تصنیف ابر و ثواب
 اجمعین مبنی بر آنست که اصل صلوة در نیت مبنی تعظیم است چنانکه مصنف در مفتاح گفته
 اما پوشیده نماید که برین تقدیری بایست صلوة متعدی باشد بنفس خود نه بعلی مثل
 تعظیم زیرا که تعدی بنفس و جوف تابع معنی است که اقال الحنفی و در بعضی تفاسیر
 گفته که صلوة از حق بجا نه رحمة است و از غیر او طلب رحمة و سبب اطلاق میکند
 بومالک و شریف و فاضل و کریم و عظیم و متحل اذی از قوم و زو ج و رئیس و مقدم
 کذا فی مجمع البحار و بالجملة سید کسیت که فایق باشد قوم خود را در نیکی و خوبی محمد
 است بنابر بدلیه سید الخلق و رفع نجرته مبتدا محذوف نیز جایز است و آن
 اسم مبارک اشهر و افضل اسمها و است صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت
 اسم ذات است چنانکه اسم جلالة و اسماء الهی تعالی و باقی اسماء صفات است
 و تسمیه کرد بان اسم جدوی عبد المطلب و چون گفته شد جبران نام نکردی این
 پسر را بنام پدران خود و آن نام هر که در قوم تو نبوده گفت مسمی کردم بآن
 نام بامید آنکه ستوده شود و بر زبان تمامه اهل زمین که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود تحقیق نام نهاده است مرا خدا تعالی بحدیثش از پدرش خالق
 بدو هزار سال و نیز و لیت که امنه و الله اکفرت خواب دید هنگامی که گوینده
 میگوید بار آورنده بید این است چون متولد شود نام کن ویرا محمد و آورده اند
 که پیش از زود و شرف پیشکس مسمی بآن اسم نام نبود و ابوهریره روایت کرده
 که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم نیکو شتم به آسمانی مگر که نوشته دیم
 جدوی نام خود محمد رسول الله و بخاری در جامع صغیر از علی بن زید آورده که بود ابو طاهر
 که میگفت و شق که من اسمی لیله فذوالعش محمود و هذا محمد و در بخاری
 تازه بنظر آمده است دوست نتواند کشید **مصرع** از هر چه میزد و میزد دوست خوشتر است

بسیار از حدیث
 مردم در حق
 مالک آمده

صاحب مذهب المدینه از حسین بن محمد المدائنی از کتاب وی شوق العوس و الشوق لنفس
 نقل کرده که از کعب اصحاب روایت اسم پیغمبر ماصلی الله علیه و آله و سلم نزد کعب اهل بیت
 است و نزد کعب اهل ناز عبد الجبار و نزد اهل عیش عبد الحمید و نزد کعب ابنیه عبد الوهاب
 و نزد شیاطین عبد القهار و نزد جنیان عبد الرحیم و در جلیل عبد الخاق و در بر عبد القادر
 و در بر عبد المهیمن و نزد ماس ماران عبد القدوس و نزد موام عبد النیات و نزد و
 عبد الرزاق و نزد سباع عبد السلام و نزد بهائم عبد المومن و نزد طیور عبد الغفار و
 در لوریتة موز موز و در انجیل طاب طاب و در صفت عاقب و در زبور فاروق
 و در فرقان طه و یسین و نزد مومنین محمد مصطفی اللهم فصل وسلم علی هذا القاصی
 و زده تظنما و شرفا و الله و افاضه خیر و رحمت کن بر اولاد و ازواج اکفرت و صحاح
 گفته اهل الرجل اهل و عباده و الضم اتباعه و بعضی تفسیر کرده اند از اهل بیت و اهل
 بیت اکفرت که اند که صدقه بر ایشان حرام است و آن بنویسند اند و صحیح و افاضه
 رحمت کن بر اهل بیت اکفرت صحیح بکون خایمه اسم یا جمع صاحب در صراح
 گفته صاحب یار و جمعه صحیح یا فتح مثل راکب و رکب و صحاب مثل جلیج و جلیج
 و اصحاب جمع صحیح مثل فرخ و افراخ و جمع الاصحاب اصحاب انبی و صحابی در
 در **مطلوع** شخصی را گویند که اکفرت صلی الله علیه و آله و سلم در حال ایمان دیده و از
 دنیا بایان رفته اگر چه در میان رقت نیز متخلل شده باشد چنانکه در اشعرت
 قیس میگویند قول اصح که جمهور را اهل حدیث برانند اینست و بعضی شرط کرده اند
 که مصاحبت و مجالست وی در حق بنوت ممتد بود و در جهاد و غزوات و
 خدمت او حاضر شده و از خدمت او روی کرده و اقل از اشتن ماه داشته اند چنانکه
 که یک نظر دیده و یکساعت تشبه در عرف مصاحب گویند و دلیل ایجاب بر تعیین
 شش ماه معلوم است و بعضی گفته اند که در زمان اکفرت متولد شده اند و از دیده

در حدیث اکفرت

نیز از جمله اصحاب شمرده اند و این خبری نیست حق همان است که اول گفته شد و شک نیست که
در حجاب مرتبه کسی که ملازمت کرد و صحبت اخفرت راضی الله علیه و آله و سلم و قمار کرد و همراه
او کسی که حاضر نشده و در مشهدی از مشاهد و ندید اخفرت را که یک نظر از دور و سخن نگذرد
با وی مگر آنکه یادید در ایام طفولیت و تر و داست در حال کسی که اخفرت راضی الله
علیه و آله و سلم پیش از بعثت دیده مثل کمر ارباب یا بعد از و لیکن مش از دعوت
اسلام مانند و رد که ایامی استند بانه و الله اعلم در جامع الاصول است که مستندی نشده
پیکس حصه عدو اصحاب را رضوان الله علیهم اجمعین از ابتدای بعثت تا وقت صلوات
اخرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت که ثلثان لایعدهم الا الله اما اینقدر وارد شده
است که هنگام فتح مکه ده هزار کس با حضرت بوده اند و در وقت حنین دوازده هزار
و در رجه اوداع چهل هزار کس و در غزه تبوک هفتاد هزار و در وفات اخفرت
صلی الله علیه و آله و سلم یک مائت و سیست و چهار هزار بودند ابتهی و سلم و خبر سلامت
نازل کن از خباب خود بر محمد و آل و اصحاب او قال الفیقه الضعیف المسکین میگوید
در ویش نا توان که خبری نذر و المنقطع الی الله تعالی انقطاع کنند و مخلص و رجوع اند
بجای سبانه و متوجه و مایل بسوی او الراجی من کرمه ان یخیر از انجا یا از تنجیه من القوم
الظالمین متوقع و امید و رجشش بر و در کار خلاص خود را از دست کرده ظالمان
اشاره است بقضیه اعتبار بلیه که واقع شده در زمان مصف بد مش چنانکه ذکر خواهد یا
محمد بن محمد بن محمد بن الحزنی اسم مصف و اسم پدر و جدش مشترک درین اسم تصف
که محمد است و اول از نفع است بید که الفیقه باجته بود و عطف بیان وی و ان اگر
نیز نفع است بنا بر صفت نام مصف و الحزنی مجرب است ملاخلاف دوی منسوب
بجزیره خوب است مانا که مصف باین نسبت معروف و مشهور بود که بعد از کرنام
نام خود باین نسبت نیز او عطف الله تعالی فی شده بر می و نامی که خدا تعالی به

در حال محنت و سختی او اما بعد حمد الله الذی جعل الدعاء لرد القضاء بعد کفین حمد و ثنا پس
خداوندی که گردانیده است دعای برای رد قضاء این و لکن صفا را بر وی اوقات کرده
درین توصیف بر عیب است بدعا و تلج است بحدث آنکه لایرد القضاء الا الله عارف
تفصیل معنی بهما بنی تحقیق خواهد پیوست الله تعالی و الصلوة و السلام علی محمد سید الانبیا
و بعد فستادن صلوة و سلام بر محمد که پیشوای رسل و سر کرده انبیا است و علی الدواعی
الالتقی الاصفیا و بعد فستادن صلوة و سلام بر آل محمد و اصحاب او که بر بنبر کار و بر کار
بند میگویم این را فان بن حصن حصین من کلام سید المرسلین بعضی گفته اند که اند
اسم است و حصن حصین بدل دوست و جاور و مجاور جز او همین است حال پس
فقرهای متعاطفه آینه یعنی تحقیق این حصار محکم و قلعه استوار صادر از کلام نیک امام
حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم و درین کلام اشارت با اسم کتاب
حصن بالکسر جای پناه گذاری الصراح و حصین صفت شده از حصانه استواری و استوار
شدن صرح به امطرزی و بعضی شراح گفته اند که حصن حصین از قبیل ظل ظلیل است
و سلاح المؤمنین من حرانه البنی الامین و این آله حرب و سب حفظ مسلمانان از
بیات و این مستخرج از کتب سبیه امین است مراد از غلظه کت احادیث است
که این نسخه مستخرج از آنهاست و امین یا مشتق از امانه است امین شدن یا از امین
امین شدن یا از امان امین داشتن بر قدر اول بمعنی فاعل است و بر اخیر بمعنی
مفعول فاعله التقسایه و صفی گفته امانت بمعنی طاعت و عبادت و و دینه و تقیه
وامان آید ابتهی برین تقدیر امین بمعنی فاعل باشد خاصه بر معنی اول و بمعنی مفعول
است بمعنی ثانی و بر معنی ثالث و رابع هر دو احتمال دارد و الهیکل العظیم من قول
الرسول الله فی این جز بزرگ از قول رسول صاحب اطلاق محموده است مصف گفته
هیکل در اصل بمعنی ضحاکت و بزرگی و شرف است پسر مستعمل است و خبریکه می گویند

و حصانه

خبر است

از استعاره الهی و ادعیه ربانی و امثال آن و الحز المکنون من لفظ المعصوم الامامون
 و این تقوید مستورا چشم اغیار را لفظ انحضرت است که محفوظ است از صد و گناه
 و مامون است از وقوع در معصیه و عصمت در شرع بودن بنده است بوضعی که پیدا
 کند در وی خدا بقالی در وی گناه را و از بنجه در عرف علمای عصمه محقق است بابنیا
 صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و این هر چهار فقره در اصل قریب بمعنی یکدیگر اند
 بذلت فیها النصیحه جمله مسالقه است یا خبر ما ان خرج کردم درین کتاب نیکخواهی از
 برای عامه مسلمین و خیر اندیشی برای تمامه اهل دین که از جدت بهای اسلام بلکه عین
 دین و اسلام است چنانکه در حدیث صحیح آمده الحسن النضحه و اخرجه من الاحادیث الضعیفه
 و بر آوردم و از احادیث صحیح و حدیث صحیح نزد محدثین است که نقل عدل تام
 البضا متصل و بسند تا بهیچ پای ثابت شده باشد و پوشیده نماند که اینکلام مصنف و ظاهر
 کلام امیده لم یخرج حدیثا صحیحا فی باب الاستحضر و دلالت دارد بر اینکه جمیع احادیث
 این کتاب صحیح باشد و این محل توقف است مگر آنکه گفته شود در حدیث صحیح از افراد
 داشته که ایراد او در فضایل اعمال درست و صحیح باشد پس شامل حدیث ضعیف نیز بود
 جعل حدیث ضعیف در فضایل اعمال اتفاقا درست است یا ادعای محض اسببیه
 ترغیب و ترویج کتاب و الله اعلم ابرزته عده عند کل شده پیرون کردم و ظاهر ساقم
 و کلیه تالیف از ستم این کتاب را عده یا در آن عالی که عده و ذخیره است برای
 دفع حوادث زویر شده و محنته صنفی گفته مصنف انجا ترک عطف کرد و نگفت و
 ابرزته چنانکه و اخرجه گفته زیرا که این استیناف است بمنی بر جواب از قاعده بذل
 و اخراج و جوده جنة تقی من شر الناس و الجنة و غائی فایض که دم من از او جدا
 نمودم از احادیثی که نسبتند در باب ادعیه و او را مثل احادیث اکلام و غیره یا جدا
 کردم از اسناد و رجال احادیث یا از احادیث غیر صحیح و در آن عالی که او پیشتر است نگاه

میدار و کسی را که تشبیه بوی کند از بدی آدمیان و پریان در دنیا و اخرت جنبه نظم جمیع
 سیر و کبره جامع پریان و احد او جنبی با الکسره حضرت به فیما دهم من المصیبه جمله مستانف است
 منع حصار گرفتن او را و پناه جستم بوی در چیزی که یکایک میرسد و ناگاه می آید از حادثه دهم
 بکبریات و دفع او نیز محلی است و در لوه دست که ناگاه در ایستاد از امر مکرده و اعتصمت
 من کل ظالم با حوی من السهام المصیبه و چنانکه در زدم از برای دفع هر ظالم بدعواتی که
 شملت کتاب بران و ان تیرهای رسیده اند که خطا نمکند و قلت و کفتم **شور** الله قولوا
 الشخص قد تقوی علی ضعیفی و لم یخشی رقیبه اگاه باشد بگوید و بفهماند ای مردمان من
 کسی را که تحقق قوی و مستولی شده است بر ناتوانی و بی طاقتی ظاهری من و تحیل قدر
 خود کرده و حال آنکه ترسیده کاهبها ان و ناظر مرا که محفوظ میدارم و مرا از اوقات و
 مخوفات ظاهر و باطن بایستی ترسد ناظر خود را که گفته و لا تحبب الله غافل عما یعمل لفظ
 انما یؤخرهم لیوم تتخص فیه الابصار لم یخشی باثبات الف است و رفع مضارع یؤخرهم
 لغه ضعیفه است علی ما قال الرضی و بمنی بر همین لغه است فراه من تقی و یصبر برفع و
 بعضی گفته اند که در الف لم یخشی الف اشباع است اصلی نیست کذا فی الحنفی جنات له
 سهبها فی اللیالی پوشیده و پنهان گذاشته ام برای ظالم تیر ما را در شبها یعنی
 برای دفع او با خلاص تمام در شبها و عاها کرده ام تخصیص شبها بجهت است که انبوت
 اولی و اقرب با جابت است و از جوان مکنون له مقصود امید میدارم که باشد تر تا
 گذاشته مرا شخص را رسیده یعنی بکام حدیث بنوی که دعوه مطاوم مخلص مستجاب است
 رجاء اندازم که ان دعوات بدرجه احابت برسد و دفع شود مصیبه منسوب است
 تا بر خیزد مکنون و اسم او ضمه راجع لبها هم است و رفع نیز جایز است بر بودن فعل
 تا بر پس معنی چنین بود و امید دارم که ثابت شود و او را مصیبه عظیم است الله اعظم
 این نفع بهاد و ان یخرج عن کل مسلم بسببه سوال میکنم خدا بقالی را که بزرگ است و میخواهم

پوشیده
 در آخر
 از حق
 پس است
 می

از وی ایکه سودرست زبان کتاب مراد مسلمانان را و در گرداند اندوه را از هر
مسلمان بسبب وی علی انه مع اقتضای او اختصاره و ایداع حدیث صحیح فی باب استحضار
روای به جمله معانی با سال الله است چنانکه میرکته گفته و هو الما طهر یعنی سوال بمع و از الله
اندوه منی برانست که محقق آن کتاب با وجود قلت حجم و کثرت مطالب گداز
بیج حدیثی را که صحیح است ایراد و در باب دعا که جمع کرده است الحدیث را
و آورده است او را اقتضای است که لفظ و معنی هر دو قلیل باشد و اختصار که لفظ
کم باشد و معنی بسیار گدازد که میرکته در بعضی برانند که هر دو معنی یکی لفظ و یکی
معنی است ولی اکثرت ترتیب و تهذیب کلام مستأنف است یعنی هر گاه درست کردم
ترتیب و تهذیب کتاب را کنایه از اقامه اوست ترتیب راست کردن درجات
هر چیزی و تهذیب پاکیزه کردن سخن گداز از التاج طینی عدو و لایکن ان ید فوالله
الله تعالی طلب کرد و جست مراد شخص قوی که ممکن بود دفع او از محاسن غریزه
باری تعالی و اسباب ظا هر منفوع و بود و فیه در تفسیر تخفیف و محضت بهدا الحسن
پس پنهان که بختم از ان و پناه جستم با جوار و ملازمت فراه او کردم فرایند سید الملک
پس در خواب دیدم سر کرده انبیا را صلی الله علیه و سلم و انا جاک علی بسیار
در حالی که تشنه ام بر بهلولی حب انصرفت بیان واقعه است و گانه گوای که انصرفت
صلی الله علیه و سلم یقول ما ترید مبغض ما بد صیغره منی یا ما و اشارت ای معنی را
او فرموده فقلت له یا رسول الله ادع الله لی و لا یسألین پس کفتم مراد انصرفت را
ای پیغمبر خدا دعا کن برای من و برای مسلمانان و یکر که از دست ظالم نجات یابند
فرغ صلی الله علیه و سلم یدیه الکرمین پس برداشت انصرفت و دست خود را
برای دعا چنانکه اوب است و انا انظر الیهما من نظر میکردم و منی کرستم هر دو دست
و گفت انصرفت فدعا تم صیغره منی یا ما و هم الکرمین پس دعا کرد و بعد از ان باید هر دو دست

روی مبارک خود را و کان ذلک لیلة الخمیس و بود این واقعه خواب شب شنبه
فهر باب العدد و لیلة الاحد پس کریمت دشمن شب یکشنبه یعنی سه شب گذشت که مراد
و نتایج ان جلوه کرشد و فرج الله تعالی عنی و عن المساکین ببر که مافی هذا الکتاب است
و کتابش که در حق سجانه تعالی و دفع غم و اندوه نمودن و از من و از مسلمانان مشتق
ببر که دعواتی که درین کتاب است منقول از انحضرت صلی الله علیه و سلم
ایر و ان حکایت بجهت ترغیب است تا طالب متعوف جلالتان این کتاب را
و معلوم کند که مواظبت و ملازمت این ثلث منیف مثر انهم سعادت و برکات
شریف است و قدر عزت لکتاب الهی خرجت مینماید و الا حدیث بحرف و قول
علی ذلک محقق اشاره کردم کتابهای که بر او مردم و استخراج نمودم از ان کتابها
این حدیث را در باب دعا و جوار فیه مفروض و مرکب که دلالت کند بر تخریج ازین کتاب
سلکت فیهما اخر المسالک رفتم در رموز کتب مختصرین را بهیچ نسبت ذکر است
کتاب مجملت علامه صحیح البخاری پس گردانیدم علامت کتاب بخاری حرف
یعنی خار صیغه را و درین کتاب منسوب است به محمد بن اسمعیل بخاری و وی میثوا
و مقتدای فن حدیث و اهل ان بوده مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد مسکف بگذر
مراد بود زخم و و پای ترا یا طبیب الحدیث و یا استاذ الاستاذین و یا سید المحدثین
و لا بد که در جمیع بعد از نماز سیزدهم باشد و هم شوال سنه یکصد و نود و چهار بوده و فانی
شب شنبه زده شوال سنه و است و پنجاه شش است و عمر تفسیر شصت و دو بود و ما
او این کتاب صحیح را در عمر شازده سالگی رحمه الله علیه است و مسلم گردانیدم علامه
صحیح ابوالحسن مسلم بن حجاج القشیری نیشابوری حرف را و مسلم یکی از اعلام است
و حفاظت است در فن حدیث مقتدا و پیشوای ارباب این فن بوده و نزد جمهور
کتاب او تلو کتاب بخاری است از صحت و قنانت و لاوت او در سال و سیست و چهار

و بقوی دولت شش وفات او در نیشاپور شش به پست و چهارم رجب سال دولت
و شش یک ردفن او در ظاهر مکه نیشاپور است رحمه الله علیه و سن ابی داود و کذا
علامت سن ابی داود حرف **ز** یعنی دال مبهمل را و وی ابو داود سمان بن شعث
بن اسحق سبختانیست از وی منقولست که پانصد هزار حدیث رسول صلی الله علیه و سلم
از شایخ در قید ضبط و ضبط کتابت در آوردیم و سن خود را ازین پانصد هزار پیر
آوردیم و در این کتاب چهار هزار و سیصد حدیث ایراد کردم که صحیح است و یا
نزدیک با و است و در اخبار الکلام گفته و بس است مرایش را از برای آوردن
چهار حدیث از ان یکی انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء که مال
یعنی سیوم لایکون المؤمن مو مناصی بر صنی لا خبیة ما یرضاه لنفسه چهارم احلال
بن احوال بین و بینا مشبهات الحدیث گفته اند که مرئی باشد که برود و هیچ کتا
نباشد الا مصحف و کتاب ابو داود و احتیاج نمی آید از او را چندی ولادت او در
سال دولت و وفاتش در سال دولت و هفتاد و پنج است رحمه الله علیه و الترمذی
و کرد ایندم علامت صحیح ترمذی حرف **ت** یعنی تا و قایم را و وی ابو عیسی محمد بن
سورق بن موسی بن خضاک سلمه ترمذی است بکسر تا و فوقایمه و میم و بعضی گویند
ترمذی بتثکث اول است و ضم میم و کسر او کذا فی القاموس و نووی گفته در ان
سته وجه است کسر تا با کسر میم و ضم تا و میم و فتح تا و کسر میم منسوب است به ترمذی که او را
مدینه ارجال میگویند و ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه السلام
است و از ثقات مجمع علی بوده و مثل کتاب او در نیای مولف نشده شایع
تر تصنیف اوست و جاری را ملاقات کرده و در جامع الاصول در محل سال ولادت او
بماض گذارده و در کتب دیگر از متقدمین نه معلوم نشده مگر آنکه میر جمال الدین محدث
در شرح دیباچه مشکوٰۃ نقل کرده ولادت او در سال دو و سیستمدیده بوده و وفات او

و در دولت و هفتاد و زار است رحمه الله علیه و النسائی و کرد ایندم علامت کتابت
ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب نسائی حرف **س** یعنی سین مبهمل را و وی یکی از حفاظ حدیث
و عالم و قدوه بود میان اصحاب حدیث و راوول کتابی نوشته که از اسن نسائی گویند
بعد از ان اختصار کرده از او نام کرده بمجتبی بنون و چون محمد ثمان گویند راه النسائی را
بمجتبی باشد ولادت او در دولت و پانزده است و وفاتش در سیصد و سیست
علیه و این پنج کتاب الفای است بر عده انها از کتب سته انا ششم نیز و بعضی سن ان
باجه او مصنف همین را اختیار کرده و نیز و بعضی موطا و ان مختار صاحب جامع الاصول
است و این باجه قزوینی و کرد ایندم علامت صحیح محمد بن رید القزوینی حروف **ق** را
باجه لقب پدر است و وی یکی از مشاهیر و حافظان احادیث و ثقة مجتبی است
و کتاب او یکی از کتب اسلامی است که میان علما باصول سته مشهور شده اند ولادت
او در دولت و نه و وفاتش در دولت و هفتاد و سه رحمه الله علیه و بنده الالبی
و کرد ایندم علامت این چهار کتب اخیر که سن ابی داود و ترمذی و نسائی و ان
باجه است لفظ **ع** را و چون محمد ثمان حدیثی را گویند رواه الالبی مراد از ان چهار کتا
و بنده السته و کرد ایندم علامت این کتب سته مذکوره **ع** بجای را که مخارج اللفظ
جماعه است و چون محمد ثمان گویند رواه اجماعه مراد است که ان شش تن درین
شش کتاب روایت کرده اند و صحیح این جهان و کرد ایندم علامت صحیح ان
جهان را بکسر حاء مبهمل و تشدید موحده لفظ **ح** را بکسر و تحفیف وی امام است
در حدیث حاکم ثمان او گفته است که بود وی از او غیبه علم در رفقه و حدیث بفته
و وعظ و از عقلای رجال بود و صحیح مستدرک لای که و کرد ایندم علامت کتاب
مستدرک که از محمد بن عبد الله بن بن نعیم حاکم البیث پوری است لفظ **ک** را
نظم و سکون سین و وی در معرفت علوم مستشرق است خاصه در علم حدیث و مراد را

و صحیح سته

در حدیث مصنفات عجیب است و این مستدرک نیز در غایه تهذیب و متانت
واقع شده و این را از ان جهت مستدرک نام کرده که بینه از صحیحین را احاد
صحیح فوت شده از استدرک و نقلی کرده درین کتاب ایراد نموده است
ولادت او سال سیصد و پست و یک و وفاتش سال چهارصد و پنج است
رحمه الله علیه و ابی عوانه و کردانیدم علامه کتاب ابی عوانه **لفظ** فتح عین و
سکون و او ابن خرمه و کردانیدم علامه کتاب ابی بکر محمد بن یحیی بن خرمه بن یحیی
خار و فتح زار بمجتمیع **لفظ** **مه** را بفتح میم اولی تقدیم او بود بر صحیح بن جبران و مستدرک
چنانکه مصنف در بدایه ذکر کرده است و ابن جبران که نالمید اوست در شان
او گفته که ندیدم بر روی زمین هیچ کسی که نیک داند صنعت سخن را و یاد دارد
الفاظ صحیح را و از زیاده و غریبی کویا که سبب و احادیث همه پس چشم او سفت
در سیصد و پانزده است رحمه الله علیه و الموطا بضم م و فتح و او کردانیدم علامه
علامت کتاب مالک بن انس بن مالک را که موسوم بموطا است **لفظ** ط را
و مالک مقدم است بر جده مذکور بن زمام و فضلا و امام است در رفقه و حدیث
اخذ کرد علم را از قدما یا بوعین و کبار ایشان گفته اند اول کسی که تصنیف کرد
اوست ولیکن کتاب وی جامع است و صحاح را و غیره از او اول کسی که در
صحاح مجرد تصنیف کرد بخاری است و ولادتش در سال نو و پنج است و وفاتش
در یکصد و هفتاد و پنج و عمر شریف وی هشتاد و چهار سال بوده رحمه الله علیه و سنن
الدارقطنی و کردانیدم علامت کتاب ابو الحسن علی بن عمر الدارقطنی **لفظ** ط را
بضم قاف و سکون ط و در دارقطنی بفتح زار بهمله است و در اکثر نسخ معتد علیه و
همین است ظاهر چه در قطن مرکب اتمراچی است مانند بسلبک و جواول او
مفتوح می باشد علی ماته برنی النخ و انچه در بعضی نسخ که غایب از وثوق نیستند

بفتح زار و سکون پیر و تصحیح نموده و در بعضی حواشی مضبوط گشته و جبران ظاهر
و الله اعلم دقطنی بضم قاف و سکون ط و بهمله و یار نسبت است و در قطن
محدایت کبر و در وسط بغداد و در دارقطنی **ع** عینم النظر و علم حدیث و موفقی علی
و علم اسماء رجال است و ثقة و عدل بوده گفته اند که فن حدیث بر وی ختم
شده و ولادتش در بغداد سال سیصد و پنج یا شش است و وفاتش **بیضا**
ذی الحجه در سیصد و هشتاد و پنج رحمه الله علیه و مصنف ابن ابی بکر بن ابی شیبه
و کردانیدم علامت مصنف بضمه اسم مفعول از ناب تفصیل که نام این کتاب
ابن ابی شیبه بفتح شین و سکون تار تحمانه و یار موصوفه غیر منصرف است
لفظ **مه** را بضم و سکون صاد و مسند الامام احمد و کردانیدم علامه امام
ابو عبد الله احمد بن حنبل **ا** بهمه مفتوحه را و وی پیشوا و مقید او یکی از علماء
امت است که اتفاق است بعلوم درجه ایشان و مسند او مشهور و معروف است
و دوران مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان اعلی
و ارفع و اجمع کتب بوده و روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند
خود را انتخاب کردم زیاده از هفصد و پنجاه هزار حدیث و مسند کتابی را گویند
که بر ترتیب ابواب فقهیه که محققان مثل بخاری و غیره اصحاب سنن رعایت آن
کرده اند مرتب نباشد بلکه بر ترتیب صحابه با اعتبار اشهاد و روایت ایشان بود و ولادت
او در **بکله** و شصت و چهار است و وفاتش در دویست و چهل و یک رحمه الله علیه
و ابنه از کردانیدم علامت کتاب بزار بفتح باء موصوفه و زار بهمه مشدده و افر
او بهمله حرف **ر** یعنی را و بهمله که حرف اخیر اوست و ابی یعلی اموی صلی
بر امام احمد است یعنی کردانیدم علامت مسند ابی یعلی روزن برضی اموی صلی
بضم و سکون و او **کسر** صمد بهمله حرف **ص** **ص** بهمله برضی اموی صلی
است بیان

عوان و جزیره والد آرمی و گردانیدم علامت حافظ عبد العبد بن عبد الرحمن بن الفضل
بن بهرام بن ذارم السمرقندی لفظی را در آرمی معطوف بر چند است نه بر امام چه او را
سند نیست بلکه سنن است و در آرمی از مشایخ امام مسلم و ترمذی است و مراد را
پانزده حدیث ثلاثی است و وفاتش سال دولت و پنجاه و پنج است رحمه الله علیه و بیچم
ابطرائی الکبیر و گردانیدم علامت کتاب معجم بصیغه مفعول از باب افعال که تالیف
حافظ ابو الفاسم سلیمان بن احمد طرائی است و مشهور بصیغه کثیر است حرف **ط** را
و این کتاب جامع است جمیع مردیات اخفرت را اصلی الله علیه و السلام و طرائی
نفع تار مهله و بار موعده منسوب بطریه که قصبه است از ازون و الاوسط و گردانیدم
معجم اوسط طرائی لفظ **ط** نفع ط و ساکن سین ط را شارت بطرائی و سین ایما
باوسط و الصغیر و گردانیدم علامت معجم صغیر طرائی لفظ **ط** نفع صا و مجهول و ساکن ط
صاد اشاره بصغیر و طرائی مقصنی با قبل ان بود که طص تقدیم ط را بر صا و اختیار
میگرد و لیکن بر خلاف آن گردانیدم که در حصول مقصود که اشاره بصغیر طرائی است
بوضوح تر است و در ما قبل فی لغز اسلوب ایما طرائی حاصل نمیشد چه متبادر از
سطر جزو اوسط است و مقصود اشاره به دو والد علامه و گردانیدم علامت کتاب
و عا طرائی لفظ **ط** نفع ط و ساکن موعده پوشیده نیست که طع یا طعه می گویند
در بیان مدعی اظہار از طب میشد و لابن مردویه و گردانیدم علامت کتاب دعا
ابن مردویه لفظ **م** نفع میم و ساکن را مصنف و در بدایه گفته وی ابو بکر احمد بن مردویه
حافظ است و وفاتش در چهارصد و پانزده بود و انبی و مردویه نفع میم و ساکن را
و ضم دال بعد وی و او ساکنه اخرا یا تحماینه و تا دانیست این محقق کوفیان و اختیار
محدثان است و در نسخه سید جلال الدین ضبط کرده که نفع میم و ساکن و او و ساکن
تحماینه بهاء ماسوره در آخر نیز جای است و این تحقیق بهر بیان و اختیار نفعها است

و این اختلاف در جمیع الفاظ این وزن است مثل بابویه و ما کویه و رامویه و غیره
و در نحویه و خضویه و مانند آن و مشهور در کلام و اگر در استعمال اختیار محدثان است
که انی المشرق لغات غاصن و البیهقی و گردانیدم علامت کتاب دعا بهقی لفظ
ق را و وی ابو بکر احمد بن یحیی البیهقی است امام و معتدای علم حدیث و نقد است
در زمان خود و در عایله انصاف و نبی است اعتدال بوده و در مناظره و مراد و تحقیق
است در علوم و تصانیف اولاً تقدیر و لاخصی است یعنی گویند که تصانیف مشهور
جز و رسیده است و از مشایخ تصانیف او مبسوط است و سنن و دلائل النبوة و غیره
علوم حدیث و لغت و نشور و ادب و فضایل الصالحین و فضایل الاوقات و شعب
الایمان و خد فئات و دعا بهقی و ولادتش در سیصد و هشتاد و چهار بوده و وفاتش
در چهارصد و پنجاه و هشت رحمه الله علیه و ابن الکبیر و گردانیدم علامت سنن کبیر
بهقی لفظ **س** را بضم سین و تشدید نون و یاد که اشاره بمصنف و مصنف و در
نسخ نفع سین و محض نون ماسوره است و عمل الیوم و الدلیل لای السنی و گردانیدم
علامت کتاب علامه الیوم که تالیف ابو بکر احمد بن اسحق سنی است حرف **ی** آن
حروف را و این کتابت در خانه تهذیب و منانت و در دعوات ماثوره رحمه الله
علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین و علینا معهم اجمعین امین و اقدم بر خرم را
و تقدیم میکنم من و در ذکر علامه کسی را که مراد را لفظ حدیث است یعنی اگر لفظ حدیث
بنا بر اختلاف رواه مختلف است من در کتاب خود و لفظی از الفاظ او آورده ام
پس علامه را وی را که این لفظ از روایت او است بر موز کتب دیگر که در معنی ترکیب
از مقدم کردم اگر چه در رتبه متأخر باشد تا با من بسبب او را کتب دیگر که در معنی ترکیب
نوعی از ختم شد و در آخر بخاطر کاتجوت که نشد و در شرح منظر بنظر نیامده و لهذا
نار و نه اول که در متن علامه قاری رحمه الله فرموده و مؤخر کرده شد اگر چه در همین قاص

متشایع و متبادر است اما نه معنی دلالت کند بر اینکه این الفاظ از آن اوست
مثلا اگر حدیثی را در صحیحین روایت کرده اند و لفظ حدیث از مسلم است و بخاری
در معنی شریک با وجود آنکه اصل تقدیم بخاریست بر مسلم در اینجا مقدم خواهد شد
بر بخاری این بر تقدیر اختلاف است اما بر تقدیر اتفاق و اتحاد الفاظ لغتین که ذکر
رموز بر ترتیب کور خواهد شد و اینان حدیث موقوفه فاجعلت قبل روزه اگر می باشد
حدیث مذکور درین کتاب موقوف یعنی منتهی بحضرت منوت نمائند بلکه ممکن است
ذکر در آن کتاب که این حدیث در آن موقوف است لفظ **موقوف** را بیلعلم از موقوف
لا بعده من الکتاب که نادانسته شود که تحقیق آن حدیث که واقع است پیش از موقوف
در کتابی که بعد لفظ موقوف است پس اگر در بعضی نسخ دیگر آن حدیث موقوف باشد
رموز آن کتابها پیش از لفظ موقوف خواهد یافت و از جمله رموز موقوف گاهی متوسط
واقع میشود میان رموز کتب اینجمله بر تقدیر است که با لفظ موقوف کتابی باشد
و درین کتاب در بعضی مواضع اقتصار بر لفظ موقوف است و با او رمزی دیگر مذکور نیست
پس پائین مقامش منشرح خواهد شد ان الله تعالی پوشیده نماید که موقوف این معنی
مصطلح نیست چه موقوف در اصطلاح حدیثی را گویند که منتهی بصحابه کرد و از قول نقل
و تقریر صحابه باشد و مصنف درین کتاب اکثر احادیث را در نقل یا بمعنی از حضرت
پی ذکر صحابی و مقطوع را که قول و فعل و تقریر یا بمعنی موقوف موقوف گفته پس معلوم شد
که مراد از موقوف غیر موقوف داشته موقوف باشد یا مرسل یا مقطوع و موقوف
گاهی مقدم یا بمنزله مستقی میشود چنانکه میگویند و توقف مالک علی نافع و وقف عمر علی تمام
نافع تا بموت مالک از اتباع تابعین و الله اعلم بالصواب و ذلک قلیل و ایراد
حدیث موقوف با ایراد لفظ موقوف است جهت عدم المتصل در جایز است که یافته شود
در مدعا حدیث متصل پوشیده نماید که متبادر از کلام مصنف است یا میان حدیث موقوف

متصل منافات است و با یکدیگر جمع نمیشود و در واقع نه چنین است گاهی موقوف متصل
جمع میشود و در اینجا متصل حدیثی را گویند که هر یکی از روایات از کسی که بالایی او است
روایت کرده باشد خواه مرفوع رسالت صلی الله علیه و سلم بود خواه موقوف بر صحابه
و این ماحدیت موقوف منافات ندارد پس تواند که مراد از حدیث متصل در اینجا
حدیث مسند است که فرد کامل متصل است یعنی مقابله موقوف و مسند حدیثی را گویند
که بحضرت بنوی منتهی کرد و در بعضی جاها به دنباله بنویسند و اسناد او پیوسته آید و درین هر دو
بنابین کلیت فایده او انشلت فیه بصیغه مجهول معطوف بر عدم است و در جای است
که اختلاف کرده شده است در آن حدیث توقف و اتصال بعضی مخرجین متصل
میگویند و بعضی موقوف پس بجه دلالت این اختلاف لفظ موقوف را مرفوع مخرج که
حدیث را بتوقف نقل کرده بعد موند کور خواهد شد و ماقبل با اتصال شش از مخرج مرفوع
موقوفی متوسط واقع میشود میان رموز کتب و باین تقریر منصف شد آنچه می گشت بر
مصنف رحمه الله علیه ایراد کرده که ظاهر افعی عبارت است که اگر حدیثی مختلف فیه باشد
بتوقف و اتصال شیخ مصنف ترجیح جانب توقف میکند و درین کتاب بر مرفوع مرفوع
و این مخالف مرفوع تحقیقان اهل حدیث است چه نه نیست ایشان است که از حدیث مرفوعا
و موقوف فاروی باشد حکم بر مرفوع است استی و احتمال آن دارد که او اختلاف موقوف
بر متصل باشد پس حاصل معنی آن بود که ایراد حدیث موقوف نزد فقهاء حدیث
متصل متصل علیه یا بر عدم دریافت حدیث مختلف فیه است در باب نقل مکرر
و این خلاف ظاهر عبارت مصنف بلکه خلاف واقعیت چنانکه در صورت متوسط مرفوع
موقوف معلوم میگردد و الله اعلم علی انی بمعنی مع بر مرفوع است لم اصحب هذه
الرموز لای العالم بر باب بار موصوفه بر وزن تقریر بنف علی التقلید یعنی اشارت کردیم
از رموز کتب آورده ام با وجود آنکه مکرر ام این رموز را دنیا ورده مکرر برای عالم

بجرت ۳

ترتیب

که میباید در میراد ذات خود را از مرتبه تقلید یعنی قایده ذکر رموز مجتهد است مضموم
مردم را باو احتیاج نه و بعضی گویند علی برای استدراک است چه سابق موهوم است
که رمز برای عموم باشد و در حقیقت چنین است بلکه برای عالم غیر مقلد یا متعلم متعرف
است راجع به رموز اللهم بر بالاشدن و دیده بانی کردن که وی را یقال انی لا اریه
عن هذا لام ای از فلک عنه کذا فی الساج او لم تعلم تیوفت صحیح الکتب و احسانید
باید اید و در موز برای معلوم و مقلد است که بخواند معارف کتب صحیح و مسانید را کتاب
اصول است که صاحب او الزام کرده باشد که در کتاب خود غیر از حدیث صحیح که بشرط
دی باشد نیارد و مسند کتابی که بر ترتیب ابواب فقهیه که امام بخاری و غیره اصحاب
سن رعایت آن کرده اند مرتب نباشد بلکه براسانید صحابه و ترتیب ایشان باعتبار احوال
در روایت ایشان بود و در مسانید المرام ایراد حدیث صحیح نیست احسانه منصوب است
بنام عطف بر صحیح و در بعضی نسخ بحر است عطف بر کتب و الا و از مجتهد محقق یا مقلد
متحقق نباشد نفس الحقیقه لا احتیاج الیه المضموم الناس پس در واقع احتیاج نیست
بمرت رموز کتب عموم مردم را چه عامه مردم سوا مجتهد و مقلد متعرف قدرت
بر تفسیر و تفتیش احادیث ندارند و صحیح از ضعیف نمیشناسند قلیعلم انی ارجوان
یکون جمع مافیة صحیحی فارضیه است یعنی چون مقرر شد که عامه مردم را بدکر رموز
خاصه نیست پس باید که دانسته شود که محقق من امیدوارم اینکه باشد جمیع احادیث
که درین کتاب است صحیح و معتد علیه در باب دعا و لایق احتیاج در فضایل اعمال
فوز الالاتباس پس زاین کتب اشتباه که در صحت احادیث و ضعف آن میشد
چه هرگاه مثل مصنف که مجتهد وقت است بجز احادیث کتاب حکم کرده باشد
مردم را کافی و موثق به بود محل تردد و اشتباه نشود و قد جمع بحمد الله تعالی هر مجتهد
اللطیف عالم جمیع محکرات من التوالیف جمله متانحه است یعنی محققین فراورده است

در حالی که متدبیر محمد خداست این مختصر نیک ترتیب چیز را که جمع نموده است
از کتابها بزرگ از تصانیف مردم بر سبیل افراد و در واقع چنین است که این
کتاب مستطاب حاوی اکثر مطالب صحاح سته و جامع اعظم مقاصد سنن معتدله و مسانید
معتبره است و هیچ مختصری درین مدعی باین لطافت و متانت و اختصار و ایجاز تالیف
نیافته و اشتباه نمید و ختمه است فخره الله جز او جعل سبیه شلور امیر و رایدانکه در
اکثر نسخ صحیح توالیف بود و است جمع توالیف قریب بمعنی تالیف و در بعضی تالیف
بهمزه مدوده جمع تالیف و اصل او ایقاع الف است و صحبت میان دو شخص
پس از آن بر کتب و رساله اطلاق میکنند بجهت مناسبت جمع کلمات و مقاصد
اشتباه و اسناد جمع مختصر مجاز است و در حقیقت اسناد مبولف است و اذ انقی
و چون به مات رسد تالیف این مختصر از جو من الله ان بجعل فی اخره فضلا امید
میدارم از خدا عز اسمه اینکه بگردانم در آخر آن فیه فصلی علیحد که ان مسمی بمفتاح
احصن است یفتح ما اقبل بضم همزه و کسر فادرجع نسخ حاضره معتدله مضبوط است
من لفظ مافیة قد اشکل اچنین فصلی که بکتابد چیز را که بسته شده است و اخیر
لفظ حدیثی است که در آن حدیث بحقیق التباس و اشتباه واقع شده یعنی از
ایزدیانه جاشانه آرزو دارم که هرگاه این کتاب مستطاب با تمام رسید در آخر آن
فصلی بجای حاتم للاحق کنم که مغلفات و مفضلات احادیث کتاب را موضح
باشد و حل مشکلات او نماید و آخر ما تبارک بعد از مضمی چهل سال بعد و شش این
امید گشت و نسخة مفتاح صورت انتظام یافت چنانکه مصنف در اول خطبه
مفتاح احصن اشارت باین معنی کرده و تحقیق عبارت است که من لفظ بیان
ما اقبل است و مافیة قد اشکل مضاف الیه لفظ است و مادر مافیة عبارت از
حدیث و فیه زمین اشکل است که بجهت رعایت جمع مقدم شده و ضمیر فیه راجع بباد

غیر اشکل راجع بلفظ و جمله یعنی قد اشکل صلیا صفتنا است و ملاحتنی گفته جاریست که
 من لفظ بتونس باشد مقطوع الاضافه و کلمه ما برای قلت یا کثرت نبود و نظر
 مسفر یعنی فیه صفا او و قد اشکل صفا دیگر استیغاح اقفل البیاب و قفل الابواب
 مثل غلق و غلق استیغاح و اشکل علیه الامر البتس و اختلط لانی البیاب مانند انکه شرح
 در اینجا گفته اند ظاهر کلام مصنف اذ انهنی بزجوا من الله الی اخره مصنف است اینکه
 امید واری حل مشکلات کتاب وقت انها است و تصریح مولف در مفتاح که
 انی کنت وعدت عند تالیفی کتاب احصین انه اذا انتهی ارجع فی آخر فصل اول
 بر جاایم یعنی در اثباتی تالیف پس میگوید بنده ضعیف اصلح الله حاله که ظاهر بنظر
 مقصود معنی است که جزا قول او و اذا انتهی قول فی اخره است چنانکه موبدا
 از عبارت مصنف در مفتاح که اذا انتهی ارجع فی اخره و ذکر عمر جوامن الله
 بجهت بری از حول و قوه خویش و اعتماد و ثقه بر فضل و کرم اوست تعالی و تقدیر
 و برین تقدیر هیچ منافات لازم نیاید کلا یعنی و بنده مقصد تشتمل علی احادیث
 فی فضل الله دعا و الذکر و این رساله مقدمه است معنی با وجود اعاده مقاصد گفته
 و استیغاح فوائده جزیه نسبت بکتاب مبسوط مانند پاره است که مستعمل و محقق
 بر احادیثی که ثبات اند در فضیلت دعا و فضیلت ذکر گویند مقدمه نام این کتاب
 است و تأیید میکند این را التیمه مصنف کتاب خود را که در علم قرار است
 بمقدمه که اکنون بمقدمه جزئی شبرت و در و الله اعلم ثم اداب الدعاء و الذکر
 و اوقات الاجابه و احوالها و اما کتبها در اصول معتبره اداب الدعاء و ما عطف
 علیه را بدو وجه تقصیر نموده اند برفع معطوف بر مقدمه و بر معطوف بر فضل الله
 بر کشته گفته بر تقدیر اول بعضی اجزاء را به مسمی بمقدمه میباشد و بعضی با اداب
 الدعاء ملحق اخره و بر تقدیر ثانی مقدمه اسم جمیع کتاب میشود و بر وجه توقف غیر

محقق و بعد ظاهر است و نیز گفته عبارت نماه در مقام انیت که گفته شود بنده الکتاب
 تشتمل علی مقدمه و مقاصد اما مقدمه فیه مشتمله علی الاحادیث فی فضل الدعاء و الذکر
 و اما المقاصد محتویه علی اداب الدعاء و الذکر الی اخر الکلام و حقی نیز گفته که تحقیق کلام
 در هر دو احد خالی از اشکال نیست و العلم عند الله تعالی و ظاهر نیست وجه اعتبار او
 در بعضی مواضع و اختیار هم در بعضی دیگر استیغاح نموده مانند که اگر میر کشه که مفصل ذکر
 کرد بر تقدیر اول بعینه مستفاد کلام مصنف است بطریق اجمال چنانکه بر ظاهر است
 وجه ثانی نیز بعد از رد بلکه اظهر از اول است چنانکه در ضمن ترجمه بان اشارت کرده ایم
 و جواب حقیقی می تواند داد که در مکرر در کتاب اشاره است بسوی فهرست کتاب
 بر نه قسم و الله اعلم ثم اسم الله تعالی الا عظمه اعظم برفع و جبره و مضبوط است
 بتبعیت اسم الله که معطوف بر اداب الدعاء است و اسم الله تعالی هر دو وجه در نسخ
 بنظر می آید ثم یقال فی البیاب الی الله و بقیه از خبر است که خوانده میشود در
 روز تائید و فی طول انجیواته الی التمام من جمیع ما یحتاج الیه خوانده میشود
 در مدت زندگانی تا وقت موت از جمیع آنچه محتاج است بسوی ان انسان
 مثل خواب و بیداری و صلوة و صوم و خورون و پوشیدن و کحاح و سفر و حج
 و امثال آن و صح النص عنه و صحیح شده است نقل صحیح در احوال حضرت صلی الله علیه و سلم
 بر ان خبر یعنی ذکر دعوات مائت و ده است که نقل صحیح درین اوقات ثابت شده
 ثم الذکر که الله فی و رد فضله و لم یجد فی بونی من الاوقات بقیه بیان ذکر است
 که در ردیف است فضیلت آن در احادیث و مختصر نیست به و معنی از اوقات
 هرگاه ذکر کند اخر از فضیلت ان کرده باشد بخلاف اذکار دیگر که انها مختص اند با زمانه
 و حالات و فضیلت ان بر وجه نیست مختص با اوقات اوست ثم الاستغفار که
 محو الخطیئات است و بقیه از خبر و بیان طریق است که میگویند که ما را تمام فصل اول

ویر

و فیه تفسیر

آمده است بجناب حق و روگرداننده از عالم و امید ندارد و نمی ترسد بگزافی
در آن حالی که معروف است بحق ربوبیت و عالم است بخت ایجاد و قدرت بر
اجابت و معروف است بر اینکه حق سبحانه بخل نیست و نه فقیر است و نه محتاج است
بهیچ شیئی و آنچه تمام عبادت است بلکه خلاصه و منزه است کذا فی المفاصح
و بطبی کفیه ممکن است که عمل کرده شود عبادت را بر معنی لغوی او که تذل و افتقار
است ثم تلاه خبر خواند حضرت صلی الله علیه و سلم از برای استدلال و استظهار و بر
بودن دعا عبادت این آیه را و قال ربکم اذعونی استجب لکم گفت پروردگار
شما دعا کنید مرا قبول کنم برائی شما از آیه ای باشد که دعا موردت اجراست و میر
میکرد و بروی ثواب و جزا و هر چه اینچنین بود عبادت است الا شیء منسوب است
بمقدر و از لغتی خواند تمام آیه را و بر معنی الی اخر آیه و برفع بر تقدیر معروفه نیز جاریست
پوشیده ماند که اختصار بلفظ ایمانی از تصرف بعضی روایه است بجهت اقتضای و گرنه
تشکیک نیست که حضرت صلی الله علیه و سلم تمام آیه را خوانده چنانکه در بعضی روایه
آمده است و در اخر آن آیه نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت که فرمود ان الذ
یتسکرون عن عبادتی سیدخلون جهنم و اخرن چه مراد از عبادت در اینجا دعاست
مصلح حسب مس روایت کرده این حدیث را ابن ابی شیبیه و اصحاب کتب اربعه و
ابن جبران و حاکم در مستدرک و احمد از یحیی بن بشیر مرسله فی الدعا منکام کسی که گشاده
شود بروی در یکی در دعا از شما و توفیق داده شود بر موابطت و ملازمت آن
ابو افتت ادب و شکر و توفیق محقق تا و توفیق آن را ابواب الاجابة گشاده
میشود و برای وی در ثامی اجابت یعنی توفیق دعا از علامه اجابت است
روایت کرده این حدیث را ابن ابی شیبیه از علی و ابی حمزه رضی الله عنهما و در بعضی روایه
نقح له ابواب اجنبه آمده یعنی گشاده میشود برای او در ثامی پیش از آنکه ایراد

این روایت را حاکم و در روایت دیگر نقح له ابواب الرحم آمده و در ذکر روایه
مخلفه ابناء لطیف است که دعا در هیچ حال خالی از فایده نیست اگر بعد از وقت
در حصول مقصود و توفیق شود و از آن دست غیر و در این روایت این زیادت است
و ما مثل المد شیا احب الیه من ان یسال العافیه سوال کرده اند که عبادت
از خدا یقینی بهیچ چیز را که دوست داشته تر باشد نزد و یقینی است سوال کرده
عافیه را که شامل تمام خیرات دنیا و دین است و این از عافیه خود و فضل الهی است
بر بندگان طیبی گفته متفق شده اند شرح که عافیه بمعنی صحبت است و تحقیق
است که مراد از حدیث بمعنی سداست از جمع افات و غل و طایای طایر و طایفه
و در دنیا و دین است و در قواعد الطریقه گفته عافیه سکون القلب مع الله
در هر چه دل با خدا آرام کرد اگر چه ملا بود عافیه است ایراد کرده این روایت را
ترمذی از ابن عمر فقط لا یرد القضاء الا الدعا و در نمیکند قضاء را بهیچ چیز مگر دعا
گویا مبانه است و در ثانی دعا بمعنی تاثر آن بحدیست که اگر ممکن می بود در قضا حاصل
میشد دعا و بعضی گفته اند مراد در قضایه یون و تسبیر امر داد است و در حقیقت دعا
رو نمیکند قضا را مگر دعایی که قضا کرده شده است که رد کرده آن قضایان دعایی
در قضا و رد او منافات نباشد بلکه اعمان باید که باشد زیرا که قضا اعمان باید
که باشد زیرا که قضا اعمان رفته است و اطلاق و مجیب ظاهر بوده از روی صحت
و قضا در اکثر امور عالم که معلق بود بر لوط با سباب و شروط اند اینچنین است و
چون اقصیه معلق مدعا سبب است تخصیص بذكر آن شد و در حقیقت نه تغییر است
و نه تبدیل مانت اندکان توکلمت و لم یکن این منقضای او است و قضا بهیچ
چیز را شده نیست و تحقیق این سخن در ابع بانهاست اختیار مریده را و تطبیق آن بقدر
میکرد و در این سخن نیز از ایل بحث گفت که است صاحب انفا را با آنچه تا غایت

ایمان خود قصد حق کردن و اقرار آوردن است نه بحث و جدال نمودن اگر ایمان را نمود
بر این داریم که اگر بفهم ما زیاد و معقول باشد ایمان می آید زهی ایمان و زهی عقل
اگر فرمانده هر چه بشود و مقید را میشود گوئیم اما قصد قتل و اگر گویند هر چه هست بفعل است
و اختیار شماست گوئیم سکن باز اگر گویند نکی ارا و بدی از شما گوئیم همچنان است البته
ایمان اینست باقی چهل و جنون است **من زچون و چرا دم که بده مقبل قبول کرد**
بجان هر سخن که جانان گفت و اگر بفهمانید و بر صفت این اطلاع و بدان فصلی که
و مرتبتی دیگر وجود گفته که این سر زنی در پیش نکش بد کرد و اینان که پرده از کار برآید
و عیان کرد که حقیقت حال چنین چیست و الله اعلم و علمه اتم و احکم و لایزنی فی الامر
الا ابر و زیاده نمیکند در عمر چیزی مگر نیکی گفته اند نکی مراد عدم ضیاع و حصول برکت
و بقای ذکر جمیل است در عمر یعنی چون عمر ضایع نشد و بر دم نکی و احسان
کرد گویند که عمر دی زیاده شد و عمر دواست بهمانی گفته و در بعضی آثار آمده است
که گاهی از عمر میده سی سال باقی می باشد پس قطع رحم میکنند پس یاد کرده میشود عمر او
بسر و زوگای می باشد از عمر میده سر و زوگای می باشد پس قطع رحم میکنند در از گردانده میشود
عمر او تا سی سال و همچنین است نه مذهب عمر من معود و ای و این و قتل و و تنگی
و ابن حبیج و چه ایشان محل ربط هر قرآن کرده گویند بحواله مایش و و نیت و عمد
ام الکتاب محو میکنند خدا تعالی و اثبات میکند از رزق و اصل و سعادت و شقاوت
چیز را که میخواهد روایت کرده این تاویل را با بر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
استی روایت کرده این حدیث را از پیغمبر و ابن ماجه و ابن
و حاکم از سلمان فارسی و ثوبان رضی الله عنهما لا یعنی خدا من قدرتی نیازی
نمی بخش و نفع نمیکند ترس و خوف از قضا خدا تعالی قضا و قدر و اتم است
معنی آنرا زده کرده خدا بر میده از حکم و بعضی فرق کرده اند قضا حکم الهیست و قدر

بفهمین وقوع اوست در لایزال و بحواله مایش و و نیت و عمد ام الکتاب اجماع
بهمن معنی است پس محو و اثبات اشاره بسوی قدرت است و عمد ام الکتاب بقضای
والله عارف یفعل مما یرید و عا سو و میدهد و نفع می بخشد از آنچه فرود آمده است از لایزال
و تسمیه و صبر و محب و بدون عوض تا ابد نمی باشد محبت و اتم نسبت آن بلکه گاهی تسکین
میکرد و بده و حصول عوین و محام نیت و نفع میکند دعا اله نازل شده است بر و نفع
آن و ان البلاء ینزل فیلقاه الدعاء و در بعضی نسخ بدون فاست و در بعضی بلفظ
فیقلی ان الی یوم القمه بدرستی که بد هرینه نازل میشود پس ملاقی میکرد و او را دعا
در اشارت زوگای پس در می او یزد و معارضه میکنند با یکدیگر تا روز قیامت معنی میگردد
بلکه اگر نازل شود و الاعتلاج با یکدیگر و در او یکتا گذاشتی التاج **روایت کرده**
حدیث مذکور را حاکم و بزار و طبرانی و در اوسط از غاثه رضی الله عنهما یس شری اکرم علی الله
من الدعاء نیت به پیغمبر در کرد و عبادت کرامی تر و بزرگ تر از وی که از نیت زود خدا تعالی
از دعا بجهت اشغال او بر معانی که خلاصه مذکور و منزاوست **روایت کرده**
حدیث مذکور را از پیغمبر و ابن ماجه و ابن حاکم از پیغمبر و من لم یسأل الله
یفضب علیه نفع ضا و جمیع و جزم اخذ و جواب من شرطی کسی که گواهی کند و نخواهد
از خدا تعالی چیزی را از حوائج دینی و دنیوی خشم میکند و توانی روی زیر که او را چشم
و کریم است و کریم را خوش آید سوال محتاجان تا بد ایشان را هر چه خواهند پس چون
سوال و دعا کنند دوست میدارد و ایجاب آنرا و عطا کردن مسئول ایشان را تا ضعف
کرم وجود را که حقیقت آن مخصوص بذات کامل الصفات اوست حق شان که اجابت
و عطا است به هدس مقتضای کرم وجود اینست که کد ایمان سوال کنند تا اثر نشان
وجود بگوید که ایمان ضعاف پیچ و خوابان کاینه جویند صاف روی خوابان را
زیاد شود روی خوابان از که امید شود با یکدیگر می آید که ای طالب بیا خود محتاج

که ایان چون که اند و دوست داشتن حضرت حق دعا را از بنده خاض خود بدست که
 کاتبی توقف میکند در اجابت وی و زود نمیدهد مطلوب از را تا بشود دعا و سوال
 او را چنانکه در حدیث اما ان یدخره لک بفضل نقل کرده میشود ان الله تعالی حسب
 ادعونی کما ام است اسئلو کرمینخواهد که ایان را غلو و نیز گفته اند که رحمان انکست
 که اگر شخصی سوال کند بدهد و رحیم که اگر سوال بکند و بخواند خشم گیرد و در ترک سوال
 بطریق استکبار و استکفاف است که مناسب حال عبودیت نیست و الا عدم سوال
 بر وجه است سلام و رضا بقضای مقامی سترک است و در حقیقت سوال ابلهان حال
 خاموشی نوعی تنبی دیگر است روایت کرده حدیث مذکور را از نزدی و حاکم از پیرو
و در روایتی من لم یبرع الله عقیب علیه تفاوت لفظ است لفظ است با تاء معنی و در
و حدیث کمال مباله در نهی از ترک دعا ایراد کرده باین لفظ ان الی شیهه الصفا
 از پیرو در لا یختر فی الدعا فانه من یهک مع الله عا اصد جاز نشود و دعا کردن و
 ترک این نیکند از از پیرو چه بدستی که بر کز هلاک میشود و هیچکس در آن حالی که دعا است
 بین دعا باید که لازم وقت و مقارن حال باشد حسب روایت کرده حدیث مذکور را
ابن حبان و حاکم از انس رضی الله عنه من نثره ان یستجیب الله له عند الشدائد و الکرب
فلیکثر الدعاء فی آخره و کسی که شاد گردد اند او را که استجابت کند خدا تعالی دعا را و او را
نزد بلاهای سخت و حوادث پس باید که بسیار گوید دعا را و ملازم نماید بوی در حاله
زنی و فراخی و صحو و راحت و این بر عکس حال مرغان است که چون نخستی و زبان تر
و عاکنند چون دور شود و فراخی اید اسراف و رزند و دعا بکنند و در بجهت عدم استجابت
در اثر احوال کمال الله تعالی و اذا انعم علی الانسان اعرض ذنبا یحانه و اذا اصابه الضر
فدعوا عا یقشاید همه جمع شده است معنی حادثه و توبه و کرم بفتح کاف
و سکون را و بصرف کاف و فتح را نیز و سیف جمع کریم معنی از و بیشتر بفتح لام بهر

و از این دعا
 و از این دعا

آمده و در خارج را فیه فراخی عیش و اسانی شده است روایت کرده حدیث مذکور را
نزدی از پیرو رضی الله عنه الدعاء سلاح المؤمن و دعا الدین دعا الحرب و
سبب حفظ مسلمان است که سبب او دفع بلاهاست میکند و ستون دین است یعنی
امر معتد علیه است در دین چه حقیقت دعا اظهار عبودیت و بندگی است و
اصل دین و بنیان اوست و نور السموات و الارض و دعا روشنی آسمان و
زمین است که مرتفع میگردد و سبب او تاریکیهای صوری و معنوی از اهل
آسمان و زمین روایت کرده حدیث مذکور را حاکم از پیرو رضی الله عنه
رضی الله علیه و سلم یقوم قبیلین بفتح تلام و نون بضمه اسم مفعول گذشت بضم فدا
صلی الله علیه و اله و سلم بکروبی که متبلا شده بودند برض یا باشد و دیگر قتال پس
فرمود و اما کان هؤلاء یملون الله العافیه ایا بودند اند ایقوم که میخواهند و سوال
مکند و از خدای سبحانه عافیه را یعنی اگر از خدا طلب عافیه میکند و دعا سلاطی
ازافات ظاهر و باطن میشود و باین شدت مبتلا نمیشدند در بندگی اشاره است
که اگر کسی الزام نماید بر دعا نزدیک فراخی و زنی محفوظ باشد از بلا و کسی که ترک کند
دعا را و غافل باشد از تضرع و ابتیال بنیاب صدمت جزا را و بلاست روایت کرده
حدیث مذکور را از انس رضی الله عنه ما من مسلم یغیب وجهه الله تعالی میسکند
نیست هیچ مسلمان که بپشاده کند روی خود را در حالی که مخفی باشد مر خدا تعالی را
در دعا الا اعطایا بک آنکه بدید خدا تعالی او را مسئول وی و دادن وی تعالی
از و حال خالی نیست اما ان تعجلها له و اما ان یدخرها له یا ایا که شتایی میکند بر
و بی اجابت دعا او را و درین جهان میدهد و یا ایا که نکمید رد و ذخیره میکند
و دعوات از برای وی میدهد در آخرت یعنی دعا بنده مسلمان البته مستجاب
در دنیا نزد و در آخرت تعالی اما بنای بر مصلحت کلی ذخیره میکند برای آخرت در ساله

طهر

میدهد و در

تشریف نقل کرده که چون دوست میدارد خدا تعالی دعا ربنده را در خوشی می آید و او را
اورز و او مهانت میکند در اجابت و چون خوش نمی آید او را اورز و او را می تمجیل میکند
در اجابت و فی الحال میدهد و در خبر دیگر آمده است که جبرئیل علیه السلام در گاه غمت
گوید خداوند افلان بنده را تو حاجتی میخواهد حاجت او را قضا کن فرمان آمد بگذر مرا بنده
مرا که سوال کند نمیتوانم بهر بیان تر از من تفرعش مرا خوش آمده است و دوست
میدارم که بشنوم او را و او را تیر در رساله تشریف از یحیی بن سعید می آرد که وی پرورد
خود را در خواب دید در خواست نمود یا الهی چند مرتبه ترا خواندم اجابت نکردی
فرمان شد ای یحیی من دوست میدارم که او را تر بشنوم نام او را نماند خوش
آیدش از دو عالم نامه و غم بایدش ناخوش او خوش بود بر جان من اول قضا
و در حقیقت در اجابت نیست اجابت حاصل است لیکن بسن مقصود در کرده طلب
موقوف بر وقت دیگر است که صلاح وی در آن است شیخ ما شیخ انس و جان
غوث الثقلین رضی الله عنهما در فتوح الغیب اشاره باین معنی کرده میفرماید
قد يحصل الاجابة ولم يحصل النفع و کما بهی حاصل میشود و اجابت حاصل نمیکرد و مقصود
یا الفعل لتعویق القدر از جهت بازداشتن و منع کردن تقدیر الهی که مقبول آن
در وقت معین رفته است و شاید که صلاح وقت در تاجیر باشد و ذوق و تفرع
و تدلل و نیاز و مناجات و لذت گفتن را از دیدگاه کار سازی نیاز پیش از حصول
مقصود بود و ذخیره گرداندن از برای روز آخرت که افتقار و احتیاج در آنجا
بنیاد باشد و وعده اجابت مطلق است که فرمود داد و ده استجب لکم و مقید بوقت
و عا دخواستش بنده نه و و تعالی ضامن شده است اجابت را در وقتی که خواهد بود
که خواهد نه در آنوقت که بنده خواهد و بر وجهی که او خواهد که از حق تعالی از باب
خود نه با اختیار بنده عین صلاح اوست چه وی نماند است بنده اند که صلاح وی در پیش

ن

و او عالم تبارخ صلاح اوست و ذکر گذشتن حق تعالی امر را با حقیقت خود انقادی ظهور
ربوبیت و استغفای احکام عبودیت اگر اجابت در اختیار بنده بودی از خواست
مطلوب این گشتی وجود و طلب تحکم بودی و تحکم منافی حکم ربوبیت است و اگر
اجابت با عطای مثل مسؤل بود که اصل است بحال سایل و اگر فرضا اجابت نکند تیر
شاید بنده را بر آن راضی می باید بود پس دعا مانا کن زبان است و وبال
از کرم می نشود نشان ذوالجلال بخواهد بدست است که نزد بلا نرود خوف نرود
بنده بدان مامور است چنانکه نماز و روزه و زکوة و خول وقت آن می ایجاب و از اقام
قبول و اجابت آن با اختیار پروردگار تعالی است و وعده کریم بدان رفته و وعده او
صادق اما بر وجهی که مختار است و صلاح بنده در اینست دعا باید کرد و اجابت قبول
آن بقی باید گذشت از دعا بنده بنده و مرا دعا شنان خبر من گفتن بآن شیرین دان
ای انجی دست از دعا کردن مدار با قبول و بار دوزیت چه کار که اجابت کرد نشان
فهم المدا و نه باید در نقد آیند و در کند دولت آن بیشتر بهر تقریب سخن بار دیگر
و اگر سالت بشنید و بعلم و تقدیر وی اکتفا نماید و ادب و رزوان نیز مقایست نماید
ای دل صبور باش که در بارگاه دوست خاموشی تو عرض تمنای دیگر است
در کتب قوم در بنیام تفضل زیاده بر آن است انی ایتقدر رس است روایت کرده
حدیث مذکور را احمد از ابهره و ابی سعید خدری رضی الله عنهما در بعضی نسخ
تفضل الذکر بضا و مجله و در بعضی نسخ بهمه و در بعضی نسخ بای ازینها موجود نیست گذرا
ذکر دیگرش ه قسائی گفته اصح اندک است بدون لفظ فضل بمنزه عنوان و همچنین
است در نسخ جلای و اصل یعنی بیان فضیلت ذکر است و فضیله ذکر ثابت است
بخصوص و آن مجید مثل قوله تعالی فاذا قرأتی اذکرکم سفیان بن عیینة گوید در اخبار
بما رسید است که حق سبحانه و تعالی فرموده بنده کانت خود را چیزی داد و ام که اگر برکت

نزل

الى الله وارجو ان يقر الله بها واما بالعيش في الدنيا فكل
 الدنيا واما بالآخرة فاستباح كلام الحكماء واما ما اقول
 فانقطع مع دار الفناء واما الى دار الخلود واما ما اريد
 فان استيق الى الروية والنقاء واما بالناس فكلوا ما
 تزل من السماء وما استجاب من الدعاء واوروا الى الله في
 اطاع الله فقد ذكر الله واوروا الى الله واوروا الى الله
 لتقوا رواد الطاعة في الواقعة لا اله الا الله توحيد
 المومنين واوروا الى الله في قوله وهو اقرار العارفين
 وانفس اقرار الكمال في حال وليس لهم نطق في
 الا بلاء الله الا انتم جميعا في الامور والحرر والعباد
 فليدركوا نيت في دست كس ^{بأنهم لا يملكون} ^{بأنهم لا يملكون} ^{بأنهم لا يملكون}
 انما في خواب را بر خود مردم کردند ^{چون شمع کار خود را بشب تمام کرد}
 چنانکه آب ز کبک میشود که در نای ^{اگر تو صاف و بار زیر و شاد کنی}
 شنیدم که مردی در راه خدا ^{دل و شمع را هم نمردند}
 ترا که بترسد و این مقام ^{که با دوستان خلاف است جنگ}
 هر که در راه شد شهادت ^{دو انداز فرمود بر زور آب}
 یک که بخوش خود میباش ^{دوم آنکه بر غیر بدین میباش}
 هر کس که نامش بخدا نرسید ^{حاجت باشد هرگز نرسد}
 عوالت ز قناعت تنگوار ز طبع ^{باو است خود سازد خود مطلب}
 قناعت تو را که کند مرد را ^{خبر ده در عین فقر کرد}
 آفت تو را که کم کرد ما را ^{که در رفتن هیچ نیت نیست}

گاهی بر علم که فوق مرتبه ظن است اطلاق یابد چنانکه در کرمه الدینی یفنون انهم ملاقوا بهم
 بدان لغزش کرده اند و گاهی معنی شک و دوهم نیز متعل می شود چنانکه قول وی فی نقلی و ظنوا
 انهم البینا لیرجعون و در حدیث مقدس صحیح است احرامی ظن بر معنی اصلی او که عیب
 استدل او در آن است چنانکه در ترجمه تقریر یافته و محل او بر معنی علم و یقین نیز ظاهر
 چون ممکن کرد و بنده در مقام توحید و راسخ شد ایمان او قرب میکرد و من
 چنانکه هر چه دعا کند اجابت میکنم و هر چه بخواد میدهد کمالات الطیبی و اما معاذ الله
 و من باینده ام و قرب اویم توفیق و رحمة و هدایه و مبنی و وقتی که یاد میکنند مرا
 یاس نیز و در او شرمش اویم که او را ذکر میکنم این بشارت بدوستان است دعا
 دشمنان نیز معلوم میشود در اخبار العلوم از این عینیه نقل کرده که گفت و می کرد خدا
 بوسی علیه السلام که ظالمان را بکوتاه میزدند زیرا که من یاد میکنم کسی را که مرا
 یاد کند و یاد کردن من دوستان را بر همه است و دشمنان را نیت و احوال
 و ارد که مرا دان باشد که من باینده ام بعلوم وقتی که یاد میکنند مرا و میدانم حال
 او را و پوشیده نیست بر من ذکر او فان ذکر منی فی نفس ذکرته فی نفس من اگر
 یاد کرد مرا در ذات خود یعنی پنهان که مطلع نشود بر آن هیچکس یاد میکنم او را در
 ذات خود یعنی پنهان میدهم ثواب او را و مستولی منوم بذات خود ثابت از
 چنانکه نمیداند از آن هیچکس نه فرشته و نه جزوی اینچنین تاویل کرد و انداز بعضی
 را بپوشیده ماند که احتیاج باین تاویل نیست زیرا که یاد کردن و یقینی بنده
 بخود را در ذات خود نعمتی عظیم و فضیلتی بکثرت است که بالای آن مقهور باشد
 و او نیست معدن بر فضل و کمال و محض به شرف و نوال و اندام حقیقه و انقضا
 نفس هر جا که واقع میشود در قرآن و احادیث مرآت ذات میباشد فان ذکر
 فی تلاوته فی اوله و آخره مبرک است و گفته در جمیع نسخ حصین منه نصیر و اجداد

و در بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه بلفظ جمع اگر باید کرد مراد بر جماعتی از آدمیان
باو میگویم و او را که بهتر است یعنی ملائکه مقربین و شک نیست که مراد حق سبحانه و تعالی را
کلام است نفی و لفظی چنانکه در مقام خود مبین و منشرح است پس ذکر میکند مذکور
بهر دو کلام و لا محذور فیه و ثواب لازم ذکر است سبحانه و انتراست کذا قاتوا
بفتح میم و لام اثرات قوم و رؤسا ایشان را گویند و ازین حدیث استدلال میکنند معتزله
بر افضلیت ملائکه از بشر و مذهب اهل حق بر عکس است پس طبعی در جواب گفته که مراد
از ملائکه ملائکه مقربین و ارواح نه ملائکه فقط انبی و در حدیث اشارتی است بچرا ذکر
چهره را کرده و تحقیق چهره کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم با ذکر او ادعیه در موطن
کثیره و همچنین سلف از صحابه و تابعین و من بعد هم قهستانی گوید که ابن جریر طبری
و عزاو ذکر کرده اند که سلف درین باب اختلاف دارند حجت قایلان بر تصحیح حدیثی
است که اعمال خفیه افضل از جهریه است بجهت وجود اخلاص و خلوص از شوبها
و سموه راه زمان سالک اند و صحیح است که ذکر جهر با جضور قلب افضل از ذکر
خفی است کذا فی شرح مسلم اجم در فقه است از کراهت ذکر جهر پس مراد که ایه نیست
شماره صحیح کذا فی المبسوط و شرح الهدایه فی تلبیة الحج و الله اعلم بحديث منسوب
به نزع حافض است یعنی الاخر احدث و رفع و جزئیه جایز که سبقت فی الایه و اخر
حدیث است که اگر نزدیکی جوید و پیاپی کسی سویی من و ی یک کز و اگر نزدیکی جوید
من یک کز نزدیکی جوید سویی او یک باع که نزد بعضی مقدار چهار ذراع است
و اگر باید مرا میانه رو بایم و او را نیز از انبیه حدیث و باع در لغت معنی نزدیک
است کذا فی القاموس **باب** در روایت کرده حدیث مذکور را شمس و زید
و نسائی و ابن ماجه از ابهره رضی الله عنه الاخر که بخیر اعمالکم یا محمدا و امثال
مذموم شمارا به بهترین عملها شما و از کیهانند ملککم و پاک تر و بلندترین عملها شما را
باو شاه شما ملک مباحنه ملک است و در قوامی در جهانکم و بلندترین مقامی شما در

در حدیث
بسیار
در حدیث
بسیار

در مرتبه های شما در دنیا است بنا بر عطف بر خیر اعمالکم و خیرکم من اتفاق الذمب و الوق
و بعضی که بهتر است مرثا را از خج کردن و تصدق نمودن زروسیم در قاموس گفته
ورق مثله الراد در اجم مفروبه و مشهور در وی کسر است و خیرکم من ان تلقوا
عدوکم فتضربوا اعناقهم و یضربوا اعناقکم و بعضی که بهتر است مرثا را از انکه
آید و ملاقات کنید دشمنان خود را یعنی کافران را بجهاد پس بزنید شما که در دنیا
ایشان را و بزنند ایشان را و بپای شما را یعنی قتال کنید با یکدیگر قاتلوا ایلی گفتند
صحابه می خبرده مرا بعضی که وصف کردی قال ذکر الله فرمود و احضرت اعنان
عمل ذکر خداست در اینجا معلوم شد که افضل اعمال ذکر خداست و از تصدق و از
جهاد فی سبیل الله نیز فاضلتر است و مشهور آنست که عباد مستدی که نفع
بغیر رسد افضل از عبادت لازم است که نفعی آن محصول فاعل باشد ولیکن
این حکم مخصوص بغیر ذکر است و ذکر از ان مستثنی است و **باب** در حدیث
روایت کرده حدیث مذکور را ترمذی و ابن ماجه و عاکم و احمد از ابی الدرداء ماصدق
افضل من ذکر الله شمس به صدقه و بذل مال و در راه خدا فاضلتر از ذکر خدا
روایت کرده این را بطرائی و در اوسط از ابن عباس رضی الله عنه ان ملائکه یطوفون
فی الطرق یحققون رضایتی را فرشتگانند که میگردند در راهها گردانها سوا حفظ
و کرامات کاتبین کذا قال **باب** یتمنون اهل الذکر میجویند خداوند ذکر را تا زیارت کنند او را
و دعا کنند برای وی و ذکر عام است هر وجه که باشد از تسبیح و تلاوت و دعا و قرا
حدیث و مدارسه علم شرعی و امثال ان کذا فتح الباری و منحصر در تسبیح و تکبیر و تحمید
و تهلیل و تمجید که ملاحق نیست ملائکه جمع ملک است و اصل ملک ملائکه بوده
مصدر میم از لاکه اذا ارسل نوره المقتسانی و بعضی گویند اصل او مالک بتقدیم نمره
بر ملائکه مشتق از مالوک یعنی رساله پوشیده مانده که برین تقدیر حذف نمره ملائکه

المصنف

قیاس خواهد بود چه قیاس معتقنی ابدال اوست بالف و جمع اوست بر مالک ^{محل}
والله اعلم فاذا وجد قوماً یزیدون العیس چون می یابند گروهی را که در میکنند خدا تعالی را
تناد و اهلوا لی حاجتکم ندانند و میخوانند یکدیگر را که بیایید بسوی حاجت خود که می
قال و نمودیم خدا صلی الله علیه و سلم فی خوفهم با جنتهم الی سائر الدنیاس کرد کرد
میکردند و می پوشند اهل ذکر را ببا بهای خود تا آسمانی که پامان تر است و نزدیکتر است
بخجه تعظیم و توقیر ایشان حدیث ثمه اش است که چون میروند فرشتگان بدرگاه عز
می رسد ایشان را پروردگار عالم و حال آنکه وی داناتر است بحال ایشان و تحقیق تعریف
علایکم مکنونند و چه میکنند یزیدگان من عرض میکنند فرشتگان در جواب بنایکی و دیگر
با و میکنند ترا پس میفرماید پروردگار ایا دیده اند ایشان را عرض میکنند بخدا سوگند ندیده
ترا پس میفرماید رب العزة چگونه می بود حال ایشان اگر میدیدم میگویند فرشتگان از ترا
میتواند زیاده تر میاید و تر از او بیج و تهلل بسیار میکنند پس خدا میفرماید چه چیز میخوا
میکویند پشت میتوانند فرمان اید ایا بهشت را دیده اند عرض کنند بهشت را ندیده اند و نا
آید اگر بهشت را میدیدند حال ایشان چه می بود عرض کنند اگر بهشت میدیدند زیاده تر از روز
و طلب میکردند و او را بیشتر فرماید پس از چه چیز نیاید می جویند عرض کنند از آتش و دوزخ نماید
ایا آتش و دوزخ را دیده اند عرض کنند ندیده اند فرماید اگر میدیدند حال شان چگونه می بود
عرض کردند اگر میدیدند زیاده تر از روزی نجات میکردند و زیاده تر می رسیدند پس میگوید
پروردگار فرشتگان کواه میگویم شمارا که تحقیق این امر زیدم ایشان را پس فرشتگان
در ایشان فلان شخص است که از ایشان نیست و در میکنند برای حاجت خود آمده فرماید
این قوم جماعه اند که بد بخت نیستند همش ایشان انهی اجد بخت و اجد مدعیان ملک
خ روایت کرده اند شش شش و نرندی از پسر ره رضی الله عنه مثل الذی
رب والدی لایزکوبه مثل اخی و المیسب فقد و حال کسی که یاد میکنند پروردگار خود را

بانه از م

و اگر یاد میکنند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرد است چه می ظاهر او فرین بنور حیات
است و باطنش منور بعید و او را که است بهیمن است و اگر که ظاهرش در سده لطیفه
است و باطنش پر است بنور معرفت و غیر ذلک ظاهر او عاقل است و باطن او باطن
همچو میت که اقال احنی **خ** زندگانی نتوان گفت حیاتی که مرگ است زنده است
که بادوست و صافی دارد **خ** روایت کرده حدیث مذکور را ششین از ائمه موسی
اشعری رضی الله عنه لا یقعد قوم یذکرون الله الا حقهم اعلایه نشینند گروهی که ذکر
میکند خدا تعالی را مکرر اند کرد و میکنند و می پوشند ایشان را فرشتگان
بخجه تعظیم و توقیر انجا عوشتیم الیهم و می پوشند ایشان را نور و آثار رحمت
که مختص بذکرین و نزالت علیهم السکینه و فرود می آید ایشان آرام باطن و اطمینان
قلب که بدان میل بشهوات دنیا و لذت ماسوا از دل بدر رود و حضور مع الله
رست و بدو صف و نورانیت پیدا اید سینه بخت کاف بعضی رحمت و سکون و وقار
و تانی و خوف و خشت آید و از بعضی از اهل لغت تشدید کاف بر محلی است که از آن است
و بعضی گویند سینه چرست مانند باد و بعضی گویند مخلوقیت که بشره او مثل بشره او
است و بعضی گویند سینه اسم فرشته است که نازل میشود و در دل مسلمان و آخر کلام
بخیر و تحریص میکند بر طاعت و می اندرزد و در دل بنده طمانیه و سکون بر طاعة
والله اعلم برادر رسول و ذکر هم ائمه فیمین عنده و یاد میکنند ایشان را خدا تعالی از جای
که نزد اویند و مقربان جناب قدس اند بر سبیل ثنا و مباحثات و فایده ذکر کردن
خدا تعالی ذاکرین را اظهار شرف بنی آدم و الزام و تدریس بر ملاکیه است که بعضی
تجویر این گونه می آید و ذکر شمع و تقدیس را بخود نسبت میکنند **خ** به نهم و صل
خودم خوانند یا در خلوت کنون رقیب حدیثه گویند از رشک **خ** روایت
کرده اند حدیث را مسلم و نرندی در این ایام از پسر ره و ابی سعید خدری رضی

بنور م

و غیر ذلک

و حضور است

سحر

یا رسول الله ان شریع الاسلام قد کثرت علی مردی رخصیه سوال کرد بعضی گویند
بن حبیل بود که ای پیغمبر خدا بدستی که شریعتهای اسلام و احکام او تحقیق بشاید
بر من در سید کثرت که عاجز گردانید مرا از ادای عوایدی آنها را در شریع الاسلام
لوافل است چه رخصت در واجبات صورت ندارد و شریع جمع شریعه است و معنی
او در شریع چیزیت که ظاهر گردانیده است خدا تعالی بر بندگان خود زبان اینها
صلوات الله و سلامه جمعین فانیست شریعتی که ثبت به پس خبر ده را بچیزی معتبر که در
آویرم بوی و بعضی گفته اند خبر ده بعلی قلیل که مستوجب ثواب خیل گردد تا ملازمه
کرده مستغنی شوم از سایر نوافل و او را قال لا یزال سائک رطباً من ذکر الله
فرمود و آنحضرت در جواب باینکه همیشه باشد زبان تو تر از ذکر خدا تعالی و ترمی زبان
کنایه است از سهولت و اسانای و روانی زبان چنانکه خشکی زبان عبارت از صفا و
یا کنایه از مواظبت است بهر حالی که باشی یا خدا باشی و ایم هم جایا
هم کس و همه کارها میدارند هفت چشم دل جانب یاریت و حب مسیحا
روایت کرده حدیث مذکور را نزدی و این ماجر و این جبات و حاکم و این ابی
از عبد الله بن بشره آخر کلام فارقت علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قلت
معاذ بن حبیل گوید آخرین کلامی که مفارقت کردم بر آن کلام پیغمبر خدا را وقت خفت
مین این گفتن من بود ایگ الا عمل احب الی الله کذا بین از عملها فاضله و دوست
و داشته شده تراست سوی خدا تعالی قال فرمود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم
ان نموت لسانک رطب من ذکر الله و سرگشت عملها نزد پروردگار مردن
زراحی که زبان تو تر است از ذکر خدا تعالی و روان است بر روی **حب**
روایت کرد این را ابن جبان و برز و بطرانی از معاوی بن حبیل رضی الله عنه نقل
یا رسول الله او صحنی هم معاوی بن حبیل گوید که یگفتم ای پیغمبر خدا اندر زکون یا چرمی و

کاری فرما که در دنیا و دین سودمند باشد قال علیک تقوی الله ما استطعت
فرمود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لازم گیر تقوی خدا تعالی و پرهیزکاری را بر آن حاکم
و آنحضرت بایست هم او را کتاب فواحش و فجور داد ای که قدرت داری و در دفع
و طاقت تو باشد و در حقیقه تقوی می فطنت خود و الهی و وفا بعبودت باشد
است و این بر اقام است تقوی عوام همان عبارت از امتثال اوامر و ترک
نواهی است و تقوی خواص و ان موافقت بذا است پروردگار خود را
در آنکه مقدر شده است در حق وی از ان عمر رضی الله عنه مردیت متنی است که
برای خود از هیچکس سوا از ایزد سبحانه چشم نمیکشید و در سفیان ثوری رحمه الله
منقول است که دوست دارد مردم را آنچه دوست دارد برای ذات خود چون این
سخن سید الطایفه رسید گفت ایچنین نیست بلکه دوست برای مردم رناده از آنکه دوست
دارد برای ذات خود و از رناده رضی الله عنه از پیغمبر تقوی سوال کردند گفت
گفت ایشان کردی اند که وصف کرده است خدا تعالی ایشان را در قرآن مجید
خود می للمتقین الذین یومنون بالغیب و یقیمون الصلوة و معازرتنا هم
یبنفقون و الذین یومنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بما الاخره یوقنون
و از کذا و الله عند کل حجر و شجر و یاد کن خدا تعالی از هر سنگ و درخت یعنی
همیشه و در هر مکان که لایق ذکر او باشد و ما عملت من سوء فاصدق الله فی
توبه و چیزی بمانی از بدی پرهیز ایجا کن برای خدا تعالی در عتبی وی توبه را و در عتبی
اشارت است باستجاب توبه یا و خوب آن علی الفور چنانکه گفتنی از توبه وی
نقل کرده که توبه بپزند و در گناه بی تراجی و مهلت و اجبت آنچه گناه صغیره باشد
پس در مشورت و تراخیر توبه گناهی دیگر لازم شود و الله باسره و العذبه بالعدله
بر خدا از توبه نهان بعضی نهان و توبه آشکارا بعضی آشکارا بنصب عود است

مجلسهای ذکرند در مسجد ماس یعنی فی است نماز که در نسخه دیگر تصحیح آمده فی امساجد و اگر
من بیایم باشد چنانکه شرح قبیل طالعین گفته نیز جایز است و درین اشاره است که اهل کعبه
ذکر در غیر مسجد از اهل کرم نیستند و مجلس ذکر در مسجد بهتر است از غیر مسجد و قید من المساجد را
احمد بن حبان و ابوالعلی موصلی روایت کرده اند چنانکه منذری در ترغیب و ترهیب گفته
پس می بایست که این برود و در پیش ازین قیدی نوشت که لا یعنی **ب** روایت
کرده حدیث نه کوزر این حبان و طبرانی و ابوالعلی موصلی ازانی سعید خدری رضی
عنه ماسن آدمی الا و تقلید بقیان نیست هیچ آدمی مگر برای دل وی دو خانه است فی احادیث
طهات فی الاخر الشیطان در یکی از آن دو خانه نوشته است که انقادی خیر میکند و سبوی
نیکو می باشد و در خانه دومی شیطان است که وسوسه می افکند و عقاید باطله را داخل کرده
میدهد فاذا ذکر الله نفس پس چون یاد میکند آدمی خدا تعالی را و بندگرا و اشتغال نماید
و در سیکرد و متناهی شود شیطان از خانه خود و راه نمی یابد که بداند در این نفس بخار
و بجمعه و نون مستحقین تنها شدن و باز پس شدن کذا فی التاج و اذا لم یذکر الله وضع
الشیطان سفاره فی قلوب و وسوسه و چون ذکر نمیکند خدا را می بند شیطان و
خود را در دل و وسوسه می کند او را مصنف گفته منقار بکسر میم مراد بدان و ثبات است
و تشبیه او بنقار طایر در چیدن دانه است بمره ارجای انتهی **ب** روایت کرده حدیث
ندکور را ابن ابی شیبه از عبد الله بن شعیب من صلی الفجر فی جماعت کسی که میکند نماز
فجر در جماعت تم تقدیر کند خدا صلی قطع التمسک یعنی نشسته در جماعتی که ذکر میکند خدا یعنی
تبسح و تهلیل و تحمید و صلوة بر سیده خدا صلی الله علیه و سلم و تفاوت قرآن و امثال آن
تا آنکه طلوع کند و باید انقباض و مرتفع شود و صلی که تعیین کند نزد و یکت و این اقوال
است و اکثر تا و از ده رکعت آمده و اول وقت حکم آن حدیث طلوع انقباض است و نزد
جمعه و از بلند شدن آفتاب مقدار یک نیزه و بعضی علماء این را اندک سن مگر که شمرده اند

و شایع گفته اند که هر عمل را اجزائی است و اجزائی این عمل نقد است در نورانیه باطن و عقاب
و انشراح صدر و مشهور در مردم آنست که این را نماز اندازان گویند و بعضی روایت
نیز این اسم موسوم شده است و در اکثر احادیث این را احواله یعنی نام شده ظاهر است
که این برود نماز یکت اول وقت نزد ارتفاع افتاب است و آخر وی قبل زوال باشد و در
این تینه بگذارد و کانت که کاجر چه و عمره باشد در انفس و ثواب این فعل مانند ثواب حج و
عمره اجر حج مبادای فرض در جماعت و اجر عمره بگذارد و در رکعت نفل و شستن در مصطفی
تا مائه تا مائه مبالغه و تاکید است برای تحقق ثواب هر کدام از حج و عمره و این ثواب
اگر چه تحقیق مثل آن نباشد زیرا که اجر بقدر تقرب است ولیکن چندان ثواب است که گویا
مانند است و این از باب الحاق ناقص کامل است **ب** روایت کرده این حدیث را از نزد
از انس بن مالک و در روایت بعضی انقباض با جرح و عمره منقلب میکند و اجر نماز و قعود
و در رکعت نفل با جرح و عمره یا بر میکند و مصطفی سومی خانه خود با جرح و عمره برین تقدیر
با معنی مع خواهد بود **ب** ایراد کرده این روایت را طبرانی از ابو امامه ذاکر الله فی انفس
بمنه السابری الثاقین ذکر کنند خدا و در جماعت که غافلند از ذکر خدا و در اسواق و امثال
آن میباشند بمنزله بگردانند و در جماعت گردانندگان از جنگ کافران در اجماع و ثواب **ط**
روایت کرده این را برادر و طبرانی و در اوسط از ابن مسعود و اسپهریه رضی الله عنهما ماسن تو
جسوا محاسن نیستند حج که و بی که پیشین در جای و تفرقوا منه و بر خیزند و متفرق شوند از آن مجلس
و لم یذکر الله و ذکر نمیکند خدا تعالی را و در آن مجلس الا کما تفرقوا عن صفه حمار مگر گویا که این
متفرق شده اند از نماز و از حرکت شده و تحفیص برود از حجت است که مرد روی آوردن
مردار نایست **ب** بنیوانات و کان علیهم حسرة یوم القيمة و میباشند این مجلس برایشان موجب
حسرة و اندوه و روز قیمة مصنف گفته صفه حجت میت و در نهایت زیاده کرده که چون بدو
شود **ب** روایت کرده حدیث مذکور را احاکم و ابو داود و ترمذی و ابن

جنان واحد و نسائی از پسر و در روایتی از ائمه حدیث سابق اینست و ماشی احد
مشی لم یکر الله فیه و میرود هیچ کسی هیچ را هیچ وقت در حالی که ذکر نمیکند خدا را
در آن راه الاکان نزهة یوم القيمة مگر آنکه باشد عدم ذکر در مینوشت بر شخص موجب است
و نه آنکه روز قیامت مشی مصدر یا اسم مکان یا اسم زمان است بر هر تقدیر مقصود است
و شمول است و تره بکسر فایده و فتح را جمع و بهاء و آخر در اصل و تراست معنی نقص
و حریت و نادروی عومن و او است مثل عدة و وعد جایز است رفع خواندن او بنابر
اسمیه کان و لقب او بنا و خبریه بر تقدیر اول کان احتمال باقیه و ناقصه هر دو در بر تقدیر
ثنائی متعین است برای ناقص و ماوی احد الی فراش لم یکر الله فیه نمی آید هیچکس را
خود را در حالی که ذکر نمیکند خدا را و الوقت الاکان علیه تره مگر آنکه باشد عدم
ذکر درین محل بروی موجب ندامت و حریت در روز قیامت و در آن روز این ندامت
هیچ فایده ندارد و آیه اوئی یعنی همزه است و در بعضی نسخ بعد همزه نیز آمده و در بنای میگوید
اوئی و اوئی معنی واحد است و مقصور از آن لازم و متعدی بود و می آید لیسال آویت
الی المنزل و اویت غیری و انکار کرده اند بعضی مقصود متعدی را و از هر کس گفته اند
فصلی است انتهی از بنیامت فاد میگوید که مد و مدینه باشد مگر متعدی پس بروایت محدود
محتاج اند بسوی تقدیر مفعول که گویند ماوی احد انفسه الی فراشه و از بنیامت مستقلی است
بر قصه کرده لیکن قاضی عیاض در مشارق میگوید و هر واحد ازین دو کلمه نزد اهل لغت
دو وجه است اما در متعدی اشهر است و قلم در غیر متعدی اظهر و الله اعلم

روایت کرده این را نسائی واحد و ابن حبان از پسر و در انجیل نیادی بجهل با سه
ای فلان بدستی که کو بی از کو بهی ندامت میکند کوه و دیگر را بنام اوئی که تره باشد از آن
ای بعضی همزه حرف ندامت و فلان کنیه از اسم اوست مثل ای بی قس و ای قس و ای قس
مرکب است از کراهه ایا که شده است بر تو کسی که ذکر کرده باشد خدا تعالی را یا هر کس که ذکر کند

برایت کند فاذا قال ثم استتره حدیث پس چون میگوید آن کو داری که نشسته بر ما انجیل شخص
شاد و فرحت ناک میشود آنکه اول بجهت حصول فضیلت و شرافت برود و اگر خدا بر جنسی
یا فرحت بجهت آنست که چون انجیل بنده تا در عالم باقی و موجودند باشد که بر ما هم عبور کند
تا این فضیلت نصیب کرد و در احیاء العلوم از انس بن مالک می آید که هیچ بقعه نیست
که در وی ذکر خدا کرده شود و بصاوة و تسبیح و تلاوت و امثال آن مگر آنکه افتخار میکند و
مباهات می ورزد و آن بقعه بر بقعهای دیگر که گویش او باشند و مسرور میشود و خود را
طبقه زمین انبی و محققان کفایت میکند که امثال این تکلم و ادراک محمول بر ظاهر است بلا تأویل
و الله اعلم و از بنیامت معلوم شد که هر کوه مشی است با سه ط روایت کرده این را طبرانی از
ابن مسعود و از کلام صاحب از بعضی معلوم میشود که از بنیامت موقوف است بر این معود
پس می بایست که رزموش از هر طریقی می آورد پس قسمی گفته که وی در علم رفع است
چه امثال این بجهت نقل نتوان گفت و الله اعلم ان ضیاء ربیع و الله الذین یرامون الشمس
و البنوم و الاظلمة ذکر الله تعالی بدستی که نیکوترین بندگان خداست که گاه می دارند
افتاب و ماتباب و تسار و سیاهار را برای یاد کردن خدا تعالی حاصل آنکه بهتر است
کند که اگر بگوید و طاعت مشغول می باشند و این اجرام را بجهت شناخت او قاتی که
برای ذکر از شب و روز و از داده اند نگاه میدارند روایت کرده این را حاکم از
عبد الله بن ابی اوفی ایس تحسیر اهل الجنة الاعلی ساعة قهرت بهم و لم یکر الله تعالی فیها
نیت که حریت و پنهانی کشند اهل بهشت مگر حریت ایشان بر ساعتی خواهد بود که گفته است
بر ایشان در دنیا و بعد از مرگ و در کار خود را و در آن ساعت تراد و تحلیض بر ذکر است
یعنی روز قیامت چون ثواب ذکر و جزا او هشاید کنند ندامت کشند که کاشکی لم یفعل
و ذکر و استغاثی نمی نمودیم و تمام عمر خود را بیا و او میگذرانیدیم که مگر این قسم نیت است
روایت کرده این را طبرانی و ابن سنی از معاذ بن جبل اکثر و ذکر الله تعالی لقولوا انجیل

بسیار کنید ذکر خدا تعالی را و مواظبت نماید بر آن و رطب لسان کرد و بوی تاکمه بگویند
عاقلاً و عوام که وی مخزون و دیوانه است مراد مباهله و ناکد است بر کثرت ذکر حق
الاسلام امام غزالی در منهاج العبادین میگوید اگر صحابه در زمان مامی بودند هر این مردم
ایشان ادیوانه و مدیهوش میگذشتند و صحابه مردم این زمان را میکشند که نیستند ایشان که اینها
آورده باشند بخدا و رسول او از غایبانی اعتنائی ایشان با موردین حب ارضی روایت کرده
این حدیث را ابن حبان و احمد و ابو العلی الهوصلی و ابن سنی از ابی سعید خدری کان بیان
یراعی لصیغه مجهول التکبیر و التقدیس التهلیل بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که امر کرده
بر آنکه گناه داشته شود آن او کارهای یعنی آنچه در احادیث و عدد اینها بعد از نماز و غیر ذی
آمده میخواند یا شعله بکیر مشتق از الله که است و تقدیس از بجان الملک القدوس تهلیل
ار لا اله الا الله و قاعده عرب است که چون بسیار کرد و کلمه در استعمال ایشان بعضی حرف
یک کلمه را بحدوت کلمه دیگر ضم میکنند تا اسان شود تکرار و در مثل حوقله و بسند و حمد و تسبیح
هلل الرحمن و قتی تلوید لا اله الا الله و صلی و قتی که گوید صلی علی الصلو و امثال آن
که افعال التورشی و آن بعقد بالانامل و امر میفرمود که عقد کرده کرده شود و هر واحد
ازین از کار بانگشان و در بعضی نسخ بعقد تبار و فو قانه است پس ضمیر راجع مجمله از کار
نذکوره است و در مقدمه گفته عقد شمار فو قانه بانگشان و فی القاموس انکه تشبیه است
میم و همزه نه لغت است و جمع او انامل و انملات و انمل بند است که در وی جان
است و گاهی از تمام اصناف منبر تقبیر میکنند چنانکه عکس از باراده مباهله در قول ریا
است بجهان اصابعهم و از انهم انهمی شارج جلیل ملا علی رحمة الله علیه میگوید عقد
مفاصل باین طریق که نزد به ذکر انگشت زر را بر بند میبندند و همچنان عقد
باصابع با سکه عقد کنند و را پخته بکشاید نیز معبود است اما بر وس اصابع باین روش است
که چنانکه در انگشت را بر بندنی که مقابل از دست چنانکه فقها در صلوة تسبیح متذکر اند

تمت

باب دوم انگشت زراست بر روس اصابع هر قدر بر معصوم و تحقیق محمد باکشان است
نیز طریقی که باشد انتہی قال و نمودن معصوم خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در وجه عقد بانامل لایین
مسئلات مستطقات بصیغه مفعول زیرا که بدرستی بخاک انگشتان سوال کرده میشود و طلب
گویایی کرده میشوند و در قمر از غلههای صاحب خود چنانچه کریم یوم بخیم علی افواههم و کلانها
ایدهم و تشبهه ارجلهم با کافوا یکسبون و کریم یوم تشبهه علیهم السننم و ایدیههم و ارجلهم
بما کافوا یسبون بدان ناطق است در پنداشت اشارت است باستجاب شرمند ذکر
بانامل قاله المصنف نهستانی گفته و آن حدیث نسکند بر عدم گرفتن لبخ مطلقاً و نیز در
تردیدی و مستدرک است که صغیر صلی الله علیه و آله چهار هزار خرم داشت رای نقد او
او کار و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جایزه و مسلم داشت و آنکار نکرد و انتہی و تسبیح
باینوضع که الان متعارف است در زمان شریف بنو و بعضی خستها و یا سکرینما
نخارید شستند و بان شمار میکردند و بعضی در شستهای و از آنکه بهیامی بستند و مانند
آن که ذکر داشت قدس سره و ناقلا من السیوطی روایت کرده اند حدیث را بود او
و نزدی ازین به بنت یاسیر گفته اند که ویرا در کتب سته غیر ازین یک حدیث نیست
و الله اعلم علیکن بالتبج و التقدیس و التهلیل لازم گیرید بر جو و ای گروه زمان که
یاد کنید خدا تعالی را تبج یعنی گفتن سبحان الله و مانند آن و بتقدیس گفتن سبح
قدوس یا سبحان الملک القدوس و تهلیل گفتن لا اله الا الله و لا تقفن بضم الفاء
نیمین الرحمه و عافیل میباشید ای گروه زمان از ذکر خدا تعالی و یاد وی پس
فراموش کرده شوید از رحم این ترجمه بر تقدیر روایه تقیس بصیغه مجهول است
و بصیغه معلوم نیز روایت است مگر شاکه گفته اولی است که بضم تا و فتح سن صغیر
نیمین خواهد بود و در مشارق قاضی عیاض است که لسان یعنی ترک مشهور و معاصم
است و لغت منه قوله تعالی شواله فیهم یوشیه و مانند که مراد توفیق زمان است

برجس زکیر لفظ که باشد نه بر الفاظ ثلثه مذکوره فقط و الله اعلم ^{روایت کرده این است}
از سیره را ایت النبی صلی الله علیه و سلم یقید التبع بمینه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما دیدیم
عذر اصلی الله علیه و سلم در آن عالی که شمار میکرد و تسبیح را با ناکشتهای دست راست تسبیح
یعنی کلمات تسبیح میخواند و با نامل دست راست همیشه ^{روایت کرده این است} تسبیح را میخواند
بن عمر و در اصول نسائی لفظ بمینه نیست لان اقدم مع قوم یذکرون الله من صلوات
الغداة حتى قطع الشمس هر اینه شش با کرده می گوید مسکن خدا تعالی را و مشغول اند
بذکر او از غایت نماز تا بآمدن آفتاب و بلند شدن او مقدار نیزه احب الی من
اعتق اربعة من ولد اسمعیل دوست داشته تراست نزدیک من از ازاو کردن من
چهار کس را از اولاد اسمعیل علیه السلام مراد بیان فضیلت این است بر سبیل تاکید
و ترغیب و تحفیز با اولاد اسمعیل بجهت شرف قبله ایشانست در عرب پس از ازاو کردن
افضل از ازاو کردن غیر ایشان باشد و ولد یعنی بضم و او سکون لام است و بفتح و او
و لام نیز آمده است و افعی میشود بر واحد و ثلثه و جمع و لان اقدم مع قوم یذکرون الله
من صلوات الغداة حتى انقرب الشمس احب الی ان اعتق اربعة هر اینه شش من
با کرده می گوید مسکن خدا تعالی را و مشغول اند در ذکر وی از نماز عصر تا غروب شدن آفتاب
دوست داشته شده تراست نزدیک من از ازاو کردن چهار کس را بر آنست که این اربعة
نیز از اولاد اسمعیل دارند و احتمال دارد که نذرند با دعاء افضلیت ذکر در اول روز است
با جز و حقیقت بر اربعة موقوف است و تحفیز این دو وقت بجهت اعتبار
طایفه روز و شب است ^{روایت کرده} انجدث را ابو داود و ترمذی و ابن ابی شیبہ
المفردون لفتح فاولت و شدید را کسوره مشهور مختار و راجع رد مصنف حسن است گفته
اینچنین مضمون و روایت در ربیع از شیوخ خود یقال فردا بجا شد بجز بر وقتی که گویند
از مردم و خلعت کردند بعبادت مولی انبیتی و در بعضی سکون فاعلم که است و انعام نمود

جرم کرده که او بتباید تخفیف هر دو بقدر صیغه اسم فاعل است و موی است این آنچه
از بنیایه و غیر او مستفاد میگردد که تفرید و افراد مسلک و لازم اند و از کلام نورانی در شرح مصباح
مفهوم میشود که در روایت تشدید صیغه اسم فاعلست و در روایت تخفیف اسم مفعول و این
وقتی مستقیم کرد که افراد متعدی بودند لازم و اسمی اگر چه محلی لغت بنیایه است اما موقع
آج یعنی است که در وی تفرید را لازم گفته و افراد متعدی معنی است که پیشتر کردند
تبار و نندگان و جدا کنندگان خود را از مردم مورد و اینجاست است که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم با صحابه را سفری بدین موره آمدند چون نزدیک رسیدند حاجی و اراکان
بوطن و با میل عیال خود جدا شدند و ببلوغ و شوق تمام بیزگنان بسوی منزل خود تیز رفتند
حاجه و با پیشوق و نشاط بحال حضرت با جماعه فرمود شما نیز بکینید و تیز روید که منزل
نزدیک رسید و مقرون پیشی کردند قائلوا ما المفردون گفتند اینجا چه بینند مفردان
یا رسول الله ظاهر آن بود که میافتنند من المفردون کیستند مفردون و چه نکذات این
چون ایشان دانستند و دریافتند که مقبوض حضرت همان استی که پیشتر و تیز رفتند
مینند آنها خود معلوم اند سوال از حقیقت مفردان و ما بیت ایشان کردند پس انجمن
بجانب حقیقت رفقه تقییر مفردان کرد که چنین اند ^{معنی مسلم و ترمذی را بریده}
تا این متفق اند و در روایت جواب اختلاف دارند و روایتی تا بن لفظ است
قال الذاکرون الذکیر و الذاکرات و نمود مفردان فرمادند که ذکر کنند الله تعالی را
بجای روزانند که ذکر کنند الله بسیار حدف مفعولین بر طبق کرمه ^{یعنی این روایت}
مسلم است در جواب و در روایتی قال استبهون فی ذکر الله و نمود حضرت خود
آنکه مذکر و نکره و تشبیه شده در یاد مولی و مستهتر بضم میم و فتح تائین کسی را گویند
که موی شده باشد کسی و تخمیری که سخن نمیکند جز بانگس و نمیکند جز آنچه را الصنع الذکر
عظیم انعام خود می بیند ذکر اراکان بارهای گناه ایشان را فیا تون یوم القمه ضافا

وَصَدَّقَ وَفَرَّقَ
بِخُصْمٍ عَلَى كِلَا
وَالْزَعَامَةِ وَفَرَّقَ
وَصَدَّقَ وَفَرَّقَ

تقسیمی اند که لا اله الا الله محمد است **روایت کرده اند** که این حدیث را از نزدی و ابن جهم
و حاکم از ابی حارث اشعری رضی الله عنه نیز کثرت الله تو ما فی الدنيا علی الفوش الممیده
تم بخدا که هر آنکه ذکر کند خداستای را که روی در دنیا بر فرشتاهای نرم و نازک گسترده
شده و علیهم بجات العالی درمی آرد این را از حدیثی که ابی حارثی بهشت برین سبب ذکر
ایشان در دنیا ساز و نعمت **روایت کرده اند** که حدیث را ابو نعیم موصی از ابی سعید
حدری ان الذین لا ینزال السهم رطبه من ذکر الله بدرستی که گمانید همیشه است
زبان ایشان تر از ذکر خداستای بدخلون **اجنه و هم یقین کون** و درمی آیند بهشت را و دعا
که میخوانند و مسرور و شادمان باشند **موصی** روایت کرده این را ابن ابی شیبہ از
قول ابی الدرداء رضی الله عنه **اداب الدعا** این پنج گشت در بیان اداب دعا
اداب جمع ادب است و در صراح گفته ادب بعضی تین فرهنگ و گاه بد است و هر چه
منها یا بلیغ آن یکون رکن و آن یکون شرط بعضی از اداب دعا آدابند که در
رکن دعا میرسند مانند توحید و اخلاص و بعضی آدابند که بمنزله شرط دعا میشوند مثل
اجتناب حرام و جزای رکن داخل شمی مایل و شرط خارج آن صانع قیام و قناره
و نماز رکن است و ستر عورت و طهارت و استقبال قبله و نحو او شرط صحت گفته در
قول مصنف بلیغ اشاره است مالمک هیچ یکی از اداب مذکور و در کتاب رکن **معمولیت**
لکن چون بعضی نام از بکلام الهی صانع اخلاص مثلاً قریشد ماسکه رکن شوند و همچنان
از شرط و مندوبات و آن یکون غرض از ادب بعضی از ادب چه است که میرسد بنوع
این دو نوع مذکور که رکن و شرط اند من مامورات و منهیات بیان غرض از ادب است
و مراد بامورات مسببات است و بمنهیات مکروهات و عرمان و سوار این مامورات
رهنهات از آنکه رعایت او اولی بود و از ترک کذا قال مولانا علی رحه الله و بجنب
اوامر و نهی و از شرب و اکل و کسب و ان اداب برهنه کردن و کناره رفتن

و ترک کردن حرام است در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و کسب کردن یعنی از راه
 و عاست که اجتناب نماید از لغت حرام و از نوشیدن آب حرام و از پوشیدن جامه حرام
 و از غلب و سعی نمودن در چیزهای حرام و در حدیث آمده که پرهیز نماید از حرام بدستی که
 بر شکم که در وی لغت حرام است مستجاب میشود و عار او تا چهل روز و مر و سبت که منتهی
 صلی الله علیه و آله و سلم و مسعود بن معاذ از نو و یاسع اطب بلیک بجهت دعوت ملک کن
 بیاس خود را از چرکنت ظاهر مایل تا مستجاب شود و عار نو و حج الاسلام امام عزالی رحه الله تعالی
 از یحیی بن معاذ می آید که طاعت خزینه خدا یتقایت و بکشد آن دعاست و دندانهای بکشد خورد
 حلال است چون بکشد را دندان نباشد در کشاید و چون در کشاید چرک و خزینه است چگونه
 مصنف گفته که اجتناب کردن از امور از ربه از شرط دعاست بجهت و در حدیث آمده که
 که مسلم و ترمذی از او روایت کرده اند که وی گفت آن صلی الله علیه و سلم فرمود که اصل تطیل
 اسفر اشعب از بزمه الی السمار یارب یارب و مطهر حرام و مشرب حرام و ملبوس حرام
 و عذی بجم غالی یتجرب کذلک ابهی پوشیده نماید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه
 لابد است در قبول دعا از اجتناب حرام نه بر آنکه شرط دعاست یار کن او **م ت** روایت
 کرده اجتناب حرام در دعا مسلم و ترمذی از اسیر برده ضامه نقل کرده شد و الاصل حدیث
 و از ادب دعا خالص کردن است دعا را برای خدا یتقایی بی غرض طلبشاید ریا
 مصنف گفته که اخلاص رکن دعاست قال الله تعالی فادعوه محاصین له الدن وقال
 فاذا رکبوا ملک دعوا الله فاحسین له الدن **م ت** روایت کرده این را ابن ابی نعیم
 از ابی بکر و تقیم عمل صالح و در ادب دعا مقدم کردن عمل نیک است بر دعا مثل
 صلوٰه و صوم و صدقه و امثال آن و ذکره عند الله و یاد کردن عمل نیک است که
 سابق از دعا در شده نزدیک شدت و محنت و سختی و بجا نماند در هیچیک از چیزهای
 اصحاب غایت مشهور است **م ت** روایت کرده این را مسلم و ترمذی و ابو داود

از عبد الله بن عمر و الشیخ و الطبر و از ادب دعا پاک نمودن لباس خود و بدن خود را
 از نجاست صحنی و حکمی نطف و ریای مکان و لباس مستثنی است و طهر در پاک کردن **م ت**
 روایت کرده این را اصحاب کتب از جده از ابی بکر و ابن حبان و ابن ابی شیبہ و عثمان
 حنیف و الوصوف و از جده ادب دعا و صلوٰه کردن **م ت** روایت کرده این را اصحاب کتب
 از اسیر موسی اشعری از عبد الله بن زید و تکرار در نماز اختلاف حدیث و را و سبت و الصلوٰه
 و از جده ادب نماز گذاردن است مثل **م ت** روایت کرده این را اصحاب کتب
 و ابن حبان و عاکم از ابی بکر صدیق رضی الله عنه و در بعضی نسخ زمر سترگ نیست و اجتناب
 علی الرکب و از جده ادب نشستن بر دو زانو یا بزم صیم و ثمار منته و تشدید اثر نشستن بر دو
 زانو است و سیوطی گفته جنوات است که بر انگشتان یا نه نشیند و بر دو قدم ایستاده دارد
 و رکب بضم را بر مهند و فتح کاف جمع رکبه است و صینه جمع من بر اقل جمعیت **م ت** روایت کرده
 این را اسیر موسی از عامر بن عاص و جده خود که سعد است و الله تعالی او را و اعز
 و از جده ادب حد و شاکفت است بر خدا یتقایی پیش از دعا و بعد از آن روایت کرده این را
 اصحاب صحاح سته از انس کذا فی حواشی الکتاب و میر گشاه گفته از حدیث فضاله بن عسید
 و الصلوٰه علی البنی صلی الله علیه و سلم کذلک و از جده ادب در دو فرسودن بر زمین
 همچنین یعنی شش ارد دعا و بعد از **م ت** روایت کرده این را ابو داود و ترمذی
 و بیاضی و ابن حبان و عاکم در فضاله بن عسید و سبط الیدین از جده ادب کشته و داشتن
 بر دو گفته است هنگام دعا در منته اهل حق آورده که اگر کشته داشتن نتواند انقدر
 بکشد که یک دست را بر دیگری نهند **م ت** روایت کرده این را ابی الدرداء و عاکم
 از ام عطیه و منها و از جده ادب برداشتن بر دو دست است بنوی اسمان **ع**
 روایت کرده این را اصحاب کتب سته از ابی حمید ساعدی و انس بن مالک رضی الله عنهما و ابن
 کیون آفرینی اند و انکسین و باشد برداشتن آنها را بر هر دو دست و در روایتی میان

داست
 استقبال
 رواه
 بجهت ۱۵

جنوب

الکعبه و ارفعه و عازم فی کل عام و عازم فی کل عام و عازم فی کل عام
 کما یستحب من الزمان و دعا نفع یقصد الحظ و البصر و کل و غیره
 و دعا و الحظ و کل و غیره و دعا و الحظ و کل و غیره
 و دعا و الحظ و کل و غیره و دعا و الحظ و کل و غیره

و در روایت
 از جده

شصت

فما يطعمنا ورجل كالك رطل على
حمار فلم يشبعوا ورجل اذ
سخرنا حماره قد قال الله تعالى
ولا تخلق من الكبر لطفها
انما الحمار ارض حمارون
عبد موسى رضى الله عنه

رجوعه الى ا

نیز اثبات آن معلوم میشود و علماء اختلاف است در رفع بصر سبحی آسمان حکام
در نماز و غیر آن اما در غیر حالت نماز پس اکثر بر جواز آن رفته اند و گفته که آسمان قبله
کما قال النووی نه شرح مسلم و شرح و عروزی بر کراهت آن رفته اما در حالت نماز پس مذکور
است بالاتفاق چه در وی نوعی از اعراض است از قبله که مخالف حال نماز و ربانیده
خوش است **مس** روایت کرده این را مسلم و نسائی از پسر برده و آن یسار الله تعالی
باسم الله الحسنى وصفاته العالی و از جمله ادب است که سوال کند خدایتعالی را بوسیله
اسما رحمتی و صفات و تعالی که بزرگ اند عطف تفسیریت یا مراد از اول اسم علیت و از
ثانی اسم وصفی **حب مس** روایت کرده این را ابن حبان و حاکم از ابن مسعود و آن
بجستب السبع و گفته و از جمله ادب است که پیغمبر بعد از کلام مقفی که بتکلف باشد
و بحکم دعا در تحویل سبع گفت کند چه داعی باید که متفرغ و مهمل و متذلل باشد و گفت
منافی تفرغ است و می برد حضور و خوش را اما اگر سبع بی تکلف اید پاک ندارد و چنانکه
اکثر در ادعیه و کلمات متواتره و استجاء لطیف آمده که پوشیده نیست بر متبع احادیث
و در امانت قرآنی نیز کلمات متواتره بسیار است و آنکه در نهی از این عباس مرویست
که گفت اجتناب کنید از سبع موزون و دعا را مقفی خواندن پس تحقیق من در یادام
زمان پیغمبر از اصلی الله علیه و سلم و اصحاب او را و حال آنکه اینکار نمیکردند سر مجمل
بر تکلف است **خ** روایت کرده این را بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما و آن لا تکلف
اللقنی بالانعام و از جمله ادب است که تکلف نکند در سر آمدن بنفها و تقنی مکرر است
مادامی که نرسد به بنفها یعنی که مستفاد از موسیقی و اگر بنفهای موسیقی بود حرام است
اگر اصیانای بیت و نیز مشق باشد و یا در حضور و شوق و ذوق می آرد مناسب حال دعا
نمونه ای از بنفها و این نعم است بنفها یعنی صوت حسن و وقت ثانی گفته انعام مع نعم است
بسیار از این الدین می آید و این جمع نعم است **مس** روایت کرده این را بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما

نشد و اگر چه آن شخص در کتاب موقوفه است و آن توسل الی الله تعالی بابتیایه و از جمله اوست
 ادب است که در سبیل خود بسوی خدا تعالی به پیغمبران او مخصوص بوسید هر سید مرسلین
 و حبیب رب العالمین صلی الله علیه و آله و سلم را تعظیم کرد و جابر قبول بطنش وی اکثر و بزرگتر
 و اتم و اکمل است و فعل اینها و مرسلین و میرت سلف صالحین است به پیش رفتن ایشان
 حضرت و به بعد از آن از عمر بن خطاب مرویست و علماء حدیث تصحیح آن کرده اند که چون
 از اوم صلی الله علیه و آله خطبه سر بر زد از برای اعتدال و توبه آن گفت یا رب اسألك بحق محمد ان
 تعفونی از ورگاه مجید زمان آمد ای آدم خانه شناختی تو محمد را و حال آنکه هنوز جوهر پیش
 در صدف جبینش نذر آورده ام گفت خداوند از روزی که مرا بدست قدرت پیدا کرد
 سر برداشتم بر تو ایام عیش و شادی دادم لا اله الا الله محمد رسول الله من استسلم بقبضاتی
 و به علی بن ابی طالب و شکر کنایه و رضی بکلی کتبته صدیقاً و یثبته یوم القیمه مع الصديقین
 و من لم یصبر علی طایب و لا یشکر لعمری و لم یرض بکلی فلیختر الله نسوانی از آن روز شرافتم
 که وی محبوب تر است نزد تو از جمیع مخلوقات صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب و اتباع و اشیاء
 و سلم زمان اند که چون تو او را بر گاه من رسید شفاعت آوردی گناه ترا بخشیدی ای آدم
 اگر محمد نمی بود ترا پیدا نمیکردم و در بعضی روایات آمده که گاهی که آدم را از ورگاه عزت اخراج
 و سبب مغفرت او گشته چنانکه منطوق کریمه نقلی آدم من رب کلمات فتاب علیه است این بود
 اللهم اسألك بحق محمد ان تعفنی و سی من آمنت **سر ما** اگر چه لایق بانی من التوبه و سوگند
 عند حصول الحادث **الحکم** اگر حضرت دنیا و عقبی از روی در می باید که با دست چپ و چپ
روایت کرده این را بخاری از حدیث انس و زراره و عامر بن عمر رضی الله عنهما و الصالحین
 من عاده و وسیله جوید بر گاه باری تعالی بذریعہ صالحان اند و ترکان و و قله و صالح است
 که او اخص عبودیت برومی که باید جای او را و ایشان انبیاء و صدقات و سید اولاد و غیر
 ایشان توسل بعالین باعتبار علاقه است که ایشان در جوارح و فتح غریبه ها

و در نه و در نیاب اخبار و آثار بسیار آمده و مقصود است تعظیم خطاب نبوی بن عبد
 نه از آن باب است بر جا که سخن حسن و خوبی گذرد و محمود و بر اوصاف لیلی دانند و روایت کرده
 این را بخاری از انس بن مالک و خفض الصوت و از جمله ادب است کردن او را است
 و کلمات دعا را آهسته گفتن و در صحیحین از عایشه رضی الله عنهما روایت میکند که وی گفت
 نازل شده است که یو و لا تجهر بصوتک و لا تخیف من یهدو بین ذلک سبیلاً و در باب
 و بعضی سلف گفته اند که دعا آهسته فیضت دارد و به مقتدا درجه از دعای اشکار الکافی در **الکافی**
 روایت کرده این را اصحاب کتب سه از ابی موسی اشعری و الاعتراف بالذین
 و از جمله ادب است اعتراف کردن بگناه خود است وقت دعا چنانچه در ادعیه ماثوره رب
 انی ظلمت نفسی و ابوء بذنبی و امثال آن آمده **روایت کرده** این را نیز اصحاب کتب سه
 از حدیث عائشه در قصه آنکه که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون بنده اعتراف
 گناه میکند پس توبه بجای آورد قبول میکند خدا تعالی توبه او را و اختیار الادعیه الصحیحه من
 البنی صلی الله علیه و سلم و از جمله ادب است اختیار کردن دعائاست که روایت کرده توبه
 زبان ثقات از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و در بعضی نسخ الصحیحه ماثوره آمده فانه لم یرک
 عابۃ الی غیره پس بدستی که حضرت نگذاشته است در باب دعا و غیره و هیچ حاجتی را
 از حاجات دنیا و آخرت بسوی غیر خود پس اختیار دعا را توبه اولی باشد و جامع بود
 جمیع مراتب دعا و ادب مسئله و او معین او را غافل که بر زبان مبارک جاری شده
 یعنی و بر گیتی است که در غیر او و جاز است که ضمیر از رابع بسوی دعا باشد که در ضمن
 ادعیه است **روایت کرده** از حدیث ابی بکر و دیگر الجوامع من الدعاء و از جمله ادب است
 کردن خبر سه خبری دعا که جامع باشد اعراض دین و دنیا را و بعضی گفته اند که جوامع
 دعا است که باید بود الفاظ قلیل معانی کثیر داشته باشد که شامل بود امور دینی و دنیوی
 مثل ربنا فی الدنیا حسنه و صاحب جامع الاصول گفته جوامع دعا چنانکه جامع

نکته

مرامی ده تا در محرمات صرف کنم یا فلان کار بشود تا مال حرام حاصل آید یا گوید مرا
از فلان خویش بپزدار کن تا بر واحسان کنم و امثال این اثم بکسر همه و سکون
بشکسته گناه و بنده و قطیعه فعیله است معنی قطع و مراد بوی ترک احسان و تنگی
کردن با قارب و رحم بفتح را و کسر را و سکون حابرد و معنی بچه دان است
و معنی قزابت نیز آید و مراد در بمقام معنی ثانیست **م** روایت کرده ابن مسلم و
ترمذی از ابهریره و ان لایدعوا بامر قد فرغ منه و از نهجی است که دعا کنند بیک
تحقیق پیدا شده است از ان یعنی محقق شد وقوع او در عرف و شریع مانبد
زیست مرده و دخول کافر در بهشت و امثال ان **م** روایت کرده ابن مسلم
و نسائی از ابن مسعود رضی الله عنه و ان لا تقندی في الدعاء بان يدعوا مستحیل و انما
است که بخوانند و دعا بانه دعا کند با محال که در شریع و عقل دعا ممکن باشد
مثل طلب علم بر مرد و انفس اهل بهشت و دوزخ و طلب حیوة مرده و طلب کشتن
کوه از جای بجائی یا مقلوب شدن کوه بزر و امثال ان از محالات او مافی معناه
یاد دعا کند بخود معنی طلب محال است چنانکه چیزی که قابل استعدا باشد طلب نماید و ان
م روایت کرده ابن راجاری از ابن عباس در ترجمه باب در تفسیر ان الله لا یحب العبد
و ان لا یجتهدیم حارمه برجهیم و از نهجی است که تنگ نکند و دست دعا را بگوید که
بمن بده و بدیکری بده در نهجی کفنه تجرت و اسما و معنی تنگ کنی چیزی را که فراخ آید
است او را صدای تعالی یعنی تخصیص نکند دعا را بذات خود و منع کند از دیگری مثل
او ای که گفت اللهم ارحمینی و محمد اولی الامر معنی خدا اینهمه خدا بجلی الله علیه و آله و سلم
فرمود و لقد تجرت و اسعافراخی رحمت خدا را تنگ کردی و محض بر آن کردی و ان
م روایت کرده ابن راجاری و ابوداود و نسائی و ابن ماجه از ابهریره
معنی الله عنه و ان یسأل حاجاته کلها و از نهجی است که سوا ان غایم از تعالی را جمیع

حاجات و بهجات خود را بزرگ باشد یا نه قفل بود یا کثیر تا که بخواند از خدا تعالی
و ان یسأل حاجاته کلها و از نهجی است که سوا ان غایم از تعالی را جمیع
ابوعلی و قاف گفته که از نهجی است که سوا ان غایم از تعالی را جمیع
یا پیش مراد خدا تعالی **م** روایت کرده ابن راجاری و ابن حبان از ابن
الدعنه و تائین الداعی و المستمع و از نهجی است که دعا کنند و شنونده است
مرویت که جمع میشوند که دعای که دعا کنند بعضی و آمین گویند بعضی دیگر و آنکه
مستجاب میکردند خدا تعالی دعا را ایشان **م** روایت کرده ابن راجاری
و مسلم و ابوداود و نسائی از ابهریره و مسیح و جهم بیدیه بعد فراغه و از نهجی است
روی خود است هر دو دست خود بعد فراغ از دعا از نهجی است که با نور احابت که
بر دستها فایض شده و رسانیدن ان بروی بجهت بودن او است ان شرف اعضا
دست حبس **م** روایت کرده ابوداود و ترمذی و ابن حبان و ابن ماجه
و حاکم از ابن عباس و ان لا یستجی بان یستجی الاجابة و از نهجی است که شتایی
نکند و استجی نور زد و ان بدو طریق است یا بانه در یک پذیرد و احابت دعا را
و با وجود امید قبول سبب تاخر حصول مدعا ملول شود و اول قول دعوت فلهما استجی
ماگوید دعا کرم پس استجاست کرده شد مراد نا امید شود و فوق میان هر دو همان است
که اول در مقام رجاست و ثانی در مقام یاس **م** روایت کرده ابن
بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه از ابهریره رضی الله عنه و ان
بیان ادب ذکر است که رعایت ان در وقت ذکر لازم و مستحب است قال العلماء
کفته اند علماء همیشه بقیاس معنی ان یكون الموضوع الذي يذكر الله فيه لفظاً مراد
است که باشد مکانی که ذکر کرده خدا تعالی را و از امکان ماک و پاکیزه زیرا که ان
است در احترام ذکر و مذکور و لهذا مستحسن است که در اماکن شریفه و مواضع منیفه

ادب ذکر
خالی

مانند مساجد و غیر وی بلکه باید که مجلس ذکر را بسویهای خوش معطر در در محل حضور
است و در بعضی نسخ نیز گفته معلوم است خالی و باید که مجلس ذکر خالی باشد از
اغیر تا موجب حضور و جمع خاطر گردد و آن یکنون اندا که علی اکمل الصفات المقدمه
و غیر او راست که باشد ذکر کننده بر بسیاری از صفات که گذشته اند و ادب دعا
و مناسب اندیالت ذکر مثل تجنب حرام و اخلاص و طهارت و تادب و تمکن حسن
رجاء قبول و امثال آن و آن یکنون فیه لطیفه و اینکه باشد در آن ذکر کننده پاک
از چرکنت حقیقی و حکمی و اکان فیه تغیر از له با شواک و اگر باشد در دمان تغیری
از حالت اصلی و در کند از اسواک و بمیان بفرشاید و اکان جائی موصی استقبال
القبوله و اگر باشد ذکر کننده نشسته در موضعی استقبال قبله کند درین اشاره است
که روزه را استقبال قبله شرط نیست و باید که ذکر را موقوف بر نشستن ندارد و
از یاد وی بجان غافل نشود و بطرف که رو او رو قبله اوست اینها توفیق و جهاد
متخشا متذلل و باشد ذکر کننده ترسناک و فروتنی کننده نزد کبریا و حق جل و علا
تجام نیاز اگر چه بتکلف و احتمال دارد که متخشا متذلل حال باشد از ضمیر استقبال بکینه
و وقار و باشد بجا است سکون و طینیه و اهستگی و بردباری و پوشیدن چشمه در نماز
و خل تمام دارد و تاراه حواس ظاهر بجهت کرد و دلبسته شدن حواس ظاهر بکشد و بند
حواس باطن است نیز بعضی فرق بین میان سینه و وقار لیکن در نوح مسلم گفته
سینه تانی در حرکات و اکتاف عیب است و قارتانی در صورت و پوشیدن چشم
و اهستگی او از است و الله اعلم و حضور قلب و باشد ذکر کننده محض و قلب که
ذکر محض و افضل انواع ذکر است چه مقصود و مراد از ذکر محض حضور قلب است و بار
اگر چه ذکر غافل را اهم اجر ذکر و ثواب اوست تفاوت فرموده اند که ذکر غافل حواس
مقدمه نه جابر است و هیچ گاه بیهوشیت در حق ذکر لیکن اگر بغیر عذر باشد ناکل از حضور
منع

دلیل بر عدم کراهیه قول و تنبلی است که بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفته میکرد در ذکر
و حال آنکه من حاصل بودم پس میخواهم از او نه وی رضی الله عنهما میگوید که هرگاه بودم
من که میخواهم حزب خود را و حال آنکه من خفته بودم بر تخت نیت تر میاید که و یقین منباده
تدبر کند ذکر خود را و تامل نماید در الفاظ ذکر و تعقل کند و حاصل نماید در دلش او را این ترجمه
بر تفرقه نیست که بیدار منسوب بطف یکنون و عطف متدک بود و احتمال که برفع باشد
و حجه حالیه بود از ضمیر استقبال یا از ضمیر متذلل متخشا و یا حجه متعلقه تعقل حضور قلب باشد
و الله اعلم فان چهل شش شستن معناه پس از نیت چهار مرتبه از احوال بکشد و اعواب است
روشن سازد و ماموز و معنی او را و تحقیق کند و لایح بر برف و نصب عطف
بر نیت هر عملی تحصیل الکشته یا البی و حرص کند بر حاصل کردن ذکر بسیار بر پشتانی تا
در وقتی که برای ذکر مقرر و معهود است زیاده کند از وجه متعارف و اگر حرص بر محصل
کثرت ذکر بتانی و ادب باشد بهتر و اولی راست بجز بفتحات طلب کردن چیز است
پیش از وقت فکرت پس از چجه که بجه در ذکر مذموم است و ذکر باید که توبه و تقوا باشد
استحباب آن به صوته بقول لا اله الا الله دوست داشته اند علماء دین که باشد ذکر
او از خود بقول خود که لا اله الا الله باشد و بد بخواند و همین است مذهب صحیح و مختار
مردیست هر که لا اله الا الله بگوید و باشد مان او از خود را می بخشد خدا تعالی چهار مرتبه از
کنه کبیره او را که ان فی کثر العباد و بعضی تفاسیر آورده که دو خود میخشد نمودن بسوی
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس قسم داد یکی از ایشان و دیگر اس گفت بالله لا اله الا الله
لا اله الا الله و کشید بانگیکه او از خود را بید خواند و حال آنکه کاذب بود در قسم خوردن
فی الحال خبر که این علیه السلام بر سر رو کاینات آمد و گفت که وی کاذب است
در قسم خوردن و لیکن بخشنده شد او را بسبب بد کشیدن و دل ذکر مشروع و اجابا
کان او سبب و بهر ذکر که مشروع و مسنون است در شرع و وارد است در وی و

نزد کردن الله قیاما
و ثابت شده است
روایت عاص
عنهما

محتوی ۳

والله اعلم **بما فيه** بيان اوفای که امیر احیاء دعا در آن پیشه است و در شرح
بیان اسجانه در آن اوقات در گذشته لیلة القدر از جمله اوقات شب قدر است و آن
شب را لیلة القدر از آن گویند که قدر میشود و در روی آجال و احکام که در آن سال
موقوف می آید چنانکه منطوق کریمه فیها بفرق کل امر حکیم و بعضی گویند از جمله عظم قدر و شرف
و می گویند که ام شرف برابر آنکه در آن شب کتاب کریم را که سبب منافع دینی و دنیوی
و واسطه صوری و منسوسیت از لوح محفوظ با بسمان و تیا شرف نزول فرمود چنانکه
کریمه انا انزلناه فی لیلة القدر در آن باطن است و اختلاف اقوال در تعیین این شب
بسیار است و در فتح الباری زیاده از چهل قول نقل کرده اکثر احادیث در آنند که در
در رمضان است خصوصاً در او تا عشره اخیره لایسما شب است بهنم و بعضی بودند شب
قدر در رمضان از قرآن مجید استنباط کرده اند که مقرباً انا انزلناه فی لیلة القدر و در جای
دیگر میفرماید شب رمضان الذی انزل فیہ القرآن پس معلوم شد که خارج از رمضان نیست
و از ابن عباس و ابن مسعود و عکرمه و غیر ایشان مرویست که وی و ایراست در تمام
سال و منتقل و متحول میشود و شرح ابن حجر این قول مشهور از ابی حنیفه رحمه الله داشته
اما شیخ ابن حاتم گوید که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است
و لیکن در یافته میشود که در کدام شب است گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و
بعضی منقولست از صاحبیه و لیکن متعینه است نزد ایشان متقدم و متاخر میشود و
و گفته اند حکمت در اخفای این است که نام مردم حدی و احتیاطی کنند و رطاعت و
انکسار و اعتقاد کنند بر آن و بعضی علماء گفته اند که اینرا اطلاعات است و استنباط کرده اند
از آنرا از احادیث و آثار طری از تومی نقل کرده اند که در ختات در آن شب سجده کنند و بر زمین
افتند باز جای خود آیند و سجده کنند و روی هر چیزی و پستی از غنچه ذی البیالی العیبه
روایت کرده که آبهای شور در آن شب شیرین گردد و در آن شب ساطع میشود و الوار

۳۸ ۲۷
حق در آن ممکن مطلقه چنانکه تاریک و شیشه میشود و سلام و طهارت از لایکه و محقق و در گذشته
در احادیث و بعضی در غیب در رزنده داشتن این شب و محار است که معتبره احیاء
اکثر نقل است و اگر تمام شب ایستاد و موجب طلال و اختلال در اداء و افاضل و سن
مؤکده نکرد و اکل و افضل است و الاظهر مقداری که توضیح تمام باید مقصود حاصلت از آن
تاریک روایت کرده بودند شب قدر از اوقات اجابة رزندی و سنی و این
ماجه و حکم از عاشره رضی الله عنهما و یوم عوفه و از جمله اوقات اجابة روز عوفه است
و آن بهر سنی ایچ است که در آن روز اهل حج بعرفات بر می آیند و روایت کرده
این را رزندی از عمر بن شعیب و شهر رمضان و از جمله ماه رمضان است و رمضان
مشق از رمضان است معنی سخت تافتن که ما را فتاب بر یک رخن و جزان و رخن
قدیمها بر یک افتاب و گویند که در آن حکام که نقل میکردند اسماء شهبور را
از لغت قدیم نام کرکند اینها را زمانها که واقع بودند در آن زمان اس موافق افتاد
این ماه مبارک بزمان حر و گرمی پیش است از رمضان الصایم چون شدت کند شام او
یا اسم این ماه مبارک بر رمضان بجه است که میسوزد گناه صایم را و الله اعلم که
ذکره البطلی روایت کرده این را از عباد بن الصامت و لیلة الجمعه و از جمله
اوقات شب جمعه است جمعه بضم جیم و میم مشهور است و در مجمع البحار گفته بضم میم و
فتح و سکون است انتهی فتح میم منقولست از قرع و سکون میم قرآه اعلم است
و از جرج کریم نیز منقولست که مانی گوید سکون یعنی منقولست ای الیوم ایچ
فیه و بضم و فتح معنی فاعل ای الیوم ایچ معنی لغت و جمع اسم است معنی اجتماع و
تأد جمعه برای مسافره است چنانکه در علامه و برای تانت نیست و این نام اهل اسلام
و در جایگاه نامش عوفه بوده جمعه و محقق است که عوفه اسم قدیم و در جایگاه است بعد از آن
هم در جایگاه تفرود اند و جمعه نام گذشتند جمعه اجتماع امور عظام و در وی که یکی از آن پیدایش

اوم است و این روز در جاهلیت غیر مشرف و مکرم بود و از سایر ایام امتیاز داشت
 و در زمان اسلام مخصوص شد بفضائل دیگر که در احادیث آمده است
 بروایت کرده این را از مدنی و حاکم از ابن عباس و یوم الجمعة و از جمیع اوقات اجابت
 روز جمعه است بجهت اشمال او بر ساعت اجابت **در سحر** **حب** **س** روایت کرده
 این را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از ابهریره رضی الله عنه
 و نصف الليل و از جمیع اوقات اجابت نیم شب است **ط** روایت کرده این طبرانی
 از ابهریره و در روایتی آن قدر زیاده است که ثانی یعنی نصف شب تا گاهی
 بروایت اول میانه شب وقت اجابت باشد و بروایت ثانی نصف شب تا آخر **ص**
 روایت کرده این زیاد را احمد و ابوالعلی هم از ابهریره و ثلث الليل الاول
 و از جمیع اوقات اجابت سیوم حصه شب که اول است **ص** روایت کرده این را
 احمد و ابوالعلی از ابهریره و ثلث الليل الاخر و از جمیع اوقات اجابت سیوم
 شب که آخر است لفظ اول و آخر درین دو حدیث مرفوع است نه بر وضعی ثلث
 اردایت کرده این را احمد و ابوالعلی از ابهریره و ثلث الليل الاخر و از جمیع اوقات
 کرده اند که نزول میکند خدا تعالی یعنی محتجب میشود بصفت فضل و رحمت و قرب
 و اجابت هر شب تا میان دنیا و قیامت که می باشد سیوم حصه آخر از شب و مسکوبه
 و کیفیت که دعا کند اما متعجب گردانم او را و کیست که سوال کند از من تا عطا
 کنم او را و کیست که طلب افزایش کند تا بیاورم او را و بعد از آنکه تا بد صبح
 این حدیث پس عدم ذکر مصف رموز شجین با وجودی که اجماع بود بطلان معلوم
 و جوفه و از جمیع اوقات اجابت میان سیوم حصه است اخیر شب که شروع سیم حصه اخیر
در سحر **س** **ط** **ص** روایت کرده این را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و حاکم و طبرانی
 و بزرگ عسمر و بن عسمر و وقت السحر عا و وقت سحر است در کشف گفته سیم حصه

طبرانی و حاکم و ترمذی

از شب است و بعد از آنی که موسی بن زکریا بعد از آن وقت ثلث از جمیع اوقات
 روایت باشد و احتمال دارد که مراد سحر قبل صبح باشد و سحر با معنی در کتب لغت بسیار است
 و آن بعد از خوف ثلث آخر می باشد و با جمیع این هر دو وقت محل ظهور اسرار و نزول
 انوار الهیست و مقام خلوص نیت و صفای باطن بجهت عدم اغیار و انضمام طعام و خلوص
 معده است بعضی مشایخ گفته اند نمونه نعمتهای بهشت و لذتهای او که حق سبحانه و تعالی
 در دنیا گذاشته است لذتی است که می یابند از اهل عبادت درین وقت در ذوق
 مناجات حق و حضور قلب و سکون و طمانینه زرقان **س** هر کس سعادت که عداد او
 بحافظه از من دعای شب و سحر بود **ع** روایت کرده این را صاحب کتب
 از ابهریره و ساعت الجمعة اربعی ذلک کلام مولف الطت و ساعتی که در روز جمعه است
 امید در کتب مذکور است حصول اجابت را از اوقات مذکوره و وقتها مابین آن
 یکس الامام نه خطبه الی ان تقضی الصلوة و وقت اجابت از مابین تسبیح امام است
 بر منبر برای خطبه تا گذرده شدن نماز و تمام شدن او بطی از خوب نشستن میان
 دو خطبه مراد داشته شما که مفضلای لفظ فی است و از بعضی مشایخ مصابیح نیز
 اینچنین منقولست و احتمال دارد که مراد بعد از سحر بعد صبح و بر منبر باشد چه امام اول
 بر منبر می نشیند و اذان می شنود و بعد از آن برای خطبه می ایستد و بعد از آن
 روایت کرده این را مسلم و ابو داود و از ابهریره و اشعری **س** بعد از آنکه علمای از خطابه
 و تابعین و بعد هم خلافت است درینکه وجود تاثیر این ساعت از خواص زمان که است
 نشان حضرت رسالت بود و صلی الله علیه و آله و سلم و درین وقت باقی نیت یا خطبه
 و زمان حضرت بود و همچنین الان نیز باقی موجود است قول اول را ابن عبد البر
 از قومی نقل کرده و ترمذی موده است و قاضی عیاض مالکی گفته که سلف این قول را
 بر قیاسش رو کرده اند و قومی دوم که آن صحیح است از ابهریره و غیره منقول است که در آن

طبرانی و حاکم و ترمذی

از ابره برسدند که قومی میگویند که ساعت جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته
شد ابره کفت دروغ گفت هر که این را گفت آن ساعت موجود است الان در جمعه
در بنه در پی نزد قول است بعضی گویند در وقتی معین است پیش نمیشود و طایفه
براند از اوقات معین نیست منتقل میگرد در روز جمعه روز چهارم ساعتی دیگر است
گاهی در اول روز می باشد و گاهی در وسط آن و گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات
آن روز را آن خاصیت می کشد و درین روز البته این ساعت پیدا میشود و لازم
نست این خاصیت وقت معین را امام عالی رحمه الله میگوید این شبهه اقوال است
و جزم کرده بدان ابن عباس کردی و محب طبری کفت اظهر همین است میگویند و
آن معین است اختلاف دارند در بیان آن بررسی و چند قول حافظ این حجر
عقلانی در فتح الباری جمیع اقوال را ذکر کرده و خارج و دلایل آنرا آورده
و تصحیح و تصنیف در رفع و وقت آن بیان نموده پست در جمیع اقوال توفیق داده
و در تطبیق آن گفته که اینهمه احوال چنان نیست که جمیع جهات متغایر و متخالف باشند
بلکه بسیاری از آن بیهشتی که متجدد است با غیر خود و نیست مراد در اکثر آنها بر سبب
و شاکست تمامه آن وقت که نفس نموده شده بلکه وقت معین در میان است
و جزوی از آن بدلیل آن واقعه در حدیث یقینا و در حدیث دیگر و بی ساعتی ضعیف
و فایده ذکر این وقت آنست که آن غایت انتقال میکند و روی پس است از مظنه آن
پس ابتدای خطبه باشد و انتهائی او انتهائی صلوات و مشکلا و بسیاری از قایلان پس
گرفته اند آنچه خود مانده و گمان برده وقوع آن عمر را در آن وقت ظهور نماید اما
احاطت در آن بقیاس و اجتهاد خود با من توفیق تزییل می باید انت و اذنی
قطعا و سر در فتح الباری گفته که راجح تر و قوی تر اینها دو قولست یکی از شروع
خطبه تا گذردن نماز و احدث اعموسی است و دیگری دوم ساعت در روز جمعه و احدث

و در هر

کبریا

عبد الله بن سلام است و هر چه باورای این قولست یا موافق یکی اینها است یا
ضد الا سنا و با موقوف که قایل آن است او کرده با جهاد خود بدون سماع است
و باز سلف را خلاف است که ازین دو قول کدام را حجت است اکثر علماء بر حجتان قول
اول اندیشی از مسلم آورده که گفت ایحدث صحیحین و جدید ترین احادیث است در
شان ساعت جمعه و قرطبی کفت که ایحدث نص و صریح است در موضع خلاف پس اتفاق
کرد و نشود بجانب عروسی و امام نووی نیز ایقول را تصحیح و تقویب نموده و بعد حوا
اقوال دیگر را ایقول قایل کشد چنانچه مصنف بیان خواهد کرد و طایفه تبریح قول اخیر
رفته اند ترندی از امام احمد نقل کرده که وی کفت اکثر احادیث در بجانب اند و آن
و این عبد البر کوفیه مات در نیاب حدیث عبد الله بن سلام است و بر صرح داده اند و را
اکثر ائمه و امام شافعی نیز متخص بر آن کرده و صحیح شده است از سیدنا فاطمه زهرا رضی الله عنها
که میخواست روز جمعه غلام خود را که نزد امام داشت تا نظر بآفتاب کرده خبر دهد و او را از آن
ساعت جمعه و چون خبر داده میشد رضی الله عنها بر آن اقبال میکرد برای دعا اما که افتاد
غایب میشد و بعد از التی و التی در فتح الباری میگوید که صاحب ابدی مسکنی ذکر
اختیار کرده که ساعت جمعه منحصر است در یکی ازین دو وقت مذکور و هیچ یکی ازین
دو حدیث معارض نیست و بکار ارجاع ائمه هذا اصلی الله علیه و اله و سلم را
راه نموده باشند در وقتی تنگی و دیگر بدیگری پس دو ساعت اجابت باشد و ایقول
مخار بن عبد البر است که کفت درین دو وقت بدعا مشغول باید شد و از امام احمد
نیز مثل ایقولست و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق و الله اعلم این را
و تحقیقات است که عسقلانی در فتح الباری و شافعی و جدی و ذخیره یومی و غوی و سن
سره در مواضع شتی از مولفات خود بیان فرموده اند مسکود یا بقول اصلی الله علیه
که در قول اول غلطی یافته و آن اینست که در تصحیح مسلم ثابت شده که آن ساعت کوتاه است و در آن

و علامه

در آنجا که جمع است و قید وقت تا بین بخت اجتهاد تا بین امام و ماموم و تا بین ملائکه است که در اقطار زمین
از مشرق و مغرب این میگویند انتی و غیر گفته کس و غیرین اگر کسی که دقت شد بر قول من تجربه
کرده اند عار درین ساعده پس مستجاب شد و الحمد لله باز مصنف برای ترجیح قول اول از امام نووی تأیید
آورد و گفت قال النووی رحمه الله والصحيح على الصواب الذي لا يجوز غيره ما ثبت في صحيح مسلم من حديث
ابن ماجة الا شعري كقوله است نووي و در ادکار مذکور صحیح بلکه بهتر و مناسب تر که درست نیست جز در
روایتی در آیه خبر نیست که ثابت شده در صحیح مسلم از حدیث ابن ماجة و ابن امان قول او نیست
که رجحان آن نقل کرده شد **باب** در حقی گفته ظاهر نیست که حال یعنی وصف است یعنی وقت
و اگر نه راجع کرد این عنوان بعنوان اول که اوقات الاجابة است پس هر ادعای اوصاف داعی با غیر است
که مستجاب میشود نزدیک آن اوصاف پس اضافه احوال بسوی اجابة برای ادنی ملائکه است عند الله
بالصلوة نزد انداز نماز یعنی نزدیک گفتن از آن دعای مستجاب است **باب** روایت کرده این را ابو داود و حاکم
از سهل بن سعد که گفت فرمود و غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو خبر است که در کرده نمیشود از درگاه عزت و
کبریا یکی از آن دو خبر دعای نزد اذان است و بین الاذان و الاقامة و میان اذان و اقامه نیز دعای مستجاب است
ظاهر عبارت این حدیث عامتر است خواه دعا متصل اذان کند یا با فاصله و بهتر است که متصل کند با موافق
کرد و حدیث عند الله **باب** روایت کرده این را ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجة از انس
بن مالک که گفت فرمود و غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرده نمیشود میان اذان و تکبیر و بعد از تکبیر
لمن نزل به کرب او شده و بعد گفتن مؤذن حی علی الصلوة و حی علی الصلوة و حی علی الصلوة و حی علی الصلوة و حی علی الصلوة
بوی اندوه و غم یا عذاب سخت و بهی در نای گفته که جعله معین مملکت حی علی الصلوة و حی علی الصلوة و حی علی الصلوة
حی علی الصلوة پس و جعلتین تشبیه و تعلیل است و کرب بفتح را معنی اندوه و زحمت سخت است و شده
یعنی عذاب و سختی و از برای تنويع است یا شک است از ادعای **باب** روایت کرده این را ابن اریابی
ابا به اهل و عند الصلوة فی سبیل الله و نزدیک صف بستن غایبان برای کارزار کافران در راه خدا
باب روایت کرده این را حاکم و طبرانی از سهل بن سعد و فرغ مالک در موطا متوفی و عند الصلوة

الرب بعضهم بعضا و نزدیک سخت بوستن جنگ که جنگ کند بعضی بعضی را یعنی مسلحین کفار را جلله فعلیه
مخدوف الفعل بیان و تأکید ماقبل است در نای گفته النیام بوسته شدن جراحه و جنگ فی القلوب
التم الحرب اذا اشتدت **باب** روایت کرده این را ابو داود و اسهل بن سعد و در الصلوة اللکون
و عقب نماز برای بچکانه ظاهر لفظ حدیث شاملست دعا را در آخر تشهد و آخر نماز بعد سلام متصل فرض
و اگر بعد از راتب و دیگر ماثور و از نماز امید است که همین حکم داشته باشد **باب** روایت کرده این را ترمذی
و نسائی از ابی امامه و فی السجود و در حال سجود نیز دعای مستجاب است **باب** روایت کرده این را سهل بن سعد و ابو داود
و نسائی از ابی هریرة که گفت فرمود و غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعا که سجود بنده از پروردگار خود نزدیک تر میشد
پس در وقت بسیار دعا کند و غنیمت تلاوة القرآن و در پس خواندن قرآن مجید مطلق **باب** روایت کرده
این را ترمذی از عمران بن حصین و استیسا التعم خصوصاً در پس ختم قرآن که اجابت در وقت اول و آخر
است بدانکه کسی در کسب یا معنی شملت بقال یا سبیا ای مثلاً و معنی یا سبیا شملت و از اندر موطا
یا موقوف نیست اصل او بعد از آن استعمال کرده شد معنی تخصیص و گاهی حذف کرده شود لا و لیکن مراد باشد
و زنجاره او از کلمات استشاست یعنی برای استشاد حکمی که مقدم است که حکم کرده میشود بر شش بر وجه نام
حکمی که از جنس سابق باشد و در ما بعد اوست وجه است رفع بنا بر آنکه جز مبتدا محذوفست و جمله صلوات
یا صفة آن و نصب بنا بر استغناء و جز با صفة هر ما زاید منع نمیکند بل ماقبل یا در ما بعد پس تقدیر است که این
مثل ختم القرآن فی قبول الدعاء و اگر نسخ معناه ختم بجز مضبوط است **باب** روایت کرده این را طبرانی
از عمران بن حصین و ابن ابی شیبة از قول عبدة بن ابی لهابه و مجاهد خصوصاً من القاری خصوصاً تلاوة
کنده قرآن که زیاده از قبولیت دارد و دعا سامع **باب** روایت کرده این را ترمذی و طبرانی از عمران بن
حصین حاصل است که غنیمت تلاوة القرآن علی الافراد ترمذی و روایت کرده و طبرانی روایتی دیگر که سبیا
التعم زبانه کرده و ترمذی و طبرانی هر دو روایت دیگر خصوصاً من القاری نیز افزوده اند و عند شرب ماء غرم
و نزدیک نوشیدن آب چاه از غرم شرب بجرکات ثلث و شراب بالفتح استامیدن که انی التاج
و ابو عبید گفته که مصدر رفع است و ابو علی گفته بفتح جمع شراب و ضم مصدر و کسر معنی مشروب است و الله اعلم

مرا و

و فرمود بفرزین محبتی سکون بهم بانعم داد اول و فتح بهم و گسترادانی نام جا بهیت در مسجد حرام پیش روی خانه کعبه
 زاده اند تشریفاتی عظیم مشهور و معروف میان آن چاه و خانه کعبه سی و هشت کسافت است و سینه بر فرزند
 بخت کثرت آب اوست بعد فرزند در اصل معنی گیر نیست **روایت کرده این را عالم از ابن عباس رضی**
الله عنهما حضور عند المیت و نزد حاضر شدن نزدیک میت یعنی محضر و منفرد بموت و احتمال دارد که
 را و میت یعنی باشد **روایت کرده این را مسلم و اصحاب کتب اربعه از امام سلمه فرمود بفرزند اصلی**
 علیه السلام چون حاضر شود در بیض را پس بگوید نیکی را زیرا چه ملائکه آیین میگویند بر خیز که میگوید شما در
 انتی پس رجاء قبولیت در نوقت خیر باشد و صباح الملائکه و نزدیک بانک خروسان و یک بکبرال
 صله و فتح کتبه جمع و یک کبرال و سکون با است یعنی خروس و صبا که قیل جمع قیل و بدانکه احادیث
 و فضائل خروس بسیار آمده است و محمد نازا در اکثر آنها سخن است و در حدیث خروس بگوید که پیروش است
 چون وی اواز میکند همه خروسان اواز میکنند نیز سخن است **روایت کرده این را بخاری و مسلم**
 و ترمذی و نسائی از ابهریره که گفت بدرستی که بفرزند اصلی علیه السلام فرمود چون بشوید بانک خروس
 را پس سوال کنید خدا تعالی را از فروزی کرم و تعالی پس بدرستی که خروس ویدر است و نشسته را و اجتماع
 الملائکین و نزدیک جمع شدن مسلمانان بجهت صلوٰه و دعا و ذکر و امثال آن هر چند اجتماع بجز امید اجابت اکثر
 و او فرمود **روایت کرده این را اصحاب اصول سنه از امام عطیه انصاریه و فی مجالس و در مجلسهای ذکر و طاعت**
 و غلط و تدبیر و ملاطه و مدارسه و امثال اینها که وقت حضور ملائکه و محل نزول رحمت است **روایت کرده**
 بخاری و مسلم و ترمذی از امام سلمه و عند قول الامام ولا الضالین و نزدیک گفتن امام در نماز ولا الضالین
 که این نیز وقت این گفتن ملائکه است **روایت کرده مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه از ابوی**
 و عند تغییض المیت و نزدیک پوشیدن چشم میت بعد خروج روح **روایت کرده این را مسلم و**
 ابو داود و نسائی و ابن ماجه از امام سلمه که گفت در آمد بفرزند اصلی علیه السلام را بوسلمه که فرمود ام سلمه با
 و حال که تحقیق باز مانده بود چشم بوسلمه که بهم نمی آمد پس فرمود با بنده حضرت چشم او را بتر گفت که چون
 جان قبض کرده میشود پس روی میکنند او را بفر معنی نگاه میکنند بجانب او و با جفته باز میبندند اهل خانه چون

این سخن از حضرت شنیدند فهمیدند که فوت کرد پس فریاد کردند و بانک زود پس فرمود حضرت دعا کنند
 بر ذواتهای خود و گریه نیکی و او بلا و مانند آن نکنند زیرا که فرشتگان آیین میگویند بر خیز که میگوید شما در وقت
 بتر دعا کرد حضرت باین کلمات اللهم اعز لابی سلمه و ارفع درجه فی المیدین و اعطفه فی عقبه فی الغابین
 و اعز له و له یارب العالمین و رفع که بی قبره و فور له میوه و عند اقامه الصلوٰه و نزدیک بکبر گفتن برای نماز
روایت کرده این را طبرانی و ابن مردویه اسم راوی آن معلوم نشده است و بعضی نسخ سبیل بن
سعد بن نبی و ابنه اعلم و عند نزول الغیث و نزدیک باریدن باران که هنگام نزول نعمه الهی و فضل
ناشانی است **روایت کرده این را ابو داود و طبرانی و ابن مردویه از سهل بن سعد و طبرانی**
 از ابهریره نیز روایت کرده است چنانکه در حدیث آمده نقل کرده شود و رواه الشافعی فی الامم مسلم
 و روایت کرده است نزول باران را از هنگام اجابت امام شافعی در آن که کتابی از مصنفات اوست بطریق
 ارسال و قال و گفت شافعی رحمه الله در آن کتاب قد حفظت من غیر احد طلب الاجابة عنده بحقیق
 یاد دارم من از بسیاری علمای سلف یافتن اجابت دعا را از نزول باران قلت و عند رقیه الکعبه
 مصنف گوید اگر چه علمای متقدمین رویه کعبه را از احوال اجابت نموده اند لیکن میگویم من که نزد دیدن خانه
 کعبه زاده اند تشریفاتی زیاده است بجهت ورود حدیث ابهریره که طبرانی اخراج کرده که گفت فرمود بفر
 خدا صلی الله علیه و اله و سلم که نشوید در بای آسمان و قبول کرده میشود دعا در چهار محل نزولات صفت
 مسلمانان در خبک کافران و نزد نزول باران و نزد برپا داشتن نماز و نزد دیدن خانه کعبه انتی دور اخبار که
 نیز آمده است اول بار که نظر رکعبه افتد هر دعائی که کند مستجاب است گفته اند که چه دعا بایزد در این وقت بعضی
 گویند که بنا آتانی اللی ناسنه فی الآخرة حسنه و قنا عذاب الله که از جوامع الکلم و شامل جمیع خیرات
 و حسنات دنیا و آخرت است و بعضی گویند این دعا کند اللهم ادخلنی الجنة بفرح و بعضی گویند اللهم
 اجعل لی محراب الدعوه مابعد ازین هر دعا که کند مستجاب افتد و اولی انت که در این وقت رضای حق
 جل شانہ طلب کند که عظم مقاصد و اسی مطالب است و اگر استجاب دعوه طلب کرد و عمر تمام شد
 همچنان محروم میماند و هیچ مطلب فایز نمیکرد و در صورت رضای حق هر حال مقصود حاصلست و این

و نسخ

الجلالیت فی الانعام و میان خواندن و درسم بزرگ خدا عز اسم که منضبط واقع اند و سوره انعام در
 قول وی تعالی سل الله علیک حيث یحیی رسالته این نیز از ایجاد مصنف است و ذکر آن در کتب
 سلف محدثین کم توان یافت و استدلال کرده مصنف بر ادخال بین الجلالیتین در احوال اجابت
 بقول بعضی از سلف و تجربه علماء زمانه خود چنانکه گفت و حفظنا ذلک بحرا بصیغه فاعل و مفعول هر دو
 منصوب است عن غیر واحد من اهل العلم یا و داریم ما این را در آن حالی که تجربه کننده ام یا از صوده نه است
 از بسیاری از اهل علم یعنی از سبأ علماء شنیده ام و تجربه پیوسته که بین الجلالیتین دعا استجاب است حتی گفته اند
 بصیغه فاعل حالت از فاعل حفظ و مفعول از مفعول او و ض علیه الحافظ عبد الرزاق الرستی فی تفسیر
 عن الشيخ العلاء المقدسی و تفسیر کرده بر سبب بین الجلالیتین دعا استجاب است حافظ عبد الرزاق بن رزق الله
 الرستی محدث و تفسیری که خود تألیف کرده و نقل کرده ان را از شیخ عمار الدین مقدسی برادر حافظ
 و از حاجی حافظ حدیث است و آن کی است که صد هزار حدیث را شناسد و اسناد با احوال رواة و صحاح و جواد
 تعدیل و تاریخا با تعدیل و طرق بدانند و شیخ حرزی رحمه الله در بعضی مصنفات خود گفته که حافظ حدیث
 است که روایت کند آنچه با و رسیده است و یاد دارد هر چیز را که محتاج با و است و درستی بفتح را و سکون بین
 و فتح عین محملات و از باب اضافه منسوب است بسوی راس العین که نام موضعیت بخیره و یا بر گردان
 نشسته بر خلاف قیاس است چه قیاس راس عنی است کما تقرر و مقدسی بفتح بییم و سکون قاف و کذا لکمله
 محفقه و بسین مهمله با یای شبه منسوب است بیت المقدس و بفتح قاف و تشدید دال نیز آمده است لیکن بعضی
 اوست و دیگر نه گفته شیخ فرات الدین خطیب تبریزی در تفسیر خود نیز چنین تبصیر کرده انتمی و در بعضی
 خروج خواندن این دعا بین الجلالیتین نقل کرده اللهم ضائق الداء الیک و حاجت الال الال الال
 و اقطع الرجاء الاغشک الی بن الذی دعاک فلم تجبه و بن الذی سالک فلم تقطه و بن الذی استغفرک
 فلم تفره و بن الذی استجارک فلم تجره و بن الذی استعانتک فلم تغثه و بن الذی توکل علیک فلم
 تلکفه و اغوثناه و اغوثناه یا غیث المستغیثین یا بارحالمستجرین و یا دایل المتجرین اغثنی بنفسک و طلعک
 و کرک و یغثک یا معیت فاستجب دعوتی انک قوی و افاض حاجتی انک فاضی الحاجات و یحب

دعا بین الجلالیتین

الدعوات

الدعوات بر جمیع اراحم الراجحین **کتاب** فکا المواضع الشریفه مکانهای اجابت که استجاب دعا در
 مکانها و روایافته پس مکانهای بزرگ مانند مساجد و محل قدوم انبیاء و اولیا و ائمه آن و کاف در
 کالمواضع معجم است چنانچه در بقول الحقیف المطلق کان رکفته اند و اظهرا این بود که میگفت ای المواضع
 الشریفه قال الحسن البصری رحمه الله فی رساله الی اهل مکة گفت حسن بصری در کتابت خود که نوشته بود بسوی
 اهل مکة وقت نهضت خود از مکان مقدس بصره و آن کتابت شمل بود بر احوال و منی که دارند و در فضل جاوید
 که معظمه آن الله استجاب هناك فی غمته غمته بوضعا یحقیق دعا استجاب میشود و در اینجا هم فی الاقترام
 که مکة معظمه باشد را باز دره موضع و لفظ هناك است که در غیر مکة معظمه مقامات تبرکه اند که دعا در آنجا بجا
 است لیکن در اینجا همین باز دره موضع است و وی امام ابو سعید حسن بن ابی الحسن بصری بفتح
 موحده و کسر آن از احوال تابعین بلکه بقول بعضی افضل الشانست متولد شده در سالی که در سال از خلافت
 عمر باقی مانده و وی رضی الله عنه بزرگ مرتبه و امام وقت بود و هر فن از علم زهد و ورع و عبادت
 فوت کرد و در رجب سال یکصد و ده کذا فی جامع الاصول دیگر بدانکه صحبت حسن بصری رحمه الله با امیر
 المومنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و تلقین ذکر و بی شهو است میان شایخ طریقت از متاخرین
 زمان چنانکه در تذکره الاولیا گفته که صدوسی تن را از صبیحه دریا قه و هفتاده چارای دیده بود و واردت او
 با علی بن ابیطالب است و خرقة از او گرفته است و در کتب بعضی از متاخرین و دیگر نیز ذکر امینیت
 ولیکن علماء محدثین را در اینکلام سخن است در هیچ کتاب حدیث روایت حسن از علی نیامده و لهذا شیخ نجم الدین
 بکری اجازت نامه خود که یکی از اصحاب داده بود نوشته است که صحبت داشت حبیب نجی حسن بصری
 و گرفت از وی علم طریقه را و صحبت داشت حسن بصری صحابه را رضوان الله علیهم اجمعین و گرفت از ایشان
 علم طریقه را آنچه بصره رسیده است و بعضی مردم گویند صحبت داشت حسن بصری با علی بن ابی طالب امین
 صلی الله علیه و آله کذا فی فصل الخطاب و شیخ جمال الدین سیوطی در بعضی رسائل خود اثبات صحت ایشان
 با امیر المومنین علی بن ابی طالب قیاس عقل و دلیل معقول نموده است و ثابت کرده که حسن بصری در مدینه آمده
 و هر روز مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم حاضر میشد پس جدا احتمال دارد که علی بن ابیطالب را روایت باشد

دعا بین الجلالیتین

ودر جامع الاصول میگوید بعضی میگویند که حسن بصری ملاقات کرد بمعلی بن ابی طالب که در مدینه و در بصره امارت
 او در بصره صحیح نشده انتهی و اما که عدم وجود روایات بجهت عدم استدا و صحیح باشد و استد علم و ان موضع است
 فی الطواف در موضع طواف که از روی بطاف تعبیر میکنند و الا نفس طواف و مباشرت او از جای احوال الاجابة
 است نه اما کن الاجابة ظاهر است استحباب دعا در نیمه عام وقت مباشرت طواف است بجهت ایراد لفظ طواف
 نه طواف و شاید که مطلق طواف نیز وارد باشد و طواف در نیت کشتن که در خبر نیست اکنون غالب آمده و
 اسم شسته کشتن که در کعبه را زاد الله تعظیفا و تشریفاً و عند اللزوم و نزدیک تلزم و دوی مابین در دوازده کعبه است
 و حجر اسود است که نقل عن ابن عباس و مساقه مابین ان یکلیع است چنانچه یک کعبه است بر دریا
 و دیگری بر حجر و نامیده شد ایمکان مقدس تلزم بعضی اسم مفعول از التزام بجهت التزام دعا و نحو در اینجا بجهت
 آنکه در دم لازم میشود تا بوی و بی چسبند او را برای تبرک و تمیز از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که گفت
 شنیدم غیر خدا را اصلی الله علیه و اله و سلم که میگفت تلزم موضعیت که مستجاب میشود در دوی دعا و وقت
 المیزاب و در زیر ناودان کعبه که مکانی معروف است و فی البیت و اندرون خانه کعبه که محل نزول فیوض ناسا
 است و عند لزوم و نزدیک جایه از نرم و علی الصفا و بالایی کوه صفا که متصل کوه اباقیس است در اصل صفا
 یعنی سنگ بستر است و المروة و بالایی کوه مرده که کوهی مرتفع است نزدیک و مسجد حرام مقابل صفا و مرده و اصل
 سنگ سفید را گویند که از روی آتش بجهت دینی السعی بر وزن می که میدانی میان صفا و مرده است و طلق العام
 و در پس مقام ابراهیم که نام سنگ است که در روی نشانی پای ابراهیم علیه السلام و الا ان در پیش خانه کعبه حجره
 نهاده اند و فی عرفات و در کوه عرفات و عرفه بلعظ جمع مخصوص مکان است فقط و عرفه بلعظ مفرد یعنی
 مکان و زمان که در عرفه است هر دوی آید و شاید که جمع باعتبار نواحی و اطراف و تعدد محل توقف است
 و پوشیده نماند که فائده ایراد علی بر صفا و مرده و فی عرفه ظاهر میشود شاید که ایامی لطیف باشد و اما که
 دعا در ایمکان و در روز عرفه است فافهم و فی المروة و در عرفه که موضعیت میان عرفات و عرفه است و عرفه
 و مشهور و در عرفه نیم از از دلا و است یعنی قرینه و تمیز ایمکان هم از آن جهت است که در دوی تقرب الی الله
 حاصل میشود و کذا قال العلوی و در قافوس گفته زلف زمین هموار جارب واده را گویند و زمین بموضع

بنی الاق

چنین واقع شده و این توجیه اقرب است و فی منا و در منی که مقامی معروف است و در بعضی نسخ منی بقصر است
 و منی در اصل معنی ریختن است و اینجا نیز روز و در خرفه ها ریخته میشود و عند الطرات الثلث و نزدیک هر سه
 حجره که در مناسک حج است و حجره در اصل سنگیزه خور است و چهار درج نام آن سنگیزه است که در پی کرده
 میشود و ان موضع را در اینجا بی میکنند حجرات که بنابر وزن عرفات بجهت رمی چهار دران این بازده موضع است
 و در مکه معظمه که حسن بصری استحباب دعا در اینجا باهل مکه نوشته بود اینجا شاید در ذهنها رسد که دعا در مکه
 مذکور و متبرکه است بجهت شرافت و کرامت آنها پس نزدیک مکانی که مدفون است در وی سید السالین
 صلی الله علیه و اله و صحابه اربعین و شرفترین و بزرگترین ایمکانها است مستجاب است یا نه مصنف در رفع
 اشکال سفیرا بدقت میگوید من و ان لم یجب الدعاء بر صیغه مجهول عند النبی صلی الله علیه و سلم ففی ای
 موضع اگر مستجاب نشود دعا نزدیک قبر غیر خدا اصلی الله علیه و اله و سلم در سایر مواضع مسجد شریف و حجره
 منیف که بزرگترین اماکن روی زمین اگر کعبه و خیران است بر مذہب صحیح پس در کدام موضع مستجاب
 شود و با آنکه شک نیست که بی شود انحضرت صلی الله علیه و اله و سلم دعا و داعی را که نزد قبر شریف وی
 کند چنانچه بی شود صلوة و سلام را و بعضی گمان برده اند که ای کلام اعراض است بر حسن بصری بجهت
 عدم تعداد او رضی الله عنه ایمکان فیض نش از اماکن اجابت و نه چنین است چه وی خود گفته است
 بستی باک یعنی در مکه معظمه علی انما قدر وینا و ضم امر محله و کمر او و فتح را و او هر دو رویت لیکن اول
 مذہب صحیح و مختار اهل حدیث است کذا قالوا و اولی آن بود این علاوه ماله بود استحباب دعا است در طرم
 پیش از طفت و اگر سید و کما لا یخفی فی استجابه الدعاء فی اللزوم حدیث سلسله اس طریق اهل مکه با آنکه جمیع روایه
 کرده شده ایم مادر استجابه دعا در طرم حدیثی سلسله اس طریق اهل مکه حدیث سلسله از او گویند

و مصنف حدیث که ابن عباس روایت میکنند که شنیدم غیر خدا را اصلی الله علیه و اله و سلم که میگفت تلزم
 موضعیت که مستجاب است در دوی دعا و انما یکن دعا تعالی را در دوی هیچ بنده دعای را که اگر مستجاب میگردد
 خدا تعالی دعا او و گفته ام حد از روایه اخذ حدیث تا مصنف در وقت روایت قسم بخداست دعا کردم خدا

ملح

تعالی را در نیکان هر که که مستجاب گردانیده است خدای تعالی دعای مرا
 بیان کنست که قبول کرده میشود دعای ایشان المصطر از آنجمله فردمانده است که او را هیچ حیل و وسیله جز
 تعالی نبود شیخ داود یمنی قدس سره بعبادت باری رفت که مطلق امید حیات بداشت بجا گرفت
 ای شیخ دعا کن برای شفاعی باشی فرمود تو دعا کن که مضطر می بود برای اجابت دعا مضطر کن است
 زیرا که نیاز او بیشتر است حق سبحانه و تعالی نیاز بجا کان را دوست میدارد **م** ان نیاز می بود است
 کان چنان طفلی سخن آغاز کرد هر که دردی دوا بخارود هر که فقری دوا بخارود **م** روایت کرده
 را شیخ ابو داود از حدیث عبداللہ بن عمر در ضمن قصه اصحاب غار و المظلوم و از آنجمله ترمذی است
 مضطر باشد یا خیر او را بپرسد روایت کرده که کسی اندک کرده میشود دعای ایشان یکی از آن مظلوم است
 بر میدارد خدا تعالی و عود مظلوم را بالایی ابرو و حصه قبول میرساند و گفته میشود برای او در مای
 و میگوید برود کار تعالی به بزرگی من بکنند هر آینه یاری میدهم ترا اگر چه بعد روز کاری باشد روایت
 کرده این را اصحاب اصول سنه از ابن عباس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست و دعا و بن
 جبل را بسوی یمن بس گفت ای معاذ تو می ای قومی را که اهل کتاب اند پس سخت ایشان را دعو
 بر سلام کن و اگر کان اسلام بیاورد و اندرز مای دیگر کرد تا آنکه گفت بر بپرس دعا می قسم رسیده را پس
 محقق نیست میان خدا تعالی و دعو مظلوم بوده و در روایتی و آنکان فاجرا اگر چه مظلوم داعی که بکار باشد
 تا هم تجابت **م** روایت کرده این را احمد و ترمذی و ابن ابی شیبہ از ابهر و بروایتی و لوکان کافر اگر چه
 مظلوم کافر باشد درین اشاره است بلکه مستجاب نیست دعا کافر غیر مظلوم و اختلاف کرده اند در تجابت
 دعا کافر بعضی گویند مستجاب نیست مطلقا و بعضی بر آنند مستجاب است و هو الصبیح قاله القهستانی **م**
 روایت کرده این را ابن حبان و احمد از ابی ذر غفاری و الوالد از آنجمله بدست که در حق بر دعا کند و دعا نیک
 باشد یا بد و دعا و آله نیز عین حکم دارد **م** روایت کرده این را ابو داود و ترمذی و ابن ابی شیبہ از ابهر
 که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دعا مستجاب اند شک نیست در تجابت دعا و بدو
 دعا و دعا مظلوم و الا ما مظلوم و از آنجمله یا دوا که است که انبیای حقوق الهی و بندگان نماید

ابن ابی شیبہ

شکر

روایت کرده این را ترمذی و ابن ابی شیبہ و ابن حبان از ابهر و روایت کرده که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله وسلم که کسی اندک دعا ایشان را کرده میشود یکی از آن امام عادل است و اصل الصالح و از آنجمله مرد
 نیک که است و بنده صالح آن بود که او را حق عبودیت بر وجهی که فرموده اند چنانکه باید بجا آورد و استقامت
 بر آن در زد و صلاح اعلیٰ من طلب و از رفع مقامات و بلند اوصاف کرده است بدان حق جل و علا
 و صواب است که صلاح را از تلبس بپار است بعضیها فوق بعضی و اعلام رتب او است که شیخ اش و جان
 غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه در صفا و رفیع الغیب میفرماید صلاح حالت زوال ارادت و فدای مطلق
 است و بودن بنده قایم بر مراد حق و فعل او اتمی و چون بنده با نیکال رسد لاجرم دعا او مستجاب باشد
م روایت کرده این را شیخ ابن ابی شیبہ و ابن حبان از ابن عمر رضی الله عنه و الوالد ابی رجا و از آنجمله فرزند
 نیکو کننده به پدر و مادر است بر والدین عبارت از احسان است بسوی ایشان و او کردن حق و طلب
 رضای ایشان و ضد آن حقوق است بمعنی تصبیح حقوق ایشان **م** روایت کرده این را مسلم از ابهر
 المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه و المسافر و از آنجمله مسافر است که در راه خدا مانند حج و جهاد و طلب
 علم و دینی و غیر آن بر آمده باشد احتمال دارد که مطلق مسافر باشد **م** روایت کرده این را ابن ابی داود
 و ابن ابی شیبہ از ابهر و روایت کرده که نقل کرده شد و الصائم حین یفطر و از آنجمله روزه دار است و دینی که بخار
 کند روزه را یعنی قبل قیام افطار که هنگام تضرع و انکس است قاله القهستانی و اگر بعد از افطار و او را ند
 نیز جایز است که دعا و ثواب و رزق و وقت نیز بعد از افطار است **م** روایت کرده این را ترمذی و ابن
 حبان از ابهر و روایت کرده که یافت و المسلم لاجیه بطهر الغیب و از آنجمله مسلمان است که دعا کند بر برادر
 مسلمان را غائبانه بجهت خلوص دعا او از بر او وجود صدق و اخلاص محبت و اگر بخصو او دعا کند بجهتی که
 او را خیر نشود نیز داخل طهر الغیب است **م** روایت کرده این را مسلم و ابو داود و ابن ابی شیبہ از ابهر
 ابی الدرداء که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دعا و مسلمان بر برادر خود را غائبانه مستجاب است و
 سر دعا شده و آیت کما شته شده هرگاه که دعا کند بر برادر خود را نیکو بد فرشته آیت و در است
 مانند آن و نیز بقی در روایات کثیر روایت ابن عباس از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده که گفت دعا

تخصیص

است که قبول کرده میشود و آنها را یکی دعا است سیده تا آنکه انتقام میکشد خدا تعالی از ستم کننده دوم دعا کننده
 حج تا آنکه رجوع کند و باز آید بمنزل خود سیوم مجاهد فی سبیل الله تا آنکه فارغ گردد از جهاد و شش بند چهارم
 تا آنکه برود و حج و عمارت بر او مسلمان برای مسلمان و بیکر عا بنانه بیکر گفت حضرت و شتاب ترین این دعا از
 روی اجابت دعا برادر است مسلمان را عا بنانه و المسلم عالم بدع بطلم او طعنه رحم و از آنجمله مسلمان است
 که دعا کند بکنه و ظلم و تعدی بر خلاف حق یا بر بریدن خویشی چنانکه گوید خداوند امانی ده تا در حرمت
 حرف کنم یا گوید خداوند امان از روی بزرگوار کن تا آنکه وصله بنایم او یقول دعوت فلم اجب و سبب
 مادی که بگوید دعا کردم پس اجابت کرده نشد زیرا چه درین وقت مانده و طول میشود از دعا و ناکید و مانده
 و رشت و حسن رجا که شهباز اجابت یعنی باشد بپوشیده همانند که رفع یقول با وجود عطف بر بجز و منی بر لغتی
 است که فعل مضارع را بعد از جازم مرفوع میخوانند و آن قضیعت علی مقاله الرضی مص روا کرده است
 این ابی شیبه از ابهره و مخفی نیست که مضمون حدیث را بنحین در او دو و منی و این ماضی روایه
 کرده اند از ابهره چنانکه در احوال الاجابیه گذشت با معیضمون و ان لا یستجیل بان بسطی الاجابیه و یقول
 دعوت فلم یستجب لی ان الله و جل عقدا فی کل یوم و لیله یجیب مرضا تعالی را که صاحب جلال و جمال
 است از او کرده شدگان و خلاص یافته کاند از اش و درخ لکل عبد یسئله و حقه متجابه هر شخصی را از
 ایشان یک دعا و متجابه است روا کرده این را احمد از ابو سعید و ابهره رضی الله عنهما اسم الله
 تعالی الا عظم الذی از او دعا به اجاب و او اسئل به اعطی و نام خدا تعالی که بزرگتر است از نامی که چون
 دعا کرده شود بان قبول میکند خدا تعالی و چون خواسته شود بان سید هدایت فرق نهاده اند در سوال
 و دعا سوال طلبیدن و خواستن و در برابر ان اعطی است چنانکه گوید اللهم عظمی و پروردگار تعالی بدید
 آنچه بنده خواسته است و دعا خواندن و ندا کردن است چنانکه گوید یا الله و در برابر ان اجابه است
 و اجابت جواب دادن چنانکه پروردگار تعالی فرماید لیک عبدی و قبول کند دعا و او را دعا سوال
 معنی یکدیگر نیز می آیند کذا قالوا ان اسم اعظم این دعا یونس علیه السلام است و الله اعلم بحالک
 انی کنت من الطالبین است معبود بحق مکر توبه کی تو از آنچه در خبری عاجز شوی بدستی که ستم من از شما را

بر نفس خود روا کرده این را حکم از سعد بن ابی وقاص که گفت شنیدم غیر خدا را اصلی است علیه و السلام که
 میگفت ای دلالت کنم شمار بر اسمی که چون دعا کرده شود بان اجابت میکند خدا تعالی و چون خواسته شود بان
 سید دعا یونس علیه السلام است و ذکر فرمود تمام آیه را پس پسید مردی که را بود این دعا برای یونس علیه
 السلام خاصه یا برای عامه مسلمین فرمود خوانده قرآن و چنانچه من الغم و کذا لک فی المومنین و همچنین خلاص
 میکند مسلمانان را از آنهمی و حدیث دلالت کرد بر آنکه دعا یونس علیه السلام اسم اعظم است زیرا که استجاب دعا
 حتما از خواص است و این ابی خاتم از کثیرین معبد روایه کرده که وی پسید حسن بصری را از اسم اعظم وی
 رضی الله عنه فرمود ای این بخوانی قرآن را که در وی یونس علیه السلام است و ذکر روایه را تا آخر
 بدانکه در آورده است اقوال مختلفه از علما و عرفا در بعضی تعیین اسم اعظم و ذکر کرده است سیوطی رحمه الله
 در رساله خود مسمی بدار لغظم فی بیان الاسم الاعظم سمیت قول را سمیت قول مولف رحمه الله ایراد کرده است
 و در آنجا اقوال دیگر است که در بیان مقصود و دخل تمام دارد و از آنجمله نقل کرده شد بعضی گفته اند اسماء الهی اعظم
 اند و انبیت تفصیل معنی از آنها بعضی درفته است با یقول ابو جعفر طبری و ابو الحسن اشعری و ابو حاتم
 بن حبان و قاضی ابوبکر باقلانی و حاشیه غیر ایشان میگویند آنجا که در اسم اعظم واقع شده است مراد اسم
 عظیم است و عبارت طبری گفته مختلف شده است اما در تعیین اسم اعظم و آنچه نزد من است نیست که
 همه اقوال صحیح است زیرا که در هیچ خبری واقع نشده است که این اسم اعظم است و نیست هیچ اسم اعظم
 از وی پس بگویم که وی قابلیت که هر اسمی از اسماء و تعالی جائز است بوصف او بودن او اعظم اسم اعظم
 راجع معنی عظیم گشت و این جهان گفته اعظمی که در اخبار وارد شده است مراد بان کثرت ثواب در
 بان و مثل این در آیات قرآنی نیز جایز است جا میست و قول دیگر آنکه تعیین آن در علم الهیست مطلع
 نگردانیده است بروی محکس را از خلق خود و خبرد تعالی کسی نداند چنانکه در بیکه الله و سائر جمیع مصلو
 و سطی گفته اند و بعضی اسم الرحمن الرحیم گفته اند و مؤمنان این را اختیار میکنند و بسبب که مصفح
 کلام الله است بعضی میگویند نقل کرده این قول را فخر الدین رازی از بعضی اهل کشف و بعضی
 الله گفته اند زیرا چه وی اصلست و اسماء شنی و غیره و تعالی اطلاق نمیتوان کرد و این قول از جابر بن

ما

این است که

اعظمی

منقول است بعضی مالک گفته اند بعضی طبرستان گفته اند نقل کرده ابن رافضی عیاض و غیر الدین رازی
از امام زین العابدین نقل کرده که وی سوال کرده رب العزة را که تعلیم کند او را اسم اعظم پس فرمود در خواب
که اسم اعظم پس بنویس و در خواب که اسم اعظم هو الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظيم است و بعضی
گویند ثقی است و سحر است و موبد است بقول را حدیث عایشه که وی چون دعا کرد بعضی اسماء را فرمود
بفر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اسم اعظم هر چند درین اسم است که دعا کردی بآنها و بعضی رب گفته اند
حاکم از ابن عباس و ابی الدرداء بقول را نقل کرده و بعضی الم گفته اند ابن جریر و تفسیر خود از ابن مسعود نقل
کرده که الم اسم اعظم است و بعضی اللهم گفته اند زکری در شرح معجم الجمع از نصر بن شبیل نقل کرده که
الله گفت دعا کرد خدا تعالی را جمع اسماء او را بجمعه حسن بصری گفته رضی الله عنه که اللهم جمع دعا
و بعضی گفته اند هر اسمی از اسماء الهی که بخواند بنده و تعالی را بدان اسم بطریق ستون چنانکه در باب
در آن حال غیر خدا نباشد اسم اعظم است زیرا که شرف اسم شرف سیم است نه بواسطه جود مخصوصه
و این قول از امام جعفر سلام الله علیه و آله و سلم و علی آباءه اکرام و از سید الطائفه حمید بغدادی قدس سره
و غیر وی منقول است و ابو نعیم در حلیه از ابی بکر سبطی آورده که شخصی از وی اسم اعظم سوال کرد
فرمود آن را حدیثی محد و نیست آن فراغ قلب است بوجدانیت حق تعالی این خلاصه کلام طبعیت
که در بناب ایراد کرده و الله اعلم و بعضی از محققین گفته اند که این دعا جامع جمیع اقوال است که در اسم
اعظم منقول گشته دعائیت اللهم انی اسألك بان لك الحمد لا اله الا انت یا حنان یا منان یا مدبر
الارض یا ذوالجلال و الاکرام یا خیر الوارثین یا ارحم الراحمین یا سمیع الدعایا یا عبد یا عبد یا عبد یا
عالم یا سمیع یا علیم یا حکیم یا مالک الملک یا ملک یا سلام یا حق یا قدیم یا قایم یا غنی یا مجیط یا حکیم
یا علی یا قاهر یا رحمن یا رحیم یا سریع یا کریم یا مخصی یا معطی یا مانع یا منی یا مقسط یا منی یا قیوم یا احد
یا صمد یا رب یا رب یا رب یا و یا غفار یا قوی یا لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین انت صبی و نعم الوکیل انتی الدعاء کنون شرح تمهید روایات مصنف اندر بنیاد
فروع نام و به التوفیق و اسم الله تعالی اعظم در نسخه حلابی و اکثر نسخ معتدله بعد از لفظ اعظم

در کتاب جامع

مقد

مسن

مصنف ابن ابی شیبه است و ظاهر است که بالای لفظ اعظم باشد اشعار با کم این لفظ از خصوصیت
اوست و الا ما قبلش مشترک است میان او و روز انیده با خلائی که در بعد است و به خصوصیت ابن ابی شیبه
چه باشد الذی اذا سئل به اعطی و اذا دعی به اجاب و نام خدا تعالی که بزرگتر است آن ماضی که چون خواسته
شود بان نام میدهد و چون دعا کرده شود اجابت میکند نیست اللهم انی اسألك بانی شهادت
الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد خداوند ابد رستی که من سوال میکنم ترا بوسیله
اینکه گواهی میدهم تحقیق تو خدای نیست هیچ معبودی موجود جز تو یگانه بذات و صفات دبی بیاری از انچه و بیا
همه نیاز مندی آنکه ترا کسی را نداده نشد از کسی و نیست و نبوده و نخواهد بود و از انچه میخواست
روایت کرده این را اصحاب کتب اربعه و ابن حبان و حاکم و احمد از بریده بن حبیب که گفت شنیدم غیر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم میگوید دعا کند کورا فرمود هر اسمی که وی خدا تعالی را با اسم اعظم الذی اذا سئل به اعطی
و اذا دعی به اجاب انتی شایع این خبر میگوید این قول را تحقرین اتواست از وی سند از جمیع جز که در بناب
وارد است و در روایتی صمد دعا کند کور چنین است اللهم انی اسألك بانک انت الله الاحد الصمد الی اخره
یعنی بدون لفظ انی انهدک و لا اله الا انت ایراد کرده این روایت را ابن ابی شیبه و اسم الله تعالی اعظم
الاعظم در اکثر نسخ که بر حتمه آنها وثوق کلیست خصوص در نسخه حلابی بر لفظ اعظم رفته است و بر لفظ اعظم
رزا مص نوشته و همین است صحیح موافق قول مصنف و تصحیح المصاحح گفته لفظ احمد و ابن ابی شیبه است
و لفظ یاقین اعظم در نسخه اصصلی جمیع این روز بعد لفظ اعظم است و این خلاف روایتی است و در آیه است الذی
نوادعی به اجاب و اذا سئل به اعطی نام خدای تعالی که بزرگتر است آنکه چون خوانده شود بان نام حاجت کند
و چون سوال کرده شود بان به هدایت اللهم انی اسألك بان لك الحمد لا اله الا انت خداوند ابد رستی که
من سوال میکنم ترا بوسیله اینکه ترز است همه ستایشها نیست هیچ معبودی موجود مگر تو و این با جمله دیگر
لا شکر لک کما یتقیام افزوده است و در او بالای آن می نویسد یعنی یگانه تو در بادشاهی هیچ انباری
تر از الخان الخانات توئی مهربان بسیار عطا کننده الخانات نقص روایتی ابن حبان است چنانکه فراو
بالایش می نویسد و حنان تبشیر بدون صاحب رفته مشتق از حنان تخفیف معنی بخشودن کدانی

مفسر

الصالح وورثه الجحيم لعباد الله يقال تحن عليه اي ترحم وزعلي بن ابي طالب كرم الله وجهه
 مرويت كه خنان است كه بخشش كند ميش از سوال انهي و منان مبالغه است از من كه معني عطا است
 نه از من كه اني المذهب بدين السموات والارض وراكز نسخ صحيحه برفع است بنا بر وصفيه منان يا خبريه
 منبذ از مخوف و در معني مضيق بتغير حروف نه يا و الجلال والكرام توحي افزينه اسمانها و زرين اي
 صاحب بزرگي و كرم **درست** ابراد کرده اين روايه را اصحاب كتب درجده و ابن جبران و حاكم و
 احمد و ابن ابی شيبه و انس بن مالك كه گفت بودند من نشسته زود بخم خدا صلى الله عليه و اله وسلم در مسجد
 و حال آنكه مردمي نماز ميكند ارد پس گفت اللهم اني اسالك بان لك الحمد اخفرت فرمود هزينه دعا
 كرد انفر و باسم خدا بخاك بركت الذي اذا دعيت به اجاب اسئل به اعطني و بروايتي يا حي يا قيوم برده
 سابق زياده آمده اي زنده دائمى و اي قيام ناينده بتدبير خلق و حفظ اين **درست**
 ابراد کرده اين زياده را رواه سابق سواء ابن ابی شيبه و عباد خالي از خبري نيت كما لا يخفى و اسم الله
 الله اعظم في ما بين الاثنين اسم اعظم درين روايه است بكي و الهكم الا واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم
 و سورة بقره و دويم فاتحه ال عمران ابتدا سورة ال عمران كه نيت الله اعظم لا اله الا هو الحي القيوم فانه در اكثر
 نسخ بجز است بنا بر آنكه بدل يا عطف بيان ما بين الاثنين است و در بعضي برفع با آنكه خبر مبتدا اخذ و
 باشد حقي گفته جايز است داده كرده شود كه اسم اعظم در هر واحد از اين دو آيه است و اينكه در هر دو آيه است
 معاكس پيل اجتماع ميكويد كما تجردت اصله الله حاكمه تفصيل كلام در مقام نيت كه بر شق اول احتمال
 دارد كه اسم اعظم در هر آيه همان يك اسم باشد پس برين تقدير تمام لا اله الا هو يايتها اله يايتها هو خواهد
 بود و احتمال دارد كه در هر آيه اسمي عليه بود و برين تقدير در آيه اول يا تمام لا اله الا هو الرحمن الرحيم است
 يايتها اله يايتها هو يايتها الرحمن الرحيم و در آيه ثاني يا تمام الله اعظم لا اله الا هو الحي القيوم است يايتها
 لا اله الا هو الحي القيوم يايتها الرحمن الرحيم يايتها جلاله و بر شق ثاني تخيل كه لا اله الا هو الرحمن الرحيم الحي القيوم
 يا الرحمن الرحيم الحي القيوم يا الله الرحمن الرحيم يا الله الله الله و احتمالات ديگر نيز نبيد ان بود كه در تمام
 ظاهر ميكرد و آنچه گفته شده اكثر ان مذهب جانه است و الله اعلم برادر رسول **درست** روايه كرده

يايتها الرحمن يايتها الرحمن
 يايتها هو
 يايتها جلاله

في القوم ما لم يكن
 في القوم ما لم يكن

اخذت را بود و در ندي و ابن ماجه و ابن ابی شيبه از اسما بنت زيد و اسم الله اعظم في ثلث سور
 اعظم در سه كونه است بكي سورة البقره و يم سورة ال عمران سيوم سورة طه روايه كرده ابن حاكم از
 ابی امامه قال قال اسم گفت قاسم كه راوي اخذت است از ابی امامه فالتفتها اله الحي القيوم پس ختم
 و طلب كردم سورة مذكوره را پس يافتم كه حقيق اسم اعظم الهي القيوم است و در عبارت حذف و نصيان
 است و در بعضي نسخ فوجدتها نيز است و ابن غريط هر است كما لا يخفى بتر مصنف و تطيق موقوفه
 ميكويد بقت و غدير الله لا اله الا هو الحي القيوم جمع بين الحمد بين ميكويد من كه مختار زود نيت
 كه حقيق اسم دين سه سورة لا اله الا هو الحي القيوم است نه تنها الهي القيوم و اختيار ابن ازبته جمع بين
 ميان حديث اسما و ابی امامه است و پياش چنانچه مصنف در مفتاح الحصن گفته نيت كه حديث
 اسما كه مذكور در متن است نص است و در اينكه اسم اعظم لا اله الا هو الله اعظم لا اله الا هو الحي القيوم است و حديث
 ابی امامه نص است در آنكه اسم اعظم دين سه سورة است و الله لا اله الا هو الحي القيوم دين سه سورة است
 اما بقوله ال عمران خود را هر است اما در سورة طه پس در اول او الله لا اله الا هو الله اعظم لا اله الا هو است
 و اخروي و تحت الوجوه الهي القيوم است هي گفته آنچه مصنف ذكر كرده مني بر است كه اسم اعظم در
 هر واحد از ايتين و در هر واحد از سور نشسته است و كمي از دو احتمال است كه در حديث اسما گفته شده با وجود
 آن حديث اسما نص نيت و در اينكه اسم اعظم لا اله الا هو يا الله اعظم لا اله الا هو الحي القيوم است بلكه نص است
 و در اينكه در آيه اول لا اله الا هو الرحمن الرحيم است و در آيه ثاني لا اله الا هو الحي القيوم و تفاوت ميان
 ظاهر است استي كلام الخفي پوشيده مانده كه قول حقيقي بودن آيه اول نص است و در جمله مذكوره نه در آنچه مصنف
 گفته خالي از حكم نيت جود روايه هر دو احتمال است بلكه احتمال ديگر نيز است كه با و بي قائل ظاهر ميكرد و نص
 در آنچه حقيقي گفته نيت كما لا يخفى و اما در روايتي كه كتاب الدعاء لخواحد جي عن يونس بن عبد الله
 عطف است جمع بيني و اختيار كردن من الله لا اله الا هو الحي القيوم را براي جريبت كه روايه كرده شده
 اجم در كتاب الدعاء كه تليف و احديت از يونس بن عبد الله اعلى الصدفي المصري كه از اصحاب امام
 شافعيست و اخذت نيز دال است بر آنكه اسم اعظم الله لا اله الا هو الحي القيوم است و الله تعالى

اعلم متحقق قلبت است و انقاسم هذا هو ابن عبد الرحمن الشامي التابعي صاحب ابي امامه صدوق
 وقاسم مذکور گفته است اسم اعظم درين سه سوره الحی القیوم است میر عبد الرحمن شامی تابعی دینی
 و صاحب ابی امامه با همی است و بسیار راست گوشت بعضی گویند دوی غیر از ابی امامه از هیچ صحابی
 نشنیده و در کاشف و همی است و در بیت از دوی که ملاقات کردم من یکصد صحابی را و عبد الرحمن
 بن زید بن جابر گفته اند من هیچکس را افضل از قاسم دوی نطقه است که فی التمدید و اسماء و عبد
 الحسی این در اصل ترکیب توصیفی است و غالب آمده استعمال او علماء اسماء مخصوصه امام مفران
 گرفته و در الاسماء الحسنی فادویه بها عام گردانیده اند اللّٰهی امرنا بالعباده و نامهای خدای بزرگ
 که نیک اند از جهت شریع و عقل آن نامهایی که امر کرده شده ایم باینچو اندن خدا تعالی بآن نامها در قول
 و تعالی و در الاسماء الحسنی فادویه بها تنوع و تسعون اسماء نو دونه نامند من احصاها و دخل الجنة کسی که
 احصا کند آن اسماء را در آید بهشت اختلاف است در تفسیر احصا اکثر بر آنند که مراد بان حفظ این
 اسماء و یادداشتن آنهاست در دل و احصا بمعنی حفظ بسیار آید و اختیار بخاری نیز همین است و ابو
 الصبح که اقال المصنف و در بعضی روایات بخاری بدل من احصاها من حفظها نیز آمده و بعضی
 گویند مراد علم بان و احاطه بمعانی آن و ایمان آوردن و تعظیم سمائی آنهاست بعضی گویند عمل بها
 و اطاعت حق مقتضای هر اسمی و بعضی بر آنند که مراد از اسم است در وقت خواندن و در لغه
 احصا بمعنی شمرن است و تواند مراد خواندن و در دساختن آنها باشد اما دلیل و اطراف النهار
 بر نیت ذوق و حضور که اقاوا در اخبار و حدیث هر اسماء حسنی درین نو دونه نیست بلکه مقصود است
 که این خاصیت که هر که احصا کند از او آید بهشت مخصوص بان اسم است و تواند که هر باین اعتبار بود
 که معانی اسماء دیگر همین نو دونه نام است و توصیفات دیگر نیز گفته اند و کلام سلف در این مقام بسیار
 رساله که حضرت جدی قدس الله سره الا قدس در شرح اسم الحسنی نوشته اند تفصیل از اینها نیست
 انجم است که بکبر نام است و تعالی را که جزا و کسی نداند و هزار نام دیگر است که ملاکه دانند و خبر ایشان
 هیچکس نداند و هزار نام دیگر است که میدانند آنها را مسلمانان و بزرگان ایشان جاری میشود از آنجمله

در تفسیر است و بسجده و در انجیل و بسجده و در زبور و یکصد و در فرقان از آن میان نو دونه ظاهر است مردم
 و یک اسم پوشیده است و آن اسم اعظم است و از ابو عبید الله ترمذی منقول است که جنم اسماء بار خا
 را که در قرآن مجید است پس یکصد و سیصد و اسم یا فتم و لیکن بعضی از آنها مکرر بود مثل غافر و غفور و غفار
 و امثال آن پس بعد اسقاط مکررات نو دونه باقی ماند که فی المعانی
 روایت کرده این را سیچین ترمذی و شامی و ابن ماجه و ابن حبان از ابهر ره و برواتی لا یخطئها احد
 و نقل الحقیقه یا و می کنند این اسماء را هیچکس مکرر که در می آید بهشت **راج** آید و کرده این روایت بخاری
 از ابهر ره و چون وارد شده است مخلوق با طلاق الله مصف شود به صفات خدا تعالی بقدر رتبت
 بترتیب پس بعد از بیان معنی هر اسم خطبده نیز آنچه ازین اسماء بزرگ حاصل کند و تخلی نماید از کلام بعضی از
 اهل کشف نقل کرده شده و به التوفیق و هدیه از مة الحقیق هو الله الذی لا اله الا هو است خدای که نیست تجو
 نر او پرستش کردی ظاهر آن بود که اسماء بطریق تعدا ذکر میکردند و لیکن بطریق توصیف و از بیان
 فرمودند از جهت وصف کردن و ترقی سبحانه و تعالی را بوجه انیت و تعلیم کردن طریق احصا و ذکر شمار و اشعار
 با که الله هم ذات و باقی همه صفات او بند ثابت و در تعالی را و در ضمن این تعدا نیز حاصل میکردند و چون
 الله اسم ذات شد بر غیر و تعالی طلاق نمی توان از حقیقه و نه مجاز و اسماء دیگر را اطلاق میکنند اگر چه مجاز بود
 خطبده ازین اسم بزرگ تا آنست با و تعالی چنانچه تاله کودک با مادر این هر دو اسم مشتق
 از حقه اند برای مبالغه و اول المعنی است که شامل تمامه رحمت دنیا و آخرت است و در حقه اخافه خیر است بر
 محتاجان خطبده ازین دو اسم است که هر بان بر خلق باشد و همه نظر بعین رحمت اندازد
 با و شاه حقیقی که ملک دو عالم است و در حیطه قدرت و تصرف او است و او بی نیاز است از همه و نیاز
 همه بدوست خطبده بی نیازی دوی از خلق با کلیه است بغایت پاک و منزله از سمات نقص
 در بیان برتر از همه حدوث و امکان بلکه شرف از هر وصفی که دریا بداند از او هم و خیال و احاطه کند و تصور نماید
 از اقصی محال هر چه اندیشی پذیرائی فناست آنچه در اندیشه ناید آن خداست خطبده پاک
 گردانیدن دوی است علم از امتحیلات و ارادات را از خطوط شریعت و مقررات **سالم** ابی

طحاکم

است از عرض حوادث و افات یا سلامت بخش مومنانست از آنکه کفر و بی ایمانی و کلمات خطبندگی پس
 شدن اوست از اخلاق مذمومه و افعال رذیله **اما** در هند و خلق از منی فایده و افات و رذایا و
 آخرت با کجا و اسباب و آلات یا مصدق رسل بخلق معجزات و تصدیق کننده خود به بدش موجود
 خطبندگی این داشتن اوست خلق را از شر خود و از شر غیر خود **نکته** هر چه تقدیرت کمال مطلع
 بر خلق بازراق و احوال خطبندگی اشرف و استیلائی و بی است بر اوصاف خویش **غالب**
 در حکم و در جبهه و بی است که میگوید غلبه نماید و اگر که در سوال با و با سانی است دست نه بدیگر نکند
 خطبندگی غلبه اوست بر نفس و هوا و شیطان و بودی و بی عیدیم المثل در علم و عمل و در خان
 بصلاح آورده کارهای در هم شکسته و بزرگوار بی که درک انگیزش کرد احاطه بزرگی او نیست نه جبار بسیار بود
 جبرست و جبر شکسته است و بیکو کردن حال کسی از بزر و غلبه و معنی علو و ارتفاع نیز آید خطبندگی است
 که نقایص نفس خود را تحصیل کمال فضایل جز نماید و بر نفس سرکش غالب بوده بر طاعت تقوی
 و مواظبت طاعت کامل کرد **تنها** بظلمت و بزرگی و بی نیازی از خاص و عام بزرگوار و در
 کند قدر او را عقول و ادنام و بعضی گفته اند که بزرگوار است که به بندگی او نقص و ضلال خطبندگی است
 که چنان بزرگوار بی موصوف شود که ما سواد و نظر او تغییر نماید **اندر** از آنکه خطبندگی خلق بر وفق
 و مقتضای حکمت **البته** از مینده خلق و آورنده از عدم بوجود و تفاوت و بدون مثال **بخشند**
 صورت و بهیئت مخلوقات را بر وجهی که مرتب شود بر وی خواص او و این هر قسم در افاده معنی آفریدن
 یکی اندام هر یکی معنی خاص دارد چنانکه اشاره کرده شد و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اول باندازه
 کردن پس از آن آفریدن و بعد از وی صورت دادن خطبندگی از اینها بزرگوار پس از آنکه از میز و حکم خود
 از آورنده جرایم بندگان و پوشنده عیوب ایشان خطبندگی ظاهر است **غالبی** که تمامه عالمیان
 تحت ضلالت و قهرو بی عاجز و مغلوب و همه سرکشان و قبیضه قدرت و عظمت و بزرگوار و شکو
 خطبندگی غالب شدن اوست بزرگترین دشمنان که نفس و شیطان اند **بسیار** بخشش کننده
 و همیشه نعمت و هدیه که عطای او مبراست از لوث غرض و لغت و پاکست از نشانه غرض خطبندگی بدل

در سنگمان

فردا صبح در آن وقت و در آن حال

کردن دولت

کردن اوست روح و مال خود را محض برای خدا تعالی بی غرض و بی عوض **بیدار** کننده روزی
 و رساننده و مخلوقات از او میان و پریان و سایر حیوانات خطبندگی نفع رسانیدن خلق است
 بازراق روحانیه و جسمانیه کشایند و در مایه و انواع یکات برضوف برین تمام موجود است
 خطبندگی کشودن او مشکلات خلق است **و** انبیا علی و خفی و انکارا و نهان خطبندگی است که به
 نزاری رت روحی علم مشغوف بوده اند و مندر کثرت معلومات و وضوح تمام باشند **تک** کننده
 روزی یا دلخواهی بندگان و قبض کننده روح ایشان **فراخ** کننده روزی یا دلخواهی عباد و بسط کننده
 روح لطیف و راجع و خطبندگی این دو اسم است که تنگ کننده و دلخواهی بندگان را تجویف و اندر احوال
 الهی و بسط کننده ایشان را بسط و رخصه و فضل نامتناهی خود و آورنده کافران از قرب خویش کمال سختی و بزرگوار
 مومنان نزد خود بیک سختی یا فرود آورنده کافران بر کلمات جمیع و بر آورنده مومنان بکلمات نفی و طبع
 فرود کردن او باطل را بعد از اوت اهل باطل و برداشتن اوق را محبت اهل حق **و** از آنکه
 غریز کننده بندگان و در هر دو جهان و خواهر کرده اند ایشان خطبندگی است که غریز دارد از خدا تعالی غریز
 که دانیده و علم و معرفت و خواهر دارد از آنکه خواهر کرده اند و بگوش و ضلالت **شنو** است نه بگوش و شنو
 نه چشم خطبندگی است که از گفتن و نظر کردن نامشروع حذر نماید و خدا تعالی را بر حرکات و سکنات خویش
 حاضر و ناظر و اند **حکم** کننده است میان خلائق بر وفق قاعده ظلم و دفع طریق جهاد و انصاف ستاننده
 مظلومان است از ظالمان و در روز جزا خطبندگی است که در دفع خصومت و حکومت عدالت نماید و بر
 خود انصاف و در روز و حاکم باشد **و** اگر که نیست که میل بسوی هو انبار و دوری کننده نیست که جور
 ظلم و در آن راه نداد و خطبندگی عدالت کردن و بیت و معاملات حق و حلق **نیکی** و بی نیکی کننده
 بندگان و دور و نزدیک نزد وی یکسان خطبندگی دعوت کردن و بی خلق را بر بندگان لطیف و بی
 آگاه **چو** برود و نا بصیر و فرق میان علم و جهل است که چون علم را بطو اهرشیا نسبت کرده شود
 صاحب از اعلم گویند و چون موطن شیا نسبت کرده شود صاحب و بر اعظم خطبندگی است که کجا
 وین و نا و بار یک بین باشد **بر** واری کننده در متوجرا تم بندگان که باعث میکرد و در آخر ششم است

الحی فضل الراج

خبر

انقام ایشان خط بندگی کردن و بی از ایندای بختان و قمار و زبردن و عقوبت بیروستان
 بزرگ و بزرگوار است و صفات از حد او نام و متجاوز از آنکه درک کند که حقیقت او را نقل نام خط بند
 است که بکشد نعمت دارد و از برای دنیا سر فرو و دنیا و ملک کونین را در جنب عظمت الهی و نظر وی
 جانی مانند و تحصیل کند از کمالات شریفه آنچه عظیم کرد و بوی قدر وی **مبالغه است** و غفار بعضی
 گفته اند غفور است که چون از بنده نوعی از کس که بخش از همه بندگان آن نوع کنایه بخشد بلکه از غیر
 نیز بخرد اند خط بند و غفار گفته شد **عطا کننده** یا او شس خیر بر عمل قلیل یا ناکند بر
 بنده شکر گویند خط بند شکر کردن دوست واجب تعالی را جمیع نعمت را خط بند بدل محمود و تحصیل
 علم و عمل تا از بی نوع خود فایز گردد **بزرگوار** و صاحب کبریا که نباشد کمال و بر او است و او است
 عبد قریب باسم العلی است **المنان** نگاهدارنده عالم از آفت و ضیاع و باز دارنده تضادات از غلبه
 و خلع خط بند نگاه داشتن و بی خویشین را از مملکات ظاهر و باطن **میدار** کنیز و توش
 و معرفت ایمان در ساندن آن با روح و ابدان و معنی توانا و نگاهدارنده و کواه و حاضر نیز آید خط
 بند است که در سنگها از طعام و هر و غافلان را ارشاد کند **سند** کار و کافی در جمیع احوال
 یا حساب کننده از بندگان در در عرض اعمال خط بند است که سبب کفایت حاجات محتاجان
 گردد و همیشه محاسب نفس خود باشند **بزرگ** قدر و موصوف بشرف و کمال و منووت بصفات
 قهر و جلال خط بند است که نفس خود را بصفات کمال موصوف گرداند **کرامی** کننده بندگان
 و عطا دهنده بی شمار و بخشنده جرایم که بکاران بدون تنفیع استعمار خط بند است که سعی کند در تحصیل
 کرم و خلق خدا را چشم حرمت بیند **نگاهدارنده** مخلوقات از حوادث و موزیات خط بند
 است که نگهبان خود باشد و از نا شایستهها بر خذر رود و بداند که وی تعالی رقیب و مناهد است
 یا سخا دهنده خوانندگان و اجابت کننده دعا و منظر آن خط بند فرمان برداری و سپید خدا بیجا
 را در او امر و نواهی و جواب دادن اهل حاجت را بلطف و نرمی **معلم** و احسان همه را فرا
 رسیده و خوانان توانم همه جا کشیده خط بند است که سعی کند در وسع علوم و معارف و وجود و خفا

از وی در هر خصوص را بگویند که از بندگی است
 العالی بلند شرف علم و قدرت

و هیچ چیز از هیچکس دریغ ندارد و با همه کس مهر نوح گشاده باشد **استوار** کار و توانا بختی استوار
 خط بند محکم کردن و بست کارهای خود را **دوست** و از فرمان بران یا سخت محبوبان
 خط بند است که سوار باری تعالی چری و دیگر دوست ندارد **شریف** و زوات و افعال و
 خیر و عطا و نوال پس جامع معنی اسم جلیل و قیام و کبریم است و خط بند معلوم شد
 زنده کننده مردگان از قبور و باعث رسولان با حکام و امور و میدار کننده دلهای غافلان از خواب
 غفلت و غرور خط بند زنده کردن وی دلهای مرده را تعلیم علوم که سبب حیوة ابدیت
 حاضر و مطلع است بر باطن و غیب و شهادت و کواهی دهنده بر اعمال و احوال خلق و زرقته
 خط بند و خیر و عظیم گفته شد **سزاوار** بخدائی و درست و ثابت است بهشتی خط بند ماسو الله
 را باطل دانستن و مستحق شدن بتابعیت حق که شریعت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم و مصنف
 شدن بمعنی حقانیت **نگهبان** و متکفل کارهای عباد و کفایت کننده تربیت ایشان در
 مبدء و معاد خط بند است که در کارهای ضعیفان و فرامانندگان سعی کند و در احوال و اربابان
 جهان کوشش نماید که بگوید وکیل ایشان است **توانا** و استوار در جمیع امور و کردار خط بند
 است که بر هوای نفس قوی و چیره باشد و در دین **صلب** سخت بود و در عقین قوی و استوار
 باشد و در اجرای احکام شرع و امن مستی را بخود راه ندهد **دوست** و ازنده مومنان و یار
 دهنده ایشان یا ستولی امور صالحان خط بند دوستی مسلمانان و کوشش در تائید دین اسلام
 سعی در تضایي جوامع خلق **ستایش** کننده ذات و صفات خود بقدم کلام یا ستوده شده
 ستایش خود و ستایش جمیع انام خط بند است که در ایم حامد حق بود و متصف گردد بصفات کمال
 یا محمود و مدوح گردد نزد خداوند بندگان او **محیط** است علم او بدارت کائنات و مشکف است نزد او
 اعداد و جمیع خفایات خط بند است که احصا کند اعمال خویش را پیش از آنکه احصا کرده شود و بجهت
 کند تا بر قیام اعمال و احوال باطن خود اطلاع یابد **آفرنده** عالم و نخت بار و دوز
 مثال و باز بنده کننده او دیگر را بجهت انوار خط بند است که سعی کند در ابدان و اجزای و تائیس

و اعاده آنچه منتقل شده از آن تحقیرات و تقویات زنده گرداننده و لها نور ایمان و پیدا
کننده حیات در ابدان خط بنده زنده کردن و سبب خلق را با فاده علوم دل را معارف الهیه
پیدا کننده موت جسمانی و میراننده و لها بنوای غفلت و نادانی خط بنده میرانیدن و بی از خود و
طالبان شمول نفسانی و نظرات شیطانی زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فانی ایشان
خط بنده که زنده باشند پیاده بر درگاه تعالی و بدل کنند جان خود را در راه و بی تا هرگز تفرقه و حیات ابدی یابد
و لا یفکین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون هرگز تفرقه از کس و دشمن زنده
شدن بعشقت نسبت است بر جریده عالم دوام ما پاینده در ذات و صفات و قیام بتدبیر و حفظ مخلوقات
خط بنده استغفای او را مسوی الله و امداد و اصلاح امور عباد الله بی نیازی که محتاج به کمک و هیچ خبر
نشود و هیچ کمال و مراد از وی مفتون نگردد و خط بنده است که در تحقیر آنچه لابد است از کمالات بی موقوره مقدم
رساند معنی مجید است لیکن در تجدید مبالغه نمیزد از عاجز است و خط بنده در تجدید گفته شد و لیکن بذات و لیکن
بکمال صفات خط بنده است که متوجه باشد به عبودیت چنانکه متوجه است به بی سجده و الهییت و موصوف
شود و بعضی از اقران وی در آن شرک نباشند لا اله الا الله بی نیازی که مقصود و طلبی بود و جمع مطالب و ابواب
و کلامی ویرا حاجت بود بطعام و شراب خط بنده بی نیازی است از خلق و سعی و سبب و در کار سازی نیاز ندارد
و بر آوردن حاجت طالبان و توانا و قادر بر هر شئی خط بنده است بازداشتن نفس و طبع از
شهوات و لذات و پیش کشنده و مستان و تقرب رحمت و دخول جنان پس آنکه زنده و
از لطف خویش و احسان خط بنده ازین دو اسم مقدس است که تقدیم کند خود را بابت خیرات و
کسانی را که قربان درگاه غرت اند تا آخر کنند نفس و شیطان و هر که را که در درگاه و تعالی باشد
قدیم از بی که اولیت او را بابت نیست و باقی ابدی که آخرت او را نهایت نه خط بنده مبارک است و سبب
در طاعات و امتثال او امر و بدل روح است برای حق تعالی تا حیات ابدی یابد و خط بنده است که
دستی او بدلائل مصنوعات و نهانت حقیقت ذات او باعتبار احاطه که صفات حقیقه بنده نیز ظاهر
و باطن است از آنچه که از جمله بشر است همه کس او را میداند که او بی است و از آنچه که کشف بعضیات ملائکه

لشما خلق

شما خلق او شکست بنده است و ایامی است بجای لا یعرفهم غیری متولی امور و مالک همه و خط بنده
مثل خط وکیل است بلند قدر و جمع دلات دولتی از جمع معانی و افاضات مرتفع و عالی خط بنده در
علی گفته شد و نیکو کاری که وجود جنس یکی و احسان از دست و در حقیقت نیکویی کننده و احسان کننده
اوست خط بنده نیکویی کردن و سبب در حق و الیدین و اوستاد و مشایخ و اقارب و سایر اهل حق
قبول کننده توبه بفضل و عنایت و بر عود آورنده و توفیق و هدایت خط بنده قبول کردن و بی عدت
خلق را کرات و مراتب پاداش کننده و عقوبت کافران و تفرزان و اوستا ننده سبب ترک
و طغیان خط بنده انتقام کشیدن و سبب از بزرگترین دشمنان که نفس و شیطان است و نمکند و
سینات و در گذارنده از معاصی و تقصیرات قریب بمعنی غفوت است و مهربان و محسن زندگان
از بگذر کمال فضل و احسان خط بنده مثل خط رحیم است خداوند جهان و سنشاه زمین
و احسان خط بنده در اسم الملک گذشت و صاحب نعمت و عظمت و جلال و خداوند
وصف مکرمت و جمال خط بنده است که تحقیر بنده است که تحقیر کند و نفس خود را جلای و
و کمالی و انعام و اکرام کند زندگان حق را چنانچه لایق و سزاوار است و انصاف و داد و کمتر
و خوشو کننده ظالم و مظلوم از یکدیگر خط بنده در عدل گفته شد و فراهم آورنده اجزاء مخلوقات و نبات
و هند و تمامات و متفادات خط بنده است که باطن را باطن هر جمع کند بی نیاز از هر
چیز و لذات و صفات و بی نیاز کننده هر که را خواهد از مطلوب و حاجات خط بنده استغفای و بی
از مسوی الله تعالی باز دارنده اسباب هلاک و نقصان و درین دین از بندگان خط بنده
است که نفس و طبیعت را از هوا و شهوات باز دارد و بداند نفع و ضرر و برساند
آن هر که مستحق بود از جن و بشر خط بنده ظاهر است و روشن کننده آسمان و زمین و کواکب و سیارات
و زوایا و لها بی مومنان بخور معرفت و طاعات خط بنده است که مستور باشد بنور ایمان
و وفان راه نایب بندگان با انواع هدایت و منزل رسانی مومنان بفضل و عنایت خط
بنده است که بندگان خدا اعمالی را بسوی او راه نماید بی مثل و بی مانند در ذات و افعال

و توفیق که در آنجا میکنی حدیث میخوانی که بتو روایت کرده ام ولیکن امروز توفیق خواندن آن نیافتم
 اینچنین حکم و تقدیر الهیست بامضای رسد **بوشید** مانند هر عددی معین که از حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم نص واقع شده اگر کسی بر آن عدد زیاده کند جایز نیست و حاصل شود و او را ثوابی نه
 بر عدد معین مرتبت است یا نه بعضی دوست و ثواب موعود به حاصل میکرد با ثواب آنچه زیاده
 کرده بر عدد معین و این ازان قسم نیست که نهی واقع شده است از تجاوز کردن آن مانند زیاده
 کردن در عدد رکعات و طهارات و امثال آن بعضی باینکه تمام کرده اند و گفته اند که ثواب موعود به حاصل
 نمیشود مگر بعد معین که نفس شارع بر آن واقع شده حتی اگر بر آن عدد زیاده کند جایز نبود و از
 قبیل تجاوز از حد اعتدال است و ثواب موعود به حاصل نمیشود زیرا که در عدد معین که شارع
 مقرر کرده سستی و اختیاری است که غیر شارع کسی دیگر بر آن اطلاع ندارد و پس اگر زیاده کند باطل میشود
 آن جایزه و گفته اند که این بان میان که شخصی در زمینی نشان داد که در فلان موضع کعبت بسازد اگر
 ازان موضع تجاوز کرده شود آن کعبه بدست نیاید چنانکه آورده اند که یکی از شیخ در جواب جواب که میفرمودند
 آنرا که تسبیح و تکبیر و تحمید و تسمیه را میفرمودند و نیز با نجابت و بیدار بختی که وی نیز سجرات مذکور
 بعد از نماز میخواند و دستش بر سینه وی زدند و برانند و گفتند که تونه از ایشان اینان امک اند که
 کسی و سه بار گویند و تو زیاده بر آن میگوئی مصنف در مصباح الحصص گفته که قول ابن بعض غلط
 ظاهر است بحدی که التفات کرده نمیشود بسوی او بلکه صواب قول اول است کما قال الله عز و جل
 ز اوراد الله فی حسنة انود بکلمات الله التات من شرا خلق یناه میگویم بکلمات خدا تعالی که
 تمام و کامل اند و نقصان را بدان راه نیست از بدی آنچه بد کرده است و تعالی در ملک و ملکوت و
 از کلمات تمام کلمات قرآنیت زیرا که کلام الله منزله است از نقصان و شائبه حدوت و بعضی
 گفته اند **بوشید** اسما حسنی و صفات علی است **روایت** کرده این دعا را در باب باقیال الصالحین
 و السلام و جمیع طرانی در اوسط از ابر بره باین لفظ سن قال حسین یصح و حسین یصح یصح یصح بکلمات الله
 عالم فیضه نمی کسی که بگوید هنگام صبح و شام این دعا را بخواند هر روز در روایتی و طرانی در اوسط

وزنه در جمعه
 یوم و مپا نیم

ایمان گفت

و توفیق که در آنجا میکنی حدیث میخوانی که بتو روایت کرده ام ولیکن امروز توفیق خواندن آن نیافتم
 اینچنین حکم و تقدیر الهیست بامضای رسد **بوشید** مانند هر عددی معین که از حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم نص واقع شده اگر کسی بر آن عدد زیاده کند جایز نیست و حاصل شود و او را ثوابی نه
 بر عدد معین مرتبت است یا نه بعضی دوست و ثواب موعود به حاصل میکرد با ثواب آنچه زیاده
 کرده بر عدد معین و این ازان قسم نیست که نهی واقع شده است از تجاوز کردن آن مانند زیاده
 کردن در عدد رکعات و طهارات و امثال آن بعضی باینکه تمام کرده اند و گفته اند که ثواب موعود به حاصل
 نمیشود مگر بعد معین که نفس شارع بر آن واقع شده حتی اگر بر آن عدد زیاده کند جایز نبود و از
 قبیل تجاوز از حد اعتدال است و ثواب موعود به حاصل نمیشود زیرا که در عدد معین که شارع
 مقرر کرده سستی و اختیاری است که غیر شارع کسی دیگر بر آن اطلاع ندارد و پس اگر زیاده کند باطل میشود
 آن جایزه و گفته اند که این بان میان که شخصی در زمینی نشان داد که در فلان موضع کعبت بسازد اگر
 ازان موضع تجاوز کرده شود آن کعبه بدست نیاید چنانکه آورده اند که یکی از شیخ در جواب جواب که میفرمودند
 آنرا که تسبیح و تکبیر و تحمید و تسمیه را میفرمودند و نیز با نجابت و بیدار بختی که وی نیز سجرات مذکور
 بعد از نماز میخواند و دستش بر سینه وی زدند و برانند و گفتند که تونه از ایشان اینان امک اند که
 کسی و سه بار گویند و تو زیاده بر آن میگوئی مصنف در مصباح الحصص گفته که قول ابن بعض غلط
 ظاهر است بحدی که التفات کرده نمیشود بسوی او بلکه صواب قول اول است کما قال الله عز و جل
 ز اوراد الله فی حسنة انود بکلمات الله التات من شرا خلق یناه میگویم بکلمات خدا تعالی که
 تمام و کامل اند و نقصان را بدان راه نیست از بدی آنچه بد کرده است و تعالی در ملک و ملکوت و
 از کلمات تمام کلمات قرآنیت زیرا که کلام الله منزله است از نقصان و شائبه حدوت و بعضی
 گفته اند **بوشید** اسما حسنی و صفات علی است **روایت** کرده این دعا را در باب باقیال الصالحین
 و السلام و جمیع طرانی در اوسط از ابر بره باین لفظ سن قال حسین یصح و حسین یصح یصح یصح بکلمات الله
 عالم فیضه نمی کسی که بگوید هنگام صبح و شام این دعا را بخواند هر روز در روایتی و طرانی در اوسط

نزد ۴

بعد ۴

فقط در وقت
 نماز و در سجده

بروایت دیگر دینی المس فقط **روایت** این روایت را مسلم و صحاب کتب اربعه
 و طبرانی در اوسط بروایت دیگر و در این روایت ذکر صبح نیست و در روایتی قید
 ثلاث مراتب زیاد آمده یعنی بخواند این دعا را سه مرتبه هنگام شام **روایت** ایراد کرده این زیاد
 را ترمذی و در این روایت سنی ایضا از ابهریره اتود بالمد تسمیع العظیم من الشیطان الرجیم بنامه میگردم جدا
 که شنواست و اما بقایقی شبها از الیس رانده شده از رحمت بزدان و ریاض ضبان شیطان بزدان
 فیصل است و نون در وی اصلیت من تطنت الدار ای بعدت یعنی بجايت دور از رفته خدا خا
 و بعضی گویند ما خود از شیط است بمعنی ترو و طغیان برین تقدیر و زشت فلان است ثلاث مراتب
 بخواند این فتود را سه مرتبه بعد از آن این آیات بخواند هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
 هو الرحمن الرحیم دوست خدا انخداتی که نیست متقی عبادت خراودانده نمان و شکار یا یادای
 و موجود یا حیوة و موت یا دنیا و آخرت دوست بزرگ بخش و مهربان هو الله الذي لا اله الا هو الملك
 القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر دوست بادشاه پاک سلامت از هر نقصان
 که امان دهنده مومنان نگاهبان غالب اصلاح کننده کارهای بزرگوار سبحان الله عما يشركون
 پاکست خدا تعالی از آنچه مشرکان شریک میسازند بادی هو الله الخالق البارئ المصور دوست خدا
 آفریننده شمایری و پاک از عیب آفریننده صورتهای مختلف لا اله الا هو الله الذي لا اله الا هو الله
 بیکو که زود شرع و عقل بسنده بود هیچ که مانی السموات والارض تسبیح گویند مرا و آنچه هست
 در زمین و از همه نقایص منزله و مقدس می دانند و هو العزيز الحكيم دوست غالب و دانای **روایت**
 بروایت کرده این را ترمذی و در این روایت سنی از معقل بن یسار که گفت بن یسار که گفت و مود بخدا
 صلی الله علیه و آله و سلم کسی که بخواند آیات مذکوره را با فتود مذکور وقت صبح میفرستد خدا تعالی و
 میبخارد بوی هفتاد هزار فرشته که طلب حبه میکنند برای او تا شام کند و اگر درین روز شام بخورد
 و کسی که بگوید این را وقت شام او را نیز همین مژده باشد و از جمله دعوات صبح و شام قل هو الله اعلم
 مرات قل اعوذ برب الفلق ثلاث مراتب و قل اعوذ برب الناس ثلاث مراتب این سه سوره را

بخشش

۴۶۲

یعنی

از این

سه مرتبه بخواند **روایت** کرده این را ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن سنی از عبد الله بن حنیف و از جمله
 دعوات صبح و شام است سبحان الله و بحسب تعویذ فان فیها من تعویذ کثیر و کثیر
 یا و کثیر خدا تعالی را هنگامی که شام میکنید و هنگامی که صبح میکنید در بختاوی گفته سبحان الله اخبار بعضی
 امر است انتی و مخفی باشد که عامل مقدار اینجا است علی ما تقر و آن امر است نه خبر است و الله اعلم
 له الحمد فی السموات والارض و ما در است متبایش در سامانها در زمین یعنی هر که در سامان و زمین است
 جدا و میگوید و عشیاء و حین تطهر و تسبیح گویند خدا تعالی را وقت شب نگاه و هنگام بعد از زوال نحر
 الحی من الیت بیرون می آید خدا تعالی زنده را زمره چون درخت را از نواته و سنبله از رتبه و مرج
 از رتبه و انسان از لطفه با مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم از جاهل و بیخرج الیت من الحی و بیرون
 می آید زنده را از زنده عکس آنچه گفته شد و بچی الارض بعد موتها و زنده میکرد و از زمین را بکیا پس از
 افسردگی و بزمی آن و کذلک مخرج و بچین بیرون آورده خواهد شد از قبور در وقت بعثت
 و فتور بعضی از مفسرین گفته اند درین آیه اشاره بصلوة خمس و اقع شده در روایتی آمده که از ابن
 عباس پرسیده شد که ایامی یا بی ذکر نمازهای پنجگانه فرض را در قرآن گفت اری و آیه مذکوره
 بر خواند و گفت مراد از تسبیح صلوته است یعنی نماز گذارید در وقت مسایف یعنی نماز مغرب و عشا و نماز
 گذارید در وقت صبح یعنی نماز فجر و نماز گذارید در وقت عشی یعنی نماز عصر و نماز گذارید در وقت ظهر یعنی
 نماز ظهر و اول الحمد فی السموات والارض جمله مقرر شده است مراد از آن است که واجب است بر اهل
 آسمان و زمین که او را حمد گویند **روایت** کرده این را ابو داود و ابن سنی از ابن عباس که گفت
 نومو بن عمر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی که بگوید وقت صبح این آیات را در یابد جزا که فوت شده
 است او را از او در قرآن روز و کسی که بگوید این را وقت شام در یابد جزا که فوت شده است
 در آن شب و از آن جمله خواندن این آیه است الله لا اله الا هو الحی القيوم آیه الکرسی مضروب است بحدیث
 اخفی و رفیع و حقیق نیز جایز است بر منوال آله و الحدیث **روایت** کرده این را طبرانی از ابی
 بن کعب و بروایتی آیه الکرسی برقع و بچین و آیه من اول سورة غافر الی قوله الیه المبصر یعنی گفته مسود

دی

هنگام صبح و شام آیه الکرسی و یک آیه از اول سوره غافر که در سوره مؤمن نیز گویند
تا قول وی الیه المصیر که از همان آیه است و آن آیه نیست حم نزل اللیل من الله العزیز العظیم
غافر الذب و قابل التوب شد بد القاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر و در بعضی نسخ لفظ سوره
موجود نیست **تذکره** کرده این را ترمذی و ابن حبان و احمد و ابن سنی از ابهره و لفظ حدیث
است کسی که بخواند و آیه را وقتی که صبح میکند محفوظ می باشد تا که شام و کسی که بخواند وقتی که شام کند محفوظ
می باشد تا صبح و از آنجمله این دعا است اصحنا و اصبح الملک الله صبح کردم و صبح کرد ملک خدا و صبح
را خواندن این کلمات در وقت صبح است و وقت شام پسند و صبحی الملک الله بخواند چنانچه در وقت
بالای این کلمات بر خیزد نوشته و الحمد لله لا اله الا الله و حمد لا شریک له الملک الله و الحمد لله و هو علی کل شی
قدیر و در میان عطف و الحمد الله اتوال است ظاهر است که او معطوفت بر مجموع اصحنا و اصبح الملک الله
و اتمنا و در رو که جمله جالبه بود و جمله لا اله الا الله است تانفه یا جمله معلله برای ما قبل و ممکن است که معطوف
بجذوف عطف باشد رب انی اسئلك خیر ما فی هذا لیوم هنگام شام بفرما خیر ما بعد
در شام بضمیر نوشت بر و در کار سوال میکنم ترا سگی خبر که درین روز است یعنی تقدیر است که درین
روز واقع شود و ذکر فقره اخیر برای مبالغه و تاکید است و مطلب خبر که ستواتر و متوالی کرد و واغوذ
بک من ترمانی هذا لیوم و شرا بعده وقت شام بفرما خیر ما بعد را بضمیر نوشت بخواند بنا
تو از بدی خبر که درین روز است و بدی خبر که پس ازین روز است اینجا نیز مبالغه و تاکید است
در استغاده رب اغفر ذلک من الکسل خداوند آنرا بپوشان که اهل و طایفه کسل و تقصیر
تجمل اهل و کرانی از امر محمود با وجود قدرت و میباید این کسل نسبت عدم انبعاث نفس با موزیر
در استغاده از آن نیز از آنجمله است و سوء الکبر و از بدی خبری که موجب ذماب فضل و ضعف
حوائس است این ترجمه بر تقدیر الکبر بفتح موحده است و این اصح و اظهر است بسکون این است
پس یعنی مطر و بکبر است و سوء بضم سین است و فتح او نیز آمده است رب اغفر ذلک من العناد
فی ان رو غدا فی القبر ای بر و در کار من بپوشان که تو از غدا بی که در شام روز است و از غدا

که در وقت

که در وقت **تذکره** کرده این را ترمذی و ابن حبان و احمد و ابن سنی از ابهره و لفظ حدیث
بن مسعود و از آنجمله این دعا است اللهم انی اغفر ذلک من الکسل و اللهم خداوند آنرا بپوشان که من بپوشانم
تو از کمالی و از بدی و طمان سالی زیرا که بنده چون باین طریقه رسد که عبارت از ازل العر است
حاصل میشود احتلال رای و عقل و عدم ضبط و حفظ و ضعف قوی و حواس و آنچه مقصود است
از طاعت و عبادت و علم و عمل فوت میشود و چنانچه باید بود جو دمی آید شیخ ابن حجر رحمه الله گفته
استغاده از هر چه بخت بود و در بدی و وقت هر چه بخت را بپوشان و بپوشان و بپوشان و بپوشان
و سوء الکبر و تقصیر الدینا و بپوشان میگردم از بدی خبری و در وقت دینا و تقصیر ای او که مانع است از تحصیل
امور اخروی و غدا القبر و بپوشان میگردم از غدا **تذکره** کرده این را مسلم از ابهره و از آنجمله
این دعا است اصحنا و اصبح الملک مدرب العالمین وقت شام پسند و صبحی بخواند اللهم انی
اسئلك خیر هذا لیوم وقت شام بفرما خیر ما بعد از بدی خبری که من سوال میکنم ترا سگی این روز را بعد
از آن بیان کرد انواع منکی را بقول خود گفته گشایش از روز را که در بدی ابواب خیرات مفتوح
کرد و در فقره و یاری دادن تو مرا درین روز که نفس و شیطان و خلق مرا یاری دهنی و نوره و روشنائی
دل درین روز که نور امان و طاعت و معرفت نورانی باشد و برگزیده و فزونی لطف و کرم و فضل تو که بر
مرا درین روز در راه و راه راست که در عمل و اعتقاد و راه صواب و حق باشم اصل همه برکات و شامل همه خیرات
است نیست و این بجز توفیق تو نباید الهی میسر گردد و در جمع قنات وقت شام بضمیر نوشت است و واغوذ
بک من شر ما فی هذا لیوم و شرا بعده در شام بضمیر نوشت است بپوشانم تو از بدی خبری که درین روز است از خداوند
ضلال مذکور و از بدی آنچه بعد ازین روز است **تذکره** کرده این را ابو داود و از ابی مالک اشجری و از آنجمله
این دعا است اللهم بک اصحنا و بک امسینا وقت شام بپوشانم پسند و بپوشانم و بپوشانم و بپوشانم
خداوند آنرا بپوشانم تو قدرت تو و تقه تو حفظ تو صبح کردم و شام کردم و بتو میسرم و الیک
الشور و بسوی تست برانده شدن و بیداری در شام الیک المصیر مصنف گفته یقال نشر غیر نشر
و قتی که زنده شود بعد موت و از آنجمله مناسب شد گفتن الیه الشور و صبح زیا چه وی واقع میشود بعد نوم

که بفرموده است و مناسب شد گفتن الیه المصیر در شام که رجوع و بازگشت درین وقت بنوم نمیشود و بدین
 است صحیح در حدیث چنانکه ابو حوانه از صحیح خود روایت کرده و آنچه خراسان واقع پس آن و هم است از ادبی
 انتمی کلام المعصوم پوشیده ماند که بخود تحسین مناسبت معنوی ظن بوبهم را وی مستحسنیت با آنکه در سنن
 ابی داؤد و ترمذی و ابن ماجه با سانیله صحیح در هر دو وقت الیه المنور آمده و مشکوٰۃ نیز از ترمذی و ابی
 داؤد و ابن ماجه آورده که وقت صبح الیه المصیر میگفت و هنگام شام الیه المنور بر عکس آنچه مصنف
 استحسان نموده پس بر او راست که گفته شود اختلاف روایات بحسب تعدد اوقات است بعضی
 اوقات الیه المنور در هر دو وقت میفرمود و هنگامی میفرمود در دو وقت و در بعضی دیگر ز نور و صبح بخیر
 در شام چنانکه مستحسن نموده و در بعضی دیگر عکس آن چنانکه در مشکوٰۃ است و همه این روایات ضعیف است
 و الله اعلم روایت کرده این را اصحاب کتب اربعه و ابن حبان و احمد و ابی حوانه از ابی هریرة
و اصحاب الملک و لفظ الله و انما یافته شده است شاید بعد از محمد است با صحیحنا و اصحاب الملک نیز
ربط باشد در شام امینا و نسی است و الحمد لله لا شریک له لا اله الا هو و الیه المنور در شام الیه المصیر
است روایت کرده این را بنابر ابن سنی از ابی هریرة و از جمله دعوات صبح و شام است اللهم
فاطر السموات و الارض عالم الغیب الشهداء ای خداوند از غیب پندارنده و بین دو دانی بنان و انکار
و غائب و حاضر رب کلشی و بلکه برورد کار هر خبر و مالک و بادشاه و بی شهیدان لا اله الا انت کوهی
 میدهم و عقاید میکنم که نسبت مستحق عبادت جز تو انوار یک من شرفی پناه میگردم تو از بدی ذات خود
 و انرا سلطان و شر که بکشین و سکون را در همه اظهر و اشره است و پناه میگردم تو از شر شیطان
 و شرکابی که میخواهند کنه و باعث میشوند مردم را بران و مفتح شبن در ارجع شر که نفیچین معنی
 و ام صیاد و نیز روایت است بعضی از صناد و جبال و بی که بدان بای بنده میکنند و یاد خدا و فرموده
 او باز سیدار و مثل من و اموال و اولاد و زبانهات سید سید روایت کرده این را ابو داؤد
 و ترمذی و نسائی و ابن حبان و حاکم و ابن ابی شیبہ از ابی هریرة که وی گفت پرسید ابو بکر صدیق
 رضی الله عنه از غیر خدا اصلی الله علیه و اله و سلم که غیر ما را خیر که بگویم وقت صبح و شام فرمود این دعا

بخان و در معنی روایت این زیاده آمده و آن تقریب علی الله است و آنچه او بخیر الی مسلم و پناه میگردم
 کسب کنم بزدانهای خویش بدی را یا بکشم و برسانم بدی را سوی مسلمان دیگر که بوی ضرر رسانم
 یا نسبت بدی کنم روایت کرده این زیاده را ترمذی و از ابن ماجه این دعا است اللهم انی استجبت
اشهدک بضم غمه و کمره از شهادت خداوند با تحقیق من صبح کردم و در حالی که گواه میگردم
ترا در شام هست بخواند و اشهدک عرشک و گواه میگردم بر درندگان عرش ترا که مقربان و گناه
اند و حله عرش است نوشته اند که میان کوش و دوش ایشان دو هزار ساله و بر دایمی هفت هزار
ساله است و ملائک و گواه میگردم جمع و شتایی ترا تعظیم بعد تعظیم است و جمیع خلقت
و تمام مخلوقات ترا از علویات و تعلیات باک لا اله الا انت باک تو می معبود و توحید نیت
خدا جز تو و ان محمد عبدک و رسولک و بر آنکه محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم بنده خاص تو
و فرستاده است بسوی خلق برای هدایت روایت کرده این را طبرانی و در او سط و برید
از ابن مالک معنی الله عنه و بر دایمی اللهم انی استجبت در شام هست اشهدک اشهدک
عرشک و ملائکک و جمیع خلقتک انک بفتح غمه انت الله لا اله الا انت و حدک لا شریک
لک و بعضی نسخ بر جمله و حدک لا شریک زمر ترمذی و نسائی است یعنی مختص بر روایت این
کتاب است و ان محمد عبدک و رسولک اربع مراتب بگوید این کلمات با چهار مرتبه
روایت کرده این را ابو داؤد و ترمذی و نسائی از انس که گفت فرمود غیر خدا اصلی الله علیه و اله و سلم
کسی که بگوید این کلمات با یک مرتبه از او کند خدا تعالی چهارم حصه او را از آتش و درخ و اگر دو مرتبه بگوید
نصف او را از آتش و سه مرتبه بخواند سه ربع او را از آتش و اگر چهار مرتبه بگوید از او کند خدا تعالی تمامه
او را از آتش و درخ و از ابن ماجه این دعا است اللهم انی اسألك العاقبة فی الدنیا و الاخرة خیرا و نورا
بدستی که من سوال میکنم ترا بخیر اهم از تو سلامت و عاقبت از جمیع افات و بلیات ظاهری و باطنی و دنیا
و آخرت اللهم انی اسألك العفو و العاقبة خداوند بخیر اهم از تو آمرزش جرم و سلامت از بفرمای
 ناطم فی دنیا بی و دینی درین من و دنیا بی من و اهل و مالی و سلامت و اولاد من و مال من یا در هر چه

اللهم عافني في سمعي خداوند عافيت بخش مرا در شنوائی من از خلل حسّی و معنوی اللهم عافني في بصري
 خداوند عافيت بخش مرا در بینائی من از کوری یا از عدم مشاهده آیات و مصنوعات یا از نظر
 مجامع مقبض سمع و بصیر از جمله سایر اعضا و اجزای بدن کجاست شرافت آنهاست و تقدیم
 سمع تلخیص است با شرفیت او از بصیر چنانچه اکثر علماء بر آنند و اکثر ذکر این دو صفة مهم ترتیب است
 لا اله الا انت ثلاث مراتب بخواند این کلمات را سه مرتبه اللهم انی ائوذک من الکفر والفقر
 خداوند احمق من بنیاه میگردم تو از شرک یا از کفران نعمت و از فقر که با او بصیر نباشد و موجب
 اضطراب گردد و الا فقری که مقرون برضا باشد موجب افتخار است نه استعاده یا مراد از فقر احتیاج
 بسوی خلق است بر وجه غواری و امانت اللهم انی ائوذک من عذاب القبر لا اله الا انت ثلاث
 مراتب این کلمات را نیز سه مرتبه بخواند **دس** روایت کرده این را ابو داود و سنائی و ابن سنی
 از ابی کبره از ابن جهم بنیت سبحان الله و تجده بیای یا میگویم خدا تعالی را و تترسه میگویم و اورا تترسی
 که با لایق بجانب قدس اوست و بیای یا میگویم ملائک مجد و ثناء او پس و او عاطفه است هر دو
 جمله مستقلة اند و احتمال دارد و او را زنده باشد پس معنی چنین است که تترسه میگویم خدا تعالی را
 متلبس مجد او و نووی گفته بعضی بر آنند که او حالیه است و معنی آنکه تترسه میگویم خدا تعالی را در آن
 حالی که حد کوینده ام یا در حالی که مقرون و متلبس مجد او انتهی لا قوة الا بالله بنیت توانائی
 و تحصیل خیر و طاعت مکر باستعانه و تعالی باشد و الله و عالم میسرالم لیکن آنچه خواسته است خدا تعالی
 شده و شد بنیت و غیر که خواسته خواهد شد اعلم ان الله علی کاشی قبر میدانم من که خدا تعالی
 بهر چه بخواهد توانا است و ان الله قد احاط بکلی علم و محقق خدا تعالی فرا رسیده است بهمی خبر از او
 علم قدرت و علم او محیط است بهمی اشیا و موجودات ظاهری و باطنی از دایره علم و قدرت او خارج
 نیست **دس** عزیزیت در قدرتش کن فیکون بادش او یکیت برون و درون در شب
 شما و تش زده توان یافت از دایره قدرت و علمش برون **دس** روایت کرده این را
 ابو داود و سنائی و ابن سنی از بعضی و قرآن مجید خدا صلی الله علیه و اله و سلم شیخ ابن جریر و

کان

نشم

بر اسم او و از جمله بنیت اصبحنا علی فطرة الاسلام و کلمه الاخلاص در صبح و آیدیم در حالی که تا نیم بر
 جبلت و از پیش اسلام و بر کلمه اخلاص که کلمه توحید است در شام سپینا بخواند و فطر در نیت
 معنی شکافتن و توبه کردن و آفریدن آید و فطرة حالتی از دست ماند علیه در کتب و مراد بان حالتی
 و حیثی است که آماده کرده شده است برای معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و نیز بیان
 حق و باطل بایض صفة عقل و ترکیب آن در جوهر ذاتی که ممکن است بدان بر هدایت قبول
 حق بدون طریق انقی دیگر از افات بشری و غیر ذلک و علی دین بنیامد در دین غیر ما که محمد است
 صلی الله علیه و اله و سلم ظاهر است که این لفظ از آنحضرت برای تعلیم است اگر چه بر آنحضرت
 شهادت بر نبوت خود مثل دیگران فرض بود و علی علیه السلام و بر نیت و عقیده بدر ما که ابراهیم
 است علیه السلام و چون آنحضرت از نسل ابراهیم بود و وی جد آنحضرت است بوساطت او را اب
 گفت و مراد از آنکه عقائد و مینه است که همه بقرآن و ان مسفق اند و چون این دعا را ویکه می خواند
 گفتن اینها ابراهیم بنابر آن خواهد بود که حق سبحانه و تعالی مجید خطاب باین ائمه فرموده که ای کرم ابراهیم
 یا بنابر نیت که وی پدر بشیر ما است و هر بنیامر بدر ائمه خود است در آنکه سبب حیوة معنویت جنانچه
 پدر حقیقی سبب حیوة طاهریت و تواند که بطریق حکایت باشد و الله اعلم خفیفاً مسلماً و ان
 حالی که ابراهیم مایل از باطل تخی است و از شرک توحید و انقیاد و اطاعت کننده است و او را در نواهی
 و تعالی و تسلیم کننده در رضا و قدر او مخلص است و در محبت و خلعت وی و ما کان من المشرکین و نبود وی
 گاهی در عمر خود از جمله مشرکان **دس** فی الصبح و المساء روایت کرده خواندن این دعا را که اصبحنا علی فطرة
 الاسلام الی اخره است احمد و طبرانی در وقت صبح و شام هر دو از عبد الرحمن بن ابی رقیه و تفت صبح بلفظ
 اصبحنا و در وقت شام بلفظ امینا **دس** فی الصبح روایت کرده سنائی خواندن از آنها در وقت صبح
 و از جمله ادعیه صبح شام این دعا است یا حی و یا قیوم بر خشک استیث این زنده دائمی و قائم بتدبیر خلق
 بر خیزد و فضل تو استعانت میگویم اصلح لی شأنی که نیکو دان برای من حال مرا تامله او را یعنی جمیع مطالب
 دینی و دنیوی مرا اصلاح آرد لا اله الا انت نفسی طرئه عین و مکرر بسوی نفس من که محمول بر ضعف و کسالت است

یک لحظه یک لحظه همیشه بین دو کار من باشد بکنی بفتح تا فوقیه و کسر کات مشق از کل
 و کول است کسی را بدو باز گذشتن و کار کسی گذشتن و هر دو معنی اینجا سبقت است طرف چشم
 بر هم زدن طرفه یکبار **س** **س** رزایه کرده این رسانی و حاکم و بزار از این من باشد مالک
 و از اینجا نیست و از اسب الاستغفار گویند اللهم انت ربی لا اله الا انت خداوند اتوی پروردگار
 من نیست معبود و حق جز تو خلقی پیدا کردی ما را و بحلیه وجود راستی و نامعبدک و من بنده تو ام
 منقاد حکم ترا از اوامر و نواهی و جرات و انجمله معطوف است بر انت ربی یا بر خلقی یا حال است از
 ضمیر مکلم و اما علی عهدک و وعدهک ما استطعت و من نابت و سبقتیم به عهد و وعده که با تو بسته ام
 و در اول و در و میثاق و معتقد و موافقم بر وعده تو که از ثواب و عقاب و عیب و فتنه و هشت و دو رخ
 و جز اینها کرده اند قدر که استطاعت و قدرت دارم بی تو نمیشه آنچه باقی درگاه باشد که آن از مقدور برتری
 بر نیست و شرط استطاعت نیز بجهت اقرار بجز و قصور خود است ابو دلک نعمتک علی احوال
 میکنم ترا تا تر فیضان نعمت تو که بر من است و ابو بدی و اقرار میکنم بکراه خود و تقصیر در
 شکر نعمتهای تو و وجود نعمت از جانب مولی و صدور کنه و تصور در شکر از بنده و ایم است بی انقطاع
 و بعضی اخبار آمده است که پروردگار تعالی میفرماید ای بنده تا کی غیر نعمت من بر تو نازل باشند و شکر
 و کفران نعمت از تو صادر گردد من دوستی میکنم تو با آنکه بی نیازم از تو و دشمنی میوزی من بمعصیت
 و بی فرمانی با آنکه محتاجی من در هر غیر فاعفر لی چون وجود نعمت از تو و قصور از من شود اثر است پس
 بیا و مرا فانه لا یغفر الذنوب الا انت پس بدستی که نمی امزد کن ما را هیچکس جز تو بخون و کس من
 شر ما صنعت چنانچه میگویم تو از بدی آنچه کرده ام از افعال ناشایسته بلکه ازین طایفه صوری که معنی حسن
 و احسان قابلیت و درین غایت جز و اعتدال و نسیرت و ذلت و افتقار است و لهذا این را سبقت
 الاستغفار میگویند از جهت اجتماع معانی استغفار در وی و حاصل معنی این استغفار نیست که بنده باید که
 همیشه نظر بر کنان و توفیق و توفیق خویش دارد و محتاج محض فضل زیرا که اگر تقصیر کند عیب نفس و معلولیت
 عمل خود را اندک صلاحیت ترب و کاه حق و قابلیت وی ندارد و این بصاحت و کالای بهجات از عباد

باشد

انز

اثر نتوان خرید چه جای تحصیل ثواب و نعم من قال **س** طاعت ناقص ما موجب غفران نشود را بیکم که
 مدد علت خصیان نشود **س** **س** روایت کرده این را بخاری و سنن ابی داود و ابن الاثیر که گفت فرمود پیغمبر صلی
 الله علیه و آله و سلم کسی که بخواند این کلمات را در هر روزی از روز در حالی که یقین دارد و اندک اشتغال کند به است
 پس میر و بعد از آن روزیش از آنکه شام کند پس آنکس از اهل بهشت است و کسی که بگوید از او خبر وی از
 پس وی عین حال دارد و در و ابی سید الاستغفار باین تقدیم و تاخیر است اللهم انت ربی لا اله الا انت
 خلقنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدهک ما استطعت ان خود یک من شر ما صنعت ابو معبدک علی و ابو
 نبضی فاعفونی فانه لا یغفر الذنوب الا انت **دی** روایت کرده این را ابو داود و ابن السنی از بریده بن حصیب
 الا علی و از اینجا این دعا است اللهم انت ارحم من ذکر خداوند اتوی سر او را تر بذر از کسی که ذکر کرده شود پس باید
 که بنده کان تو بذر تو مشغول باشد نه بذر دیگری و اتم من بجهت و تو می سر او را تر بعبادت از کسی که عبادت کرده
 صیغه اسم تفصیل در اینجا برای مبالغه در نفس فضل است نه برای زیادت نام و هم شرک نکرد چه برین تعبیر
 لازم می آید العباد و بالله که در معبودان باطل نیز حقیقت باشد و این شرک محض است بی شبهه و انظر
 اتقی و تو می یاری دهنده ترا و اما دکنده ترا کسی که طلب کرده شود و یاری جنبه شود از وی بلکه پیش از
 طلب میدی بسیار میدی و ارف من ملک و تو می مهربان ترین کسی که مالک شود یعنی از مالکان
 مجازی مهربان تری را جو در من سل و تو می سخی ترین کسی که سوال کرده شود و فو استنود از وی چه
 و اوسع من اعطی و تو می فراخ تر و کثرت ده ترا از وی بخشایش از کسی که بی بخشید یعنی بخشش ترا بایان
 و فیض ترا انقطاع نه در حقیقت منحصرت و ذات تو تو می که بی بخشش هر محتاج را هر چه احتیاج دارد
 از آن و بنیاده بران بی عرض و بی خوص درین جهان موافق حکمت و صلاح کار و هیچکس نباید عطف و تو
 هر هر سرب می تواند کرد انت الملك لا شریک لک تو می بادش و علی الاطلاق تنها نیست از او هر که
 تو هیچکس در بادش ای مالک الملك تو می الملك من تش و تسرع الملك من تش و الف و لا اله الا انت
 و تو می یگانه که با مخالف نیست ترا هیچکس که بگردد و تشدید و ال مثل و مانند و خف
 شنی که از جنس شنی باشد کشتی مالک است یعنی قابل فناست بکفایت تقدس تو پس مالک

الا و ملک را هم خبر دهد
 و خود شنی طافه
 و ملک

و بهشت و دوزخ و امثال آن که خبر بدوام آنها در یافته است نیز مالک شوند اگر چه یک لحظه باشد پس قطع
 الا بذکر هرگز فرمان برداری و اطاعت کرده مینویسند مگر توفیق و قدرت و رضای تو و بعضی الاستعجاب
 و هرگز بی فرمانی کرده مینویسند مگر علم و حکم تو و تقدیر خیر و شره من اله تعالی تقدیر همه را شاملست درو
 انعام است بر آنکه طاعت مینماید مگر سبب اراده و امر و تبعی و معصیت سبب اراده است نه امر و طاعت
 فتشکر اول بصیغه مفعول و ثانی بصیغه فاعل فرمان برداری کرده مینویسند ای پروردگار پس قبول شکر
 میکنی و فرای او میدی شکر در اصل سپاس داشتن و ثنا گفتن نعم است سبب انعام چون سنان
 بخداستغالی کنند معنی آن ثواب خیر و پند بر عمل قلیل مراد دارند و بعضی گفته اند نسبت شکر بخدا
 است که شما میگویید بر بندگان مطیع شکر و بعضی گویند برای شکر دانستن نام گردند بطریق مشاکلت
 بعضی و بعضی شکر را فراموشی کرده مینویسند پس انحرش میکنی و از ان در میگذری و بران مواخذه میکنی
 بلکه میپوشی و محو میسازد اقرب همی تو می نزدیکتر حاضرین که پنهان و پوشیده نیست از تو هیچ چیز
 و حاضر و غایب نزد تو یکسانست و حاضران و دیگر بگوناگون و ثبات بلکه بر اکثر اهر نیز اطلاع دارند
 این نزدیکی علم و قدرت است نه بظان و مسافت و ادنی حقیقت و توفیق و دیگر نکاتی که
 محفوظ و مصون میداری موجودات را از زوال و اضلال و روین و دنیا و دلی مشق از دلو است
 معنی نزدیکی حلت و دین نفوس و محال مانع شد می بر و نهایی مردم از آنکه درک کنند و درین باشد
 بر چه که باز دارد از کسی که بفضایل یا مانع شد می نفوس مردم را از مرادات و باروشی انسان
 از مشتهیات و مقصودات پس یکس بار او طاعت آن ندارد که سواد حکم از بی و اراده لم یزلی
 ضمیر زید تصرف نماید و گفته اند که این تصویر ملک حق است مراد از معنای خیر و از جهت
 گفته شد عرف ربی یعنی انوار مولا و محقق گفته حلت از حال بن الشیخ است چون باز در و یکی
 از دیگر بی یا از حال شخص محول وقتی که حرکت کند پس بر تقدیر اول معنی است که و تعالی حاصل شده
 است میان شخص و متشیات نفوس ایشان و بر تقدیر ثانی آنکه حق تعالی حرکت کرده و در دوزخ
 و لهای مردم گشته و احاطه کرده آنها را انتی و اخذت بالثواری و در قتی تو موی پشانی جمع شیار انیا

از تصرف تمام و استیلا تمام و کمال قدرت است بر مخلوقات نواصی جمع نامیده معنی موی پشانی کشت
 آثار و نوشتن و ثبت گردی آثار و افعال بندگان را در لوح یاد صحیف ائمال و نوشتن احوال و نوشتن
 و مقرر و معین گردانیدی وقت موت را که یک ساعت پیش و پس شود اجل چون فرود آید
 پیش و پس پس و پیش گذاردت کیفیت پس نسخ معنی کتابت است و احتمال دارد که از نسخ
 آجال تغییر و تبدل مراد باشد و موبدای معنی است تغییر بعضی در حدیث لایز برای العمر الا البر خیا که گذشت و معنی اول
 در جمیع است و الله اعلم برادر رسول القلوب لك مقتضیه اسم فاعلت از انضا یعنی تسامع یعنی دلهای مردم
 بجهت در و دجالت تو متعجب و شترت و از غنک علامه و چر نای پوشیده و پنهان نزد علم تو عیان و آشکار
 است الحلال ماطلف و الحرام ماحرمت حلال جز نیست که حلال گردی تو او را بلسان شریع و حرام جز نیست
 که حرام گردانیدی و در و دلیل ناطق بر حرمت و بی ظاهر گردی و این از است بر مقرر که گویند حسن و قبح
 اشیا تجویز عقل والدین مامور است و دین جز نیست که منوع گردانیدی و او را بیان گردی بزبان رسول
 خود از افعال و الاحکام و الامر و القیست و امر و حکم همانست که نصرا گردی او را و مقدر ساختی و فارغ گردی
 از وی و حکم گردی بوی و الخلق خلک و تمام عالم و جمیع مخلوقات از آسمان و زمین و کائنات و زمین
 همه بدین شست و بشی استصواب و اعداد و دیگری و العبد عبدک و جمیع بندگان بندگان تو اند و است
 العبد الرقت الیه تو می متوجع جمیع صفات و زری کنده و مهربان اسالک بنور و همک چون الظاهر
 مذکور به بذات کامل الصفات توانست پس سوال میکنیم ترا بوسیله و در بجهت نور ذات تو الله
 انشرفت السموات و الارض آن نور با آن ذات که روشن شده است برای او آسمانها و زمین یعنی
 او غلبه روشنی آسمان و زمین است افراد ارض بجمعه اتصال و ارتباط و صغیر طبقات اوست بخلاف
 آسمان که میان هر طبقه او مسافت یا صد ساله راه است و همچنین بری هر طبقه یا صد ساله راه است
 و در و و قیوم سموات بجهت شرافت اوست که مکان ملائکه مقربین و مقرر ارواح انبیاء و مرسلین است
 و بکل حق مولاک و سوال میکنیم ترا بوسیله حق که آن حق تر است بر بندگان از عاقله و عبادت
 و قبول اوامر و نواهی و بحق السالین علیک و سوال میکنیم ترا بوسیله حق که سالک بندگان و زاری نمایند

بر فضل و کرم تو دارند پوشیده نماند که اثبات حق بر حق سبحانه و تعالی یعنی تفضل و کرم اوست که بر تو لازم کردند
 و الاصح خبری بر تو تعالی واجب و لازم نبود و هیچ بنده را بروی سبحانه حقیقی نه باشد و لهذا بعضی علمای منع
 کرده اند که در دعا گوید اللهم کنی فلان اما اصح نیست که منوع نیست از جهت وقوع آن در او عیب ماثوره و
 تو چه پیش آنست که گفته شد چه روی سبحانه خبری جید تفضل و کرم خود بر خود برای بندگان لازم گردانید
 که البته بکنند چنانچه رزق داد و آن وقت قبول نمودن و استجاب دعا کردن و رسول خلق فرستادن و خزان
 و اینها نیز عقلا بروی لازم نیست فضل و کرم روی بروی لازم گردانیده چه در وعده او خلف نیست کویا که
 بروی واجب است و این در صفت و توصیف نیست فضل و کرم اوست بر بندگان و هکذا فی شرح
 السعادة ان فیصلی فی هذه العداة چون وقت صبح بخواند و فی هذه العتية چون هنگام شام بگوید یعنی
 سوال میکنم ایکنه تجاور کنی ایکنه ان من دین صبح و دین شام و ان خبری من ان لا یقدر تک و اینکه
 خلاصی کنی و امان دهی و از آتش و زحمت و قدرت و توانائی خود بقدرت و تکمیل هر دو فعل مذکور است
 الا قاله لا یقدر کن و در مقدمه گفته اقاله یا به در گذشت آن لازم و **ص** روایت کرده این را
 طرانی در معجم کبر و در دعا از ابوامامه باهلی و از انجمله نیست حبس الله لا اله الا هو بنده است مرا خدا
 نیست معبود حق جز او کفایت میکند در جمع امور من از دنیا و دین علیه تو کفایت بروی توکل کردیم
 و کار خود را بدو باز گذاشتیم و هورب العرش العظیم و اوست خداوند عرش بزرگ اشاره بحال
 قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی انخدائی که عرش را بدان عظمت که است و اوست هرگز دارد
 و بر ذاتی سه صد هزار قاعده و از قاعده تا قاعده سیصد هزار سال راه قدرت کامل نگاه میدارد و بر بی
 است تربیت جز ضعیف چه باشد سبع مرات بخواند این آیه را هفت مرتبه **ی** روایت کرده
 این را ابن السنی از ابی الدرداء که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کسی که بگوید این آیه را هر روز
 وقت صبح و شام هفت مرتبه بگوید کند خدا تعالی اندوه دنیا و آخرت او را بعضی از مشایخ سلسله
 فومنه شایسته قدر است و الله هر اهرم گفته اند که اگر یکی باشد که او را هیچ دردی نبود جز این یک درد که فی
 است و ان حضرت مسلمی علیه السلام مامور است بگفتن او در کلام قدیم بقول و تعالی فان تولوا

نقل حبس الله و خواندن این در دو روز از منیاخ و در باز نیز آمده و از اسندی نیز نیست اما اصح و ثابت
 بحسب روایت هفت بار است لا اله الا الله و هذه لاشریک له لا اله الا الله و هو علی کل شیء قدير عز و جلت
 تمام کلمات را ده مرتبه بخواند **س** **ی** نسائی و ابن حبان و احمد این را از ابی ایوب انصاری
 روایت کرده اند **ح** و طرانی در معجم کبر و ابن السنی از ابی هریره رضی الله عنهم از انجمله نیست سبحان الله
 العظیم و بحال یاد میکنم خدا تعالی را که بزرگوار است در حالتی که منقلبم به بنای جلیل او لفظ العظیم
 مختص بروایت ابی داؤد و ابی خوانه است چنانچه در راهها بران می نویسند یا ده مرتبه بخواند این تسبیح را
 یکصد مرتبه **د** **س** **ح** **ی** روایت کرده این را مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و
 حاکم و ابن حبان و ابی عوانه از ابی هریره که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کسی که بگوید هنگامی که
 صبح کند و هنگامی شام کند این را صد بار بخواند هیچ کی روز قیامت عملی فاضلتر از آنچه آورده است و بی فکر
 یکی که گفته است مانند آنچه گفته است و بی یا زیاد کرده است بر آنچه وی گفته از انجمله است سبحان الله
 یا ته مرة الحمد لله یا ته مرة لا اله الا الله یا ته مرة العداکبر یا ته مرة یعنی هر کدام این کلمات را صد بار بخواند
 و معنی العداکبر نیست که خدا بزرگتر است از آنچه انبیا و اولیا و علما او را شناختند و از آنچه او را بان وصف
 کردند نه معنی آنکه بزرگتر است از مخلوقات زیرا چه بمعنی هو اعم شراک است **ت** روایت کرده این را
 ترمذی از حدیث عمر بن العاص و مصنفون حدیث نیست کسی که تسبیح گوید خدا تعالی را صد مرتبه هنگام
 صبح و صد مرتبه هنگام شب باشد مانند کسی که گذارده است صد حج و کسی که خدا را صد بار
 وقت صبح و صد بار وقت شام باشد مانند کسی که سوگند کرده است مردم را بر صدای در راه خدا و کسی
 لا اله الا الله گوید صد مرتبه وقت صبح و صد مرتبه وقت شام باشد مانند کسی که گذارده است صد بنده
 را از اولاد اسمعیل و کسی که بگوید خدا تعالی را صد مرتبه وقت صبح و صد مرتبه وقت شام نیار و محاسن
 رزین و در زیاد تر و عمل از وی هر کسی که گفته است مثل آنچه وی گفته یا زیاد گفته از وی و از انجمله است
 و یصلی علی النبی صلی الله علیه و سلم عز و جلت و در روز فرستد بر پیغمبر خدا ده مرتبه **ط** روایت کرده این
 را طرانی از ابی الدرداء از حضرت که فرمود کسی که در روز فرستد بر من وقت صبح و ده مرتبه وقت شام ده مرتبه

است اللهم جعل اول نهار صلواته خذا وند بگردان اهل این دیور بانگی وصلاح که توفیق یابم بر نیته اعمال
 صالحه واصله خلاصا و بگردان میان این روز را سبب بر روی و برآمد حاجات و آخره کجا و بگردان افرین
 روز را خلاصی و شادی و بیکار داشتن از اعمال روزیه و افعال متعبه و احتمال دارد که مراد مطلق وقت باشد
 یعنی بگردان اول وقت را که مدت جوده است صلاح و امور دینی که همه امور دین بصلاح آیند و اوسط وقت
 را که وقت برزخ است استکباری و آخر آنرا که روز قیامت است بحاج که در حقته داخل شود و شوم بخلاف بر روی
 و ظن و بقا و نجات حاجت روا کردن و روا شدن و در مقدمه گفته نجات شدن اسالک غیر الهی و الهی
 بارجع الراجحین سوال میکنم ترا بیک نیت از افرین ای مهربان ترین مهربانان **روایت کرده این را این**
 ابی شیبه از حدیث عبد الله بن ابی ذریه و از جمله دعوات صباح نیت اوئی بفرقه ائمه و سکون و اذ فتح
 غابرون ارضی لیک اللهم لیک لیک و سعیدیک معنی لیک با فوزه از طبع است که معنی اجابت و
 فرمان برداریست و مستعمل میشود و مکرر لفظ تنبیه و ان منصوبست بنا بر صده تعالی که ظاهر میشود در استعمل
 و معنی سعیدیک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی استاده ام بخد مت تو و طاعت و موافقت
 تو است و لی بیاورد آنچه فرموده بعضی از تحقیقات این الفاظ در بیان مناسک حج مفصل گفته
 میشود انشاء تعالی و اخیر فی یک و یکی در دوست قدرت کامله است بدانکه اطلاق بیدر خدا
 تعالی واقع است در کلام الله عز وجل حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم بر صیغه واحد و تنبیه قال الله
 عز اسمه یا الله فوق ایدهم و قال ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدي و قال علیه السلام حکایتی عن
 موسی انت آدم الذی خلقتک الله بعد من انزل علی برانند که یک گشته از قدرت است و تنبیه او
 محببت از کمال زیرا که در عمل و دوست نیست یک دست تاثیر بیشتر است و منک و از وقت فوق
 طاعت و تیسر عبادت و مبداء و منشا آن قوی و الیک و مسموئی است رجوع و التی از معاصی اللهم
 ما خلقت من قول او خلقت من خلقت کبر لام و مانند زنت من نذر منیت یک بن بری و لک کله
 خداوند آنچه گفتند ام از کلام غیر خلقت و نذر اندک یا بیدار نهان یا نشکار از راه تو یا در را بفر تو
 و آنچه از تو خورده ام بصدقت یا بکذب یعنی یا باطل و آنچه کرده ام از تو واجب گردانیده ام بر خود

از معین و غیر معین از طاعت یا معصیت از روی بر یا یا اخلاص پس مشیت دارد و تو پیش از همه اینها
 یعنی هر واحد از قول و طاعت و نذر که صادر شد و وقوع یافت از من پس متعلق مشیت تو مقرر و قرار
 زنت و قدرت تو مسموئی با نیماست و قضاء تو حاصل و باعث است بر این امور و بی مشیت تو
 بوجود آمده صفتی گفته که ما درین افعال موصوله است و کلمه من بیا نبه و او بای تنوع نشک بدالالت قول
 بی من بری و لک کله و نذر سکون ذال است یقال نذرت و اندر و اندر نذرت و نذرت که واجب کنی
 بذات خود چیزی را که لازم باشد بفرج و نطق از عبادت و عذر نذر افعال آن و تحقیق مکرر واقع شده
 است در احادیث و کتب از نذر و آن در حقیقت تا که امر او و تجزیر از نهادن با و او بعد از اجابت
 اوست زیرا چه اگر نی برای منع در بعضی تا نذرت آن میکنند و فاد آن لازم نشدی چه سبب نی
 معصیت میکند پس نمی اعلام بمانت که این نذر فعلی نمی باشد و دفع ضرر میکند و قضاء را بیکه اند پس نذر
 نکنید بلکه در باید سبب نذر چیزی را که مقرر کرده است خدای تعالی برای شما یا بر گردانید از خود سبب بی
 جبر را که جاری شده است بآن قضاء و چون نذر کنید و اعتقاد نذر است به شهادت الله او بکنید که بر شما
 لازم است او را و کذا فی الهیایه بمانت کان و ما لم یثرب لایکون آنچه خواستی شد و آنچه نخواستی نمیشود و لا
 حول و لا قوة الا بک نیت حج میل در برشتن از معصیت و نیت توانائی بر طاعت مکرر با ستغانه و توفیق تو
 آنک علی کنشی قیود بدستی که قوی بر هر خبر قادر و توانا انتی اللهم باصلیت من صلوة فعلی من صلیت خدا
 آنچه کرده ام من از دعا و غیر طلب نیت پس بر کسی با که تو بروی صلوة کردی و مستحق او گردانیدی و طاعت
 من یعنی فعلی من نیت و آنچه کرده ام من از نیت و دعا و بد پس بر آنکس با که نیت کردی تو بروی تو
 اصل نیت از خدا تعالی و بروی از رحمت خاص و طرد از قرب جناب صمدیت است و از بندگان سبب
 و دعای بدانت و لی فی الدنیا و الاخره تو برورد کار منی و نعمت و دهنده و یار منی درین سراد و ان سراد من
 مسلمان و الحقنی بالصالحین منیران مراد حالتی که مسلمان و گردن نهاده باشم متراد بر سالان و اطلاق کن بر سالان
 مراد بان انبیا و اولیا و انکه صلاح کمال در ایشان است در بعضی نسخ و در مقام زفران البسی است و در اکثر نسخ
 معنی مخصوص و ریشه اصیلی یا نته نمیشود و الله اعلم اللهم الی اسالک الرضا که در و با لقت مقصوده بعد القضا و خدا و

بودی

و حال آنکه تحقیق مدح کرد است
 خدای تعالی را برار و تعالی
 خود توفیق بالند و

اعلم ذلک تعبت من فی القبور و بدستی که تو بر می انگیزی کسانی را که در کورخانه مقبضای و عده خودشان را
 حساب کنی و فرادای تعبت مرده رازنده کردن و از خواب بیدار کردن کذا فی التاج البقی ذلک ان تکلی
 الی صفت و نحوه و ذنب و خطیته کواهی میدهم بر آنکه بدستی که تو را باز کردی بری مرا بنفس من و کار ما
 ما را بوی بسیاری و نظر عنایت و معونت خود را قطع کنی و لطف و رحمت و در میان نیاری بار
 گذاری بسوی صنف و عیب و گناه و خطا که بی بجهول بر اینهاست صنف بفتح ضاده جمعه و ضم او صنف
 قدرت است و نحوه و عیبه عیب و جمل که صیاد شده شود از وی و هر چه از دیدن و شنیدن آن بشوم آید و در
 ذنب و خطیته عنقریب بنی ذکر یافت وانی لا اناق الا برکت و بدستی که منی اعتماد دارم بر هیچ چیز اعل
 مگر برکت و مهر بانی تو فاعفلی زنبوی کلهایس بسیار مرا که انان من همه کبره باشند یا صیغه پوشیده بود
 این لا یغفر الذنوب الا انت زیرا چه بدستی که منی امزد کنی ان را میخس خود و ذنب علی اکانت العوا
 و قبول کن و بر تو به را بر من بدستی که تو می قبول کنده تو به از نیکان و مهربان بر نشان روات
 کرده این حدیث را حکم واحد و طرانی در جمع کبر از دیدن ثابت انصاری که گفت بدستی که بجز خدا صلی الله
 علیه و سلم امومت او را دعای و فرمود که خوانده باشد ان دعا را هر صبح دعا امیت لبیک اللهم لبیک اللهم
 لبیک ثم فاذا طلعت الشمس قال بس جون طلوع یکند و بر آید انتاب بگوید این دعا را الحمد لله الذی
 افاق یومنا هذا ثانی جیل مرخدا را که تجاوز کرد از زلات و غرق کردن ان ما را در روز ما که نیست و لم یسکن بلونا
 و هلاک نکرد ما را بسبب کنان ما که سختی عقوبت و مستوجب هلاک بودیم روات کرده این را مسلم از قول
 ابن مسعود و بروایتی الحمد لله الذی و هبنا هذا یوم ثانی جیل مرخدا را که عطا کرد ما را این روز و اقالنا فی غیره اتنا
 و هتجا و کرد و غفوه و دمار و زلزل و غمشها و کنان ما را و لم یغید بنا باننا و عذاب نکرد ما را و زینا با تن که سبب
 این لغوشها مستحق آن بودیم غرات بفتح عین ممل و نا و نلنه جمع عشره یعنی لغوش است و اقاله بر انداختن
 جمع اقال لغت الیج و در گذشتن گناه و کراهی و زنی فی المصنوع و در تاج گفته اقاله جمع را فوج کردن و زلت
 غفوه نمودن روات کرده این را طرانی و ابن سنی ایضا از قول ابن مسعود لم یصلی رکعتین بتر یعنی
 بعد از طلوع آفتاب بگذارد و رکعت را که از اصلوۃ الاشراف کوبند روات کرده ابن را ترندی

و لا یغفر الذنوب الا انت

ما لا یغفر الذنوب الا انت

از پیش و طرانی از ابی امامه عن عبد تبارک و تعالی حکایت کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از
 خدای بزرگ که می تعالی فرمود این ادم بجنب است بنا بر خفت حوت بنا اربع بی اربع رکعت
 اول النار الکفک بفتح خفه و کمره فاخره ای میبر ادم بگذارد برای من و طلب رضای من بصدق و طمأن
 چهار رکعت در اول روز بسند می نوم و کار گذاری می کنم نبات ترا در آخر ان یعنی قار و در اول خود را
 عبادت من بکسانه اول روز فارغ دارم دل ترا تا آخر ان روز از جمیع حوائج من کان الله کان الله
 متع کتمه بعضی برانند و مراد این چهار رکعت ستمه فرض است و ظاهرا نیست که مراد چهار رکعت
 دیگر است غیر ستمه فرض که نماز چاشت است انتی و هم از ائمه الوداد و ترندی این حدیث را در باب
 الصبی اخرج کرده اند روات کرده ابن را ترندی از ابی الدرداء و ابی ذر هرو و ابو داود و تواتر
 از ابی در تنها **الحمد لله الذی افاق یومنا هذا ثانی جیل مرخدا را که عطا کرد ما را این روز و اقالنا فی غیره اتنا**
 لاله الا الله و حده و شریک له الحمد لله و علی کلشی قدیر مائة مرة بخواند این را صد مرتبه
 روات کرده ابن را شخبین و ترندی و نسائی و ابن ماجه و ابن ابی شیبه از ابهریه که فرمود
 بجز خدا صلی الله علیه و سلم کسی که بگوید این کلمات را در روزی صد بار باشد مراد را بر ازا و کرد
 و برده و نوشته شود برای او یکصد یکی و دو روز شود از وی صدباری باشد مراد را و پناه از شر شیطان
 و این روز تا که شام کند و نیار و اجماعی در روز قیمه علی بهتر از آنچه دی آورده مگر یکی که عمل کند یا ده این روز
 بعضی رواته مائت مرتبه خواندن این کلمات و صد بار آمده ایراد کرده این رواته را احمد از عبد الله
 بن عمر و سحان الله و مجده مائة مرة و خواندن این کلمه است روزی صد بار و ترجمه آن مگر تحریر است
الحمد لله الذی افاق یومنا هذا ثانی جیل مرخدا را که عطا کرد ما را این روز و اقالنا فی غیره اتنا
 ایوم غمرات من الشیطان و کل الله ملکایر و عنه الشیاطین کسی که بنه که بخواند تعالی در روزی ده مرتبه
 از شر شیطان بیکبار و خدا تعالی با کسی نوشته که در می کند و بر میگرداند از شخص شیاطین و دوس
 آنها را یعنی خود با الله بن الشیطان را چه بخواند و صحیح نیست گفتن استغفار الله و الله المص و ظاهرا نیست هر
 لفظی که مودی معنی استغفار باشد روات چنانکه بعضی علماء و صنفه و لفظ استغفار نیز اختیار کرده اند

بطلان کبریا است خداوند الشیطان الرجیم و مردار الشیطان رخصتیا طین است که در این
کوبند و اگر در جنس شیطانی دارند عام از شیطانی جن و انس نفید نباشد بلکه جمیع شیطانی در فقره
موجود است کما یخفی **روایت کرده این را ابوعلی از انس من استغفرکم منین و المومنات کل**
یوم سبعاً و عشرين مرة او ثماناً و عشرين مرة احدی العدوین کسی که استغفار کند برای مردان مومن در آن
مومن در روزی هفت بار یا هشت بار یا بیست و پنج بار یکی ازین و عدد هر کار خود را در خطم هر است که ایراد
احدی العدوین بخته بان مراد است بر کلمه او که بخیر باشد و بدون آن احتمال داشت که برای شک بود
کان من الذین یستجاب لهم و یزلق لهم اهل الارض باشد آنکس از جمله کسی که اجابت کرده میشود برای
ایشان دعا و این را در نزق داده میشود بکبرت ایشان اهل زمین ط **روایت کرده این را طبرانی**
از ابی الدرداء العجیز که بر جیم است و فتح نیز آمده احدکم ان یکتب کل يوم الف حسنة یا عاقره میشود یکی از
شماره آنکه کتب کند هر روز هزار یکی را صحابه بپسندید چگونه تواند کرد پس بیان آن فرمود و بیج مایه
کتابت الف حسنة تسبیح که با صد بار پس نوشته میشود برای او هزار یکی بحساب اقل مضاعف
که هر یکی را ده حسنة است او بیست و یکم یا ففتح ح **یعنی مسلم بلفظ او روایت کرده دوی یا برای تنويع**
که کتاب حسنة برای متقی باشد و خط خطیات برای خطی یا یعنی او جمع است چنانکه دلالت میکند
بر دوی روایت و بخط بود **ترندی و سنائی و ابن حبان ایراد کرده اند عنه الف خطیه اکلته**
میشود از دوی هزار گناه حکم آن الحسانت یا حسن السیئات **روایت کرده این تمام روایت را**
مسلم و ترمذی و سنائی و ابن حبان با اختلاف مذکور از سعد بن وقاص و یقل مضاعف مجهول و معلوم هر
خط کرده اند عند اذن المغرب و باید که گفته شود یا گوید سالک نزدیک شنیدن یا ناک از شام این
دعا را اللهم هذا اقبال لیک و ابارک هذا و انزل این وقت پیش آمدن شب است و نیست و این
و رفتن روز و تو و اصوات و دعا و تک این آوازهای خواننده کائنات است عبادت تو یعنی موزنان
و در روایتی حضور صلوات زیاد آمده دعا و تعیم دال مطلق جمیع داعی مجموعاً و عزاء جمع قاضی و عاری فاعلی
پس بجز مراد برکت اینست **روایت کرده این را ابو داود و ترمذی و ابن ابی شیبہ از امام سلمه**

عمره و اذ الخرب

یا قال فی السبل

انچه گفته میشود در وقت شب مطلقاً بقیة وقت شام آمن الرسول است
الابین منصوب بقدر اعنی او اخر البقرة عطف بیان یافت است یعنی مراد میدارم از امن
الرسول روایت را که آخرین استیابی سوره بقره است **روایت کرده این را اصحاب کتب سینه**
از ابن مسعود و ابو سعید خدری که گفتند فرمود مغیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی که بخواند و روایت را از اخر
سوره بقره در شبی کفایت میکند آن روایت را یعنی از قیام بیل یا از شرموزیات و کلمات و از جمله
قل هو الله احد است یعنی تمام سوره اخلاص **روایت کرده این را بخاری از حدیث**
ابی سعید خدری و مسلم و سنائی از حدیث ابی الدرداء و قراة مائة آية و فاذن صدایه است مطلقاً از
هر سوره و هر جا که باشد **روایت کرده این را حاکم از ابن عمر و اسپر ره رفوعا کسی که در شب صدایه بخواند**
نوشته میشود آنکس از غافان و قراة عشر آیات و خواندن ده آیه است از هر جا که بخواند **روایت**
کرده این را حاکم از اسپر ره و در بعضی روایته بیان این ده آیه نیز آمده چنانکه گفت و قراة عشر آیات اربعین
اول البقرة اربع بحر است بدل از عشر یعنی چهار آیه از اول سوره بقره نصف گفت یعنی تا معلقان بعد و این
چهار ایشان الم از آیه نمی شمرند و آیه اگر کسی این نیز بحر است بنا عطف بر اربع و این بعد و دیگر آیه
الکرسی و دو آیه بعد از شعی و از لا اکرافی الدین تا خال دون و فواتیمها و فواتیم سوره است از سندانی السما
و مانی الارض تا آخر سوره و این مجموع ده آیه است **روایت کرده این را طبرانی از ابن مسعود و موقوف و قراة**
یس و خواندن سوره یاسین است **روایت کرده این را ابن حبان از عذیب بن عبد الله بلی که گفت**
فرمود مغیر خدا صلی الله علیه و سلم کسی که بخواند سوره یس را در شب بچهاره اتعا و لوجه الله می آمرزد و او را خدا
بایقال فی الليل و النهار جمیعاً انچه گفته میشود در شب و روز هر دو وقت بی تفاوت الفاظ سید الاستغفار
است و این را سید الاستغفار از آن کویند که جامع معالی اوست و سید قوم رئیس و مقدم را کویند که همه
را در حوائج رجوع با و باشند و سید الاستغفار است اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنا و انما عبدک و انما
علی عهدک و وعدک ما استطعت انعودک من شر ما صنعت و ابوالک نجی علی ابو ندین فاعف علی
فانه لا یغفر الذنوب الا انت ترجمه گذشته من فاهما من الهما موقوفاً بهما فاهما من اهل الجنة

و غیر معلوم میشود حدیث نیست ثم اضبط علی شکر الامین و قل اللهم اسلمت نفسی الیک و قوت امری الیک
 چنانکه ذکر خواهد کرد و الله اعلم یعنی در بعضی روایات بدل و انت ظاهر این لفظ آمده فلیتطهر عطف بشرط است
 بخلاف حدیثی که اگر خواهد کرد که باید فراموش خود را پس باید که طهارت بکند **طس** روایت کرده این را
 طبرانی در واسط از ابن عباس او یعنی در روایت دیگر بلفظ علی تو ضاء وضوءه للصلاة پس باید که وضو کند بخو
 وضوء او که برای نماز میکند **ع** روایت کرده این را صاحب کتب است از ابن عازب و لفظ حدیث
 که در بعضی روایات آمده است نیست از او است الی فراتش فتوضا وضوءک للصلاة پوشیده نماند که
 ترتیب الفاظ مبارک احادیث در بی مقام ذکر در مورد عالی از تسامح نیست و حصول مقصود بی تکلیف
 نویسد اعلم ثم یاتی الی فراتش پس باید بعد طهارت بسوی سباط خواب فیفضله یقیم فاضا و یقیمه
 نویسد ثلاث مراتب پس بقیه نماز و پاک کند فراموش خود را بکباره جامه خود سه مرتبه پس از آن بکشد بد
 کوبی و مودعی وضی و خاشاک زردی افتاده باشد و از آن متضرر کرد و نقض نشاندن و پاشیدن و در اصل یعنی
 تحریک است و صیغه فتح صاد و کسره نون و فاعط طرف از آن جانب که طره است ثم لیقل متبر باید که بعد از
 بپوشاندن این دعا را با سبک بپوشد و صفت جنبی بنام تو ای پروردگار من نهادم بپوش خود را بر فراموشش
 و یک ارفع و بنام تو بیاورم و تو فقیق و اعطیت تو بر میدارم و او را ان اسکت نفسی فاغفر لها و اکثر من عتده
 در اویش بدل فاغفر لها فارحها بر من بخاری و این شیهه نوشته اند یعنی درین دو کتب لفظ فارحها است
 و در بانی فاغفر لها اگر بایستدانی و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا پس مغفرت کن مرا و او را ان اسکت نفسی
 با تحفظ به عبادک الصالحین و اگر باز فرستی او را در بدن پس نگاهدار او را از حوادث و بلیات و معاصی
 و سیئات بجز که نگاه میداری یا بجز بندگان خود را که صالح اند او بی چون خواب ببرد و حکم مرده دارد که حق
 تعالی روح او را بی ستاند بعد از آن یا نگاه میدارد روح خوابنده را و بی میراند و یا بانی میفرستد و زنده میکند
 پس دعا میکند که خداوند اگر نگاه داشتی و میرانیدی بجز از او که باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ دار
 چنانکه بندگان صالح خود را میداری **طس** روایت کرده این را صاحب کتب است و این ابی شیهه
 از ابی هریره و لیضبط علی شکر الامین و کو که بخند جانب راستی خود و گفته اند که ستر خواب بر بپوشی تا

نست دل که صفت صوب نیست در جانب چپ معلق است پس چون بر بپوشی راست خواب کند زیاده است
 حاصل نکرد و دل جهت طلب از نگاه خود که جانب چپ است و خلق و اضطراب بود و خواب غلبه نکند و بیدار
 برای نماز شب آسان شود و دل خواب کردن بر بپوشی چپ دل قرار یابد و راحت و آسایش غلبه کند و خواب
 کران آید و قیام برای نماز مشکل گردد و لهذا اطباء فتن بر جانب چپ اختیار کنند جهت طلب کمال راحت و صاحب
 شرح فتن بر جانب چپ جهت طلب سک خوابی و بیشتر قیام شب **ح** روایت کرده این را از ابی هریره
 اصحاب کتب است از ابی هریره و لیکن لفظ حدیث در مسلم راست و بنویسد چینه و بگوید کند دست راست خود را
 روایت کرده این را ابو داود و از ابن عازب یعنی نیست که بپوشد دست راست خود را بر چپ
 خود و بنزد ساد کرده اند چنانکه در روایت دیگر راوی تغییر کرده ای صیغه تحت فاعله بنهد دست راست خود را
 زیر چپ خود **طس** ایراد کرده این تغییر را ابو داود و ترمذی و سنائی از بعضی روایات انجیدت ثم یقول
 بستر کو بیدار اضبط علی بسم الله و صفت جنبی بنام خدا نهادم بپوشی خود را اللهم اغفر لی و بی ای خدا
 چهارم از آن هرا و حق شیطان و بران و دور کن شیطان مرا و در قرین او است از جن مقتضایی اضافه
 شیطان بسوی نفس یا هر که تصادف خواند مصنف گفته اند و نفع نمره اول و سکون نمره اجز است
 معنی ابعده و تواند که نمره او وصلی باشد من خضات الکلب یعنی را ندن من سک را پس بی متعدی لازم
 هر دو بی آید انمی و حاصل کلام مصنف نیست که اگر خدا لازم باشد پس امور حدیث مذکور از باب افعال
 است و اگر متعدی بود پس از ثانی مجز و کذا قال الخفی و شک نیست که اگر از باب افعال است که برین
 جمله خواهد بود و اگر از ثانی مجز پس بفتح ان و هر دو روایت است و ملک را ثانی و بران و بیرون آر
 کرد و امر او خلاص کردن نفس است که بخاری عمل خود در که و میباید چنانچه در قرآن مجید میفرماید کل نفس
 بالکسب رهینه و ملک بضم فاء تشدید کاف مفتوحه امر مخاطب از آنک عطف است بفتح فاعلی خلاص
 کردن و بیرون آوردن اگر در دران بکسر را و همله جمع دهن است و مصدر را همنه نیز آمده است و این
 اولیست چنانکه مطابق آن ترجمه کرده شد و نقل نیز ابی و کران با کرک تاروی علمای مرا یعنی مقابله
 حسانت را راجع کردن و نیز ان عبارتست از آنچه دانسته شود بان مقابله اعمال و جمهور برانند که در او گفته

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر مكرمه كذا ثبت **روایت کرده این را ابن حبان از**
حدیث ابی هریره عن رسول الله صلى الله عليه وسلم **يقول** **هو مصطفي** **بكلمة** **و حاله** **بهلونه** **باشد** **بروش** **خواب** **اللهم**
رب السموات والارض اي خداوند آسمانها و پروردگار زمین و رب العرش العظيم و پروردگار عرش بزرگ عظیم
بفضله **مفرد** **است** **و بحر** **صفه** **عرش** **است** **و توصیف** **مخلوق** **ب عظمت** **تو** **بی** **است** **و تعظیم** **خالق** **کما** **لا یخفى**
ربنا **و رب** **کشتی** **ای** **پروردگار** **ما** **پروردگار** **هر** **جز** **خالق** **الحق** **و النوی** **شکافنده** **دانه** **که** **نبات** **از** **ان** **میروید** **و شکافنده**
خسته **که** **نهال** **از** **ان** **نی** **براید** **اشاره** **است** **باز** **راق** **حسبه** **که** **بان** **تقا** **حسام** **است** **حب** **در** **طعام** **استقلال** **یابد**
و نوی **در** **تکر** **و مانند** **آن** **و منزل** **التور** **و الانجیل** **و الفرقان** **و ای** **زود** **فرستنده** **این** **که** **کتاب** **بزرگ** **جلیل**
انسان **اشاره** **است** **باز** **راق** **روحانیه** **و عدم** **و ذکر** **بوجه** **عدم** **شمال** **آن** **بر** **احکام** **و شریع** **است** **چه** **اگر** **اگر** **در**
مذکور **است** **او** **کار** **و دعوات** **و مناجات** **است** **و حقیقت** **وی** **خبر** **وی** **از** **تور** **یه** **است** **که** **ا** **قالوا** **اعوذ** **بک** **من** **شر**
کشتی **است** **آخذ** **بنا** **صیغه** **بناه** **میگرم** **تو** **از** **بردی** **هر** **چه** **گیرنده** **تو** **می** **پیشانی** **او** **را** **و** **مخرداری** **او** **را** **تقدرت** **خویش**
اللهم **انت** **الاول** **طیس** **قبلک** **شی** **خداوند** **تو** **ی** **اول** **بی** **ابتدای** **میس** **نیت** **شیر** **از** **تو** **خبری** **و انت** **الآخر** **طیس**
شی **و تو** **ی** **افزونی** **انها** **و باقی** **بعد** **فنا** **خلق** **میس** **نیت** **بس** **از** **تو** **خبری** **و انت** **الطاهر** **طیس** **فوتک** **شی**
و تو **ی** **انکار** **الصفات** **و غالب** **بر** **همه** **شیای** **میس** **نیت** **بالای** **تو** **خبری** **و انت** **الباطل** **طیس** **و یک** **شی**
و تو **ی** **باطل** **نذات** **و تو** **ی** **محب** **از** **انصار** **مطابق** **و او** **نام** **اشان** **بس** **بنهان** **نیت** **زیر** **تو** **خبری** **و اجم** **خبر** **از** **تو**
مخفی **تر** **چون** **هر** **چه** **بالا** **است** **ظاهر** **ی** **باشد** **و هر** **چه** **پایان** **باطل** **بس** **نقی** **فوق** **نیه** **مناسب** **معلوم** **باشد** **و نفی**
و نیت **مناسب** **بطون** **و دون** **انها** **معنی** **صد** **فوق** **است** **مصنف** **گفته** **معنی** **با** **وجود** **اکه** **دی** **سجده** **محب** **است** **انصار**
و او **ام** **بس** **نیت** **دون** **و خبری** **که** **مانع** **ای** **از** **او** **را** **او** **را** **چیز** **از** **خلق** **او** **اصل** **خالق** **در** **روایت** **ابی** **داود** **این**
است **معنی** **است** **چنانکه** **در** **اکثر** **منه** **در** **اوش** **بر** **اینها** **مینویسند** **بگذارد** **او** **این** **از** **ادین** **یعنی** **بی** **کردن**
هر **از** **او** **م** **و توفیق** **و که** **تقصا** **کم** **از** **با** **عطای** **اسباب** **احتمال** **را** **که** **او** **از** **دین** **عام** **باشد** **شامل** **حقوق** **خدا** **و**
و حقوق **مردم** **و الله** **علم** **تقصا** **کردن** **در** **سایندن** **در** **او** **کردن** **حاجت** **و انشائ** **من** **الفقر** **در** **کتاب** **مذکور** **ه** **اغنی**
است **و غناه** **و بی** **نیاز** **از** **ما** **از** **ان** **ابتلا** **فقر** **و احتیاج** **بوی** **خلق** **را** **از** **فقر** **نست** **که** **با** **و خبر** **باشد** **و خوب**

کون نشت

و محب **کون** **نشت** **کرد** **و در** **منه** **و در** **منه** **مصر** **روایت** **کرده** **این** **را** **اسلم** **و صحاب** **کتب** **اربعه** **و این**
ابی **شبه** **از** **ابهر** **ره** **و ابو** **علی** **موسی** **از** **المومنین** **عایشه** **رضی** **الله** **عنہا** **بسم** **الله** **یعنی** **نمای** **صد** **و**
ماینده **در** **روایت** **تخصه** **خود** **بلفظ** **بسم** **الله** **روایت** **کرده** **و** **جمله** **دیگر** **سواء** **او** **از** **اصحاب** **کتب** **نست** **لفظ** **بسم** **الله**
روایت **کرده** **اند** **بلکه** **صد** **و** **عاز** **در** **ایشان** **عین** **است** **اللهم** **السمت** **و** **هی** **الیک** **خداوند** **سید** **و** **م** **دات** **خود** **را**
سوی **تو** **برای** **اطاعت** **و فرمان** **برداري** **و تسلیم** **نمودم** **بر آنچه** **از** **مباري** **تقصا** **بر من** **جاری** **کرد** **و** **وقت** **آمدی**
الیک **و سپردم** **و** **حاشتم** **جمع** **کارهای** **خود** **را** **سوی** **تو** **و منی** **باشد** **و** **سوی** **و** **لجات** **طهری** **الیک** **و** **یکه** **و** **م** **نیت**
خود **در** **کار** **و** **شد** **با** **سوی** **تو** **و** **ا** **خدا** **کردم** **و** **رفع** **مهمات** **خود** **بر** **کم** **و** **فضل** **تو** **رعیت** **و** **بانه** **الیک** **از** **بته** **میل** **و**
خواهش **نودن** **سوی** **تو** **و** **نجه** **رسدن** **از** **تو** **بس** **معمول** **لفظ** **رسته** **منک** **مخدوف** **باشد** **و** **تجین** **و** **کلام**
عرب **سار** **است** **و** **احتمال** **دارد** **که** **الیک** **هر** **و** **متنازع** **باشند** **معنی** **اول** **خود** **ط** **برست** **معنی** **رسته** **الیک** **نست** **که** **در**
حالت **خوف** **نیز** **موج** **سوی** **تست** **و** **ما** **بعد** **او** **کو** **با** **تعلیل** **است** **که** **گفت** **لا** **طی** **و** **لا** **تجانبک** **الا** **الیک** **نیت** **بناه**
و **خلاصی** **از** **غدا** **ب** **تو** **که** **سوی** **تو** **یعنی** **بناه** **و** **رأی** **نیت** **از** **صفات** **تیره** **تو** **که** **لصفات** **لطیفه** **تو** **شیخ** **این** **چیز**
الله **گفته** **اصل** **در** **طی** **و** **نجه** **است** **و** **در** **مجا** **نجه** **و** **لیکن** **چون** **کجای** **آیند** **جائز** **است** **که** **هر** **دور** **مهموز** **خوانند** **نجه**
از **دواج** **و** **یاد** **هر** **دور** **که** **نجه** **است** **کتب** **الیک** **الذی** **ارلت** **کردیم** **کتب** **تو** **که** **نزل** **فرمود** **یعنی** **بفرقان** **و** **یک**
الذی **ارسلت** **و** **ب** **نجه** **تو** **که** **رستاده** **سوی** **کانه** **خلق** **مصنف** **و** **تصحیح** **المصابیح** **گفته** **بنیک** **بدون** **با** **عاده** **است** **در** **مصول**
و **ن** **یا** **ذی** **ی** **است** **و** **انها** **یعنی** **و این** **قول** **نجه** **نست** **که** **واجب** **بود** **را** **حضرت** **ایمان** **آوردن** **نجد** **و** **قرآن** **یا** **برای** **م**
است **است** **و** **لیجلیس** **اخر** **ما** **یک** **که** **د** **این** **کلمات** **را** **اخر** **چیز** **که** **تکلم** **کنند** **بان** **وقت** **خواب** **از** **دعیه** **معنی**
اخری **دعوات** **این** **و** **عابد** **باشد** **سور** **الرحمن** **ایات** **و** **سور** **قرانی** **بعد** **از** **ان** **نجه** **خوانند** **و** **خامنه** **کلام** **که** **از** **د** **منا** **فاة** **ندارد**
کاسیاتی **ظاهر** **نست** **که** **ای** **نجه** **از** **تمه** **حد** **نیت** **و** **احتمال** **دارد** **که** **در** **ج** **باشد** **از** **کلام** **را** **وی** **و** **الله** **علم** **روایت**
کرده **این** **را** **اصحاب** **کتب** **نست** **از** **ابن** **عازب** **و** **لیق** **از** **قل** **یا** **ایها** **الکاذبن** **و** **با** **یکه** **نخوانند** **بهمکام** **مدن** **بروش**
سوره **کافرون** **را** **روایت** **کرده** **این** **را** **طبرانی** **از** **حدیث** **بی** **جیل** **بن** **حارثه** **بر** **الطی** **حارثه** **و** **در** **روایت** **دیگر**
این **قدر** **ز** **باده** **آمده** **نم** **لینم** **علی** **خاتمه** **بیر** **باید** **که** **خواب** **کنند** **بر** **خاتم** **این** **سوره** **یعنی** **بعد** **اتمام** **او** **بجواب** **رود** **و** **خبر** **دیگر**

و مصابیح ۴

نظمی

و من لا وقتید بوحده

هرگاه که بعد از خواب بیدار شود و این زیاد را احمد از شداد بن اوس از ادوی الجبل الی ذلت آمده ملک شیطان
 وقتی که می آمد و بسوی خانه خواب خود میزد و می شنید بسوی وی فرشته شیطان یعنی هر دو حمله میکنند تا تسلط
 یابند بر شخص ادوی بعضی معنی نباهت و کاهی معنی یکدیگر نیز آید اول اگر واضح است پس اینجا بعضی است
 چه لازم در اکثر واضح نموده نیست چنانکه در او با تفصیل گفته شد فیقول الملك انتم خير من سكونيد و فرشته نعم
 کن بعل نیک یعنی او بن عمل خود را وقت خواب نیکی کردن و نیز ادوی تعالی منقول شود فیقول الشیطان
 انتم خیر و میگوید شیطان که ختم کن بعل بر یعنی عقاید باطله را بدل در راه میبرد چنانکه در الله ثم نام بالملك
 بگوید پس اگر در گذشت تعالی را درین هنگام بعد از آن خواب رود شب میکند باز و فرشته که بیدار دارد و
 از شر هر جزا الحدیث یاتی تتمه و حدیث می آید بقیه او که در او انتم من النوم فقال الحمد لله الی آخره است
 و الحدیث رفع و نصب هر دو جائز است لیکن رفع بنا بر این ظاهر و اقوی است و بنا بر این حدیث است
مسئله روایت کرده این را نسائی و ابن حبان و حاکم و ابن ابی شیبہ از جابر رضی الله عنه و اداری و بعضی
 فتح فاذا را فی منامه یا یک علیها و چون به بند مرد خواب خود از صور معانی جزیرا که خوش دارد
 پس باید که حدیث تعالی را برین روایت و حدیث هما و باید که حدیث کند و دوست که بگوید همچن رویای خود را
م روایت کرده این را نسائی و ابن ابی سعید خدری و در روایتی چنین است و لا یحدث برفع و حرم
 هر دو روایت بهما الا من یحب و باید که حدیث کند خواب ملک و بگوید از آن هیچکس مگر کسی را که در دست دارد
 انکس او را یعنی بدستی که میگوید و نیک اندیش باشد بگوید تا حل بر نیکی کند و تعبیر ما به نیک نباید بخلاف دشمن که
 عداوت و حسد او باعث بر تعبیر کرده و شر زد و همبران صفه وقوع باید زیرا که در حدیث آمده است که رویای
 خود را **م** روایت کرده این را نسائی و ابن ابی سعید خدری و در روایتی چنین است و لا یحدث
 برفع و حرم هر دو روایت بهما الا من یحب و باید که حدیث کند خواب نیک را و بگوید از آن هیچکس مگر کسی
 را که دوست دارد انکس او را یعنی بدستی که میگوید و نیک اندیش باشد بگوید تا حل بر نیکی کند و تعبیر ما به نیک
 نباید بخلاف دشمن که عداوت و حسد او باعث بر تعبیر کرده و شر زد و همبران صفه وقوع باید زیرا که در حدیث
 آمده است که رویا لایق است مادامی که گفته است یعنی استوارند و پس چون گفت و یا غیر میان نهاد واقع

و بعد از خواب بیدار شود

فیه ضاعه

بر پای

باید

میکرد یعنی با کسی گفت و وی تعبیر کرد و واقع میکرد بر آن وجه که تعبیر کرده انتی پس چون معبر بگوید نباشد تعبیر کرده
 کند و بدین سبب و را ندیده حاصل کرد و در روایت دیگر آمده که زنی بخدایت سید رسل صلی الله علیه و آله وسلم آمد
 و گفت در خواب دیدم که گویا پستانه خانه من شکست پس بفرموده غائب تو خواهد آمد پس شوهرش از او
 ایام بعد از آن باز فریفت و فرشت باز نان خواب دید پس بخت رسالت آمد انکس را بیاقت
 با بوی صدیق رضی الله عنه خواب نخل که در صدیق فرمود که شوهر تو خواهد آمد بعد از آن خواب خود را بفرست
 رسیده فرمود این خواب خود را کسی گفته گفت اری فرمود که همچنان واقع شود که وی تعبیر کرده است که
 خواب بد کسی نباشد گفت و خواب نیک بگوید با کسی که دانا بود و شوهر خواب برسد دوست بود انکس رضی
 الله علیه وسلم اصحاب از خوابهای که میدیدند پرسید و تعبیر کردی و خوابهای که تو دیدی بایشان گفتی و
 تعبیر نمودی و چنان حقیقت خواب و تعبیر خواب دور در است اینجا مقام مناسب آن نیست **م**
 ایراد کرده این را نسائی و ابن حبان و حاکم و ابن ابی شیبہ از جابر رضی الله عنه و اداری و بعضی
 المصنف و اگر به بند خوابی را که ناخوش دارد از آن چشمش و ضرر دارد از آن پس باید که نخل کند و خبری از آن
 و این بریزد و قصد طرد و در شیطان که این خواب شیطان است **م** روایت کرده این را نسائی و ابن حبان و حاکم
 قاده و این از تتمه حدیث سابق است که نسائی روایت کرده اند پس ایراد از روایتی خالی از کمال نیست او
 یعنی در بعضی روایت بجای لتیفل لتیفل یصق بضم صاد همزه آمده و روایت حدیث نیز بصدا است و اصل گفته
 در وی راست و پس نیز بی آید و بدل بصدا بکنه مجاوزه قاف است که ذکر کرده المصنف **م** ایراد کرده
 این روایت را مسلم از جابر و میگوید که تا جوف اصل اصدا که که بخاری نیز در صحیح خود در باب الرزیا الصالحه
 بلغظ و لیصق عن مثله و در باب الحکم من الشیطان بلفظ فلیصق عن یساره از قاده بطریق یحیی
 بن کثیر را دیده کرده است پس وجه عدم ذکر در بخاری که اقویت معلوم نیست کمالا یعنی او یعنی بعضی
 روایت بجای لیصق لیصق بضم ف و ضم آن آمده **م** روایت کرده این را اصحاب کتب معتبره از ابن قیاد
 و کلمه او درین روایات برای توجیه است اشاره باصطلاح مخزن چنانکه عادت است و
 در خواب از دمان بر آوردن است و لیصق از دمان بر آوردن تا آنکه از طبق نیز خبری بر آید

و تصانیح آنچه که بر اید و بسین و زانیز گویند و گفت و میدان است بآلب ملائحتن بپاره دم کند و آب
 و این اندازد و سه بار از جانب چپ خود بقصد رود و طرد و بکفر شیطان **روایت کرده این زیاد را از اصحاب**
کتب سنه از ابی قتاده پوشیده ماند که ملائکه را ملائکه در صحیح نیت و ملائکه این تصرفیت که از مصنف واقع شده
 بجهت افاده اسمی که ملائکه را هر واحد از فعل و معنی و وقت مربوط و متعلق است و الله اعلم و لیتقوا بالله من
 الشیطان و من شر ما باید که بپایه کرد و بجزایعالی از بداندیشی شیطان و از بدی آن رویت معنی خود باشد
 من الشیطان و من شر ما بپایه کرد **روایت کرده این را جماعه از ابی قتاده و در روایت دیگر از صحاح**
 خمس از ابی سعید خدری این زیاد است ملائکه و ملائکه را ملائکه یعنی مگویند و سه مرتبه و ذکر کنند و مگویند بگوید
 مکه بهیچکس زیرا که آن خواب شیطان است و از اعتباری نیت گفتن و حکایت کردن آن داخل
 عیث و لا یعنی بود و نیز چون مگویند و شنونده از اعتبار بداندیش و مگویند و در سواکس میگویند و تعبیر اخلاصیتی درو
 وقوع است چنانکه گفته شد و در نسخه اصیلی ملائکه اینجا نیز مکرر است و وجه او اصلاح ظاهر نیست
 ایراد کرده این را جماعه از ترمذی از ابی سعید خدری فاهنا لا تصرفه بس تحقیق آن روایت میکنند و در این
 هنگام **روایت کرده این را اصحاب کتب سنه از ابی سعید و ابی قتاده رضی الله عنهما** شرح جلیل ملائکه
 قاری گفته درین اشکال است زیرا که ما قبل او را و چه جماعه غیر از ترمذیست پس چگونه صحیح باشد **روایت**
 ثانی مسوی جماعه صحاح و حال آنکه ما قبل است انتهی می توان گفت که شاید که در ترمذی لا تصرفه ملائکه را
 نباشد بلکه علقه توفد بود چنانکه در صحیح بخاری **روایت کرده دیگر آمده و متوجه من** فاهنا لا تصرفه بس ایراد صحیح باشد
 و الله اعلم و لیتقوا بالله من جنبه الذی کان علیه و باید که بگوید و از اهلوی خود که بود بران اهل و در وقت دیدن خواب که
 زیرا که این داخل است در غیر حال **ایراد کرده این را مسلم از جابر** یعنی در بعضی روایات لیتقم فلیصل باید که
 از خواب بر بیدار و بس نازک از تامل که در نورانیت نماز تو هم شرک بداندیش بر طرف نشود و درنی و وحشتی که
 حاصل شده را ازل گردد **ایراد کرده این را بخاری از ابی هریره** که قال میرک لیکن در اصول بخاری
 او را صافه مرفوع نیست بلکه موقوفست بر محمد بن سیرین و تعلیقات او پس بی بایست پیش از نقل بخاری لفظ
 موی نوشت اما روایت ترمذی مرفوع است از ابی هریره و او از فرغ کبر از جمعه او بعد از آن چون ترمذی و نحوه

و باید

و باید بدو وحشتی را از ارق کبر را اهل با خواب شود مسبب خوف یعنی او را خواب نیاید فلیصل پس باید که کلمات
 اینده بخواند و اصل معنی خوف است که اذ قال الحسنی و راغب گفته نزع القیاض است که عارض میشود و اومی را از
 خبر ترسناک و وی از جنس فرج است و از آنجهت گفته میشود نزع من الله چنانکه گفته میشود و خوف من الله انتی و
 ارق بی خوابی که اذ فی الصبح میگوید جل ارق کبر را چون خوابی بعلتی باشد و اگر خوابی بعبادت باشد ارق بضم
 انه و در میگویند قاله الله کلمات انیت اغو و بکلمات الله التامه بپایه میگردم و تعالی که تمام و کامل و بری از نقصا
 از عین غصبه و غلبه و شر عباده از خشم دی تعالی یعنی از اراده انعام او و عذاب کردن بر کسان که مغرب است غصب
 و از بدی زندگان و از وسوسه شیطان و از وسوسه شیطان و خطرات اینها که در دل اندازد و داعی بفضیلت
 و معصیت کند و آن بکفر و آن که حاضر نشوند شیاطین مرا کتیه از تصرف ایشان است و ظاهر ضایع تر کتیه
 از تصرف در باطن است یعنی از آنکه حاضر نشوند در وقت نماز و زمان تلاوت ذکر یا زکوت یا از آنکه در من
 کردند و همه احوال و در کفر و انکار و مکه مکه و کف است بدلات که نون و قیامه **روایت کرده این را احمد و ابی یوسف**
برادر خالد بن ولید و در بعضی وحشتی دیده شده است که در بعضی نسخ در پنج خط سس نیز موجود است و الله اعلم
 و کان عبد الله بن عمر و یلقبها من عقل من ولده و ابو عبد الله بن عمر بن العاص که راوی این حدیث است یقین
 میگوید و بی اموضت این کلمات را بس که عاقل میزند و نیز تکلم پیدا میگرد و از او خود و من لم یفعل کتیه می بک
 فی فقه که کسی که عقل نمیداشت و گویا نیست و طفل می بود می نوشت کلمات سابقه را در صک فقیه صادر و تشدید
 یعنی در کاغذ پاره بنویس و این کلمات را در کردن او در نیت و دلیل است بر جواز تعلیق تعویذ در کردن اطفال
 و بعضی علماء را در این خلاف است فحشا است که تعلیق حرزات و تمام زمانه آن از آنچه اولی از رسوم جاهلیت
 است حرام و مکرده است بلا خلاف اگر قون با اسماء الله تعالی بنویسد یا کی نیت **روایت کرده**
 این را ابو داود و ترمذی و سنائی و حاکم از عمر بن شیب از پدر از جدش عبد الله بن عمر و این لفظ ابو داود است
 و لفظ ترمذی نیست که من بلغ من ولده و من بلغ منهم بدل من عقل من ولده و من لم یفعل و طاهر
 که فعل عبد الله بن عمر موقوفست بر وی پس در موقوف می بایست در مقام نوشتن کلماتی
 اغو و بکلمات الله التامه التی لا تجا و حتن بر دفع باء موحده و لا فاجر بپایه میگردم بکلمات خدا

الشیاطین

یلقنهم

روایت کرده این است از حدیث زید بن ثابت داو القیوم من النوم و چون بیدار شود از خواب فقال لبس
بگوید این دعا را الحمد لله الذی رد الی در بعضی روایت علی بن نقی سلم میانی چیل مرخدا می را
که باز کرد و بنده بسوی من نفس را و نیز بیدار از خواب او را و از نفس روح است و در مرک قبض او و الارواح
و الارواح را مرک بنبت الحمد لله الذی میکس السموات والارض ان تزلزلنا می چیل مرخدا می را که نگاه میدارد
و زمین را از اینکه زلزل شود از اماکن خود و لیس زلزل ان اسکما ان نافیست من احد من عبده و اگر زلزل شود
بر تقدیر عدم اسکما و سبحانه و تعالی نگاه ندارد این را از هیچکس اصلا پس از زوال یابیس از حق سبحانه انک
علیه مقورا بدستی که خدا تعالی است بر دبار که بقوت تعجب نمیکند و امر زنده کسی را که بوجدانیت او قایل است
الحمد لله الذی میکس السماء ان تقع علی الارض الا بانه حمدا را که نگاه میدارد و کسان را از آنکه بقتله بر زمین
مگر بخوابت و یعنی هرگاه حق سبحانه خواهد بقتله ان الله بالناس لرؤف الیم بدستی که خدا تعالی بر دمان مهر است
مهربان و بختی بنده است که ابواب منافع برایشان کشود و انواع مضار را ایشان دفع نمود سب سب سب
روایت کرده این را سانی و ابن جبان و حاکم و ابویعلی از جابر رضی الله عنه الحمد لله الذی کفی الموتی و هو علی
کافی قدیر حمد مرخدا می را که زنده میکند و اندر دکان را و بر هر قهر قوا و اقا و قدرت موتی جمع میت است مانند
مرضی و قلی کذا قال الخفی سب روایت کرده این را حاکم از جابر ایضا الحمد لله الذی احیا ما بعد ما ماتا و الیه
النشور حمد مرخدا می را که زنده کرد و بیدار نمود بعد از آنکه بیدار ساخت بعد خواب چه خواب اخ توست و بسوی
او است بر آنکه شدن بیدار گشتن سب سب سب روایت کرده این را بخاری و ابوداؤد و ترمذی و سانی و ابن
ابی شیبه از خدیفه لا اله الا انت لا شریک لک سبحاک اللهم استعوک لذی نیت تخی عبادت جز تو و محاسن
انبار مرزانه بزرگی نوای خداوند طلب آمرزش میکنم از تو کنان خود را محاسنک رشک وینو اتم از تو رفته و مهربا
تر اللهم رزنی علما خداوند از یاده کن علم مرا که مراتب از انهایت نیست و خود چون صفات و افعال الهی
ناقصا می است علم بنده و از یاقوتی خواهد بود و لایع علی بعد از بدستی و سبحان و منصرف سار دل را
از دین حق و صراط مستقیم بسوی باطل بعد از آنکه راه راست نمودی و یعنی مائل کردن را از طایفه معیته
و از ایمان بکفر و این تعلیم است است از انحضرت صلی الله علیه و سلم تا بداند که بجای نیت این ذکر الهی

در اول نیت

در اول نیت و ابتداء و سب بی من لذلک رفته و بخش را از زود خود توفیق بر ستانده که از رحمت محض
و محض رفته است انک انت الوهاب بدستی که توفی بسیار بخشنده که بخش ترا بایان نیت و از حد و حد
بهر دولت سب سب سب روایت کرده این را ابوداؤد و ترمذی و سانی و ابن جبان و حاکم از عاتیه
صدیق رضی الله عنهما لا اله الا انت الواحد القهار نیت معبود کنی مرخدا می یکانه که ذات او قبول نمیکند و
تبرکته که بنا و مال را بر اتم اجمال در هم شکند و شرکت متوهم و کثرت بی اعتبار را که در نفس الامر وجود ندارد
در نظره ارفان مضمحل و تملاشی سازد رب السموات والارض و اینها الغرر القمار از بیدار کار اسماها و زمین
و آنچه میان ایشانست خداوندی که غالب است در عذاب کردن و امر زکای که پاک ندارد از امر بزرین
سب سب سب روایت کرده این را سانی و ابن جبان و حاکم هم از عاتیه من تعارض الیل و یطرح
گفته من انجا بمنی فی است یعنی کسی که بیدار شود در شب و از بیلو به بیلو که دو تعارض بقیع تا وقت بیدار بیدار بیدار
معنی استیقظ و غالب در انتباهی استعجال می یابند که بادی او از است بجا نیت عادت است وقت بیدار شدن
منشق از خواب که نام او از شتر مرغ است و در اصل و در اصل معنی سهر و تقب بر فراش است کذا فی
شرح السنه فقال بس بگوید وقت بیدار شدن لا اله الا انت وحده لا شریک له لا اله الا انت وحده لا شریک له لا اله الا انت وحده لا شریک له
قدیر الحمد لله سبحان الله زودانی طرانی لا اله الا انت نیز آمده چنانکه زود بالایی انجله می نوبند و اسد البر
و الاول و الاخرة لا اله الا انت اعفونی اویدعوا شک را و ببت که خصوص این دعا که اللهم اغفر لی است فرمود
یا مطلق دعا فرمود هر کسی هر چه خواهد نوید و از کار گفته که این از ولید بن مسلم است که یکی از رواه و شیخ
شیخ بخاری و ابوداؤد و ترمذی و غیر ایشانست در حدیث استحب که چون دعا بکنند قبول کرده
میشود مراد و بعضی از علما گفته اند که این دعا را که درین وقت بکنند در هم الکلیس نام است بجا نیت کسی
کیسه خود را در هر وقت که خواهد بکرد بچندین این دعا که اجابته او مهربا و قرب است فان توفوا و
صلی قبلت صلواته پس اگر وضو کند دعا را کند و قبول کرده میشود نماز او که وقت اجابته است سب سب سب
روایت کرده این را بخاری و اصحاب کتب اربعه از عباد بن مصامت من قال جبن تبرک من الیل
هر کس که بگوید تویی که بر میگردد از بیلو به بیلو و شب بسم الله عشره مره و سبحان الله عشره مره و ترانه و انجله که

در حدیث

ایک بر مکان

و باید مکان قضای حاجت را خلاصه و بعد آید برتجای و در اصل معنی جای خالیست فلیقل پس باید که بگوید پیش
و آید بسم الله روایت کرده این را این ابی شیبه و ابن سنی از علی کرم الله وجهه و در حدیث نزدی آمده
که فرموده حضرت صلی الله علیه و سلم که پره میان چشمهای من و عورات بنی ادم است که چون خوابد و آید و انجان
بگوید بسم الله الرحمن و این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من الخبث و الخبثات خداوند ابدارستی که من بپناه میگیرم
تو از خبث و خبثات خبث یعنی خا و عجمه و با و موده جمع خبثت بلفظ مذکر و خبثات جمع خبثه بلفظ مؤنث را و
استعاذه از ذکر و انما شیا طین است و بضم خا و سکون یا نیز روایت است بمعنی بیدری و وجه اول لغویست
از روی روایت و این است بعطف و الخبثات بر وی بلکه معین است بسبب خبر که وارد شده است در روایت
نزدی و ابن ماجه از زید بن ارقم رفوعا که انجانها و مر بها محل حضور جن و شیاطین است پس چون بپایدگی از
نما انجان را پس باید که بگوید اللهم انی اعوذ بک من الخبث و الخبثات و خطابی نیز وجه اول را ترجیح داده
و غیر او را نسبت بلفظ کرده است اما قاضی عیاض گفته اکثر روایت او بسکونت و ابو نعیم تفسیر کرده است
از ابشر و انباری بگوید و خبثات جمع معاصی و سایر اطلاق خبثه انتی کلام القاضی و تواند که بسکونت محض
خبث بضم یا باشد زیرا چه جایز است اسکان عین از فعل بضم فا و عین برای حیث مثل کتب و کتب
و خلق و حل و سبل و رسل و استعاذه از بن و در وقت بخت است که کف و مزمل محل حضور شیاطین است
است چنانچه صریح در حدیث زید بن ارقم که نقل کرده شد آمده شرح این جرقه کسی که مکره و میدارد و ذکر او را
چنانکه در سبب بهر صورت تفصیل میکند که اگر در مکانی باشد که آماده کرده شده است برای قضاء حاجت
پس بگوید این کلمات را پیش از دخول و اما در غیر آن محل مثل صحرا و غیره پس باید که در او ان شریع و کلام
و کسی که درین وقت فراموش کرد و در عین الخبثات یادش آمد بدل گوید نه بزبان کسی جا میبرد و ذکر او را
در همه جا مطلقا چنانکه امام مالک منقولست پس محتاج باین تفصیل نیست انتهى روایت کرده این را
کتب شده و ابن ابی شیبه از انس بن مالک و ابن ابی شیبه تنها از زید بن ارقم نیز کذا قال الشرح الملیل
پوشیده مانند که ابن ابی شیبه تنها از زید بن ارقم روایت ندارد بلکه از جمله کتب سنه نزدی و ابن ماجه نیز از
زید بن ارقم روایت و در سبب روایت محمد بن ابی یوسف علی التبیح و اذا خرج و چون بر آید از مکان قضای حاجت

و هشتم سواک کردن کذا فی التاج فصلی احدی عشره رکعت روایتی که برین است و سکون او نیز جایز است یعنی پس
 گذاردن یازده رکعت از آنجا که پشت رکعت نماز شب و سه برای و در چنانکه احمد از ابن عباس تفصیل روایت کرده که بصلی
 باللیل ثمان رکعات و یوز ثلث یعنی میگذارد شب هشت رکعت و در میگرد سه رکعت ثم اذن بلال یقرآن صبح
 و اذ بلال بن رباح که مودون مسجد نبوی بود فصلی رکعتین پس گذارد و دو رکعت سنته فجر ثم خرج لیتر برآمد مسجد
 برای نماز فصلی الصبح پس گذارد نماز فجر را چنانکه **مس ق** روایت کرده این را شیخ و ابو داود و نسائی
 و ابن ماجه از ابن عباس رضی الله عنهما و در بعضی روایه آمده کان بصلی سن اللیل ثلث عشره رکعت و بود حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم که میگذارد و در شب گاهی سیزده رکعت و در ترنم آنکس نسی نسی الا فی آخر
 و در میگرد از میان سیزده رکعت پنج رکعتی نیست برای تشهد و آن پنج رکعت را در آخر آنها ظاهر است که اول هشت رکعت
 میگذارد و دوگان دوگان چهار سلام بخواند که ابو داود و صریح از ابن عباس روایت کرده بعد از آن پنج رکعت میگذارد و هشت
 و در یک تشهد و یک سلام و در بعضی روایات ابو داود لم یسلم الا فی آخر آن آمده پس کسیکه قائل نیستند بدان
 واجب است نزد ایشان تعدد بعد از هر دو رکعت مطلق میگویند که هر دو از جلوس و برخاستن نیز سلام است بقدر
 حدیث ابو داود و وصل آنرا چهار رکعت یک سلام جائز است با اتفاق و نزد ما جائز است و شب تا هشت
 رکعت و زیاده بر آن مکرده کذا فی الهدایه و حسن گفته اصح است که زیاده بر هشت نیز مکرده نیست **مس ق**
 روایت کرده این را شیخ از عایشه رضی الله عنها و در روایتی آمده کان بصلی سن اللیل احدی عشره رکعت و بود
 که گاهی میگذارد و در شب یازده رکعت و یوز واحد و در میگرد از آنجا که یک رکعت یعنی چون پنج شفعه گذارد و هفت
 بود یک رکعت با شفعه اخر ضم کرد پس دیگر دو این یک رکعتی را که پیش از او میگذارد و بود و همه نماز و در شد
 بر رکعت یازدهم **مس ق** روایت کرده این را شیخ نیز از عایشه صدیقه براه که نماز شب آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم در احادیث صحیح بر وجه متعدده مروی گشته و هر کدام از آنها را در اوقات مختلفه گذارده سالک
 طریقه اتباع نیز است هر نوعی که موافقت نماید شرف اتباع در یاد و اگر در وقتی نبوی دست زدند و
 و است باشد از آن وجه چند طریق هم ایراد کرده و طرف دیگر نیز است که در کتب قوم مذکور است با یکدیگر
 آن سیزده رکعت است و اقل آن هفت و بعضی علما پنج هم گفته اند و حضرت شیخ قدس سره فرموده اند و در کتاب

ندشتی بظن ما مدینه انتی مکرر و مسوفا در دوگان رسول الله صلی الله علیه و سلم بصلی باللیل خمس رکعات گفتن صلوة
 اللیل ثلث الیوز اما و ترس رکعت واحد و سه رکعت هر دو مشرع است نزد علما مجتهدین و لیکن اختلاف در اولی فصل
 دارند نزد اکثر ائمه میگویند است در امام حنفی رحمه الله سه رکعت و حدیث صحیح و اما مستقیمه و اما بر سه رکعت بسیار است
 ابن التیمیه در جامع الاصول از حدیث شیخ بن زبائی و حاکم از عایشه صدیقه و نیز نسائی و ابن سنی از ابن عمر
 بن ابی بنی از آنکه آنحضرت در میگرد سه رکعت و سلام میداد مکرر از آن و از ابن مسعود نیز آمده و بر سه رکعت است مانند
 نماز غروب و احادیث دیگر نیز نیست که اکثری از آن در شرح هدایه مذکور است و اینجا بعد از گفتن حقیقت
 حافیه میگویند نقل نیست با یکدیگر حسن بن زیاد و اجماع مسلمین را بر سه رکعت حکایت کرده است و در شرح انما رکعت که
 فقهاره بن طیب و علما اینجا تحقیق اجماع دارند بر آنکه در سه رکعت است سلام مذکور از آن و تحقیق موافق شده
 این عمل بسیاری از صحابه را پس سر او افتد که عمل کرده شود بخلاف آن انتی و مودید است این را آنچه محمد بن
 اسمعیل بخاری رحمه الله از ابن عباس روایت کرده که ابن طلحه گفت که فرزند معاویه یک رکعت بعد از نماز بود
 نزدی مولای ابن عباس پس رسانید و بی این خبر را با ابن عباس رضی الله عنهما ابن عباس گفت بگذار
 و تخطیه و اعتراض کن بر معاویه زیرا که وی صحیح گفته است به غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتی الی هشت
 فاین دلالت صریح دارد بر آنکه معارف حد صدر اول نیز و ترسه رکعت بود و این را بر رکعت واحد بعد از آن زمان مکرر
 گشته و صحابه که ام از صدر و آن انکار و استبعاد می نمودند کما لایخی و شیخ محال البین ابن الهمام و صاحب بن یوسف گفته اند
 آنچه تمسک کرده بر آنست فی بابا بر رکعت واحد یا پنج یا هفت یا زیاده بر آن بیش از سه قرار مقرر و در آخر قرار
 بر آن یافت که بی نیست بر هر دو رکعت و سه رکعت و در بعضی فصل سلام چنانکه از اجماع سلف بر آن معلوم میگردد
 و اذ اقام صلوة اللیل و چون بر میخواست برای نماز شب که عشره و احدی و ثلث میگفت ده مرتبه و سجده عشره و اربع
 ملکیت ده مرتبه و استغفر عشره و استغفار بخوانده مرتبه **مس ق** روایت کرده این را ابو داود و نسائی و ابن
 ماجه و ابن ابی شیبه و ابن حبان از عایشه و قال در بعضی روایه آمده که میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی یا ارحم الراحمین
 و اهدنی الی صراطک المستقیم یا ارحم الراحمین و در روایتی ده مرتبه و در روایتی ده مرتبه و در روایتی ده مرتبه و در روایتی ده مرتبه
 بخش مراد از آنست و طاعت ظاهر و باطن **مس ق** روایت کرده این را ابو داود و نسائی و ابن

نظیر یکدیگر در حدیث و حدیث

و این ابی شیبه از عایشه و در بعضی روایه تعبیه عدد و نیز آمده که شتر یعنی دعا مذکور در تبه بخواند ایراد کرده این
 زیاده را ابن حبان و یحیی بن یحیی و صفیق المقام یوم القیمه و بیا به سکر و خمر و کذا تعالی از آنکی مکان در روز قیمه
 یعنی اخذ بانه سن صفیق المقام یوم القیمه بخواند گفته اند که اعتقاد بر مردم خصالت تنگ شود که سبب است عاقل
 آن تنبایی و قول و خرج کنند تا ازین مهملکه خلاص شوند **مس** روایت کرده این را ابو داود و حسن
 و ابن ماجه و ابن ابی شیبه از عایشه و در بعضی روایه لفظ عشر از یاده آمده **مس** ایراد کرده این زیاده را ابن حبان
 و اذا افتتح صلوة البیل قال و چون شروع بکن نماز شب بگوید این صارا اللهم رب جبریل و میکائیل و اسرافیل
 ای خداوند پروردگار جبریل که القابی علوم و تبلیغ و جی با نبیا علیها السلام مفوض بدوست و پروردگار میکائیل که
 یقین از انانیت و مقادیر آن بدست اوست و پروردگار اسرافیل که نفخ صور برای هبت و شور و متعلق
 باوست اگر برانند که جبریل افضل است از تمام ملائک و بعضی میگویند که این هر سه فرشته و فضل مساوی اند
 و وجه تسمیه اینها رب باین فرشتگان نموده با وجود آنکه تعالی رب تمام عالم است بیان تراخت در است
 و فضیله نشان است بغیر ایشان کذا فی المعانی فاطر السموات و الارض بیدار کننده آسمانها و زمین عالم العیب
 الهیاده و نامی نشان و اشکارا است حکم بین عبادک نمیکانوا فیه یخلفون قومی که حکم میکنی میان بندگان
 خود در آخرت و آنچه استند که در آن اختلاف میکنند از امر دین اهری لما اختلف فیه هدایت کن بسوی
 جبر که اختلاف کرده شده است و در بی من الخ فی اتفق بیان ما است یعنی از مختلف فیه آنچه که قی باشد بران
 هدایت کن و راه نمازنگ بر ستوری خود و میر و توفیق خود آنک بتدی من تشاء الی مراد مسقیم برستی
 که تو راه نمایی کسی را که میخواهی بسوی راه محکم و استوار **مس** روایت کرده این را مسلم و صاحب کتب اربعه و ابن
 حبان از عایشه و از اصحابی التورثه و چون گذارد نماز ترا سه رکعت بنما آنچه مذرب صفیق و اصحاب اوست و
 بران اجماع دارند فقیرانی لایلی پس بخواند و رکعت نخستین بعد از فاتحه سه هم یک اما آنچه بعضی مردم از اهل
 دیار یاد رکعت اول اما از آنجا میخواند از روایتی در اخبار و از آنجا یافته شده است و میگویند که در بعضی روایا
 مقیمه آمده و فی الثانیه بخواند در رکعت دوم بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون و فی الثانیه و میخواند در رکعت سوم
 از نور بعد از فاتحه قل هو الله احد **مس** روایت کرده این را ابو داود و احمد و ابن حبان و ابن کعب

یعنی دعای مذکور در
 و هر سه یکی اند

و ترمذی از حدیث ابن عباس و سنائی و ابن ماجه و احمد از هر دو سنائی و احمد از عبد الرحمن بن ابی نرید و ابن
 حبان و ابن سنی هم از بی فقط گذارده رک و در بعضی نسخ و المعوذتین بکسر و او شده و در بعضی نسخ فتح
 او با سوره اخلاص قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس نیز ضم کند و هر سه سوره در رکعت بیوم بخواند
مس روایت کرده این را ابو داود و احمد و ابن ماجه و ترمذی و ابن حبان از عایشه صدقه رضی الله
 عنها ترمذی در جامع خود گفته علی کذا اهل علم از صحابه من بعد هم همان اصل است و اصحاب یمن را اخذ کرده اند
 و فیصل کبر صا و مهمله بین الضعف و فتح الین و التورثه سیمعه و فضل کند میان شفعی که پیش از ترمذی و در میان
 نماز ترمذی سلام گفتن که بشویند از امر مردم فی القاموس التورثه و فی فتح الفرد **مس** روایت کرده این را احمد از ابن عمر و
 یسلم و در بعضی نسخ و لا یسلم و اوست ملا علی گفته این مطابق روایه و در آیه است الا فی اخرین و سلام نه در نماز
 که از آنرا سه رکعت از نور **مس** روایت کرده این را سنائی و ابن سنی از عبد الرحمن بن ابی نرید و ابو داود و یحیی
 و بعضی روایه آمده که در کند بیک رکعت **مس** روایت کرده این را شیعین از ابن عمر و کعب و اوسیع یا در کند پنج رکعت
 یا هفت رکعت **مس** روایت کرده این را دارقطنی و یحیی و سنن الکبری از ابی هریره و اوسع و اصدی عشره
 رکعت او اگر نرسد زک و ترکند سه رکعت یا سبزه رکعت یا زیاده از آن که سبزه رکعت باشد چه زیاده از سبزه یا
 بلکه روی هفت و آنچه بدست منی بران است که تمام نماز شب را و تمام کرده اند بطریق مشافه و الا و تر همان رکعت
 است و بدست این را آنچه ابو داود و از ابو موسی اشعری روایت کرده که گفت پرسیدم عایشه صدقه را که چند
 رکعت ترک میکرد و غیر خدا صلی الله علیه و سلم گفت عایشه بود آنحضرت که ترک میکرد گاهی چهار و سه یعنی هفت رکعت
 میکرد چهار برای تهمید و سه برای ترک و گاهی شش و سه که سه رکعت باشد و هفت و سه که سبزه رکعت
 باشد و بود که ترک کند که هفت و هفت و شش از سبزه انتهی الحدیث و نیز ترمذی در جامع خود می آورد که معنی این سخن
 که در سبزه سبزه و بران است که میکند در دو شب سبزه رکعت با و تر پس نسبت کرده شد نماز شب را بنور
 همه را و تر خوانده شد **سنی** روایت کرده این زیاده را یحیی و سنن الکبری البضا از ابی هریره و یحیی فی الایره
 و قنوت بخواند در رکعت اخیر از نور از رفع من راسه من الركوع و قنوتی که برادر در سر خود از رکوع قنوت بر اهل
 معنی طاعت و عبادت و معنی فرخ و سکوت و قیام و نماز نیز آید بهیچ گفته قنوت زمان بر داری که آن در نماز

و در نماز در ایستادن و در نماز و حلقه اندن و خاموشی بودن اتمی و مردان پنجانی که مشهور است دعوات
 مطلق یا مخصوص و این قنوت نزد هیچ شفعیت که نزدیک ایشان دعوات قنوت در نماز در نصف آخر ماه
 رمضان و در نماز صبح علی الدوام بعد از رکوع است و در شب امام همام با حقیقه رفته اند است که قنوت در رکعت سوم
 از پیش از رکوع بعد از قنوت و در نشستن دست است اگر چه مقتدی باشد در رمضان و نمک ایشان در آنکه در تمام سال
 است با حادثی است که در آن در قنوت در مطلق از غیر مخصوص بودی در رمضان و غیر او مانند لفظ یقین فی القوت
 وقت فی تیره و کان یقول فی تیره و امثال ذلک و در دیگری است غیر مخصوص برضای و نصف او پس قنوت نیز
 همچنین باشد و استدلال بر آنکه پیش از رکوع است و بعد از رکوع نه کدشتی دارد که پیش از آن است و در آنکه
 که قنوت پیش از رکوع است و نماز آن بعد از رکوع پیش از یکماه بوده فرستاده بود و حضرت صلی الله علیه و سلم
 قرار یعنی بعد از این پنج تن بودند پس در راه منبلا شد که رسول و ذوالقعد و در پیرو نه متوفی حالت آن
 کشتند و این از کتب تندیس قنوت خوانند غیر خدا صلی الله علیه و سلم برای هلاک ایشان بعد از رکوع یکماه اتمی و آن
 کشت و در شرح از نماز اسود و بابت صحیح می آید که دی گفت بود این مسعود که قنوت نیکو در پنج ماهی بود و در بود که
 قنوت میکرد پیش از رکوع و احادیث دیگر نیز صحیح و حید و در بنای بسیار است که در فتح القدر با سلبند ابرو یافته
 و در شرح مشکوٰۃ هم مکرر است و از آنچه تأیید میکند این را عمل اکثر صحابه است چنانکه این ابی شیبه از علقمه بن مسعود را
 کرده که اصحاب غیر خدا صلی الله علیه و سلم بودند که قنوت میکردند و در پیش از رکوع با بکل اصل قنوت تیره و عادات
 با حدیث صحیح ثابت شده و چگونه صحیح نباشد و حال آنکه اصحاب کتب همه از ادایت کرده چنانکه این الهام آورده
 و خواندن قنوت در در چنانکه شمنی گفته متفق علیه است میان ائمه اربعه الا امام مالک که از روی دور و این است
 ولیکن اختلاف در آن است که نزد امام همام ابو حنیفه و ابی است در رمضان و غیر آن پیش از رکوع است چنانکه
 گفته شد و نزد امام شافعی و برواتی از مالک و احمد مخصوص است نصف آخر رمضان و بعد از رکوع است و قبول
 مشهور از امام احمد و ابی است و جاز است پیش از رکوع و بعد از رکوع و نزد مالک برواتی که قابلیت قنوت همچنین
 است و مردان قنوت پنج مطلق دعوات یا مخصوص دعوات اللهم انما نسئبتک اللهم و اللهم اهدنا ما کما مشهور است
 و از امام محمد نقل کرده اند که در قنوت دعای معین نیست چنانکه دعای معین و ثواب قی قلب است و بدون

در نیمه از نماز

۶۶
 و در نماز در ایستادن و در نماز و حلقه اندن و خاموشی بودن اتمی و مردان پنجانی که مشهور است دعوات
 مطلق یا مخصوص و این قنوت نزد هیچ شفعیت که نزدیک ایشان دعوات قنوت در نماز در نصف آخر ماه
 رمضان و در نماز صبح علی الدوام بعد از رکوع است و در شب امام همام با حقیقه رفته اند است که قنوت در رکعت سوم
 از پیش از رکوع بعد از قنوت و در نشستن دست است اگر چه مقتدی باشد در رمضان و نمک ایشان در آنکه در تمام سال
 است با حادثی است که در آن در قنوت در مطلق از غیر مخصوص بودی در رمضان و غیر او مانند لفظ یقین فی القوت
 وقت فی تیره و کان یقول فی تیره و امثال ذلک و در دیگری است غیر مخصوص برضای و نصف او پس قنوت نیز
 همچنین باشد و استدلال بر آنکه پیش از رکوع است و بعد از رکوع نه کدشتی دارد که پیش از آن است و در آنکه
 که قنوت پیش از رکوع است و نماز آن بعد از رکوع پیش از یکماه بوده فرستاده بود و حضرت صلی الله علیه و سلم
 قرار یعنی بعد از این پنج تن بودند پس در راه منبلا شد که رسول و ذوالقعد و در پیرو نه متوفی حالت آن
 کشتند و این از کتب تندیس قنوت خوانند غیر خدا صلی الله علیه و سلم برای هلاک ایشان بعد از رکوع یکماه اتمی و آن
 کشت و در شرح از نماز اسود و بابت صحیح می آید که دی گفت بود این مسعود که قنوت نیکو در پنج ماهی بود و در بود که
 قنوت میکرد پیش از رکوع و احادیث دیگر نیز صحیح و حید و در بنای بسیار است که در فتح القدر با سلبند ابرو یافته
 و در شرح مشکوٰۃ هم مکرر است و از آنچه تأیید میکند این را عمل اکثر صحابه است چنانکه این ابی شیبه از علقمه بن مسعود را
 کرده که اصحاب غیر خدا صلی الله علیه و سلم بودند که قنوت میکردند و در پیش از رکوع با بکل اصل قنوت تیره و عادات
 با حدیث صحیح ثابت شده و چگونه صحیح نباشد و حال آنکه اصحاب کتب همه از ادایت کرده چنانکه این الهام آورده
 و خواندن قنوت در در چنانکه شمنی گفته متفق علیه است میان ائمه اربعه الا امام مالک که از روی دور و این است
 ولیکن اختلاف در آن است که نزد امام همام ابو حنیفه و ابی است در رمضان و غیر آن پیش از رکوع است چنانکه
 گفته شد و نزد امام شافعی و برواتی از مالک و احمد مخصوص است نصف آخر رمضان و بعد از رکوع است و قبول
 مشهور از امام احمد و ابی است و جاز است پیش از رکوع و بعد از رکوع و نزد مالک برواتی که قابلیت قنوت همچنین
 است و مردان قنوت پنج مطلق دعوات یا مخصوص دعوات اللهم انما نسئبتک اللهم و اللهم اهدنا ما کما مشهور است
 و از امام محمد نقل کرده اند که در قنوت دعای معین نیست چنانکه دعای معین و ثواب قی قلب است و بدون

و در نماز در ایستادن و در نماز و حلقه اندن و خاموشی بودن اتمی و مردان پنجانی که مشهور است دعوات مطلق یا مخصوص و این قنوت نزد هیچ شفعیت که نزدیک ایشان دعوات قنوت در نماز در نصف آخر ماه رمضان و در نماز صبح علی الدوام بعد از رکوع است و در شب امام همام با حقیقه رفته اند است که قنوت در رکعت سوم از پیش از رکوع بعد از قنوت و در نشستن دست است اگر چه مقتدی باشد در رمضان و نمک ایشان در آنکه در تمام سال است با حادثی است که در آن در قنوت در مطلق از غیر مخصوص بودی در رمضان و غیر او مانند لفظ یقین فی القوت وقت فی تیره و کان یقول فی تیره و امثال ذلک و در دیگری است غیر مخصوص برضای و نصف او پس قنوت نیز همچنین باشد و استدلال بر آنکه پیش از رکوع است و بعد از رکوع نه کدشتی دارد که پیش از آن است و در آنکه که قنوت پیش از رکوع است و نماز آن بعد از رکوع پیش از یکماه بوده فرستاده بود و حضرت صلی الله علیه و سلم قرار یعنی بعد از این پنج تن بودند پس در راه منبلا شد که رسول و ذوالقعد و در پیرو نه متوفی حالت آن کشتند و این از کتب تندیس قنوت خوانند غیر خدا صلی الله علیه و سلم برای هلاک ایشان بعد از رکوع یکماه اتمی و آن کشت و در شرح از نماز اسود و بابت صحیح می آید که دی گفت بود این مسعود که قنوت نیکو در پنج ماهی بود و در بود که قنوت میکرد پیش از رکوع و احادیث دیگر نیز صحیح و حید و در بنای بسیار است که در فتح القدر با سلبند ابرو یافته و در شرح مشکوٰۃ هم مکرر است و از آنچه تأیید میکند این را عمل اکثر صحابه است چنانکه این ابی شیبه از علقمه بن مسعود را کرده که اصحاب غیر خدا صلی الله علیه و سلم بودند که قنوت میکردند و در پیش از رکوع با بکل اصل قنوت تیره و عادات با حدیث صحیح ثابت شده و چگونه صحیح نباشد و حال آنکه اصحاب کتب همه از ادایت کرده چنانکه این الهام آورده و خواندن قنوت در در چنانکه شمنی گفته متفق علیه است میان ائمه اربعه الا امام مالک که از روی دور و این است ولیکن اختلاف در آن است که نزد امام همام ابو حنیفه و ابی است در رمضان و غیر آن پیش از رکوع است چنانکه گفته شد و نزد امام شافعی و برواتی از مالک و احمد مخصوص است نصف آخر رمضان و بعد از رکوع است و قبول مشهور از امام احمد و ابی است و جاز است پیش از رکوع و بعد از رکوع و نزد مالک برواتی که قابلیت قنوت همچنین است و مردان قنوت پنج مطلق دعوات یا مخصوص دعوات اللهم انما نسئبتک اللهم و اللهم اهدنا ما کما مشهور است و از امام محمد نقل کرده اند که در قنوت دعای معین نیست چنانکه دعای معین و ثواب قی قلب است و بدون

و اما در این بخواند جا نیست و لیکن کرده باشند چه گوشت امام را که مخصوص و عین نفس خود است انتی اللهم فی
فیمن هدیت خداوند عزایت و دلالت کن بر او میان کس بیک راه راست نموده اینها را یعنی از راه ایشان
کران دهری راه نمودن و درین راه راست گرفتن و هدایت راه نمودن در هر چیزی و اصل سنی هاست
دلالت کردند بطاعت و این استعمال کرده میشود مگر در غیر گفتن حضرت صلی الله علیه و سلم این معاد را
با وجود آنکه خود بر کمال هدایت بود یا برای تعلیم است باشد یا معنی آنکه ثابت دارد بر آنچه هشتم و یابری
تخصیل جمع مراتب هدایت حق سبحانه متوفع است بنوعی که خارج از حد و احصاست و در غایت حقین
عاقبت دعا فیه و سلامت ده را از اوقات و طایعات ظاهر و باطن در دنیا و آخرت در میان کس بیک
عاقبت داده این را از توفیق فیمن توفیت و دوست دارد و متولی من باش بحفظ امور من در میان کس بیک
متولی شده اینها را توفیق و دستی داشتن بکسی و بکار کسی قیام کردن و ولایت دادن کدانی التاج و اراده هر کدام
تسهیل صیغ است و در مقام تقدیر و بارک بی قیام طاعت و برکت و توفیق ده را در خبر که داده اند نعمت های و قنی غایت
و بکار دارد از بدی خبر که تقاضا کردی یا از تر قضا فی خود و مراد بر تقاضا عدم رضا بقضا و عدم صبر بر آن و قزع و قزع کردن
بجمله آن و در اصل تقاضا معنی قطع است بقیال تقضی تقضی منو قاض اذا حکم و کما فی معنی خلق بی آمد و از هر بی گفت
که تقضی در لغت بکنند معنی است و مرجع همه بسوی القطع است و این مقام تقضی طلب که بجای خود منشرح و در کور است
آنکه در روایت ترمذی و حاکم فانک تقضی و لا تقضی علیک پس بدستی که تو حکم میکنی هر چه خواهی و حکم کرده
نمیشود و بنوعی خبر و اندک لایزال من و الیت بدستی که نشان نیست و از منبوی کسی که دوست داری تو او را و باین
عادت این فقره مخصوص بر وایت سنای است و غیر منبوی کسی که دشمن داری تو او را و موالات بکسی و دشمنی
کردن ضد موالات کدانی التاج مبارکت زبنا و تعالیت بدستی که تو ای برورد کار ما و بلند و برتری و تو هم مخلوقات
کردن اوقات جلالت و صفات تو رسد نه بواجب داشت بر مرغ و هم نه در ذیل و صفت رسد هشتم
و در روایت ابن جبران استغفرک و توب الیک زیاده است و در بعضی نسخ این کتاب نیز زیاده میشود
روایت کرده این را اصحاب کتب اربعه ابن جبران و حاکم ابن ابی شیبہ از حسن بن علی
و در بعضی روایات بعد از تعالیت ایقده زیاده آمده و صلی الله علیه و سلم و در دو دست خداوند را بر غیر خدا صلی الله
علیه و سلم روایت کرده این زیاده است می امام از حسن امام احمد در سند خود نیز این دعا را بر آورده است

هدایت است

و اما بخواند

و این نیز این زیاده است و صلی الله علیه و سلم و یوم الیقظه از دعا را بصلوة کرده اند بلفظ صلی الله علیه و سلم و اولو
و را و کار گفته است که غیب این دعا و در بعضی مذکور خوانده شود بر وایتی دعا و قنوت نیست اللهم اعز
و المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات خداوند ابرار را و مردان مؤمن و زنان مؤمنه و مردان مسلم را
مسلم را ایمان نام اعتقاد است و اسلام اسم ظاهر اعمال جنبه حدیث بر آن بلیس و لاتی واضح دارد و
بین قلوبهم و جمع کن و الفت و محبت ده میان و لهایی ایشان یعنی بصلاح آموزد و بدنی و احوال دنیوی را که این است
میان ایشان تجدد و تفقد و لفظ ذات تعجب است و انصراف علی عدوک و عذر هم و یاری ده ایشان را بر دشمنان
خود و دشمنان ایشان یعنی غلبه ده بر کفار و نفس و شیطان اللهم العن الکفره الذین یهدون عن سبیلک خداوند
لعنت کن و کمال دوری از رحمت خویش ده کافران را که باری هستند و اراض میکنند یا باز میدارند ایشان
مردم را از راه تو که دین تو را صراط مستقیم است لعن نفرین کردن و وصل دی طرد است یعنی راندن و دور کردن
از مسکن و رفته اگر مسلمان اطلاق یابد مراد عذاب و دوری از رفته خاص طرد از اوست و در اول عمر و اگر
بر کفار باشد بعد از رفته است کمال بعد از کدانی التاج گفته صد بکر و ایندین خداوند و الصد و
بکشتن لازم است بقیال صد عنده یصد و صد و ای ای ارض و صد عن الامم صد استعد و صد و صد و
و ملک و ملک بکشد بخوان ترا و قیامون اولیاک و کار نما میکنند دوستان و معاصدان و بن فرقیه
ترا اللهم خالف بین کلماتهم خداوند اختلاف بنیدار میان کلامهای ایشان تا سبب تخالف مفرق شوند
و اجتماع نه بیزیرند و بیک خبر و یک کلمه متفق نباشند و زل اقداهم و کفیان با بهایی ایشان را تا در جنگ
ثابت قدم نباشند یا ثابت مدار ایشان را بر دین ایشان و ازل هم با رسک الذی لا تروعه عن القوم کفرین
و نازل کن بر ایشان عذاب و تهر خود را آنکه تو میکنی و باز نمیداری تو از آن کرده کنایه کاران یعنی کاران
باس قوت در حرب و عذاب کدانی التاج بسم الله الرحمن الرحیم مخصوص بر وایتیه میهنی است که در سنن
الکبری ش از هر دو لفظ اللهم که درین دعا است آورده چنانکه لفظ سنی بر آن می نویسند و چون ثبوت اینها خبر
و احادیث و متواتر نیست از مصاحف ترمذی کشته منوخذ التلاوة شدند اللهم ما استتیک خداوند اگر چه
مسلمانان یاری و مدد می طلبم از تو در جمیع کارهای و تمامه مهمات دنیا و آخرت علی الخصوص در طاعت و عبادت و ترک

ع علی النبی محمد

تا ملک را دشمن ندارد و اولی
و است بکنیم و اولی که
ایت ن

لا لازم

و در تسلط یافتن بر نفس و شیطان و سایر اعدا که بی توفیق و اعانت تو میسر نباشد و ایراد استیجاب
با آنکه داعی کمی است اشاره است بآنکه مرد باید که در طلب غیر مسلمانان از انبیا و خود شرک یک را انداخته و با
نفسش را از مرتبه استحقاق تا باشد که در ضمن جانده و طفیل مقبولان درگاه دعا و نیز متقیان شود و در شکر
و طلب از رشتن میکند از نوکمان خود را چون استعانه و طلب توفیق طاعت که در طلب از رشتن کنان نیز
تا بهر وقتی طلب نفع و دفع ضرر که شهر طوفی و جاذبه نیک بدل مقصود کرده باشد یا چون توفیق طاعت طلبید
و هیچ طاعتی و عبادتی بی ثواب نفع آن نبود و چنانچه فی عبادت است از دست نمی آید استعانه میکند از نقصان
و تقصیر که در طاعت رود و ثوابی علیک و نما میگویم و ذکر میکنم ترا به یکی و آنچه در بعضی روایه ذکر افعال غیر است پس بدی
منسوبست بهار مصدیه و در اصول ثابت نیست و در آنست عامه در بی افعال شکر است و در خزانه الفقهاء و معجم
و غیر ذی از تحقیقات یافته میشود و مطرزی نیز بدان تصریح نموده لیکن در نسخ این کتاب مطلق یافته نشد و علم
و ملا فکر و کفران میکنم مقتضای ترا بکلمه شکر میگویم به جمیع بدون و او است در اکثر نسخ و ترک من تفرک بر من
یعنی از باطن و میگذارد من در ظاهر کسی را که معصیت از دینی فرمانی و مخالفت کند ترا خواه نفس باشد خواه خلق
بسم الله الرحمن الرحیم در اینجا نیز به مسئله مخصوص بر دایه معنی است چنانکه گفته شد اللهم ایاک معبد خداوند ترا
عبادت میکنم نیز ترا مقصود و مطلوب از عبادت تویی نه از اوضاع و نبوی و اوضاع اخروی و ملک و ضل و
مسجد و برای تو طلب رضا و فرمان برداری تو نماز میکنم از سجده میکنم چون عبادت بسیار است و نماز
افضل عبادت و در دفع قربات بود و بالفعل مباشرت و استخصیص کردن نماز را بذكر بعد از عبادت بطریق تخصیص
بعد تمیز با چون سجده شرف و افضل ارکان نماز بود بعد از نماز که سجده کرد و سجده کمال فروتنی و شکستگی
و تضرع و مسکنت میباشد که عبادت است و ملک شعی و تحفه و در بعضی نسخ مقبره و الیک و در ادکار تو
نیز تمجید است و برای تو نه برای غیر توسع میکنم بفرقه خدمت بنیام مصنف گفته تحفه بفتح فون و کفر فاعنی
مرتبه میکنم در عمل و خدمت و در ناحیه بتقی است تحفه و صفود و عهدان شایسته تر مرغ و در خدمت من
بذالباب و الیک شعی و تحفه و کذلک فی الصبح و المغرب و درین فقره نیز میان اخلاص میکند و بخشی عذاب است
و زجر و تنگ دمی ترسم ما از عذاب تو که حق و ثابت است و امید واری و دریم از رفته تو چه بجا است استحقاق

بر توفیق عقاب عدالت و ثواب محض فضل تو بنا بر وعده و وعیدی که کرده از صد و در معصیت
از غضب و عذاب تو بم مباشرت طاعت امیدوار بر حمت تو توبه نو مید شو که رحمت حق عام است
مغفرت شو که عاصکان در بیم اند ان عذابک الیک بالکفار ملحق بد رشتی که عذاب تو که حق است بکافران
لاحق و پیوسته است یا پیوسته کرده شده است ملحق را بکبر حاد فتح آن هر دو خوانده اند و مال هر دو یکی است
فی القاموس الحقه اول که الحقه و هذا لازم و مستعد ان عذابک بالکفار ملحق ای لاقی و افتح حسن او الصواب است
کلامه نویدی در ادکار گفته که حاشه هو است و بفتح نیز خوانده میشود و ذکر کرده این قیسمه و غیری و از مصنف نیز
منقول است که روینا بکبر الی و یرویی بالفتح روایت کرده این را ابن ابی شیبہ از ابن مسعود و یقون
و بتقی در سنن الکبیر از قول عمر بن الخطاب و او اسلم منه قال و چون سلام دهد از تو بگوید سبحان الله العزیز
ثلاث مرات سه مرتبه بیا صوته فی الله و یکنند او از خود را در که سیوم یا بکلمه سیوم که القدوس است اول
اظهر است و امید است او را روایت ابن ابی شیبہ که فی الآخرة است و در روایت او واقع شده است چنانچه
در بعضی نسخ مینویسند و بفتح عطف لغیری است یعنی در که سیوم با و از بلند و گشتش جودت خواندی
روایت کرده این را انس بن مالک و ابی شیبہ و در قطنی از ابی بن کعب و بعضی
روایت آمده که بعد از که سیوم گفتی رب اللایکه و الروح پروردگار زشتها روح مصنف گفته در روح مصنف را
مهلکه بر قول بعضی فرشته بزرگ قدر و بزرگ جسم است و بعضی گفته اند خلقی است که ایشان را ملائکه
منی منبذ چنانچه ملائکه را منی نیم و احتمال دارد که او جبرئیل باشد علیه السلام پس از قبل عطف خاص بر عام
بود و گاه اراده کرده میشود بروح آنچه بوی قیام بدست و قوام صیوة است انتمی در عبادت که روح ملکی
موکل بر ارواح است و در عالم التفریل آورده که مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت وی تهافتی باشد
و نامی ملائکه با کثرت عدد و عظمت جسد صغری دیگر و صغیر او و بزرگی برابری بود و در عین المعانی از ابن مسعود
رضی الله عنه روایت کرده که مقام روح اسماں چهارم است و هر روز در او زده هزار مرتبه میگوید و از هر شیخ او
ملکی مخلوق میکند و بعضی گفته اند روح طاعت اند مثل اولمیان نماز ایشان و نه از ملائکه و الله اعلم معنی روایت
کرده این را یار و در قطنی داین دعا نیز در آخر بخواند اللهم الی خود یک برضاک من سخطک خداوند از بد رشتی کن

و این دعا

بنه میگویم تو بخوشنودی تو از خشم تو در غایت یعنی طلب میکنم رضای تو و سوال میکنم از یک غضب کنی بر من و سخط
 بقت بین و عاصد رضا و عفا فاک من تو تنگ بعافیت و ادون و سلاست داشتن تو از عذاب تو و سزا و ادون
 بر معصیت و اخذ یک منک و بنه میگویم تو از نوعی بعضیات جمالیه لطیفه و از صفات جمالیه قهریه تو خلاصه معنی
 فقره اولی هم همین است و چون محکس جز تو قادر و مالک نیست بنه از تو خود تو صورت ندارد و این ترتیب است
 مکاشفه صفات بسوی مشا هده ذات که غایب تو جود و نهاییه تو نیست لایحی نثار علیک شمار نمی توانم که هیچ
 ستایش را بر تو نمی توانم بقدر استحقاق و رضای تو گفت اگر چه جود و جود نایم در شاکست زیرا که هیچکس تو را
 تراحمای نشناسد و چون نشناسد چگونه شاکه بر تو نثار اندازد از شاکت است انت کما اثبت علی نفسک موی
 ثابت و ثانی بر اوصاف کامل که ناکردی با نه از ذات خود در کلام قدیم یا به بیت ایات و دلالت و دلالت
 بر نبوت این صفات در این اقراست بقدر تفصیل شما و عدم قدرت بر بیان حقیقه بی بس حاصل معنی آن آمد
 که طاعت ندارم که نابلت و طریق تفصیل آرم بلکه قاصر از آنیکه تا من بر تبه استحقاق تو رسد لیکن با حال میگویم
 که تو بخانی که ناکرده بر خود ما را چه حد و نهایی تو بود هم حد و نهایی تو نرانی تو بود آنچه گفته شد ظاهر از
 لفظ و نزدیک به مقام است و توصیات دیگر که در حقیقت امثال گفته اند خالی از بعدی نیست و مصف گفته رسیده است
 و اگر بعضی میگویند که لفظ انت تالیف کاف خطاب علیک است و معنی چنین بود که طاعت ندارم که نثار تو گویم
 چنانکه تو بر خود نثار گفته و ضعف و کاکت این سخن پوشیده نیست زیرا که محقق از ذات کرده است سنائی
 علی البیوم و اللیل از حدیث علی بن ابی طالب رضی الله عنه باین الفاظ لا استطع ان ارفع نثار علیک و لکن انت
 کما اثبت علی نفسک پس باطل شد این تحمل و احد اعلم استی کلامه و از تحریف ظاهر شد که اطلاق لفظ نفس
 وی سجان خواسته معنی که مناسب ذات مقدس او باشد جائز نیست پس آنچه بعضی از باب علم به مع گفته اند که
 در کبریه تعلم مافی نفسی و لا اعلم مافی نفسک اطلاق نفس بر تو بجای بر سبیل شاکه است گفته اند که اسماء الله تعالی تو مقبست
 اطلاق نفس بر ذات واجب تعالی از آن خبری و از نسبت لاحق نبود و احد اعلم است و این روایت کرده
 این را اصحاب کتب اربعه و طبرانی در وسط و ابن ابی شیبه از علی رضی الله عنه لفظ اربعه نیست کان یقول فی اخذ و
 و این عبارت محتمل است که در شاکه گفته باشد که آخر از صلوست و مقول آنکه بعد از فراغ از نماز بود و این احتمال

است فمهم چه اگر آنچه در احادیث باین لفظ واقع شده محمول بر است بلکه یقین است چه در بعضی روایه سنائی
 مرویت کان یقول و از آن معن صلوته و توبه و مضجعه سکینت این کلمات را بهنگامی که فارغ میشد از نماز خود
 و جایی میکرد و در خوابگاه خود و درین روایت لفظی زیاده کرده و گفته لایحی نثار علیک و لو حرصت لیکن
 انت کما اثبت نفسک و از اصل لفظی لایحی و چون میکند و در رکعت ششم بقراری الا و لی بخواند در رکعت اولی
 بعد از ترازه سوره فاتحه قل یا ایها الکافرون و فی النبیته و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل هو الله احد عاده نیست
 که چون گفتن فجر کو بنیدیا یعنی مغرب مرا دست انداخت و فرض را بصلوة تو بر میکنی و تخصیص این وقت
 بقرات این دو سوره از آنجهت توان بود که این دو سوره مشتمل است بر توجید عمل و علم و توجید معرفت و ارادت
 و توجید اعتقاد و قصد راس احتیاج با اینها اول صبح که وقت نشود ملائکه است اولی باشد و باین بیان وجه ترازه
 این دو سوره درست مغرب که آخر عمل روز نیست چنانچه در احادیث واقع شده نیز معلوم توان کرد و احد اعلم است
 روایت کرده این را مسلم و ابن حبان از ابهره و فی الاو لی یا بخواند بعد از فاتحه در رکعت اولی از سنه فخر بن
 ایه را قولوا انما بالله الایه تا آخرش که نیست و ما نزل البنا و ما نزل الی ابراهیم و اسماعیل و ائمتی و یعقوب و
 الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبون من بهم لا نفوق بین احدنهم و نحن لا مسلمون و فی النبیته و در
 رکعت دوم این آیه را که اوش نیست قل یا اهل الکتاب تعالوا الایه تا آخرش که نیست الی کلمه سوار میشوید و بگویم
 ان لا نعبد الا الله و لا نکرک بشیئا و لا تعبد بعضنا اربا با من و دون الله فان قولوا نقولون شهد و ابا ما مسلمون
 و در بعضی روایات در زبانه خواندن زیما انما بانزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع ان بدین و در بعضی از اسناد
 بالخی بشیر از نذر برادرتال عن اصحاب الحبحم آمده اما غالب احوال فراموش همان دو سوره بود روایت کرده
 این را مسلم از ابن عباس و یقول و بگوید بعد از سلام شسته فجر و هو جاس و عالا لکه بی نشسته باشند این دعا را اللهم
 رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و محمد و زیاده کرده ابن السنی لفظ النبی را که گفت اسم مقدس است صلی الله علیه
 و سلم ای خداوند و پروردگار این سه در شسته عظیم الشان و پروردگار محمد که اشرف و افضل انبیا است هست
 گفته شاکه مراد ملائکه و انبیا اند و تخصیص انبیا بزرگتر است شرافت و کرامت و فضل انبیا است از غیر خود
 تقدیم ملائکه بر انبیا است و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است و اولی است

نیت جفانه ام سلمه بیان خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کلاه خنقی الارفع طرفه الی السماء مکرر بر پشت
نظر خود را بصوی اسکان طرف نفع طای و سکون را که سبقت نعل بس میکند این دعا اللهم فی رخصه ملک ان
اصل نفع نمره و کسر صناد خدا و نذایناه پیغمبر تو از نیکه گراه شوم بنفس خود او اصل ماکراه کرده شوم که کسی دیگر
و اگر راه سازد این ترجمه تقدیر است که اصل تویم مستحکم مجهول باشد و اما اگر معلوم بود چنانکه انهم روایت است
بیس ترجمه آن باشد که بنام میکرم تو از نیکه کسی را که راه سازم و همین حال است در قول او اول او اول
و مود است این را روایت مجهول و در قوی بی او اظم اظم او اهل او اهل علی روایت کرده این را
ابوداؤد و ابن ماجه از ام سلمه فاذا خرج للصلوة فیس چون بری آید برای نماز صبح بگوید در نیت نعل نعل
و عاودینده را در اندازد که شیخ شهاب الدین سمرودی رحمه الله در عوارف گفته است ندیدم هیچکس را که بگویند
نموده باشد برین دعا مکرر که نزدی برکتی و نورانی است و دعائیت اللهم اجعل فی قلبی نور خداوندان بکران
و بعد از آن در دل من که مقوم معدن فکر الاهی خدا تعالی و نهای اوست نور را تا بر وجه نیک و طریق حسن و ادراک احکام
ناید و عقاید باطله و مبهمه جا بکشد و شرح صدر حاصل گردد و کرمانی گفته اند که در جمع انوار برای بکشد و قطع است
و فی بصیری نورانی سمعی نور او بگردان در بنیامی من نور و در شنوایی من نور و در تبصیر بصیر و سمع از زبان ساز
و حس ظاهره آن تواند بود که بصیرالت دیدن آیات خدا تعالی است که مضمون تأکید در افاق و نفس و مود او را
و خلی تمام است و در خواندن کتب منزله و غیره و سمع بسبب دریافته میشود بوی انوار و بی آیات منزله را بنیاب
صلواته الله و سلامه علیهم اجمعین و حسن اختلافت علما در آنکه حاسه بصیرت است از سمع یا حاسه سمع
افضل است از بصیر اول مذاهب بعضی است و ثانی مذاهب اکثر زیرا که ازین جهت است تقدیم حاسه سمع
بر حاسه بصیر که در بسیاری از ادویه صحیح ماثوره آمده که از سمع من جناب الاستاذ و امت افادته و من
یعنی نور او خلقی نور او بگردان از جانب راست من نور و از جانب چپ من نور و مذکور در حدیث از جهات
همین سه جهت است گویند که این اختصار است از آنچه واقع شده در حدیث متفق علیه که به جهات در حدیث
مذکور اند و اجعل فی نور او بگردان برای من نور که محیط جمیع اعضاء و حواس و جهات باشد یا بگردان
حواس و جهات اجمال بعد تفصیل و تذکره تأکید ماقبل است و قریب معنی اوست و اعظم فی نور او عظمی

نور او عظمی نور او این هر چهار جمله متحد اند و حال معنی که اقال الخنقی روایت کرده این را بنیابی
و مسلم و ابوداؤد و سنائی و ابن ماجه از ابن عباس هم ایشان در روایت دیگر هم از ابن عباس اینکلمات افزوده
اند و فی عصبی نورانی لمی نورانی می نورانی شعری نورانی بنری نورانی بختی و بگردان در بی من نور و در
بوست من نور و در خون من نور و در موی من نور و در ظاهر عصب من نور و در روایتی تر مسلم را این
نیز آمده و فی لسانی نور او بگردان در زبان من نور و اجعل فی نفسی نور او بگردان و نفس من که عبارت از
روح حیوانیت نور او بگردان در احکام روحانیت متصف گردد و در جهت نورانیت غالب آمد و همه خبر طایفه را بدو
اعظم فی نور او بخره طعی و عظیم گردان و بزرگ کن برای من نور که محیط جمیع اعضاء باشد و در روایت
این نیز آمده و اجعل فی نور او بگردان و نور یعنی نورانیت خود را بنیاب فیض کن که ظاهر و باطن جسم و روح
و زیر و بر و پیش و پس و چپ و راست را در بگردان و بلکه عین نور گرداند و بیکل شی محیط روایت
کرده این زیاده را سنائی و حاکم از ابن عباس بیکر شاه از قرطبی نقل کرده که ممکن است حل این انوار بر ظاهر خود
بس از حضرت صلی الله علیه و سلم در خواست گفتن هر عضو است از اعضاء شریفش نور که وی و اقبل
وی نیست آن از نایبها در رفیقته روشن گردند و گفته اولی است که گفته شود این سخاوه است برای
علم و هدایت و طبعی گفته اند از اطلب نور برای هر عضو است که هر عضو بنور طایفه و معززه بتجلی گشته از طایفه
جهالت و غفله عصیت تخلی گردد و بعضی افاضل در بیان نکته اختیار لفظی در بعضی مواضع و تعبیر کردن
بعضی دیگر در بعضی روایت بعضی منقذی شده اند و کلمات کرده خفی گفته اولی است که گفته شود عدد دل
از لفظی لمعظمی برای آنکه تقنینی عبارت و امثال است و الا لام فی ذلک معن اللهم اجعل فی قلبی نور او فی
لسانی نور او اجعل فی سمعی نور او اجعل فی بصیری و اجعل من خلقی نور او و من اعمای نور او اجعل من نوری
نور او من حتی نور اللهم اعظمی نور او روایت کرده باین الفاظ مسلم و ابوداؤد و سنائی بر روایت
بکر جمع روایات طلب نور از حدیث ابن عباس و ارد است و عند دخول المسجد نزل در آمدن مسجد وارد او
بگوید اخذ بالله العظیم بنامه مجسم بخدای بزرگ و بوجهه الکریم و بذات یک بی که جامع جمیع بزرگیا است
و گفته اند هر که اکرم و وصف کردی گویند که همه صفات کمال صفت کردی و سلطانه العظیم و مبادی و مبادی

شکوه

عالمگیری از خواست نقل کرده موالصیح و الله اعلم و جمع جعله و قوله روایتی از خدا بیده است
 روایت کرده این را نجین از معاویه و ابو داود و نسائی از عمر بن الخطاب و در بعضی روایات فضیلت اجابة
 نیز بیان یافته چنانکه گفت اذ قال ذلك من قلبه وقتی که بگوید این را یعنی جواب نمودن اراده دل خود با
 و خلاص فعل الخبته در می آید نیست **روایت کرده این را مسلم و ابو داود و نسائی از عمر بن الخطاب**
 لکن لفظ ذلك که مصنف در اینجا ایراد کرده در حدیث نیست بلکه لفظ حدیث است اذ قال المودن لا اله الا الله
 قال صدکم لا اله الا الله من قلبه فعل الخبته و از اینجا معلوم میشود که من قلبه متعلق بکلمه توحید است نه مجموع کلمات
 من قال حين سمع المودن کسی که بگوید وقتی که می شنود مودن را یعنی کسی که در او اهل شروع یا بعد از فراغ از آن
 این کلمات بگوید تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و تشهد ان محمدا عبده و رسوله فضیلت یا بعد از آنکه
 رسولا و بالا سلام و بنا شرح این کلمات در دعوات صباح و مساء که در کتب غفر له و زید شود و در آن کلمات
 او یعنی صفاتی که مذکور است **روایت کرده این را مسلم و اصحاب کتب اربعه و ابن سنی از**
 سعد بن ابی وقاص من قال مثل مقالته کسی که بگوید مانند قول دبی ضمیر مقالته راجع بمودن است چنانکه راوی در
 بیان آن گفته است یعنی المودن را در صیغه امر و انحضرت یا راوی که فوق است از غیر مقالته مودن را و او
 مثل شهادت دو گاه و در توحید حق سبحانه و در سالت حبیب اوصلی الله علیه و سلم حکام اجابت شهادتین مانند
 گواهی نمودن تخصیص بعد تقیم است فله الخبته پس را در اجرای این عمل نیست **روایت کرده این را**
 ابو یعلی موصلی از انس و کان اذا سمع المودن تشهد و بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم وقتی که می شنید مودن را
 که شهادتین می خواند قال میفرمود بعد از استماع شهادتین و اما و اما یعنی و من نیز گواهی میدهم دیگر از آن راجع
 تشهداتین است **روایت کرده این را ابو داود و ابن حبان و عالم از عائشه صدیقته** لیصل
 لیكون لام امر و کسر او هر دو جایز است علی بنی یعنی بعد از فراغ اجابة باید که در دو فرستد بر غیر خدا صلی الله
 علیه و سلم تم میباید الله الوسیله بتر سوال کند و بخواند از خدا تعالی از برای انحضرت و سبیل را که مرتب است
 و با یکای رافع است و سبیل در لغت سبب و دست آور و جمع و سائل است بتر استغاثه کرده است بر
 چیز که سبب دبی تقرب الی الله حاصل گردد از فعل طافه و ترک منکرات که در فی الکشاف فی قوله تعالی

و انما

و اتقوا الله الوسیله و مراد بوسیله و تجدیدت قرب درگاه عزت و علو درجه و ادوست و بعضی گویند مراد بوسیله مقام
 شفاعت است در درجه تقیمه بعضی گفته اند مرتبه جلایه و منزلت علیه است از منازل شته چنانکه هم در حدیث آمده که انحضرت
 فرمود صلی الله علیه و سلم بوسیله درجه است در بهشت که نمی نرسد آن منزلت که برای یک بنده از بندگان خدا
 و امید میدارم که آن بنده من باشم **روایت کرده این را مسلم و ابو داود و نسائی و ابن سنی**
 از حدیث عبد الله بن عمر بن العاص و طلب سبیل مانور است باین الفاظ که مصنف بیان میکند بگوید
 بحیث نمودن اللهم رب هذه الداعیه العاتیه ای خداوند پروردگار و صاحب این دعاء تمام که نقصان و عیب
 را بجهت در آن مدخلی نیست مراد بدعوت نامه دعوت توحید لا اله الا الله محمد الرسول الله است که از نقصت
 شرک منزله است و از غیر و تبدیل محفوظ و تار و زشتور باقیست و تغییر نمیدهد و اوراق و نسخ نمیکند و او را اثر یعنی
 و جامع تمام خیرات دنیا و سعادات آخرت است که اقال الشیخ ابن حجر و احتمال دارد که مراد با کلمات آن
 باشد و شکی نیست که تمام در حقیقت ذکر خدا و فضیلت او است و ما سوا او ناقص قاله فی المفاتیح که دعوت
 کرده میشود با نهایی سبوی عباده و در وصف دبی تمام حکمت الهی که وی ذکر خدا و جل است و شکی نیست که
 تمام در حقیقت ذکر خدا و فضیلت او است و ما سوا او ناقص قاله فی المفاتیح و نیز کلمات او جامع اندر صفاتی که
 از عقلیات و نقلیات علمی و علی بس اینچنین کلمات الهی وصف حال و مستوجب صفت تمام شده
 و الصلوة القائمة صاحب صلوة قائم اشاره است بمعنوی بی علی الصلوة چنانکه طبعی گفته که از اول آن
 تا شهادتین و دعوت تمام است و جعله صلوة قائمه و تلخیص است سبوی قول و تعالی و یقبون الصلوة و احتمال دارد
 که مراد بصلوة دعا بود و بقیه و بقیه شش از قام علی الشیخ ادا و دم علیه پس بیان دعوت تمامه و تاکید او باشد
 و احتمال دارد که مراد بصلوة قائمه صلوة معهوده است که هر خوا الیه است باز آن و ما الاظهر که ان فی فی الجبار
 است محمد الوسیله و الفضیله بده و عطا کن محمد را صلی الله علیه و سلم بوسیله یعنی مرتبه معهوده و فضیله
 یعنی قدر و مرتبه را بر سایر خلائق و طایفه است که فضیله عطف تغییر کرد و سبیل که احتمال دارد که مرتبه دیگر باشد
 سوا بوسیله که گفته شد و الله اعلم و البقیه مقام محمود و در فتح الباری گفته در روایت نسائی و ابن حبان
 ابن خیریه و طحاوی و طبرانی و سنی مقام محمود بلاست و سنی نقض کرده بر سبک این روایت که فرمودی

که دعوت کرده ما نهایی سبوی
 و وصف تمام نعمت
 که وی ذکر خدا و جل است

است و بر این استوار است که او در مقام محمود یعنی مقامی که شکر و ستایش بی زبان همه کس در شکرند
 بروی تمامه خلایق و آن مقام قرب و شفاعت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در آن مقام استاده
 شفاعت کند اولین و آخرین را و تمامه عالمیان حیران و سرگردان باشند و بحکیم از انبیا و رسل و غیره
 از بهیته و دهمشت ایستقامت دم نتوانند زد و این شهر اقوال است که اکثر محدثین بر آنند و در بعضی تفاسیر از
 امیر المومنین غرقل کرده که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک کردن خدا
 خدا تعالی و نشاندن با خود بر خوش یا گری و خلعت خاص از ملک خضر ایستند و از آن دید که هر چه خواهر کوی
 و هر چه رضای اوست بخوابد و در حدیث دیگر آمده که حق سبحانی بعد از آنکه تعلیم کند که چون بان خدا
 را بسامد در رفته مغفوق گردد استی این نیز علامت اذن است در شفاعت و صفاتی قول اول نه قولی است
 که مقام محمود انجا بود که لواحد بدست حضرت محمد و هیچ غیر از او دم و خرا و نباشد الا که در تحت لوا و دی
 باشند یا نزد معلوم شود که مقام محمدی حبیب و صدر و سلطان آن مکره و مجلس کسیت اللهم صل وسلم
 علی هذا النبی الکریم العظیم سید المرسلین حب قدره و شرفه و احببت تحت لوائه و فضله و کرمه آیین یار
 العالمین الذی و عذره ان مقام محمود و دعا کرده او را قبول خود عسی ان به یک ربک مقام محمود
 الذی بدست با عطف جان یا خبر سید امجد و وف با صفة با احتمال انکه مرکب علم مقام باشند و
 بروایت تعریف ظاهر است بودن وی صفة معبود **روایت کرده این را بخاری در صحاح**
کتاب اربعه و این جهان از جابر را در روایتی است این کلمه زیاده آمده انک لا تخلف المصلی
 بدستی که تو خلاف نمیکنی و دعای خود را اگر کسی گوید که چون حضرت رب الغرة پیغمبر خود را مقام محمود عده
 کرده است و در عده او اصلاحات نیست پس در آمد کردن حضرت اتمه را طلب کردن ایستقامت برای
 وی چه حکمت خواهد بود گوئیم احتمال دارد که امر حضرت برای تو اضع و اضع نفس و اطعمه از احتیاج بدگاه
 کار ساز بی نیاز و استیاف مقام و الاتحرام بوده باشد یا حکمتی که تحصیل ثواب کامل برای امت خود
 اعلام من مسلم سمیع الله انیت مع مسلمانی که نشود اذن را یکبار و دیگر پس الله الکریم و سمیع
 و یقول شهدان لا اله الا الله و یشهد عطف است یقول در بعضی نسخ و اشهاد ان محمد رسول الله
 یعنی در وقت خواندن نمودن شما دین را اجابت او کنند نم یقول بتر گوید یعنی بعد از فراغ و تکمیل اجابت

و کلامه کلام الله
 فان النبی یخلف و یخلف
 و یبرأ منه و یبرأ منه
 و یخلف الله و یخلف الله

گویند از انکه

این کلام

در حدیث

ایحکامات اللهم اعط محمدی الوسيلة والعزیزة واجعلنی الاطین نفعی لامه و نون و کبر و این صاحب طو
 و بعد و نیزه او را یعنی ثابت و قیام در روزه او را و علی علین میان و رجاء مرسلین اعلین نفعی لامه جمع است
 و اصل اعلین بوده باین یا اول بعد ابدال با الف بقا عده شهوات و فیه منصوب است بنابر بدیهه از ضمیر
 منصوبت متصل در احاطه و معان اطلاق و ترکیب درین دو قوه آیند و نیز جار است و فی المصطفین مجتبه نفعی
 و نون و کبر و ان در دنیا کی گریه کان و تقارن محبت او را و فی المقربین ذکره و کبر و ان در زبان ملائکه مقربین
 و انبیا مرسلین ذکر جمیل او را و اجبت شفاعتی بوم القیمة نسبت به شیطان که بکند آنچه مذکور شد مگر آنکه واجب
 نشود ثابت کرد و در او شفاعت من و در ذریه قیامه یعنی مستحق شفاعت کرد و در آن روز **ط** روایت کرده این
 را بطرانی از ابن سعد و من قال حین نیادی المنادی کسی که بگوید یحکامی که ندانم میکند یعنی اذن ان میگوید
 وقت شروع یا بعد از اذن ایحکامات اللهم رب هذه الدعوة القایمة ای خداوند بر درگاه این دعا که است
 و در این است و الصلوة النافعة و در درگاه نمازی که فائده رسانیده است صاحب خود را صل علی محمد و درود
 ناخود و نازل کن از علو صواب خود بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و ارض عنی رضا لا تسخط عیده و راضی شواز
 من عمل قلیل که در مقدمه این است راضی شدنی که غضب کنی بعد وی بلکه همیشه راضی باشی استجاب الله
 تعالی دعوت کسی که بگوید این کلمات ایحکام اذن قبول میکند خدای بزرگ و مستجاب میکند دعا او را
 همان دعا باشد یا دعا دیگر **روایت کرده این را احمد و طبرانی در اوسط و ابن سنی از جابر من**
 نزل به کرب او شده کسی که نازل شود بوی سختی فلیتجین المنادی پس باید که بگوید نمون را در راج گفته
 التجین بنکام صحتین یقال تجین الوارش او انتظار وقت الاکل بعد جل انتی و از درش ناخوانده بطعام
 آئینه فاذکر کبر و اذ اشهد تشهد پس چون الله الکریم نمون در آغاز اذن بگوید بنکام کبر و
 و قتی که شما دین خواند و نیز بخواند و اذ اقال و چون بگوید نمون حی علی الصلوة قال بگوید سامع بی علی
 الصلوة و اذ اقال و چون بگوید سامع علی الصلوة قال بگوید سامع حی علی الصلوة ثم یقول بتر گوید یعنی بعد از اجابت
 تمام اذن ایحکامات اللهم رب هذه الدعوة الصادقة المستجاب لها ای خداوند صاحب این دعا و صادق
 که کذب و همتان در آن راه ندارد و اجابت کرده شده است را و را یعنی مستجاب است وی جابر و در قیام

وحق العید میگردد تغییر کرده باین میافزاید غایتی که نماند زیرا که هر جا که نشسته شود از سر برآورد
 ابهامی بصاف غایت پاک نشود و هیچ که در وقت دریناکی در وی بنماید و شیخ ابن حجر گفته که در اندک زمانی
 بمنزله چشم بر آید که آن سبب دخول اوست و تغییر کرد از اطفال حرارت و شده آن قبل و مبالغه کرد باستمال
 ابهامی که نهایت بر داشتند تا اراتی از آن بانی نماند و همه فانی و منطقی شوند **روایت کرده این**
 را شیخین ابو داود و نسائی و ابن ماجه از ابی هریرة بنک اللهم تریه سیکیم تنزیه که باقی باشد بخدای قدس
 تو ای خداوند بحدک و تسبیح میکنم منسوب کنده و غلطه بنام استایش ذات پاک تو بس خجاک مقبول
 مطلق برای نوع بود و بحدک برای ملائکه و او برای خلقت و هر دو جمله متعلق باشند و مجموع در
 سبحان الله و الحمد لله باشد و این اظهار وجه است از آنچه گفته اند و الله اعلم و در کفایت شرح هدایه از کثرت
 نقل کرده که سبحان در اصل مصدر است که بفرمان علم تسبیح گفته و وی مضروب بفعل لازم الحمد است و بحدک
 و موضع حالت یعنی هر یک که برادر حالتی که حد کو بنده ام ترا چه اگر انعام تو توفیق نمی بود ممکن نیست از من عبادت
 تو انهی تبارک اسمک بزرگ و کثیر البرکت نام تو که کتاب هر خیر و برکت سبب اوست و فعلی **حدک** در ترا
 عظمت و سلطنت و غنای تو بعد بفتح جیم بخت و دولت و بزرگ شدن در چشم مردم است و لا اله الا انت
 معبودی بخنی سوا ذات مقدس تو **روایت کرده این را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و حاکم**
 و طبرانی از عطاء بن رافع و سلم و توفی و طبرانی از انس بن مالک و روایت دارد تثنیه بدانکه مذہب امام احنوفه و دیگران
 مذہب مالک و احمد و شافعی است که بعد از بکر تحریر بسم خجاک اللهم و بحدک یا انزه بنوا اند و جهت دهمی الذی یکنون
 خجانی در کتب ضعیفه مذکور است که شنی و لا یوحیه و نزد ابو یوسف رفته اند تا تو حیه بقول وی بن السبلین بود
 آمده و مختار طبعی وی نیز معنی است و لیکن گفته است که متصلی و تاجید تقدیم کی ازینها نقل است **این نیز روایت**
 است از ابو یوسف و مذہب شافعی تقدیم نمائست تو حیه بحدک در و در قرآن در وی داد قول و تعالیست و
 سجده بحدک حین تقوم تسک ابی یوسف در اختیار ضم تو حیه بانما بحدک ابیر المؤمنین علی است و شنی
 الله عنه که گفت ای صلی الله علیه و سلم کان یقول ذلک لانی الیه ایه و ما امام ابو حنیفه و محمد و احمد است
 که در قطنی در مسند خود بانمودی که رجال او ثقات اند و روایت کرده که بود از حضرت چون شرح میکرد و ناچار از بکر

و جهت می حدیث از امام

پسر من بود خجاک اللهم الحدیث نیز ترمذی انجیر است از ابی سعید بن ابی باربادت و از غیر هم بقول الله
 اگر بکر اتم بقول الله و الله السمع العظیم من الشیطان الرجیم تریه و فقه و فقه روایت کرده و گفته در باب
 از علی و عائشه و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله و ابن عمر و غیره احادیث آمده و حدیث ابو سعید که گفته
 شد اشهر حدیثی است در سنن و احادیث و الا قوی از اهل علم باین حدیث اما اکثر اهل علم قابل اند باینکه
 روایت کرده شده است که حضرت میگفت خجاک اللهم و همچنین روایت از عمر بن الخطاب و علی بن ابی
 نزل اهل علم از تابعین و غیر ایشان استی کلام محمدی و درین احادیث ذکر توحیه نیست پس در زانیض زیاده
 بر آنچه مشهور است نکنند و لهذا اصل نمائیم که در مشهور نیست و در زانیض نمی آید و هر چه جز آن ابو یوسف نقل
 کرده محمول بر نماز تجمیع است بلکه بر مطلق فوائد شیخ محال الدین ابن الهمام گفته بود این محل است آنچه صحیح
 ابی خواند و سنن سنائی ثابت شده که حضرت صلی الله علیه و سلم بود چون می آید که گذارد و نقل طبع را
 میگفت الله اکبر و جهت دهمی پس این حدیث مفسر باشد خبر را که در غیر اوست انتی بقره بحدک یا انزه بنوا اند و جهت دهمی الذی یکنون
 فی تأیید مذہب الشافعی و الله اعلم میگوید که در بعضی حنفیه که قابل اند تو حیه مستحب است ایمان آن
 بعد از تسبیح از بکر تحریریه زیرا چه تو حیه او که و افضل است و در حدیث غریبه و بعضی گویند این روایت
 بطول کس قیام قیام در محراب مقبل قبله بدون نماز و این مذموم است و شرح میس سر و او است که بخواند از
 بعد از بکر تحریریه و منبای این اختلاف تعدد مسح هدایه است که در بعضی نسخ و الا ولی ان لایاتی بالتوجه قبل
 البکر لتصل النیت به و واقع شده یعنی اولی است که بخواند و جهت دهمی را پیش از بکر بلکه بعد از اتمام خواند
 تأیید متصل بکر باشد و در دم کث مذکور حاصل نیاید چه اولی در نیت قرآن وی تکبیر است و رواه توحیه
 فصل میشود بر این نسخ ضمیمه در رجوع مسوی بکر است و در بعضی نسخ باقی بدون لفظ است پس ضمیمه راجع
 توحیه بود و معنی آن باشد که بخواند و جهت دهمی را پیش از بکر تا نیت متصل او باشد بحدک بحدک و وی بحدک
 نیزه و غریبه و شمنی عبادت هدایه را بنیاده و لافصل کرده و هم وی موافقت شرح ابن الهمام و هدایه و کفایت را اقتدر
 و الله اعلم الله اکبر کبر خدا ی تعالی بزرگست از هر کسی که نامیده شده است بکر و بعضی گفته اند حال موکد است
 مثل زید ابوک عطفو فاقاله القهستانی و الحمد لله کثیرا و شاد و جمیل مر خدا است شاد بسیار پس کثیرا صنف مصدر محذوف

حدیث

باشد چنانکه در بعضی روایه آمده الحمد لله کثیرا و سبحان الله بكرة واصبلا و تیزیه سکنیم خدا تعالی را در بار داد و
 تخصیص این دو وقت بجهت اجتماع ملائیک شب و روز است و الا مقصود تیزیه خدا تعالی است از جمیع اوقات
 روایه کرده این را مسلم و ترمذی و نسائی از ابن عمر الحمد لله کثیرا و سبحان الله بكرة واصبلا و تیزیه سکنیم خدا را
 حمد خدا راست حمدی بسیار پاک از جمیع نقایص و مبرازات و پاد و سمع و برکت داده شده و در
 که در آن خبر گفته بوده باشد **روایه کرده** این را مسلم و ترمذی و نسائی از انس بن مالک
 و درین روایه کلمه فی مقدرات بقرینه روایه آینده که ابو داود و نسائی بر روایت دوم زیاده آورده اند لفظ
 فی **روایه** یا از قبل حذف و اتصال است که حذف کرده شد کلمه فی و متر کرده شد بجزیره و مبارک و
 این هر دو وجه بلاغته روایه اخیر است و الا مبارک استعدی بجزیه سکنیم و هیچ حائجه به وجهات مذکوره
 ندارد اللهم بعد منی و من ذنبی کما بعدت بین المشرق والمغرب و لفتی من خطی من کما نقیت الثوب الاصل
 من الدنس **روایه کرده** این را طبرانی از سمره بن جندب و فی صلوة الطلوع و لم یجد در نماز فضل دعا داده
 قطع از طلوع و طاقه است یعنی اقیام و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را قطع گویند و اگر استعمال
 او بر غیر روایت آمد و مبیغه تفعل یا برای تکلف است یا برای مبالغه که بنده تکلیف از رعایای آرد
 و مبالغه در طاعت و فرمان برداری میکند **یعنی خصوصیت دعا** و اندک بلغوه قطع مخصوص بر روایت
 ابو داود است و دعائیت الله اکبر کثیرا سترتبه و الحمد لله کثیرا سترتبه و این فقره را ابن ماجه ذکر کرده
 است چنانکه در مشکوٰه است و سبحان الله بكرة واصبلا و الحمد لله کثیرا سترتبه و الحمد لله کثیرا سترتبه و الحمد لله کثیرا سترتبه
 یعنی لفظ الرجم مخصوص بر روایت ابن ماجه و سبقتی است و اولی است که این هر دو در بالای کلمه الرجم باشد
 تا بر این دلالت اظهر بود چنانچه در بعضی نسخ و مد و بشود من نفعه و فتنه و هزله بانه بجهت خدا از دفع شیطان
 و فتن وی و هزله بر سر بر وزن ضرب مجزوست بدل از شیطان الرجم و نفع و فتن و میدان و پیرا کردن است
 و مراد دفع شیطان کبیر و خود سبندی است که شیطان و وی را درین و در طبعی اندازد و این معنی را بر وی می آید
 و بعد از آن تکریر بسیار در پس خود را از دیگران معظم میدارد و دیگران را خیر می شمارد و مراد فتن که معنی دم کردن
 است سحر دانسته اند که شیطان آدمی را میبکشد تا باشت بر کردن آن مینویسد یعنی مناسب است بقول حق سبحا

من شرف الثقات في العهد که مراد بان زمان ساحره اند که اقال الطینی بعضی گویند مراد شعریست که میدرد و می
اندازد و نفس ادبی دی برادر زمان دی مانند انصوح مراد شعریست که میگوید که متضمن معنی کز نفس و بگو
مسلمانانست و هر وقت معنی غیر که تینیه حرکت لطیفه مثل حرکت عین و افعیان است و بعضی فسط و خش که
بمعنی زیر کردن است و بعضی دفع و ضرب بهمه این معانی آمده و مراد بهتر اینجا نیست و افتادن در مردم عیب کوی
وطن و شسته اند کجا ذکره ابن الانبر و بعضی گویند بهتر شیطان و موسه و القارفته و انتقاد و فاسد مراد
که در دهایی مردم می اندازد و در حدیث آمده که هر نمونه است که نوعی از جنون است که عارض میشود بآدمی زاده
مثل صرع و می اندازد و او را مانند مست اگر این تفسیر صحیح رسد معین گردد که مراد همین است
روایه که ده این را ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و ابن ابی شیبہ و بعضی از حدیث جبرین ^{مطعم}
سبحان ذی الملك و الملكوت باکت صاحب ملک ملکوت مبالغه ملک است و بعضی گویند ملک عبارت از
عالم ظاهر است که از اجزای ظاهره و در یافت و ملکوت عبارت از عالم باطن که درک او بواسطه
است و بواسطه ظاهر در توان یافت و الجبروت و منزله است صاحب جبروت که مبالغه است در جبر بعضی
تقریباً می گفته جبروت اصلاح نوعی از قدرت است بسبب اقتدار یا مبالغه یا تکلیف و الکبریا و العظمه
در نحوه صیاح شرح ^{روایت کرده این را طبرانی در او سطر از حدیث ابو اقال الامام و می گویند امام}
در نماز اختتام سوره فاتحه را که نسبت غیر المعصوب علیهم و الاصلین لعل الاموم من باید که بگوید متذبی
لفظ آیت بحسب الله چون آیت گوید یا سجد و بعد از خدا استعالی و قبول کند دعا و او را نویدی در ذکر گفته آیت
جبار گفته است انصح و اشهر آیت بد و بحقیقت است در دم و تقصیر و تکلیف بیوم االه چهارم بد و تشدید بد و دو
اول مشهور اند و اخیر را واحدی در اول و سیط حکایت کرده و مخفی را اول است اشتی قاضی عیاض و در شان
گفته انکار کرده اند اکثر تشدیدیم را و تغلب و غیر ضرورت شعرا انکار قصر الف نیز کرده لیکن یعقوب او را
تصبیح نموده است دنون و می همیشه مفتوح است مثل لیت و لعل و در فعل و ی اسن الرجل تشدیدیم میگویند
انتهی و در هدایه است که در قصر و روی دو وجه است و تشدید و روی خطا فاش است معنی در موضع
نهانی گفته زیرا که در کلمه قرأ نسبت معنی قاصد بن در قول و تعالی و لا این البیت الحرام و نزد عالم بحقیقت

و همما الله مفسد نماز است خلاف ای بویست کذا فی الکفایه و بعضی گویند زودترین هم مفسد نیست و علیه القوی
 کذا قال ابن الهمام و وی از اسماء انفعال است مثل صد زود و جمود یعنی اولیهم استحب است و بعضی گویند این
 اسمی از اسماء خدا تعالی است در اصل که بین بقصر بوده پس الف زود و اصل کرد زود و وی یعنی وی است یا الله
 استحب و عا کذا فی المنزق در کرده است این قول را نووی با کما این اسم ثابت نشده است اگر کما
 و سنده و اسماء و تعالی بدون کتاب سنده ثابت نمیشود پس این اطلاق درست نباشد و بعضی گویند این
 درجه است در بهشت و بعضی گویند معنی آیین کذا که چون است یعنی بختی و بعضی معنی ای اولیهم است و بعضی
 انفعاله گفته اند **روایت کرده این را مسلم و ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه از ابویوسف و بخاری و ابن**
الامام علی بن الحسین الاموم چون آیین گوید امام در نماز بعد از قراة سورة فاتحه پس باید که آیین گوید مقتدی بعد از
 تعلیل که تا بین امام و ماموم هر دو را بقول خود من واقف بامینه تا بین الملایکه پس کسی که موافق افتد آیین
 گفتن وی آیین گفتن ملائکه را که موافقه امام تا بین میکنند ضایحه در روایت بخاری آن تصریح نموده که اذا
 امن القاری فامنوا فان الملائکه توسل لمن واقف بامینه تا بین الملائکه غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تدریه شود
 مراد از آنچه پیش گفته اگر کسی مانع صغیره وی و حق سبحانه و تعالی این مغفرت و ثواب را از خصایص این موافقه
 دلوازم وی گردانیده است و شاید که ملائکه ترانه این کننده را استغفار نیز میکردند یا شاید که خوشنویس را
 بانتظار نماز دعا میکنند بر حقه و مغفرت **روایت کرده این را شیخین از ابهره و لما قال و هنگامی که میگفت**
احضرت علی علیه السلام که آیین مدتها صوته دراز میکرد بان کلمه او از خود را طاهر ملک متبعین بقونه روایا
 لا تقه نیست که مراد از مد صوت چهار مدان باشد و اشارت به الف نیز تواند بود که گفته میشود **است**
روایت کرده این را احمد و ابوداؤد و ترمذی و ابن ابی شیبه و اوائل بن جر و در روایتی رفع بها صوته
است یعنی بر میداشت و بلند میبخت با کلمه آیین او از خود را و این صریح است در هر **روایت کرده**
این را ابوداؤد و ترمذی و کان از افعال آیین بیع من علیه من الصف الاول و بود احضرت علی علیه
 علیه و سلم که چون آیین میگفت می شنواید کسی را یا می شنید کسی که متقل وی می بود از صف مشین
روایت کرده این را ابوداؤد و ابن ماجه از ابهره و در بعضی روایت بر حدیث سابق این تفرغ زیاد

نماز

فیرحمها المسجد پس می زید و مضطرب و حرکت سخت میکرد مسجد با و از الحکم الا برحاج الزیدین و ضعیفان کذا فی
الق **روایت کرده این را ابن ماجه بدانکه تحکیم** از اختلاف نیست و استحب قراة آیین بعد خواندن
 فاتحه در صلوته و غیر وی و محقق وارد شده است در فصل تا بین در نماز بعد قراة غیر المعصوب علیهم و لا الضالین
 احادیث از ابهره و سمرقین حذیب و ابن عباس و عطاء و اوائل بن جر و عایشه و غیر ایشان از رضوان الله
 علیهم اجمعین در تفسیر مدارک گفته دی از قرآن نیست با اتفاق بدلیل آنکه در مصاحف ثابت نیست مگر قول
 می بر انتی و گفتن وی بعد از قراة فاتحه الکتاب در نماز سنده است با اتفاق و فضل بسیار دارد خواه مشرب یا
 خواه امام خواه مقتدی هر چند ایش گوید در تا بین مقتدی در نماز سری بر تقدیر سماع خلافت است نزد
 فقیه ابو جعفر گوید از جهت خط هر حدیث و نزد بعضی گوید از جهت عدم اعتبار این جهت عدم اعتبار این جهت
 سماع کذا فی شرح ابن الهمام و التایید و ذهب امام ابو حنیفه رحمه الله سنده تا بین در نماز جهری و سری و
 اسرار است مطلقا امام باشد یا مقتدی یا منفرد یا جمعه و در حدیث امیر المومنین عین الخطاب این معنی گفته
 چهار مرتبه است که اتفاق کند از امام کی از آن آیین است و مسوطی و جمع الجوامع از ابی و اوائل بن جر روایت آورده
 که گفت بودند عمر و علی رضی الله عنهما که هر یک از بسم الله الرحمن الرحیم و نه توبه و یا بین روایت این جریر
 و الطی و بی و ابن شهاب بن فی الشیخ و یقین احمد و ابویعلی و طبرانی و دارقطنی و ما کم درست کردید غیر از حدیث
 شعبه از علقمه از اوائل روایت کرده اند که وی نماز کرد با احضرت علی علیه السلام پس چون رسید احضرت تا
 و لا الضالین گفت آیین و اخفا کرد بوی او از خود را حدیث و بجهت آنکه آیین دعا است چه معنی او استحب است
 و سبیل و وظیفه را و عیبه اسرار است علی ما قال تعالی ادعواکم لفرع و ضیفه کذا فی التمهات و الکفایه و در کتاب
 مسبوط شیخ الاسلام گفته که نه بعلی و عمر و عبد الله این معنوست رضی الله عنهم و این معنوست گفته
 ترک کرده اند مردم یعنی صحابه هر تا بین ترک کرده اند مگر جهت علم ایشان بفسخ آن انتی و احادیث در
 جانب هر تا بین در نماز جهری نیز بیشتر معتبر آمده و نه حدیث فنی و احمد همان است پس تواند که هر بر
 تعلیم بوده باشد چنانکه با و عیبه دیگر که در نماز مانورند و در تشهد نیز رفع صوت بر جهت از احضرت علی علیه
 علیه و سلم ثبوت پیوسته و چون انقضای صحابه بطریقه تا بین را و دانستند که گفتن وی در نماز افضل است

ما در باب ۴

کتابخانه مسجد
تفت

موضوع

تہ و کسبی

۳۰

فہمی

این زیاده را ساکن و مباح و متقی و قیوت فی الجهد قنوت بخواند و نماز را با دعا و **روایت کرده**
 این را از راه حکم از آنست که گفت همیشه بود بفر خدا صلی الله علیه و سلم که قنوت بخواند و نماز را صبح تا آنکه مغایرت
 کرد دنیا را و آیه کرده این ابی شیبه موقوف از قول ابن عمر رضی الله عنهما انجدیث متمک شافعی و احمد و مالک
 است در ذکر سبیه آن بطریق تاکید و نزد ابو ضیفه قنوت و نماز صبح اصلا نیست و بدقت است زیرا که
 در احادیث صحیح دیگر است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از بیکاه و نماز صبح قنوت خوانده و آن دعا بود
 و قصه پرمعونه بر عذر دو آن بجای که قرار گشتند بعد از آن چون که بپایس ملک من الاثری او توب ظلم
 او یغیر بهم فانه ظلمون زول یافت ترک کرد این را سنائی و ابن ماجه و ترمذی از ابی مالک شیبی رضی
 الله عنه که وی سوال کرد پدر زکوار خود را از قنوت نماز صبح پس جواب داد که نماز کرده ام در بس بفر خدا
 صلی الله علیه و سلم پس قنوت بخواند و نماز صبح و نماز کرده ام در بس ابی که در عثمان و علی رضی الله عنهما
 و دیده ام این را که قنوت بخواند و نماز صبح پس که این بدقت است مگر فرمود و ترمذی گفت هذا حدیث حسن
 صحیح کذا فی الکتاب و شیخ ابن الحام نیز بعد از ابراد احادیث و آثار از طریق و تکلم تعلیل و تضعیف در آن مقرر
 ساخته و تصحیح نموده که قنوتی که در نماز صبح از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده و بعضی کسیده است همان دعا
 بود بر جماعت کفار تا مدت یکماه و قنوت مکرر پیش از آن و پس از آن و اگر بعضی اصحاب بصحبت رسیده
 آن نیز محمول بر حوادث و نواز است **نماز ابو الحقیق و ابی الحقیق بالتقدیر و الله اعلم فی سائر الصلوة ان**
نزل نماز که اوقات مع الله من جمله فی الرکعة الاخره و قنوت بخواند و جمع نمازهای مفروضه اگر در واد بر
مسلمانان حادثه قوی از حادثه زمانه و عاکنه برای دفع آن و می که بگوید مع الله من جمله یعنی بعد از رکوع هر
ایره از نماز و پس از آن خلفه و امین بگوید یا بیکه پس وی باشد از وقت نماز **روایت کرده این**
 احمد و ابوداود و ابن عباس که گفت قنوت خواند بفر خدا صلی الله علیه و سلم یک ماه بی در پی در نماز ظهر و عصر و
 مغرب و عشا و فجر چون می گفت مع الله من جمله در رکعت ایهره و این دعا بود بر قبیل از بنی سلیم و این می گفتند
 کسانیکه پس از وی بودند انتهی و اذا جلس للتحشید و چون نشیند و نماز برای تشهد این دعا بخواند و بنحیه این
 ذکر مخصوص تشهد است و اما دست بر نهما و بن از قبیل اطلاق اسم بعض علی الکمل و عانت التبیات

این سخن گفته اند از اول
 این سخن را از اول
 کذا فی

و الصلوة و الطیبات تمام عبادات قویه و تمام عبادات فعلیه و تمام عبادات مالیه ثابت است بر خدا تعالی و قدس
 و امام مجی الدین نووی در شرح صحیح مسلم میگوید که تخته معنی سلام و ملک ایضا و عظمت حیات آیه و حیات بر لفظ
 جمع آورده زیرا که با دشمنان عالم را از عرب تخم کینه مخصوص بود که اصحاب ایشان را ایشان را بدان تعظیم و تکریم
 بنمایند و در عرب انعم الله صبا حاد و در غم زنی هزار سال و مانند آن می گفتند پس گفته شد در مسلمانان را که بگوید یا حی یا
 قیوم معنی جمیع الفاظ که دلالت بر توحید و از همه نامت بر باد شاه و است آن را که خالق عالم است و او است
 مستحق آنها و بر دیگر آن نیز عاریتی پیش نیست و گمانی در شرح صحیح النجاشی نقل منبیا که الفاظی را
 که بدان تکیه بروردگار تعالی توان کرد پس خصوصیات الفاظ را گذاشت و معنی مطلق تعظیم استعلاش کرد و گفت
 التبیات شد معنی جمیع انواع تعظیم ثابت است بر خدا تعالی شانه و او است مستحق آنها و غیر او و بعضی گویند **صلوة**
 نمازهای فرایض و نوافل است و بعضی بر معنی دعا نیز حمل کنند ای الذوات کلها تید و بعضی بر معنی رحمت نیز گویند
 یعنی رحمتها همه از دست هو الرحمن الرحیم و از طریقات کلمات طیبیه که باقی خباب صمدیت باشد و اعمال صالحه
 نیز مراد دارند و تمامه این معانی صحیح و مناسب مقام است سلام علیک ایها النبی و رفته الله و برکاته و دعا و غیره و سلاط
 بر تو ای پیغمبر رحمت خدا و بر کتبی او و وجه خطاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلکه حاضر نیست آنست که چون
 در واد بیکاه در اصل یعنی در شب معراج بصیغه خطاب بود دیگر غیر ندانند و بر همان اصل گذاشتند تا ایشان را در آن
 حال کرد خود آنحضرت صلی الله علیه و سلم همیشه نصب العین مومنان و ذرة العین عبادان است در جمیع احوال
 و اوقات خصوصاً در حالت عبادت که وجود نورانیت و انکشاف درین محل شایسته قوی تر است و در بعضی
 روایات آمده که این کلامه بطریق خطاب در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم می گفتند و بعد از رحلت
 وی السلام علی النبی می گفتند شیخ ابن جریر گوید این روایت را شنیده ام و گویند است که ابو ثوانه و ابو نعیم و یحیی و عثمان
 آورده اند السلام علینا و دعا بسلامت بر ما که حاضر اند اگر چه مصلی و ملائکه و اگر مومنان آنس و جن را نیز نزل
 دارند بعد نباشد علی عباد الله الصالحین و بر بندگان خدا تعالی که صالح اند حاضر و غایب و دور و نزدیک
 و بر زمین و در آسمان و بنده صالح آن بود که ادا حق عبودیت برده می که فرموده اند بجا آوردن استقامت بران و در واد
 بهیچ وجه نرسد و در ظاهر و باطن وی را نیاید و صلاح را مراتب بسیار است بعضی فوق بعض و اعلا مراتب

این سخن را از اول
 این سخن را از اول
 کذا فی

است که نسخ ما در نسخ اسرار و جان غوث القلین رضی الله تعالی عنه و رضاه و کتاب خود فوق الغیب منقول
 که صلاح حالت زوال ارادت و فانی مطلق است و بودن بنده قائم بر ادنی و فعل او انهی و ترجمه صلاح و احوال
 کتاب در بیان الاهی استیجاب و دعایهم فصل ترابین گفته شده است اینجا باید که بکسیت و بکبریا که بعضی نسخ
 این کتاب که خالی از فوق بنید لفظ سلام را که در تشهد واقع شده و هر دو جا بر فرزند بی و سنائی بدون الف
 و لام نوشته و صاحب مشکوٰه میگوید بنیافتم و صحیحین سلام را بدون الف و لام و لیکن صاحب جامع الاصول
 از نزدی روایت کرده است و نسخ این حجر از نووی نقل کرده که جایز است در سلام علیک و فیما بعد حذف الف
 و لام و انبات افضل است و وی موجود است در روایات صحیحین و بار نسخ این حجر گفته که واقع شده است
 در هیچ روایتی از طرق حدیث ابن مسعود بخلاف لام و اختلافی که هست در حدیث ابن عباس است و اعلم
 اشبه ان لا اله الا الله و تشهد ان محمدا عبده و رسوله و در روایت سنائی زیاده ای و حده لا شریک له بی تکرار
 لفظ تشهد آمده و لیکن روایت صحیح در باب حنفی همان اول است **روایت کرده این را جامع همه**
 ایشان ابن مسعود و صفی در سنن الکبیر از علقمه و صفیون حدیث ابن مسعود این است بودیم ما صحابه که چون
 خلف الخضر صلی الله علیه و سلم نماز میکردیم میگفتیم در دعای تشهد السلام علی الله من عباده و علی هر صل و میگوید
 و علی طایف و فلان انحضرت بجانب صحابه وید و گفت خدا خود سلام است یعنی خداوند سلامت و سلامت
 دیگران سلام بروی معنی ندارد و لیکن کوبید التّجیات بعد الی اخره و تقدیم این تشهد اشاره است بلکه بخبر
 است از روی اسناد و مشهور ترین است از روی رجال و نزدی گفته علی اکثری از اهل علم از صحابه تابعین نیز
 هم برین است که فی فتح الباری و تشهد ابن عباس منین التّجیات المبارکات الصلوة الطیبات بعد
 التّجیات مبتدا و مبارکات منتهی الصلوة الطیبات معطوف اند بر مبتدا الخیر و حرف عطف و بعد
 خبر مبتدا است یعنی تجیاتی که افزونی کرده شده است و امان و صلوة و طیبات همه است در دعای واجب خانه
 را که تا قبل فظا هر است که هر چهار جمله مبتدا اند بخلاف عطف چنانکه متعارف اهل فقه است بایسبیل تعداد
 و الله اعلم السلام علیک ایها النبی و رحمت الله و برکاته السلام علیک ایها النبی و رحمت الله و برکاته السلام
 الا الله و تشهد ان محمدا عبده و رسوله **روایت کرده این را مسلم و صحاب کتب و ابن عباس**

این جمله

از ابن عباس نقل را که از شفعه این تشهد است بجهت بیانی لفظ مبارکات که موافق کریم است بجهت من عند الله مبارک
 طیبته و در هر باب ما تشهد این مسود است که سابق گذشت بجهت غایت شهرت و دنیا به صحابه و بعضی احادیث
 معراج واقع شده است که انحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که چون بپای خوش بسبیم و نغمه از امت بدهد گرم
 خوشی در غنای برین طاهر است پس قطره از اینجا فرو چکید و مان را گشت دم بر زبان من آمد و الله که هم کس هیچ خبر
 نداشت بدید باشد که شریقی را باشد از ان پس علم اولین و آخرین برکت آن را حاصل گشت و بران طاقی بدید
 کرد پس در گفتند خدای خود را نماز که هم شتم بالتّجیات المبارکات الصلوة الطیبات بعد حضرت حق جل
 و علی فرمود السلام علیک ایها النبی و رحمت الله و برکاته و گفتیم السلام علیک ایها النبی و رحمت الله و برکاته
 طایفه گفتند تشهد ان لا اله الا الله و تشهد ان محمدا رسول الله و تشهد ان محمدا عبده و رسوله و تشهد ان محمدا
 تشهد منین التّجیات الطیبات الصلوات بعد السلام علیک ایها النبی و رفته الله و برکاته السلام علیک ایها النبی و
 الله الصالحین تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و در روایت سنائی و حده لا شریک له و در روایت مسلم
 در جمله نانی زیاده آمده **روایت کرده این را مسلم و ابو داود و سنائی و ابن ماجه از ابو موسی اشعری**
 و بر پایه سمر بن جندب و دعای تشهد منین التّجیات الطیبات بدون عطف و الصلوة و الملک بعد هر دو جملات
 است **د** روایت کرده این را ابو داود و سمر بن جندب و بر پایه جابر بن عبد الله و دعای تشهد منین التّجیات
 و الله التّجیات بعد الصلوة الطیبات السلام علیک ایها النبی و رفته الله و برکاته السلام علیک ایها النبی و رفته الله
 الصالحین تشهد ان لا اله الا الله و تشهد ان محمدا عبده و رسوله و در او کار نو و است که بخاری و سنائی گفته اند
 که زیاده تمثیل در اول تشهد صحیح نیست از انحضرت صلی الله علیه و سلم انهی و هیچ یکی از منین ان تشهد را اختیار
 نکرده است **روایت کرده این را سنائی و ابن ماجه و حاکم از جابر رضی الله عنه** منین التّجیات بعد
 التّجیات بعد الطیبات بدون لفظ بعد الصلوات بعد السلام علیک ایها النبی و رفته الله و برکاته السلام
 و علی عباده الصالحین تشهد ان لا اله الا الله و تشهد ان محمدا عبده و رسوله و این تشهد اختیار امام مالک است
 زیرا که عمر ابن ابی رزوم بالای بنی فرزند و میگوید از منی به بران انکار نکرد پس بمنزله اجماع باشند و گفته اند که در جواز
 الفاظ تشهد خلاف نیست بهر وجه که خواندند و درست است سخن در اولی و افضل است و تسک نیست که آنچه

و روایت امیر المومنان عمر
 رضی الله عنه صحیح

بنی خازم

منقول من كتاب
 الالهيات
 لفظ الالهيات
 مراد و الالهيات
 الالهيات ذات الالهيات
 منقول من كتاب
 منقول من كتاب
 منقول من كتاب

ابن حبان و حاکم و احمد از ابی سعید انصاری من ستره ان کتال یفتح یا و ضم آن هر دو تصحیح کرده اند بالمکیال الاونی
 از اصلی علین اهل البیت فلیعل کسی که خوش آید او را و سازد که در اندامیکه به جای ثواب را یا پیوسته شود برای وی
 ثواب به بیانه و سائر اعانت معنی اگر کسی خواهد که مراد خود را بر وجه اکل دائم بیاورد وقتی که خواهد که در روز ستره بر ما که
 اهل نبوت و کرامتیم پس باید که اجتناب بکند اللهم صل علی محمد و آل محمد و از واجبات المومنین خداوند را در وقت
 بر عبادی که غیر است و بر زمان او که مادران مومنان اند در وجوب اتمام و تکریم کفاح و ذریه و اهل نیکه کما صلیت
 علی ال ابراهیم و در بعضی نسخ لفظ است انک حمید مجید **روایت کرده این را ابو داود از ابی هریره عن رسول الله**
 محمد کسی که در روز ستره بر محمد صلی الله علیه و سلم و قال و بگوید بعد از وی اللهم انزل المقعد المقرب عندک یومئذ
 خداوند را فرود آرد او را جانی که نزدیک گردانیده شده است نزد تو روز قیامت و گفته اند که وی مقام محمود است و
 بعضی گویند نشستن حضرت است بر عرش و کسی و بعضی گویند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مقام است
 یکی مقام نفاذ که بر سینه دوم درجه است و درجه که هم درجه بالا از روی نه که افاضه او علم و حجت است و شفاعتی
 کسی که اجتناب بکند واجب کرده و لازم شود او را شفاعت من **روایت کرده بر او بطانی در کبر و در مطاعا**
 از روی معنی نابت و احمد نیز همین الفاظ اخراج کرده است و عدم ذکر او بطلان هر معلوم نیست ثم یترجم من الدعاء
 اعجبه الیه فیدعوا لیه بایده که اختیار کند و بر کبریا از دعا هر چه خوش آید تر است بسوی او پس و عاکنه یعنی
 در قعره فارغ از صاعده را حضرت صلی الله علیه و سلم هر چه خوش آید و عاکنه و در دعای که خاطر خواه او
 باشد بخواند بعد از آنکه منته کلام ناس نباشد و سوال و طلب ایشان ممکن نبود پس اگر بگوید بشارت اللهم عظمی
 شعیر او ملجا باطل میشود و ما از او را بجنیفه بیاورد این از جنس کلام دوم است و در مقام تفصیل زاده است
 فعلیک به **روایت کرده این را بخاری از ابن مسعود و یستعد و یاید که استفاده کند در دعا و شهادت باین**
 کلمات اللهم انی ائوذ ذک من عذاب جهنم خداوند ابر نشی که من بپناه میکرم تو از عذاب دوزخ مراد
 دخول دوزخ است از قبیل ذکر مسبب و مسبب من عذاب القبر و بپناه میکرم از عذاب کور و من قسمة الحیا
 و المات و بپناه میکرم تو از ابتلاء حالتی که مانی که موجب زنی و ذل و احوال کرد و از طریق حق و راست
 باشد بر ترک مطایفه دین اسلام و عدم صبر و در آل و از قسمة مردن که در سوسه شیطان نزد موت و عذاب غیرا

و الله اعلم

و اگر در سوسه شیطان داخل قسمة میا و از قسمة قنات مخصوص بفسقه و احوال بدان سوال میکنی بپناه می داری
 و من قسمة المسح الذی جال و از قسمة مسح و جال که مسلول است در بعضی از بخاری شام و در آخر زمان از خراسان برآید
 و دعوی الوهیت نماید و با ستره از خورق عادات از دست بی ظاهر شود و مردم را گمراه کند و بسوی خود کشد
 و تفرقه بطلیم مسلمان راه یابد و از دست عیسی روح الله علیه السلام مقول کرد و مسیح اسم مشترک است میان
 میان و جال و عیسی علیه السلام و لیکن در جال مقید میشود بقلب و جال و عیسی علیه السلام مطلق و عیسی بر مسیح
 زمان گویند که هرگاه ابرص را مسح و لمس کردی فی الحال یبش و در جهت آنکه از شکم مادر مسوح برآمدی الایس
 و چو کنت کالطفل را ز در آید بدان باشد یا آنکه بسیار مساحت میکرد زمین را پس مسیح معنی قطع باشد
 و این و بر شرک است میان او و جال و جال را مسح زمان گویند که یک طرف روی وی موازی است و مسوح
 و چشم دارد و ندارد یا از آنجمله که مسح کرده شد از وی غیر و جال جفا که مسح کرده شد از عیسی علیه السلام هرگز بد
 و زمان وی مسیح که بر منم و قسمة بدین نیز آمده ابو داود و گفته شد و نام و جال است و قسمة لقب عیسی علیه السلام
 و الاول شهر و بعضی گفته اند که تبسند پیشین و بحیف ان بر هر دو اطلاق میکنند و آنکه گفته اند که نام و جال است
 مسیح است بجای تسمیه خطا است و جال شوق از جال است و جال معنی خلط و مکر و خداع و تبسند آید و جال اغنی
 باطل گویند وقتی که حق را باطل خلط و ملبس و تنویر نماید و معنی کذب نیز آمده وجود انیمالی در جال ظاهر است
معه حب **روایت کرده این را مسلم و اصحاب کتب اربعه و ابن حبان از ابی هریره اللهم انی ائوذ ذک**
من عذاب القبر و ائوذ ذک من قسمة المسح الذی جال و ائوذ ذک من قسمة الحیا و المات اللهم انی ائوذ ذک من
المعزم و الاثم ترجمه این دو لفظ در دعوات صباح سبق ذکر یافت **روایت کرده این را بخاری**
 و او و دشمنی از عاقله اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت خداوند ایا بپناه میگیرم از آنکه من و آنچه که پیش
 کرده ام کنایت از جمع کنایان تا قطع نظر از معنی پیش نیست یا اعتبار از قسمة نیست بعضی از آنان بعضی
 چه کنایان که واقع میشود بعضی پیش از بعضی میباشند و یا مراد از آن است که هنوز تو قیامت نیامده
 و طلبش آنست بر تقدیر وقوع و ما اسررت و ما اعلنت و آنچه پنهان کرده ام اگر کنایان و آنچه آشکارا کرده
 ام و ما هرقت و آنچه اسرار زده ام و از حد و گذشتنه ام و ما نیت اعلم به منی و یا مراد از آنکه که تو انگری با آنچه از

ظ
مل

بعضی

والله اعلم

وثلثون بس عدد مجموع این اوقات رکنه سی و سه باشد و این روایت همانا بقدر سهیل را روایت حدیث ابراهیم که
 وجمیع این تکریرین در یک صلوة ثلث و ثلثون و این بقدر سهیل است چه را از آنست که هر یک را سی و سه بار گوید چنانکه در
 احادیث دیگر مخصوص عیدیکه است **س** ایراد کرده این روایت را مسلم سهیل از ابی هریره و صفی بن یحیی
 کرده چه روایت مسلم آنست یقول سهیل احدی عشره احدی عشره فجمع ذلك ثلث و ثلثون احدی عشره و
 مرتبه بی و اوه عطفه و زیاده فی لفظ جمع و الله اعلم و بعضی بر روایتی عشر عشر عشره ابراهیم را از کلمات ثلثه ده بار
 بخواند که مجموع سی باشد و این روایت را تابع و موید یافته شده است مگر آنکه نبی بر عدم ذکر احدی باشد و الله اعلم
 ایراد کرده این روایت را بخاری ایضا از ابی هریره و بروایتی من سج الله برب غضب را بنا بر طریق صلوة
 ثلثه و ثلثون کسی که سبحان الله گوید خدا تعالی را در پس هر نماز فرض سی و سه مرتبه و حمد الله ثلثه و ثلثون گوید
 خدا تعالی سی و سه بار و ذکر الله ثلث و ثلثون و الله اعلم که کسی این مجموع فرود نه باشد حال تمام
 التایید بیشتر گوید برای تمام کردن عدد صد یک مرتبه انجله لا اله الا الله و حمد لا شریک له الملك و الحمد لله و یوحی کلشی قدیر
 غوث خطایه افزیده شود که ثلث و ثلثون مثل زیاده را چه باشد که ثلث و ثلثون در یاد گرفت زبده
 تحریک گفت آب و شیر و زجران **س** روایت کرده این را مسلم و ابو داود و نسائی از ابراهیم و معقیات
 بضم میم و فتح عین و کسرات مشدده و با موحده اسم فاعلت از تعقیب معنی آنکه غلب چیزی چنانکه در این کلمات
 را معقیات را ثلث از آن گویند که خوانده میشود عقب نماز یا حفته که بعضی در بی بعضی فی ایند در خواندن چنانکه
 ملایکه میل و نهار را که برای رفع اعمال مبدکان و حفظ ایشان بی آیند در بی بگوید و قرآن مجید تسبیح معقیات واقع
 شده که معقیات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله یا ربی الله هر یکی از آن اعاده کرده میشود مره بعد
 مره و اعاده ذکر را بجا بی آمدن لازم بود و در بعضی شیوخ منقولست که این تسبیحات را معقیات از آن گویند
 که هر یکی از آنها صلاحیت آن دارد که عقب دیگری بیاورد چنانچه در حدیث آمده است که ضرر نمیکند ترا هر که از آنها
 شروع کنی تا تحبب قایلین همه بگوید که آن را بکار نمیشود و گویند که آن کلمات را از رویانفت مطلوب و ثواب خوب
 او فاعلهن تنک را روایت که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قایلین فرمود و یا فاعلهن و معنی هر دو یکی است
 چه قابل نیز فاعلت زیرا که فعل معن است که ثابت از بهت نمون باشد و این عامرست از قول بس قول فعل

لسان بود

لسان بود و در کل صلوة مکتوبه در پس هر نماز فرض ثلث و ثلثون تسبیح سی و سه بار سبحان الله گفتن و ثلث و ثلثون
 تحمید و کسی و سه بار الحمد لله گفتن و در بعضی و ثلثون تسبیح سی و سه بار سبحان الله گفتن تا مجموع صدر بار و در آنکه
 معقیات یا صد مرتبه اخذ و گفت که قایم مقام موصوف گشته و لا حکب خبر اوست و در بظرف معقیات ثلاث
 فاعلهن است یا غیر بعد خبر و احتمال دارد که معقیات مستبد باشد با شخص بصفت لا تحبب و در صفت اخیری بود و ثلث
 و ثلثون خبر مستبد و الله اعلم قاله میر گشته **س** روایت کرده این مسلم و ترمذی و نسائی از کتب بن عمر
 من سج و در کل صلوة مکتوبه یا ته و ذکر یا ته و هل یا ته و حمد یا ته کسی سبحان الله گوید در پس هر نماز فرض صد بار و الله
 اکبر گوید صد بار و لا اله الا الله گوید صد بار و الحمد لله گوید صد بار و غیره از ثواب و امکان اگر من زبده را افزیده شود و او را
 که ثلث و ثلثون کسی که سبحان الله گوید خدا تعالی را در پس هر نماز فرض سی و سه مرتبه و حمد الله ثلثه و ثلثون گوید
 خدا تعالی سی و سه بار و ذکر الله ثلث و ثلثون و الله اعلم که کسی این مجموع فرود نه باشد حال تمام
 التایید بیشتر گوید برای تمام کردن عدد صد یک مرتبه انجله لا اله الا الله و حمد لا شریک له الملك و الحمد لله و یوحی کلشی قدیر
 غوث خطایه افزیده شود که ثلث و ثلثون مثل زیاده را چه باشد که ثلث و ثلثون در یاد گرفت زبده
 تحریک گفت آب و شیر و زجران **س** روایت کرده این را مسلم و ابو داود و نسائی از ابراهیم و معقیات
 بضم میم و فتح عین و کسرات مشدده و با موحده اسم فاعلت از تعقیب معنی آنکه غلب چیزی چنانکه در این کلمات
 را معقیات را ثلث از آن گویند که خوانده میشود عقب نماز یا حفته که بعضی در بی بعضی فی ایند در خواندن چنانکه
 ملایکه میل و نهار را که برای رفع اعمال مبدکان و حفظ ایشان بی آیند در بی بگوید و قرآن مجید تسبیح معقیات واقع
 شده که معقیات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله یا ربی الله هر یکی از آن اعاده کرده میشود مره بعد
 مره و اعاده ذکر را بجا بی آمدن لازم بود و در بعضی شیوخ منقولست که این تسبیحات را معقیات از آن گویند
 که هر یکی از آنها صلاحیت آن دارد که عقب دیگری بیاورد چنانچه در حدیث آمده است که ضرر نمیکند ترا هر که از آنها
 شروع کنی تا تحبب قایلین همه بگوید که آن را بکار نمیشود و گویند که آن کلمات را از رویانفت مطلوب و ثواب خوب
 او فاعلهن تنک را روایت که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قایلین فرمود و یا فاعلهن و معنی هر دو یکی است
 چه قابل نیز فاعلت زیرا که فعل معن است که ثابت از بهت نمون باشد و این عامرست از قول بس قول فعل

روایت کرده این را نسائی بر روایتی دیگر ایضا از ابن عباس از ابی هریره و نسائی از ابراهیم و معقیات

از هر واحد این کلمات ثلثه صد بار بخواند در حال بودن این کلمات معدوده مذکور صاحب این کلمه لا اله الا الله صدده
لا شریک له و لا حول له و لا قوة الا بالله العلی غفر الله له و لا یسأل الله عن احد من عباده الا ان یتوب الیه و لا یسأل الله عن احد من عباده الا ان یتوب الیه و لا یسأل الله عن احد من عباده الا ان یتوب الیه و لا یسأل الله عن احد من عباده الا ان یتوب الیه
چنانچه مستقلا میشود از بعضی احادیث و لیکن مقتضای قوای کلام بعدی در اول کلمات خطایا مثل زبد
البحر و غیره اگر باشند گمان خواننده این کلمات مانند گفتن یا هر اینها نمیکند در این که دانند این کلمات
کنمان را رساند و کلمات مجازیت چه در حقیقه حاجی خدا تعالی است **روایت کرده این را احمد**
از ابی ذر غفاری و ابی الکریسی بصیرت و در هر کل صلوته مکتوبه یعنی کسی که بخواند الکرسی را در پس هر
نماز فرض لم یغفر له و قول الخیة الا ان یوت مع نمیکند او را از در آمدن بهشت مگر آنکه بعد از آن بگوید
و در موت اعیان ترفع شد فی الحال در بهشت در آنجا که تفراد برای او روضه از ریاض جنه باشد باین تقریر منع
شد آنچه مشهور است که ظاهر آن بود که الا الحیوة میکفت چه مانع از دخول بهشت است که درین عالم بای نهد
باشند و کلمات خود سبب دخول است نه مانع از آن و بعضی از محققین در توضیح این گفته اند که مراد است که اگر
وجود موت در دم ذوق او در نفس با حکم کل نفس اتمه الموت منی بود می در آمد در بهشت آنان مجازا و لیکن
لازم می آید وجود موت در بهشت و بهشت جای موت نیست از جهت در دخول جنه تا فیروز تا حیل راه یافت
سبب **روایت کرده این را نسائی** و ابن حبان و ابن سنی از ابی امامه باهلی چون در منتهی اخذین
میان مخدنان اختلاف بود صاحب غفر العادة جانب موت را ترجیح داده میگوید که بعضی از حفاظ میگویند
این حدیث صحیح است و ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بروی از جهت قطع کرده اند و ابن جوزی استدلال
بضعف محمد بن حمید را وی کرده و این شخص بخاری تعدیل کرده و محمد بن یحیی که محکم رجال است توثنی نموده
و این دو معدل کافیت در عدالت وی انتی و در بعضی روایه بدل لم یغفر له الی اخره این کلمات گمان فی ذلک
تعالی الی الصلوته الاخری یعنی کسی که بخواند الکرسی را در پس هر نماز فرض باشد در بنه و محافظه خدا بزرگ
و عهد و امان او تا نماز آینده **روایت کرده این را طبرانی** در معجم کبر خود از علی کرم الله وجهه و حدیث را جانی دیگر
از صحابه نیز روایت کرده اند از ابن حنبله جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و غیره بن شعبه و ابو امامه است
رضی الله عنهم و اختلاف طرق و مخارج حدیث حال است بلکه این را اصلی صحیح است و آتش که موضوع نیست

اعلم و یقرا العوذین کبیر و دانشنده و در بعضی نفع و ادوات و در کل صلوته و باید که بخواند مصلی سوره قل انور و بقی
و سوره قل انور و بقی الناس را در پس هر نماز و در خوشی اکثر تنجیم صحیح موعودات نوشته اند بر فراز او و در سبک
و این سنی و در بعضی اصول نیز چنین است پس کمالی گفته است که مراد بان نیز عوذین است و ابرار و بصیرت جمع
بند است اقل الجمع نشان است یا مراد عوذین با سوره اخلاص است تغلیب یا مراد آیات است که تضمن معنی
استفاده باشد لفظ او معنی و از جهت بعضی گفته اند که عوذین و سوره اخلاص و کافرون مراد است زیرا که در نهاده
است از شر که در معنی استفاده است **سبب** **روایت کرده این را ترمذی و ابو داود و نسائی**
و ابن حبان و حاکم و ابن سنی از عقیبه بن عامر که گفت اگر در نماز غیر خدا اصلی صد علیه وسلم بیکه بخوانم عوذات یا
در پس هر نماز اللهم انی اعوذ بک من الجن خداوند بدین کسی که بنه میگویم تو از رسیدگی و غریبی که باز در از غیاب
و دشمن صوری بود یا معنوی مثل کافرون و شیطان و غریبی در امر معروف و نهی منکر و در لکل در رزق نیز ازین
قبیل است چنین بضم صیم و سکون موحده ضد شجاعت است و فی القاموس الضمیتین و اخذ و یک آن را در بعضی
المجمل الی الزل التمر بضمیتین و سکون بنیم نیز آمده و بنه میگویم تو از بارشستن و باقی ماندن من بموی ازل و از
بوجهی که باقی موجود نباشد با او قوی و حاکم و بسیار است و مضاعف شده باشد اما کبر سن و درازی عمر با وجود
بقا قوی و حاکم غنی غلیظت که شکر آن واجب و متحکم است و بعضی تفسیر کرده اند او را بهرم مطلق و طاعتی در
اخر کتاب عالم گردانیده و عمری که در وی مصائب و بلیه باشد داخل وی کرده و کثرت عیال را با قلت مال نیز از
شمرده اند و آنچه در جامع الاصول گفته اند از زل بر شنی ادنی در وی است و مراد قول صنفی است که استفاده از آن
از جهت است که مقصود از صلوته علم و معرفت و تفکر در مصنوعات خدا تعالی و قیام حقوق بندگیست و در این عین
این خبر نا فوت میشود و چنانچه باید صورت نمی پذیرد و عوذ یک من فتنه الدنیا و عوذ یک من عذاب القبر
روایت کرده این را ترمذی و نسائی از سعد بن ابی وقاص رب قتی عذابک یوم تبعث و تجمع عبادک
بر و در کارها را از عذاب خود و زدی که بر اینکیری تا جمع کنی بندهاں خود را یعنی در روز قیامت و لفظ او تواند بود
که برای تنگ را وی باشد برای تکیه کنده اقال الشقی و تخصیص این وقت بجهت شدة هول است **سبب**
روایت کرده این را ابی حنانه و مسلم و اصحاب کتب اربعه از برادر بن عازب اللهم اغفر لی خداوند ابا فرما و از غنی

در قره و نه بانی کن با فاضله خیرات و برکت و اهدای و راه ما را راه راست و ثابت در بروی و از رختی و در زی و راه را از
وجه حال از آنچه موجب رضا تو باشد **روایت کرده این را ابی ثوانه از سعد الله بن جبرئیل و میگوید که در این**
عذنی من تران و عذاب القبر ای خداوند پروردگار این منم و شسته ترک غییم الشان نگاهدار مرا اگر بی تابش
و فرخ و از عذاب قبر **روایت کرده این را طبرانی در او وسط از عابثه اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما أسررت**
و ما علنت و ما أسررت و ما انت اعلم بی منی انت المقدم و انت الموفق لال الالانت این کلمات در دعوات
مقبوله ترجم شده **عینه فیله نظر** **روایت کرده این ابو داود و مسلم و ترمذی و ابن حبان از علی بن فضال**
عنه اللهم انی علی ترک خداوند ایاری و مرا بر استلزام و در خود از قرآن و قرآن و شکر و یاری و در استلزام
نعمتای نظای و باطنی خود که خارج از هر و احسان است و بی مد و عونه تو از طاعت بیرون است و حسن و حسن و حسن
و یاری و حسن عبادت خود و حسن عبادت عبادت از انعام اکان و حکما و در لزوم خضوع و خضوع و خضوع
احسان در و در حقیقت احسان عبادت همان است که در حدیث جبرئیل آمده الاحسان ان تعبد کما کان
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک **روایت کرده این ابو داود و نسائی و ابن حبان و عاکم و ابن**
سنی از معاذ بن جبل که حضرت صلی الله علیه و سلم و صحبت زهرا و معاذ بن جبل را که در عقب هر نماز گوید اللهم انی
الی اخره و فرمود و او صد من دوست سوارم ترا ای معاذ پس ترک کن خواندن این دعا را عقب هر نماز و بخند
معوذت میان علماء و مسلم است بوالله انی لا عیبک اللهم ربنا و رب کل شیء ای خداوند پروردگار ما و پروردگار
هر چیز از کمالات و معادلات انما شهیدک الوب و حدک لا شریک لک من کواهم که بحق تو می پروردگار
هر چیز تمامی و نیست باز تر از آنکه کس در بونجه اللهم ربنا و رب کل شیء انما شهیدک ان محمد صلی الله علیه و سلم
عبدک و رسولک ای پروردگار هر خبر من کواهم که تحقیق محمد بنده تو و رسول تست گفتن حضرت صلی الله علیه
و سلم این را یا بنا بر اینست که چنانکه شهادت بر سالت حضرت بر خلق لازم است بران حضرت نیز جواب دیا
برای تعلیم است اللهم ربنا و رب کل شیء انما شهیدک ان العباد کلهم اقواله من است هدو عالم که تحقیق من کما کان تو
که سنان مانند همه برادران یکدیگر اندر من است که در دین و اعتبار و نساب نیست چنانچه در جاسته بود اللهم ربنا و رب
کل شیء اعطی غلبه لک و اهل معطونت بر منیر مضمون اعطی ای پروردگار ما و پروردگار هر خبر که دران ما را خالص

و زنده تر از مصروف بطافه خود و پروردگار از اینر غلبه خود فی کل ساعه فی الدنیا و الاخره جبرئیل در امور دنیا و آخرت بینی
مرا و اهل را تو بنی بخش که در جمع احوال و اوقات و در هر امر از عبادت و بران خالی از اخلاص نباشیم و یک لحظه
بی طافه و عبادت تو مصروف نباشیم **والله الاکرام ای صاحب صفه جمال و جمال اسمع و استجب بشنو سمع و ضا**
و قبول غنای مرا مستجاب کردی و عاود مرا بعد از الکر برقع راست و اگر نرسد و اگر نرسد تا کبریا با ما که
در حقیقت البراست و مصدوق این صفت ذات تقدس بی معرفت خوانند یا منکر و در بعضی نسخ که خالی از و توفیق
نفسه کبر است بقدر اگر کبر من کل الاکبر و معنی چنین باشد که خدا تعالی بزرگتر است از هر نفس که شصت باین صفت
باشد حسی الله و نعم الوکیل بسنده است مرا ضای بزرگ و میگوید که کذا نیست که بر افتاد و بر کردی کند مهمات
او را کفایت کند **روایت کرده این را نسائی و ابو داود و ابن سنی از زید بن ارقم اللهم انی ائوذک**
من الکفر و الفقر و خداوند بیدستی که من براه بچشم تو از کفر و جمع انواع او از کفران و فقر و فقر و فقر که با او
صبر نباشد و رضا بقضا بود و موجب کفران نعمت و فرغ و فرغ و حسد بر مال اغنیاء کرد و در حقیقت استاذ فرشته
نعمت **روایت کرده این را نسائی و عاکم و ابن ابی شیبه و ابن سنی از ابی بکر ثقیفی اللهم صلح لی فی**
الدی جعلته نعمته امری خداوند از یک کردی برای من و من مرا اگر در آینده تو از اسب نگاه داشت کار کن
چون حافظ جمیع امور است و صلح لی دنیا فی اللقی جعلت فیها ماکشی ذیک من برای من امور دنیای مرا
اگر در آینده تو در دین معیشت و زنده گانی من و اصلاح دنیا ب حصول وجه معیشت است و حال تا حاصل کرد و توان
بر طافه و عبادت و سلامتی از اوقات که موجب خلل و تشویش وقت است اللهم انی ائوذک برضاک من
سخطک خداوند از اینها میگویم بخوشنودی تو از خشم تو و از خود معفوک من نعمتک دنیا میگویم معفو تو از عتاب
کردن تو و کفایت نمودن تو معفو نه نعمت بکفر فون و سکون قاف است و هو الا شهرفی الله و نفعه توان و
کرمات نیز آمده است و از خود یک نیک دنیا میگویم تو از تو یعنی بصفات جمالیه لطیفه تو از صفات جلالیه
تبریه تو خلاصه معنی هر دو فقره اولین نیز همین است و چون هیچکس جز تو قادر مالک نیست دنیا از تو جز تو
صورت ندارد لا مانع لما عطیت و لا معنی لا یمنع و الحمد لله الی ترجمه کردیم سابق ذکره یافته
است **روایت کرده این را نسائی و ابن حبان از مصیب بن سنان که حضرت صلی الله علیه و سلم**

اهل
در

انفراست از نماز کلمات مذکور میگفت و بروایتی اللهم اغفر لی خطای و عذبی خداوند بسیار کنی ای را که بخطا راه ام
 و بی قصد از من صادر شده و آنچه تقصیر کرده ام اللهم اغفر لی افعال و الافعال خداوند راه راست نما و اول
 کن مرا بسوی اعمال نیک و اخلاق نیک یعنی تصف کردن مرا در ظاهر و باطن نعت خیر و صلاح اضافه صفت
 بسوی موصوف است یا مهدی لصالها و لا یصرف سیمایا انت زیرا که هدایت میکند بسوی اعمال نیک و نیکو
 و ساینده بسوی و بریکردن اندام اعمال بد را مکر تو **روایت کرده این را بار بار از ابی عمر اللهم انی اخذتک من خدا**
لنار و غدا ب القبر و من فتنه الجبابرة و من شر المسیح الدجال **روایت کرده این را ابو نعیم و حکم**
از ابراهیم اللهم اغفر لی خطای و عذبی کلها خداوند ایبار زدن من صغیر و اوکن مان کبره و تمامه و از جمیع النواع
یا تقیم بعد تحضیص است اللهم العشی یقبح عن مهله مثل رفعتی زنته و معنی یعنی خداوند ابرار را بحسن قبول و عینی
فرزنده و ابرار بزرگی که مقرون بقباحت و شکر طافه و عبادت و عافیه باشد و در جوشی بعضی شمع بدل عینی و
اجرتی تمام موحده نوشته بر فرطانی و این سنی یعنی مگوکن حال را شستن از صبر یعنی شسته بر بستن و حال
کسی را بیکو کردن که دانی الاسباب و نفس برداشتن نوشته اند رفته که دانی الصیاح و فی القاموس شمس السعد
البیت مذکور که حسنا و هو ادلی کما یخفی و از رفتنی و ابدنی لصال الاعمال و الاطلاق انه لا یهدی لصالها و لا ی
سبب الا انت **روایت کرده این را حکم از ابی ابوب الصغیر و طرانی و ابن سنی از ابی امامه اللهم**
اصح لی فی ذنبی و وسیع لی فی داری خداوند انیک کردن برای من و برون افراخ ساز برای من معیشت مرا دخانه
من که بدون محنت و مشقت و کلفه در کتاب سوال حاصل شود یا مرا دانت که کنایه دکی ده در قبر من که خانه نریخ
است و بارک لی فی ذنبی و برکت ده مرا در رزق من **روایت کرده این را احمد و طرانی و ابو یعلی از انس و**
سحاق رب الغرة در آیه کبریه خطاب با حضرت صلی الله علیه و سلم نموده است بر دروکار خود خداوند علیه
و قوت عا یصفون از آنچه بر صفت میکنند مشرکان با نبات شرک و اول و انثال آن از آنچه لایق است و است مقدس
و صفات نموده ائمهت و سلام علی المرسلین و سلامت با و بر ستاده شده کان و الحمد لله رب العالمین و جمع
خدا بابت است و خدای تعالی را که بر دروکار عالمیان است این آیه شتمل شیخ زبیلیم و تفسیر است **روایت کرده**
این را ابو یعلی و موصی و ابن سنی از ابی سعید خدری و کان و بود و غیر خدا صلی الله علیه و سلم و ادعای و فرغ من صلوة

مسح بمیه علی راسه یعنی که نماز میکند و در فراموشی از نماز خود میاید دست راست خود را بر سر مبارک خود ملاحظه قاری
 در تعبیر راسه گفته این مقدم راسه و قسمت بی گویدش بد که مراد از راس وجه مبارک باشد زیرا که وجه از راس است
 لغز انتی و لفظ این سنی که از قضی صلوة مسح وجهه بدیهه و قال تشهد ان لا اله الا هو الرحمن الرحیم الی اخره ناظر در اول
 است و الله اعلم و قال و میگفت این دعا بسم الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم و الحزن
 ترجمه مکرر ذکر یافت و بیان تقدیم مسح بر قرائت و ثبوت نیز در ایقال عند النوم گذشت **روایت کرده این را**
بزار و طرانی در او سط و ابن سنی از انس **تفسیر** باید داشت که عادت و رباب شیا معتد و واقع شده که بعد
 از نماز بخواند و لازم نیست که همه آنها همیشه خوانده شود بلکه هر چه در آنها خوانده شود کلا و بعضا بادت اجرا رفت
 و اتباع سنت کرد و و با جمعی تصریح کرده است امام محی الدین قزوینی در دعوات استحقاق صلوة و مانند آن وظایر است
 که فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز همین فنق بوده نه آنکه بر جمع دعوات و در جمع اوقات مواظبت بی نمود
 لهذا در بعضی کتب خبری هست که در کتب دیگر نیست و از صحابه هر که خبری از آن شنیده عمل نموده و روا کرده
 چنانکه در تمامه اعمال و افعال و مندوبات حال اینچنین است و باعث اختلاف نیز باین و نیز گفته اند که از سبب و
 ترغیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خواندن اذکار و دعوات عمل آنحضرت بدان لازم نیاید و الا فرقی نماید
 میان شسته و مندوب با تجمل امام محی الدین قزوینی گفته که استغفار را بر سایر اذکار عقیب سلام مقدم دارد و بعضی
 گفته اند بعد از ابی اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله و حده تا قبل از ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شریحه مشکوٰۃ و نیز میاید
 دانست که مراد بعد از اتصال نماز نیست بی فصل که آن محالست بلکه مراد عدم فصل است بجز که از توابع نماز باشد
 و در وقت اشتغال بدان از جنس اعراض و منیان قشاعل غیر ذکر و دعا بشتر در ذکر سکوت کند و بجز کثرت عینی
 نرسد نیز ضرر ندارد و پس بعد از فراغ نماز هر چه بر وجه مذکور بخواند عقب اوست پس تقدیم روایت ثانی نیست
 بعد از آنکه درین باب واقع شده صرح الشیخ ابن امام چون مصنف از بیان اذکاری که بعد از صلوة قسمه منقول
 است مطلقا و مقید بجاری خاص نه فراغ انداخته خواست که بعضی اذکار مخصوص را که در نماز خاص مروی گشته
 است ذکر کند پس گفت و در الصلوة الصبح و هونان علیه و بخواند پس نماز با دعا و کلمات اینده را و حال آنکه
 وی دو تا گفته است هر دو بای خود را بی تغییر از حالت سابق یعنی همبران وضعی که وقت تشهد بود نوشته باشد

وفا نمودار القدر بحر حرات توفد
وفا کی از ایاز

طیلسی ایراد کرد
این را بفرستد و در
اوسط و این سخن
از ایامی انقضی
در میان از تسبیح
بیشتر و در میان
نماز آمد و این دعا
مکونیم

روایت کرده این را بود و در سنائی و ابن حبان از مسلم بن حارث و بعد صلوة الصبح و بعد از نماز پشت
این کلمات اللهم بک احوال خداوند ببار دوستخانه تو طلب میکنم و بخوانم مقصود خود را می و در خواستن و جستن
کذا فی المذهب و سهی گفته و منه الحدیث بک احوال یعنی اطالب و بک احوال و بعد از تو بک میکنم
بزمستان دین و حله میکنم برایشان بقدر و بک افاضل و دستخانه تو بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک
روایت کرده این را ابن سنی از ضعیف و از ادوی الی طعام طیب و چون خوانده شود در مسجود طعمایی پس باید
که اجابت کند و حاضر شود برای نگاهداشت خاطر را در مسلمان و طهارت که مقتضی و خوب است مستحکم که اگر اجابت
نکند آنم کرد و چنانچه ابوداود و از آن حضرت علی الله علیه و سلم روایت کرده که چون خوانده شود شخص پس اجابت کند پس
تجسس بی فرمانی کرد خدا و رسول در احوال این بر تقدیر است که در آن مجلس یا در راه آن کرد و می و نامشروعی نباشد و
الاجازت عدم اجابت بلکه مستحب و بعد حضور طعام خوردن اختیار دارد چنانچه وارد شده فائز است طعم و آن
ترک پس تنه یا واجب علی اختلاف القویین حضور است اما کل اگر صایم نباشد مستحب است
روایت کرده این را مسلم و ابوداود و ترمذی و سنائی از ابی هریره و کاتب و ابی هریره و کاتب و ابی هریره و کاتب
که اجابت آن اهم است و او که و بعد از در سبب امام شافعی رحمه الله اجابت ضیافه که خدا می فرض است منوط
که کور و ولیمه طعام است که ساخته میشود نزد عرس کذا فی النبیاء و در قاموس گفته ولیمه طعام عرس یا هر طعام
که ساخته شود برای دعوت استی بکین استعمال او بر طعام ضیافه زوج یا زوج است نزد عقد و بی باز فائز
دی و تنبیه این طعام بولیمه که شش از دم است معنی جمع گفته اجتماع زوجین است و اگر برانند که ولیمه است
و بعضی گویند مستحب است و هو الصبح و طعام در وی بر قدر حال زوج است از هر چه که باشد از گوشت و نان و
و تر و حبس و خزان و اجابت آن واجب است بر قول بعضی و نزد بعضی فرض کفایت است و گفته اند که قسط
میشود و خوب بچند خبر بودن طعام از شبیه و تبصیر انبیا و وجود مشنان بدید دعوت کند سبب
جاء خود یا تعاون بر اطل یا وجود سنگرات که اگر در الشیخ قدس سره فی شرح المنکوة و اختلاف کرده اند در
که آن زیاده بود که روز بعضی کرده میدانند مستحب داشته امام مالک موسرا تا بیکهفته
را بود و در ابن ماجه و ابوداود از ابن عمر فان کان صایا صلی میس اگر باشد و خوب روزه دارد و عاقد

1913

کجا رفتی الحدیث **روایت کرده این را مسلم و ابوداؤد و نسائی از حضرت ابن الجراح ثمالیا رسول الله**
 ناکل و لا شیع عرض کردند در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که ای پیغمبر خدا تحقیق ما بخوبی بر طعام بسیار
 میجویم سبب چیست قال فرمود حضرت در جواب قلعلکم تاکنون متوقفین پس باید که بخورید ما جدا
 و یکی بخورید قالوا **نعم گفتن صحابه ایی چنین است متوقفین بخوریم قال فرمود حضرت ما جمعوا علی طعامکم**
 پس اجتماع کنید در یک طعام خود و بجماعت بخورید که برکت در جافه است و برین تحریر و ترغیب
 است بر اجتماع و ضیافته و آوردن اسم الله و یاد کنید نام خدا را چارگ که گفته ما برگه کرده شود و مراد دارد
 هر کدام از اجتماع و ذکر نام خدا می خورد جل باعث برکت و موجب زیاده است و اگر هر دو جمع شوند برکت بیشتر و
 شایسته تر خواهد بود **روایت کرده این را ابوداؤد و ابن ماجه و نسائی از وحشی بن حرب و نسبت در**
 کتب شسته را و از غیر ازین بیهوش و مستور طالع است و امری الصحنه فی الشاة المسومة التي اهدتها اليه
 ابو یوسف امیر کرد حضرت صلی الله علیه و سلم صحابه را رضی الله عنهم در وقت حضور کوفسند و هر کس که
 فرستاده بود حضرت زن یهودیه که ناشی ازین بیعت و فقرات است بعد اطلاق مسمومیه ان
 کوفسند اخباری ان او کرد اسم الله و قلوا اینکه ذکر کنید نام خدا را و بخورید که سببه ان کوفسند برکت
 اسم خدا را کردند تا کلام یصیب احد منهم نشی پس بعد از نام خدا خوردند ان کوفسند زهر بود و او را
 هیچکس از صحابه بخوری از زهر رسم تس روایت کرده این را حاکم از حدیث ابی عبید خذری گفته
 که دی مسموم است علی ما نقل صاحب السلاح میر کشاه گفته مراد منتهی بخدیش تا مل است زیرا چه
 مشهور میان اصحاب حدیث و ارباب میر و تواریخ است که خوردن زهر مسمومه معیای از صحابه بکشتن
 بر او می خورد که یک نفره از ان تناول کرد و بر ویس امیر کرد حضرت صلی الله علیه و سلم تا ان کشت را و کوی
 کردند و سبقتند و خاک بالای آن بنیاشند و اختلاف در آن در آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم انقل
 یهودیه کرد یا غفور فرمود درین محل و در روایت بصحبت سیده یکی آنکه از زهر غفور فرمود و بادی بخفت
 و روایتی دیگر آنکه بر مقتول ساخت و بعد از قتل فرمود تا بر او برادر کشیدند و اصحاب گفت که از برای خود قتل
 کرده و غفور فرمود چو دانت و طاعت حضرت ترک طعام از برای نفس خودت خوردن و لیکن چون بشیر بر او

اثر اسبوی

بنابر

مان سبب بود از جهت اوقاص فرمود که انی الواسع للذین فی حدیث میره صلی الله علیه و سلم و ابی بکر
 و عمر الی بیت الی الیتم و در حدیث قصه زنت حضرت صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین ابو بکر و عمر رضی
 الله عنهما بسوی خانه ابی الیتم بفتح یا و سکون کتانه و فتح مثله بن تیهان بفتح ق و تیهان و تشدید تیهانیه
 مکسوره الضاربت و یکی از نقباء انشی شمر است و اکلمهم الرطب و الشمر هم الام و خوردن ایشان
 در خانه وی خرمات و گوشت را و پوشیدن ایشان آب را قوله قول حضرت است صلی الله علیه و سلم که ان
 هذا هو النعم الذي تسألون عنه یوم القيمة تحقیق این خوردن و پوشیدن امرایه نعمتی عظیم است که سوال کرده
 میشود از او و شخص شکران روز قیامت بیاست بقول و تعالی تسألن یومئذ عن النعم طاکر علی اصحاب پس هرگاه
 که خاق شد و سخت گران و دشوار آمد این قول برا اصحاب حضرت صلی الله علیه و سلم که اگر مثل این
 اشیا مواظبه شود کار دشوار است قال فرمود حضرت از برای تیسرا امر از الیتم مثل هذا و فرتم باید کم
 چون رسیدند و در یاد شد ان نعمت و زینت شما گستاخی خود را بجهت اخذ و تادل یعنی شروع کنید و خوردن
 آن نقول و پس بگوید در ابتدای وی این کلمه بسم الله و علی برکت الله فاد اشبعتم پس چون سر خورد
 شما از طعام و فارغ شوید از اکل نقول و پس بگوید این کلمه الحمد لله الذی اوجعنا و اوزنا و احمده و ابرکنا و
 یرکد ما از طعام و میراب کرد و این را از آب یعنی کرسکی و شکی از مایه که در انعم علینا و افضل نعمت
 و ادوبسار و خوردن و ادب و قدر حاجت فان هذا کفاف هرا پس بدین کلمه بسم الله و حمد الله تعالی این نعمت
 و برابر است و از او شکر این نعمت بی برادر و در حراج گفته کفاف بالفتح اندازه و مانند و روز گذار
 انهی و در نهایت گفته کفاف است که بقدر حاجت بود و زیاده نباشد **روایت کرده این را حاکم از ابهره**
 و مسلم و ترمذی نیز روایت کرده اند لیکن در روایت ایشان فلما کبر علی اصحابه الی بیت و این قصه در روایت ایشان
 فلما کبر چنین است که ابوهرره گفت بآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در ساعتی که بر آمدن در آن خانه از ادا
 نرفت نبود و مجلس گاهی در آن وقت و در ملاقات کرده پس ناگاه طاقی شد حضرت ابو بکر و عمر رضی
 الله عنهما که ایشان نیز از خانه بر آمده بودند پس پرسید حضرت بایشان که چه خبر برادر شما درین وقت
 خبر خدا گفته کرسکی حضرت فرمود که شتم بذات مقدسی که ذات من است قدرت است تحقیق

بر ما

برون آورد و در آنجا بچندین روز و گشتا بعد از آن فرمود بر خیزید پس استند ابوکر و عمر با حضرت
 و سلم پس آمد روی از قید انصار را که نامش ابوالنیم بود انصاری و بود آن شخص که بسیار شکر و گفتند
 داشت و در او را خادم نبود پس او را حضرت او را و خانه نیافت هرگاه در نشاء حضرت را دید
 گفت رجبا و اهلا پیایید و نشیمنی بجای جای شما هست حضرت مراد از فرمود کیست صاحب
 نو گفت برای آوردن آب شیرین بجهت ما رفته است ناگاه افراد انصاری که صاحب خانه بود آمد
 نظرش بر جمال رسول خدا صلی الله علیه و سلم میاراد و وی ابوکر و عمر رضی الله عنهما افتاد و مشکلی
 که بر داشته بودند انداخت و تاخته پیش حضرت آمد و ملاقات کرد و گفت شکر خدا را که منیت می
 کلی ام و نیز اگر از روی همان از من که همان بزرگترین و شرف ترین همان است ما در بدرین فدای
 تو باد پس بقیه خود رفت و در آنجا خوش انداخت و نشاء حضرت را و صاحب او را و خوشه از خواگاری
 هر ششم خشک و نیز ما داشت از خانه خود آورد و پیش حضرت و صاحب بنه نهاد تا بخورد و خود به تیار
 طعام مشغول شد شامی را بچ کرد و طعام خفته آورد پس خوردند از آن شاة و از خرما که در خوشه بود و آب گوشت
 و چون سیر شدند و سیر اکشته حضرت فرمود تحقیق پرسیده شود بدین نعمت روز قیامت و او را حق شکر
 آن برون آورد و شمار از خانه ها را که شکلی در کشته جانهای تا که سید شما اینچنین نعمت استی
 الحیث دانستی التسمیة اول الطعام و اگر در آن خوش نندام خدا را در اول نفقه لطیف پس باید که بگوید
 افریا انما که یادش آید این کلمه را بسم الله اوله و اخره که تلافی آن تقصیر میکند یعنی بخورم اول او را و آخر
 او در حالی استغاثه میخواهم از خدا تعالی پس جابجور و حالت از فاعل فعل مقدر و اول و آخر هر دو معقول
 اند و برین تقدیر اعتراض کرده اند پس بسم الله اوله و اخره که تلافی آن تقصیر میکند یعنی بخورم اول او را و آخر
 او در همه احوال و افعال استغاثه است از ملک تعالی اگر چه بسم الله بزرگ باشد جاری نشده باشد
 از جهت نسیان و هو معفو عنه که اقال الطیبی **روایت کرده این را ابو داود و ترمذی و سایر**
 و این جهان و حاکم از عایشه صدیقہ رضی الله عنہا دان اکل مع خرم و اگر بخورد با کسی که علقه خرم داشته باشد
 او روی علقه یا بخورد با صاحب بلا فقه و مرض دیگر از امراض مستعذیه قال بگوید بسم الله بخورم بنام خدا

که اول اکل استغاثه بخورم

جوارک الله

اگر فریاد کند بنام او بخوری و در دنیا و دین ثقه باشد در حالی که اعتقاد میکنم بر خدا و اثنم بر فضل و کرم وی و تو کلام
 علیه و تو کلام بنام بروی خرام بر دین خواب ملتقی نیست است در غایت رفته و بدی و حادث میگردد از
 انشاء و سودا در تمامی بدن و فاسد سازد مزاج اعضا و هیئات او را و در او خورده میشود اعتقاد و ساطط
 میگردد و در برخی ریش و لیلیست بر جوار اکل با در بیض هر مرض که داشته باشد و جمع میان اینجند است و در شش
 فوسن الخدم و فرارک من الاسد با نشت که اکل با و از بابت که کل است و فرار از وی محمول است بر
 بطریق حضرت که تحباب و تو جهات دیگر نیز صاحب منوال عاده و در خواب معالجه نقل کرده است
 انجا باید که است **روایت کرده این را ترمذی و ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان از حاکم و ابن**
 سنی از جابر بن عبد الله انصاری و صحیح نشده است دفع اینجند فاد افزع من الاكل و الشرب پس
 چون فاعل شود از طعام خوردن و آب نوشیدن هر دو یا از هر دو واحد برداشته شود سفره چنانچه در روای
 آمده قال بگوید این دعا الحمد لله عدا کثیرا احد است مر خدا را حمدی بسیار شما طبعی حمدی پاک خالص از ربا و
 سمعه و بر از الالیش نفسانی که مناسب جناب قدس و تعالی نباشد مبارک و حمدی که بر که کرده باشد
 همان بمواظبت و ثبوت چون نمای این را انتها و انقطاع حمد نیز نیست باید که مبرین ضقه باشد غیر نفی
 بفتحیم و سکون کاف و تشدید تجانبه و حمدی که کفایت کرده نشده است از وی بجهت عدم این حق
 آن سبب تصور قدرت انسان و لا مودع بفتح دال و غیر تر و ک است آن حمد با وجود نقصان کیفیت
 بلکه محتمل اشتغال با دست و دایست بی انقطاع و لا تستغنی عنه و نه استغنا نموده شده است از وی
 بلکه لازم است بر سبیل دوام از جهت توالی نعم و قوت در مضایق آن هر خطه و هر لحظه دنیا ای پروردگار یا قبول
 کن حمد ما را بعد از آنکه از باب لفظ غیر را بدو نوع تصحیح کرده اند اما لغصب او پس بنا بر بودن او است ضقه
 حمد چنانچه در ضمن ترجمه بدان اشاره کرده شده و برین تقدیر ضمیر اسم مفعول در هر سه جمله راجع می باشد
 و هو الظاهر للمناسبت للاوصاف الساتفة یا بنا بر حاله است از آنکه در الحمد لله است پس ضمیر بروی
 برای نیازی الحال بود و معنی جنس باشد که حمد است مر خدا را در حالی که در تعالی کفایت کرده نشده است
 از ترقی بندگان که کسی دیگر او را گفته تواند که غیر از ذات او بلکه دوست کافی و مطعم جمع مخلوقات است

محتاج و گفنی نیکانند از فضل و کرم دی و هو بطعم و غیر مودع است یعنی ترک کرده نشد است طلب از دورفته
 و آنچه نزد اوست و دستغنا کرده شده است از فضل دی تعالی و بی نیازی و اعراض نیست از وی
 بلکه محتاج الیه است و اما در جمع امور جمع و استغنا است خطابی برین وجه رفته با وجود اظهار اول
 اما رفع غیر پس بنا بر خیریه است از ضمیر تقدیر هر که راجع باشد از حمد و جلالت و کمال معنی خیریه همان معنی خیریه
 است و احتمال دارد که ضمیر تقدیر راجع بطعام بود که در لول سیاق کلام است چه از طعام نیز کفایت و ترک
 و استغنا نبود و برین تقدیر ضمیر کسم مفعول در هر سه جمله نیز راجع بطعام خواهد بود و این بعد وجه است و
 لیکن صاحب مطالع الانوار در تفسیر انجیدت خرم باین توجیه نموده است و یا باعتبار خبریه ربنا است
 مقدم بر مستبد بر تقدیر یکی از وجوه گفته که در زبان مذکور کرد و سوا این وجوه توجیهات دیگر نیز هست که از
 شرایط این شرح بیرونست و با در بنا نیز شلخته الاعراب است رفع او بر تقدیر است ربنا تا هو ربنا
 یا مستبد است خبر از غیر مودع مقدم بر است کما ذکر در نصب بنا بر بودن او منادی است و حرف ندا
 خود و است و خبر یا اعتبار بدیه است و بر واتی و الله اعلم الحمد لله الذی کفانا ثنای جمیل و خدا را
 که کفایت کردیم از طعام و خیر آن دارد و ما را و میراب کرد و ایند ما را بحقیقت بعد بقیتم است و عظمت
 این نعمت غیر گفنی و لا کفورا و حالتی بعد بقیتم است از جهت تفسیر که کفایت کرده نشده است و بیعی الی کمال است
 کافی و نه کفوان کرده شده است بلکه محمود و مشکو است **روایت کرده این** یا نجاری ایضا از ابی امامه
 الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و جعلنا من المسلمین شاء جمیل و خدا را که طعام داد و ما را و آب نوشاند
 و کرد و ما را از جمله کردیدگان و اطافه و انقیاد و در زندگان چون باعث بر حمد طعام و شراب بود اول
 انما ذکر نمود بعد از آن ختم بر جعلنا من المسلمین کرد و ایند تا حد بر نعم نبویه و اخروی نشود و این تا مکرر
 معتمدا است که مخصوص باهل اسلام است و کرانه نعمت اسلام بود و از او نعمتی که باشد و بال است
بی دوست خاک بر سر ملک تو انگری **روایت کرده این** را صاحب کتب اربعه و این سنی از ابی
 سعید قدس ربی الحمد لله الذی اطعم و سقی و سقاه ثنای جمیل و خدا را که خوراند و بنوشاند و باسانی فرورد
 انداد و خلق معنی سهل کرد و بنده و خول طعام در خلق به پیدا کردن و زندانها برای غایتان و عذاب برای اضم

خجسته روایت کرده
 این را نجاری و صاحب
 کتب اربعه از اسناد
 باطنی و خبر واتی

ساعتن و زبان برای گردانیدن و در دهان و فروردن تسویغ آسان گردانیدن و خول طعام و شراب و خلق
 ذکره الحنفی ناقلا عن الجوهری و جعل له خراجا و گردانید هر واحد طعام و شراب را محل خروج که فضیلت
 باسانی بر آید و این محل بول و غایط است چه طعام و شراب جمع اخرا و خود قابل غذا نبود پس حکمت بالغه
 و در قضا و فضیلت از این برون انداخت **روایت کرده این** را ابو داود و ترمذی و ابن
 حبان از ابی یوب الصناری الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام و زینت من غیر حول منی و لا قوه حد و خدا
 بر آن فرمود و این طعام و زینتی که در دست بند من از انجس فضل و کرم خود بدون حرکت و جلد و قدرت
 و قوت انسانی که از جانب من باشد **روایت کرده این** را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و حاکم
 و ابن سنی از معاذ بن انس و هذا اکل الطعام لقیل و چون بخورد طبعی را غیر از شیر میس باید که گوید
 این کلمه اللهم بارکنا فیهِ و اطعمنا خیراته خداوند بر که ده ما را درین طعام که همیشه بر قدر حاجت رسد و بخور آن
 ما را بهتر از آن که خود بدیم **روایت کرده این** را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن مسعود و حاکم
 لیثا لقیل میس اگر باشد آن طبعی که بخورد شیر میس باید که انجین گوید اللهم بارکنا فیهِ و زینتنا و خداوند
 بر که ده ما را در وی و زیاده کن ما را از آن مصنف گفته که انجیدت دال است بر آنکه شیرترین طعامهاست
 انجی و وجه دلالت خود ظاهر است که اگر طعمی بهتر از وی بودی اطعمنا خیراته و فرمودی اما وجه آنکه شیرترین
 طعامها بودند که نیست هیچ چیز از جنس الطعمه که بر طعام و شراب باشد و غذا هم نشود و دفع تنگی نماید
روایت کرده این را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه هم از ابن مسعود انجیدت و ما قبلش حدیث و احادیث
 و مخیر من بعد و چه تعداد اقام و عدم اکتفا بر نور اخیر ظاهر است ان الله یرضی عن العبد یحقیق
 خدا تعالی هر آنکه را رضی میکرد و از بنده خود و دوست میداد و از وی ان یا کل الاکله یفتح غره و سکون
 اینکه تقداری از طعام بخورد و عجله علیها میس نشاء جمیل گوید خدا تعالی را باین آمله نصیم غره و نفع
 اسم کما خور و ن تا میری که ذی المغرب و زو طبعی فتح غره تعیین است بجهت بودن او و وفق و قول
 و بر او شیرب الشربه یا بنوشد شربت آب عجله علیها میس نشاء جمیل که خدا تعالی را باین شکر
 نیت کرده این را مسلم و ترمذی و سنن ابن سنی از حدیث انس بن مالک و از غسل بیده و چون

غیر از وی کما جاد و حدیث
 و بعضی گفته اند که اگر شکر در دهان
 باشد شکر و زینت نماید و خوراند
 چرا که هیچ قدر قلیل است عجبانه
 ندارد و احقیق

نشود دست خود را بگوید این کلمات الحمد لله الذی بطعم یصیغه معلوم ولا یطعم بصیغه مجهول نما جمیل و خدا را
 که میخورد و در فواید میداد و خلق را و طعام داده نشود خود یعنی از خلق بی نیاز است و خلق همه محتاج باشد
 تخصیص طعام نمی بختنه شده احتیاجت بسوی او از آنکه هیچکس نیست که محتاج بطعام نباشد نیز از
 باز تعالی جل و ذکره من علیها فیه نیامده و او پس راه راست نمود بسوی امور دین و دنیا من تشریف
 فون بخشش و حسن است بسوی کسی که امید ثواب از او نباشد و طلب کرده نشود و خداوند چهار
 کدافی الهیات و فی المفردات من فلان علی فلان اذا انقلبت نعته و الطعنات و سقاها و طعام خوراند و ما و
 شراب نوشاند و کل بلا حسن اطلاق و هر خطایکو و حسن خوب که در وی منعقب نیست عطا کرد
 ما اکل بلا مضروب بنا بر صد ریه است و الا ابتلاء و در نهاییه گفته یقال من الخیر ابلیته ابلیه ابلاد و من
 التشریطه ابلوه و معروف است که ابتلاء غیر و تشریط و استعمال می یابد بدون فرق در هر دو فعل اینها
 و ازین باب است قول و تعالی و یملوکم بالشر و الخیر فتنه انتمی و ابتلاء بازمیک یکجمله امتحان است و
 ابتلاء بکوه بجهت امتحان هر کدافی الغیب و نیز در نهاییه در خوب حدیث من ابلی مدر نقد نکرد گفت
 اطلاق معنی انعام و حسن است یقال یلونه و ابلیت عنده بلا حسن و ابتلاء اصل بمعنی اعتبار امتحان
 است گفته میشود بملونه و ابلیته انتمی و اقامه بلا و انجام مقام ابلاد و فتنه که به است لیسلی التوبان
 منه بلا حسن الحمد لله غیر مودع نما و جمیل و خدا را در حالتی که غیر مژدگست و لا مکانا و غیره است و خدا
 در اکثر نسخ مشتق از مکافات میراث گفته میشود بجهت نابت شده است روایت دین حدیث یعنی مکافات
 کرده شده است چه مکافاه مقابل و موازنه نعمت بنعمه است و نعماء خدا تعالی مقابلت ازین و لکن احوال
 کرده میشود فقط مکافات در حق و تعالی کما قال الارب و در بعضی نسخ مکافات به نمون خاص است
 و هر تقدیر اسم مضبوط و لا مکتوب و نه کفران کرده شده است و لا کسفی عنه و نه استغفاره کرده شده است
 و احوال او که غیر حال باشد از بلا حسن و صغیر در نهاییه نیز راجع بلا باشد و معنی چنین شود و در حالی که این بلا
 غیر مژدگست و نه مکافات کرده شده است با و لا شک و در جنب آن و نه کفران کرده شده است بلا مقصور
 بشریه بلا بس که است و نه استغفاره کرده شده است از وی بلکه در آن محتاج الیه و در خوب است الحمد لله الذی

تشریح در این

الطعم من الطعام و سعی من الشراب حدیث که خوراند طعام و نوشاند شراب از آب و غیر و خزان و کسی
 من العری بصم عین و سکون راست و لباس پوشاند از برهکی و هدیه من الفضله و راه نمود از کرای
 و بقر من العمی و چغائی و او از کوری یعنی برهنه و کراه و کور ساخت و ازینها محفوظ داشت و فضل علی کثیر
 من خلق تفضیلا و از فوادی و او را بر پیاری از آنچه آفریده است افزونی داد و فی و تفسیر کما الحقایق گفته
 که است انسان و و شمس است جسمانی و روحانی جسمانی تمام انسان را باشد از مومن و کافر و آن تفسیر طینت
 است بدین و تصویر جسم و من صورت و مزاج قریب با عدل و استی قامت و اندام بدین و اکل با صفا
 و زینین بطیله و زوایت و تفسیر غفل و افهام من غفل و اشارة و خط و راه یافتن با سبب معیشت و روحانی
 نیز در شمس است که است عامه و خاصه عامه که کافر و مومن همان شریک اند چون نفع روح و اخراج از صلب
 اودم علیه السلام و استماع قول است بر یکم و انطانی یکم علی و هدیه بر عبودیت و زامان در فطرت و ارسال
 رسل بدیشان و انزال کتب برایشان و ترغیب بمشروبات جنائی و تحذیب از عقوبات نیرانی و طهار
 انما قدرت و دلائل و معجزات برای ایشان و کرامت و صلیبه خاصه است که انبیا و اولیا و مومنان را بدان
 حکمرانی ساخته از نبوت و رساله و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و احکامی و اخلاق و اودا و سیر
 الله و حجت و فی الله و بانه و فنا از انانیه و بقا بقویه و کراماتی که در هر نباید انتمی کلامه الحمد لله رب العالمین
 روایت کرده این را سنائی و ابن حبان و حاکم از ابی هر ره اللهم شبعت خداوند ابر کدی
 از طعام و رویت و سیراب کرد انیدی از شراب فمینا بشندیدن کسوره بس کوارا کن ان طعام
 و شراب مرا که محمود العاقبه باشد و زرقا فاکثرت و اطیت فرزند و در فواید و ادبی بس بسیار و ادبی بر
 قدر حاجت و خوش ساختی معیشت مرا از وجه حلال بس زیاده کن از او بر که ده در وی بفضل و کرم خود **مقصود**
 روایت کرده این را ابن ابی شیبه از قول سعید بن حمیر وید و لا اهل الطعام و دعا کند در صاحب طعام را این کلمات
 اللهم بارک لهم فیما قد تمم خداوند از آنکه در فرشتی در مریش ترا و آنچه در فواید کرده ایشان را فاقهم لهم و در هم بس
 ما فرایشان را و در هم بانی کن سبب طعام خوراندن ایشان را **روایت کرده این**
 را مسلم و ترمذی و سنائی و ابن ابی شیبه از عبد الله بن سیر اللهم الطعم من الطعمی خداوند از خوراندن از یوما

بحواب

موم

و قرآن و اهل سنت که در کتب علییه به نیت صلوة الاستحارة بگذارد که این نام و احوال خواهد بود در حصول مقصود
 و چون تعیین وقت از شایع معلوم نشده است پس نزد جمعی از علما جایز است در جمیع اوقات و اگر بترند
 که در غیر اوقات مکرر است و هو الاوجه در حدیث دیگر آمده که بخواند آنچه پیشتر خود از قرآن و در بعضی روایات
 تخصیص بقیل و قیل موانع احدی نیز آمده که ذاتی الاحیاء و ما نور از سلف نیز عین است نه لقیل نیز باید که
 بگوید بعد از نماز یا در آن هنگامی پیش از سلام این دعا را اللهم انی استخیرک بعلک خداوند اجمعین من طلب
 نیکی بکنم از تو در این امر با ستغافه علم تو که خطیست نیکی و بدی را و من میدانم که در چه چیز خیر من است بلکه علم
 در اکثر احوال خلاف واقع میباشد چنانچه قول و تعالی است غسی ان کلوا و انشیاء و هو خیرکم و غسی ان کلوا و انشیاء
 و هو شرکم و امید بعلم و اتم لا تعلمون یا غنی که علم تو که شامل هر چیزیست و استقدر بقدرت و طلب قدرت میکنم
 از تو بر دریافت خیر و سبیل قدرت تو چه بگشتن از بدی و در یافتن نیکی نیست مگر با ستغافه تو یا غنی قدرت
 کامله نویسن باد هر دو موضع یا با ستغافه است یا برای استعفاف که ذکر کرده یک نقطه از الطبعی و اسالک
 من فضلک العظیم و سوال میکنم ترا از ظفر بر مقصود از فضل تو که بزرگ است از آنکه بکنه ان توان رسید
 تقدیر و انیکبر ال است و لا اقدر و تعلم و لا اعلم پس بدستی که تو قدرت میداری بر هر چه میخواهی از
 نیک و بد و من قدرت ندارم بر هیچ چیز و میدانی هر چیزی را و من میدانم لغت شرختر است و تعلم غلب
 با شکر است و تقدیر متعلق با شکر و دانست علام الغیوب و تو دانی امور پنهانی که هیچ ذره در کما
 از علم تو پوشیده نیست اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر طاهر است که هذا الامر عنوان حاجات بطریق
 عموم و در عبادت مستخیر خصوص همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السفر و هذا الاقامه و خود که در وقت
 که هذا الامر گوید و بیان کند از آنکه حاجه خود ببل یا زبان و امید علم یعنی خداوند اگر استی تو میدانی
 که این امر که من قصد مباشرت آن کرده ام و از ختمه خیرت و شریعت آن متردوم فیرلی فی دینی و معاشی
 و عاقبه امری بهتر است برادرین و امان من و رست و زندگانی من و در بمان کار من او عاجل امری
 و آجله یا ستر باشد در این جهان و در آنجهان ظاهر از روایات آینده از برای هر ره و ابی مسعود این
 مسعود عبادت صحیح بخاری است که او برای نیک است چنانچه گفته و قال عاجل امری و آجله پس حافظ

بشارت ک
 عمارت ک
 عمارت ک
 عمارت ک

بشارت ک

این جز در فتح الباری میگوید تواند بود که لفظ عاجل امری و آجله بدل از هر سه کلمه مذکور باشد و یا بدل از دو کلمه
 اخیره انتمی و بیان مستند و مفید از نظر دران است که تجربه میان عاقبه امر و میان عاجل امری و آجله است
 فاقدره بوصول غمره و غم دال است بمعنی اقص کذا قال المصنف فی دیریه لی پس تقدیر و حکم کن از برای من
 و اسان و بسیار ساز او را تو یقین آن و در آن بی تعب و شغف و طوق مغرت دینی و دنیوی حاصل کرد و بگشت
 گفته فاقدره بضم دال و کسر او هر دو رست و معنی او است که در آن کار راحت قدرت من پس قول
 دی و دیریه طلب میر است بعد از طلب تقدیر و بعضی گفته اند مراد از فاقدره طلب میر است و دیریه طلب
 تفسیری است و الله اعلم ثم بارک بی فیة بقر که داف و فی ده مراد روی و اکتست تعلم ان هذا شرکی
 فی دینی و معاشی و عاقبه امری او عاجل امری و آجله فاقدره غنی و اگر تعلق گرفت علم که این امر متردوم است
 من برای من در دینی من و معیشت من و از کار من یا در این جهان و در آن جهان پس
 بگردان از از من و تو یقین آن مرده و چون اقرار از شر عظیم است تاکید آورده و قبول خود و صرفتی
 عنه و بگردان از از ان امر و چون مقصود از بگشتن بدی حصول نیکی است نه خلوازه هر دو گفت و اقدر لی
 الخیر حیث کان و تقدیر کن برای من نیکی و موافق علم خود هر جا که باشد نه ارضی به بقر راضی گردان ما را
 بهر چه پیش آید سوال از رضا با وجود نیکی منی بندگان است از ان تواند بود که گاهی در شکی با بصله
 نیکی مخفی میباشد و بنظر ظاهر حکم غیبی ان کلوا و انشیاء و هو خیرکم ان شکی کرده و ندوم نمیداید پس سوال رضا
 است بر تقدیر و ارضی نفع غمره و سکون را از رضا است و در بعضی از روایات بخاری رضی نفع
 ما و مشید رضا و بدون غمره است از ترفیه و معنی هر دو نفع است رواه کرده این را بخاری و صحاح
 کتب اربعه از جابر بن عبد الله و در روایتی بعد ذکر صدر دعا بدل اللهم اکنت تعلم الخ همچنین است انکان
 خبر او در بعضی نسخ لفظ فی نیز است فی دینی و معاشی و عاقبه امری اگر باشد امر مقصود بهتر
 در امر دین من و در دنیای من یا کنت یعنی در آخرت و در امر معیشت من هنگام حیوة و پان کار من نزد خدا
 فاقدره لی و دیریه لی و بارک بی فیة پس تقدیر کن از برای من و اسان گردان او را برای من و برکت
 ده و از روی و امکان شرفانی دینی و معاشی و عاقبه امری فاقدره غنی و ارضی غنی و قدر لی الخیر و

و غیر از معیشتی

در معنی بتنبیه ضاد روایت کرده این را ابن حبان و ابن ابی شیبہ ایضا از خبر روایتی دیگر از ابن حبان چنین است خبرانی فی دینی و غیره فی عاقبه امری فاقدره و بارک بی قبه و امکان غیر دلک خبرانی و اگر باشد خبری دیگر سوا این امر مقصود بهتر برای من فاقدر لی الخبر حیث ما کان پس تقدیر کن و بسیار برای من یکی را هر جا که باشد در معنی تقدیر کن نحسن در معنی کردن ما را تقدیر نمود بهر چه قضایا بدو روایت کرده این را ابن حبان از ابهره و در روایتی دیگر چنین است خبرانی فی دینی و معیشتی و عاقبه امری فاقدره لی و بهر دو امکان کند و الا لامر الیدی برید و اگر باشد چنین و چنین اشاره کند باین لفظ امری را که میخواهد خبرانی فی دینی و معیشتی و عاقبه امری فاقدره معنی نم افقد لی الخبر ایما کان لا حول ولا قوة الا بالله روایت کرده این را ابن حبان لیکن از ابی سب خدیجی و در روایتی بعد استقدیر کن بقدرتک چنین است و اسالک من فضلك و هر گاه سوال میکنم از تو مسکی را از حتمه فضل تو و رقمه نو که عام و شامل است و با تمام بدک پس بدستی که فضل و رحمت و دست قدرتت لا یملکها احد و او که مالک و مقدر نیست آن را همچنان خبر از تو فاک تعلم و لا اعلم و فاقدر و لا اقدر و انت علام الغیوب اللهم انک انزل الامر الیدی برید موصول بیان هذا امر است یعنی اگر باشد این امر که قصد میکنم از آن خبر خبرانی فی دینی و معیشتی و عاقبه امری فاقدره دستم پس توفیق آن ده و اسان ساز و امکان غیر دلک خبرانی فاقدره معنی باین معنی کان و اگر باشد سوا این امر بهتر برای من پس توفیق و سازگاری ده مرا بخر هر جا که باشد روایت کرده این را از ابن مسعود فاک کان زواجا کمیز از همه پس اگر باشد امر مقصود از آن اشاره امر نکاح و که خدا می بلیکم الخطبه پس باید که پوشد و بنیان دارد خواستگار را و ظاهر کند آن امر را بر مجلس خطبه کمیز عاقبه زن خواستن کنانی الصراح نم لیتو منا بتر باید که وضو کند و نجس مرفوع است بنا بر استیانت و بجز دست بنا بر عطف بر توفاد پس نیک کند وضو خود را بر عایه سنن و مستحبات و احوال در وی نم لیصل ما کتب له بتر باید که نماز کند و آنچه تقدیر کرده است خدا تعالی را و این معنی هر چه میر شود بخواند و بعضی روایات آمده که اقل از دو رکعت است و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره کافرون بخواند و در رکعت دوم سوره اخلاص معنی گفته اند در رکعت اول این آیه بخواند و ما کان المؤمن ولا مؤمنه الا قضی الله در سوره امران کیون لهم الخیر

وضوء ۲

لی اللهم

من امرهم و من بعض الله و سوا فضل ضلالا بنیسا و در رکعت ثانی این آیه در یک خط می نویسد و بختی را کان لهم الخیر و سبحان الله تعالی عایشه کنون در یک خط می نویسد و بعد از آن و ما یعلنون و هو الله لا اله الا هو الحمد فی الاولی و الاخره و لا اله الا الله و البیه بر جعون ثم لیحمد الله و مجد و بتر باید که بعد از او دو رکعت نماز جمیل گوید خدا تعالی را و بتر باید که و بیکای یاد کند او را نم لقیل بتر باید که بگوید این کلمات اللهم انک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب فان رائت ان فی غلظه لیسیمها باسما پس اگر علم تو متعلق شده باشد باینکه بدستی که در نزوح طایف زن و یاد کند آن زن مخطوبه را بنام او یعنی فلانه عنوان اسم است و در عبارت داعی مخصوص همان نام زن مخطوبه که قصد روح وی دارد باشد خبرانی مقصوب یا رسم است فی دینی و دنیا فی و آخرتی فاقدره فی و امکان خبرانی خبر انهمالی و اگر باشد سوا این زن بهتر از آن زن برای من فی دینی و آخرتی فاقدره فی در دین من و آخرت من پس نصب کن و میبایست از برای من شاید که در ترک لفظ دنیا بی در آنجا اشاره است بتر صحت است و این بذات دنیا یعنی زنی که صاحب صلاح و تقوی باشد و راغب و باشت بود بر امور دین فضیلت دارد زنی که صاحب حب و جمال بود و صلاح و تقوی نداشته باشد روایت کرده این را ابن حبان و احکام از ابی ایوب انصار بی من سعادته ابن آدم استخاره الله از مکنجی آدمی است و در دنیا و دین طلب خیر است و از خدا تعالی در همه حال و دین شقوته تر که استخاره الله و از بد بختی او ترک کردن او است استخاره را از خدا تعالی و معنی استخاره طلب خیر است از خدا تعالی بر وجه مذکور در حدیث بروایتی صحیح آمده که حضرت علی علیه السلام تعلیم میکرد صحابه را دعای استخاره چنانکه تعلیم میکرد سوره از قرآن و نیز در جامع الاصول روایت کرده که زیاده کار است هر گاه کسی که استخاره از خدا تعالی و دعای استخاره شورت نمود و فقیر نشد کسی که میان روی کرد و در شربت انتمی و ابن جریر از انس رضی الله عنه آورده که فرمود او را بفر خدا اصلی الله علیه و سلم باینس چون قصدی بکاری پس استخاره کن خدا تعالی را از آن امر گفت رتبه پس نظر کن هر چه در دل تو القا شود باین شرت آن کن که همان خیر است و استخاره محقر است که روایتی آمده اللهم خبر لی و آخرتی و لا تظنی لی اختیار بی روایت کرده این را عاکم و ترمذی از سعد بن ابی وقاص دان تولى عقدا و اگر شخصی تنوی مقدس شود و مقصدی امر نکاح کرد یعنی خواهر که نقد نکاح بر بند پس خطبه مقدس نیست که مذکور کرد خطبه بضم خا کلام مشهور مسیح مثل

خطبه ۳
خطبه ۴

القول
واقعه و ما بها
مكتوب نيت

بمعنی بر توفیق و احوال شما مطلع هست و در نسخه که بر نصیحت او و توفیق کلینت و یک واسطه منقول از نسخه مصنف است
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله الذی تسألون به الی اخره ابتدایه بلفظ و همچنین است در مشکوٰه المصابیح و در کلام
نور الی بس طبعی گفته شده که چنین باشد در مصحف ابن مسعود یا راوی فعل بالمعنی کرده و الله اعلم و آیه دوم
اینست یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته ای کرده که در یک کان تبرسید و بریز کار بی نماید از خدا سجا
سزای ترسیدن و بایق بریز کار بی کردن نزد اکثر علما این آیه منسوخست چه تقوی بران وجه که حق ان باشد
همچنان می تواند ادا نمود پس غیبه الهی این شقه ازین آیه دفع نموده پاسخ آن این آیه فرستاد فاتح
الله استعظم تقوی کند بران مقدار که مقدور شماست و لا تقوت الا و انتم مسلمون و غیر دیگر آیات شایسته
باشید و این در حقیقت است بدوام آقا نه اسلام معنی نباشد به هیچ حال غیر از حاله اسلام چون در یاد شماست
و بعضی گفته اند که مراد از مسلمون در مقام اتم تر و چون است چه تزیین بجلال از جمله کمال اسلام است ای سوم
اینست یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و قولوا لا اله الا الله تترسید و بریز کار بی نماید
خدا تعالی را و بگوید سخنی راست و درست و استوار مادی است از خدا آن معنی در و بگوید و فاراستی
کنید و اختلاف کرده اند از آنکه مراد بقول شد چیست و قول جامع دین باینست که قول سدید
سخنی است که صدق باشد نه کذب مواب بوده خطا جدا باشد نه نزل خالص باشد نه آمیخته کذافی
بعض القابیر المعتمده بصلح کم محاکم تا صلاح آورد خدای تعالی بای تمکد در ای شمار یعنی از احادیث
قبول دهد و جزا و ثواب بر روی مرتب سازد و الایه تا اخر آیه که نیست بغير کم و نولکم و پامزد برای شما
کنان شما را و من یطیع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما و هر که فرمان برداری بر خدا تعالی را و غیر او را آنچه
فرماید و تبلیغ کند پس بر مراد خود فیروزی یافت فیروزی بزرگ
روایت کرده این را اصحاب است
اربعه و حاکم و ابی حاتم از عبد الله بن مسعود و در ترمذیست که این آیه را ذکر کرده است سفیان ثوری و در
حدیث عین قدر است که فقیر از ثلث آیات و در ابی نیز روایت کرده است و بعد ذکر سه آیه گفته بعد از ان
مکالم کند بجا که خود در بعضی روایه بعد قول او و رسول که در او اخر شما و تین است این قدر زیاده آمده
در سله بالحق میترسند است خدا تعالی او را بر استی و در شی و بعضی گفته اند فرستاده است او را تلبیس

در سله

بانی

تج معنی یقوان یا دین اسلام بشیر او و برادران عالی که بشارت دهند است مطیع را بد قول شد
و حصول رضوان در و تیه ترساننده است که با کار از با تش و درخ و عذاب آخرت بین بد است
طرف رسالت معنی فرستاده است و در امیش از بیان معنی متصل با و تا قائم البین باشد من
یطیع الله و رسوله فقد رش کسی که فرمان داری کند خدا تعالی و رسول او را آنچه امر کند پس تحقیق بر آید
و هر آیه یافت و من یطیعهما و هر که بی فرمانی کند و مخالفت در روز خدا و رسول او یا از کلام کتاب و سنه بگوید
فانه لا یغفر الله له پس بدستی که این عصیان فرزند کند مذکرات عاصی را همچنین گفته اند بعضی شراح
و احتمال راجع زد کاتب حروف نیست که ضمیر منصوب در کلامه انه که راجع بمن باشد و معنی آن بود که آن شخص
زیران غیر سانده مذکرات خود را و لا یغفر الله شیئا و ضرر نمیکند و زیان نمیرساند خدا تعالی را هیچ چیز روا
کرده این حدیث را باین زیاده البود او و ایضا از ابن مسعود بدانکه در صحیح مسلم حدیثی از عبدی بن عامر آورده
که مردی در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خطبه خواند من یطیع الله و رسوله و من یطیعهما فقد غوی پس حضرت
فرمود پس الخطیب انت قل و من یطیع الله و رسوله پس شراح حدیث در سبب ذم و انکار و بی
صلی الله علیه و سلم آن خطیب را و قول وی و من یطیعهما و امر بکفایت و من یطیع الله و رسوله اخلاف
کرده اند قاضی عیاض و جماعه دیگر گفته اند که سبب آن بود که وی شریک ضمیر الله و رسول کرده که مقتضی
تسویه است پس امر کرد او را بقیم اسم الله و عطف رسوله بر او که مفید تبعیه و توحید است و این وجه مشهور است
و لیکن صنف است چه اقتضای جمع در ضمیر تسویه محل بحث است و از جهت وقوع این جمع و شریک معنی
در کلام انحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث صحیح که انجامد گوشتد و مثل آن در حدیث دیگر که در علما
کمال ایمان است ان یكون الله و رسوله احب الیه ما سواهما نیز واقع شده است و بعضی گویند که
آن بود که آن خطیب وقف کرد و من یطیعهما که موهم عطف است بر من یطیع الله و رسوله و وقوع
فقد رشد خرابی و بی و این سخن چندی نیست و مخالفت است بر سابق حدیث را که لایق و اوست
که این ذم و انکار بجهت آن بود که لایق بنان خطیب در خطب مواظط و ایضا و تفصیل است نه
الغالبان زده و پسند کردن با احتمال و در بعضی روایه آمده که بعد از دعا که در این الفاظ نیز خوانند و

فقد رشد

وفسال الله ان يجعل من طيعه وطيعه ورسوله وسواله فيكون خذ ايتيالي را که کرده اند ما را از عکس آن که اخطا
 میکند و انقباضی در نزد خدا ایتالی را از فرمان برداری میکند معجزه او را در محبت و در آنچه فرما به طبع نماید
 و شیخ رضوانه و بر وی میکند خوشنودی او را و کار میکند که موجب حصول رضای و ایتالی باشد و کتب
 سخته و بر بزمی با چشم او را بعد از اتمام بهمنیات فاعاخن به و له پس بر این نسبت که ما را این آیه بام
 با و طافه و عبادت کننده ایم او را با خلاص **روایت کرده این را ابو داود از قول زهری که از صفار تابعین است**
 و يقول من تزوج و بکوی هر کسی را که نکاح و کتختن کند این کلمه باریک برکت وافر و بی در و غیر کثر کند
 خدا ایتالی مترادفین عقد حصول مثل و اولاد که مطلوب از کتختن است **روایت کرده این را بخین**
 از انس بن مالک و در روایتی چنین است و باریک الله علیک برکت و در خدا ایتالی بر تو و جمع بنگارنی غیر
 و جمع کنه التیام و اتفاق و در میان شما در غیر **روایت کرده این را اصحاب کتب اربعه و ابن حبان**
 و حاکم از ابهره او یعنی در روایتی ببارک الله علیک آمده **روایت کرده این را بخاری و مسلم**
 و ترمذی و نسائی از عبد الله انصاری و لما زوج النبی صلی الله علیه و سلم علیا فاطمه و هرگاه که نکاح است
 بفرزند اصلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنهما و فاطمه هر ارضی الله عنهما و تصدق بزوج چنین است که
 اول ابو بکر رضی الله عنه از بفرزند اصلی الله علیه و سلم خواستگاری نمود فاطمه را پس حضرت ثعلب کرد و گفت
 که من انظار می دارم در زوج با عرضی الله عنه با شاره ابو بکر خطبه کرد و او را نیز همین کلمه جواب یافت پس
 علی را اهل و خواص او گفتند که تو خواستگاری نمایی فاطمه را علی کرم الله وجهه گفت من شرم دارم از خدا و رسول
 او گفتند تو نزدیک ترین بر وی بوی برو و شرم کن پس علی آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سلام داد و
 جواب سلام یافت حضرت پرسید چه خبر آورده است ترا و ما ای بر ابوطالب گفت آمده ام تا خواستگاری کنم
 فاطمه را حضرت فرمود عجا و اهلا و دیگر هیچ گفت انس میگوید پس آنحضرت را و می آمد از حضرت رب العزت که زوج
 کند فاطمه را با علی پس آنحضرت انس را فرستاد و گفت برو و بخوان ابا بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر را و جواب از آنها را
 پس حاضر آمدند این قوم و خطبه خواند آنحضرت خطبه بلع پس تزوج کرد فاطمه را با علی بر مهر چهار صد مثقال فضه
 و گفت قبول کردی و رضی شدی ای علی گفت قبول کردم و رضی شدم بعد از آن طبعی از خواهر آوردم و فرمود

نور و صاف

تا هر دو احب بخت خود و بعد رسد و بودند از بخت که فاطمه گفته اند لا باس بنشر السکر و اللوز فی حینا و عقد النکاح
 و بعضی علماء باستجاب او رفته اند بعد از آن حضرت بام سلیم گفت دختر را در خانه علی بر وید و بسیار با او بگو
 تعجیل کن تا من بیایم و ایشان را با یکدیگر به منم چون غار خفان کند از بخت ایشان آمد و دخل البیت و در آمد
 خانه علی را فقال فاطمه ایتنی بایم فرمود فاطمه زهرا که ببار را بی فقامت الی قعب فی البیت
 پس رخاست فاطمه مسوی کاسه آب که در خانه بود تا ببار و او را قعب بفتح قاف و سکون عین ممله
 قدح خود کرد فی المذهب فانت فیه بایم آورد دوران کاسه بی فاطمه پس گرفت و او را نوح فیه و
 انداخت اب و هن مبارک خود را در آن کاسه بخت تبرک و تمین ثم قال لها قد می بخت گفت آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم فاطمه را پیش آبی و روی مسوی من کن فقامت پس فاطمه پیش آمد و روی حضرت
 کرد فضع بین زهره و علی را سها پس ریخت و پاشید اب را میان سینه فاطمه و بر روی نضج بنون
 و ضاد و ح و حمله آب پاشیدن فقال پس خواند این دعا اللهم انی اعیزه مالک و ذریتها من
 الشیطان الرحمن تحقیق من بناده میدهم او را آنحضرت تو و فرزندان او را از وسوسه و کیش رانده شد
 ثم قال لها اوبری بخت فرمود آنحضرت فاطمه را بخت بجانب من کن تا بر پشت تو نیز آب افشانم فادبرت
 پس نشست و او فاطمه بجانب آنحضرت نصب بین کتیبها پس ریخت آن اب را میان دو سینه او ثم قال
 انی اعیزه مالک و ذریتها من الشیطان الرحمن ثم قال ایوتی ببار ببار گفت ببارید بر آب قال علی غلت
 الذی یرده علی کرم الله وجهه میگوید پس شستم و ببارید بر او آنحضرت او را یعنی شستم که با هم محبت فرمود
 کرد فقلت فقلت العقب پس بر خوانستم و بر کردم کاسه را از آب بخت و فور عرض غیر طلب زیادتی
 از بخت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ایتیه به و آورد قدح را نزد آنحضرت فاطمه نوح فیه ثم قال له تقدم
 نصب علی راسی و بین یهی ثم قال اللهم انی اعیزه مالک و ذریتها من الشیطان الرحمن ثم قال اوبر
 فادبرت نصب بین کتبی و قال اللهم انی اعیزه مالک و ذریتها من الشیطان الرحمن ثم قال ادخل مالک
 بخت گفت در ابا اهل خود بسم الله و البرکة **روایت کرده این را ابن حبان از انس و وی از علی بن**
ابی طالب کرم الله وجهه و او داخل با اهل و چون در یک اهل خود یعنی چون اول مرتبه مردن

سوره عی
 در خانه
 سوره عی

مخلوط

١٢٥

دور و تلاءم فی الخلق و حیوان و انفساء

غلام

مجلس تصديق المظفر

پہون

کجوهن تعلیم شمس کند عیسی اول اورا حکم تو حید بیا نمود و بعد از آن این آیه تعلیم کند نقالی الله الملك الحق لا اله الا الله
 هو رب العرش الکبریم و کان اذا افصح الولد من منی عبد المطلب که عبد المحض است صلی الله علیه و سلم
 آموخت اورا این آیه قل الله الذی لم یخزل ولله الایة تا فریاد که انیت و لم یکن له شریک فی الملک و لم
یکن له ولی من الذل و کبره کبیرا روایت کرده این را ابن سنی از انس از خود و لصلوة لسمع و در بعضی نسخ
 علی الصلوة بنید فرزند را نهاده اند و از برای مبالغه و تاکید اگر بگویند و سخت سالکی تا عادت کند بنا بر کمال
 و انوار افراشته نشود و جدا کند بساط خواب و از راه دور و غمخیزان و جدا آیند و نه سالکی چنانکه برادر و
 و یک تبر خجید این نیز احتیاط و مبالغه و تاکید است و بریزیدن از مواضع تمت و در وجه و سبع غشیه و در وجه
 کنند آن فرزند را و در آن سالکی که او فی حد اثنی است نزد این صنف چه حد بلوغ نزد او نهد و سالت یا اختلام
 هر وقت که حادث شود و نزد و ظهور حد بلوغ پانزده سالت و او افعول فلک علی جاسه بن بیره و چون کیم
 ابن رابعی طریقه مذکور به بنسب می آرد پس باید که بنشیند بر فرزند را پیش خود نم لقیل متبر باید که بگوید میغلمه لا حول
الله علی شئ تا که در خدا تعالی تر ابر من فتنه و موجب از مایش و کما ای استعار است بقول و تعالی انما المولود
واولادکم فتنه و الله عذره ابو عظیم روایت کرده این را ابن سنی ایضا از انس و انکان سفوا و اگر باشد سالک
 صاحب شو و قصدان داشته باشد هر سفری که بود از حج و غزوه و غیر آن و قماحوس گفته و حل سفر و قوم سفر
 و سافرة و سفا و سفر و سفر قصد السفر صحیح و قال مصنف که و بگویند پیغمبر چنانچه در حواشی کتاب بر زبان
 حبان تصریح آمده ای المقیم و این بیان فاعل است یعنی مقیم با ما از مصافحه کند و عار مانور بخواند و در کلام
 همتانی حبان استفاد میکرد که ضمیر مفعول و هر سه فعل معنی کان و صاف و قال عابد باختر است و معنی است
 که اگر می بود اخضر صلی الله علیه و سلم که قصد سفر میداشت مصافحه میکرد و میگفت مقیم را استودع الله
 الی و ای معنی اگر چه ظاهر است لیکن آنچه در مشکوٰۃ از ابی داؤد و ترمذی و ابن ماجه از ابن عمر روایت کرده که در حلف
 است کل الحالفه و در معنی اول ظاهر و مناسب تر است چنانکه مذکور کرد و نیز این معنی را آنچه بعد از این برده
 و بقول من یودعه آتی است کما یکنی و دعا انیت استودع الله و بیک و اما تک و دعیت می انهم و می بایم
 نزد خدا تعالی وین ترا و امانت ترا که بحفظ نام نگا در مرد و از امانت یا اموال است یا اهل و اولاد و در نظر اولاد

دو کوفت علی بن محمد
در سال ۱۰۸۵

از شکر بیان نیکی کردن و در حق نمودن بر عایت احوال و حفظ مصالح ایشان و اسان رفتن کار ایشان و این
 حقوق صحت و آداب اماره است اینچنین تغییر کرده اند این کلام را هم قال میگوید بر امیر و لشکر او و خود بسم
 نو آئیند و بر و بر بختیال دشمنان و این در حالتی که استغاثه کننده اید بنام خداوند تعالی و لا تغفلوا و غیانه نکنید در
 در غیبت پیش از قیمت خبر را تغفلو بضم غین معجمه و تشدید لام از غفل است بضم آن معنی غیانه در سر است
 از غیبت قبل از قیمت و کوه المصنف معنی مطلق غیانه نیز آید و لا تغفلوا یعنی معجمه و کسر دال محله و همدستی
 میکنید و یونهای نو زید و فریب ندهید غرض و فاست از باب نصر و ضرب و علم کافی القاموس و لا
 تغفلوا بفتح تاء و فاء و نه و ضم ناء مشتبه و مثله کنید در صراح گفته شده بضم سیم و سکون ناء مشتبه کوش و مینی برین
 و در مخفی در فاتیق ذکر کرده لا تغفلوا یعنی قطع میکنید بعضی اعضا را مثل کوش و مینی و لب و دیگر آن بسپاه
 نکنید و اورا انتهی و لا تغفلوا و لا یکنید اطفال را با هر سوئی کلام نمی آرگشتن اطفال بنیاد نیست اگر
 مطلق اطفال مراد دارند نیز صورتی دارد **روایت کرده این را مسلم و همی ب کتب اربعه از سلیمان بن برید**
 و بروایتی این آمده انطلقوا بسم الله برید و در آن نبوده در حالتی که تبرک جوئنده اید بنام خدا تعالی و با الله تعالی
 و باید الهی و علی علیه السلام و ثابت آید برین بنوع خدا لا تغفلوا اینجا فایا نکنید بر آن که قوی او فانی شده
 باشد و قوت جنگ و یارای مقاومت نداشته باشد و صاحب مصلحت نیز نباشد و لا تغفلوا و لا یکنید اطفال را
 و لا یغفلوا و لا یکنید اطفال را اگر موجب فتنه و فساد نباشند زیرا چه در گذشتن اینها توقع نفع مسلمانان است
 و در گذشتن قضیع محض است و شک نیست که عطف جمیع اطفال با عاده حرف نفی دلاله بر معایره دارد و اما که مراد
 از طفل بچه شیر خواره باشد پس از قیل عطف عام بر خاص بود و در صحیح ابوداود و بدون حرف عطف و حرف
 نفی است بر وجه توصیف پس میفرماید عطف بیان یا بدل خواهد بود لا امره و لا یکنید زن را اگر باعث خطر
 و اشتغال نباشد و لا تغفلوا و غیانه نکنید از مال غنیمت و ضموا غنائمکم و ذکر آید و فراموش نمائید غنیمتهای خود را و
 تصرف نکنید در آن مگر آنچه از جنس ماکول و مشروب باشد و خوف قضیع دارد و اصل او صلح میکنید میان خود
 بزرگ تان و جدال با کفار اگر مصیبه باشد و حسن او نیکی کنید و احسان نمائید هر کس اگر چه کافران باشند
 تا هم احسان را دوست نهند چه احسان در همه جا بقدر و اندازه اش محمود است چنانچه دارد شده است

و لا یکنید اطفال را

منه و لا یکنید اطفال را

از اول علم فاسخ ان الله يحب المحسنين تحقیق خدا تعالی دوست میدارد احسان کننده کار را **روایت کرده این را**
 ابوداود و از انس فاذا انشئ معکم من اگر برود با لشکر بیان برای تودیع و متابعت ایشان قال گوید این دعا
 انطلقوا علی اسم الله برید و در حالتی که توکل کننده و احتیاج و زنده اید بر ذات خدا تعالی اللهم اغنهم خداوند یاری
 ایشان را بر اعدا و کفایت الله و طهر بر اعدا و این **روایت کرده این را عالم ابن راهم ابن عباس و او را در اسفوا قبل و چون**
 قصد مسافره کند بگوید اللهم یک اصول خداوند که قول قوت تو حمل میکنم و یک اصل و با استغاثه تو حمله میکنم که نفع
 مگر اعدا حرکت میکنم از حالتی که با یاف میکنم مگر اعدا را و یک سیر و بعد تو آمد و رفت میکنم و دشمنیایم را **روایت**
 کرده این را باز را واحد از علی کرم الله وجهه و آن خاف من عدا و غیره و اگر غایب باشد و تبرک از دشمن
 که آدمی باشد یا از غیر او مثل سباع و مرض و دین و سوختن آتش و غرق دریا و جراح و قوا و لا یلائف و قریش
 امان من کل سور پس خواندن سوره لا یلائف و قریش سبب پناه است از هر بدی که پیش آمده باشد سبب
 عذر و غیره و یعنی موقوف است در از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مافور نیست و در او کار خودی گفته اند قول الی
 الحسن و قریش است و در او ای که کرده شده است از ابی الظاهر که وی گفت اراده سفرداشتم و از آن غایب
 بودم پس در آدم برای حسن قنود و بی طلب دعا می کردم تا ازین خزن رانی یایم پس فرمود از قبل
 نفس خود کسی که اراده سفردار و پس فرغی و خوشی از جهته دشمن داشته باشد پس باید که بخواند لا یلائف و پس
 را زیر ابروی امان است از هر بدی الی الظاهر که بید پس خواندم من از اعدا عرض نشد و اجری از منویش
 تا هنوز انتهی محب از قول مصنف است یعنی تجربه رسیده است چنانچه قریش گفته همچنان است فاذا
 وضع جملتی الرکاب قال پس چون بجهت سوار بای خود را در رکاب و آیه بگوید بسم الله فاذا استوی علی ظهرها
 قال پس چون بر آید و سوار نشود بر پشت و آیه بگوید الحمد لله تعالی جمیل رضای را برین نموده تمیز وصول حرکت
 و تسخیر است سبحان الذی سبحان هذا پاکستانی که فرمان بردار گردانید و زیروست ساخت برای ما
 این رکب را و وجه تمیز در مقام است که تسخیر را به برای سواری نمیشمرک است که قادر نیست بر دشمن
 غر از ذات مقدس وی و اما که یقین و حال آنکه یقین و او را بقوت خود ضبط کننده و فرمان بردار سازنده
 در واقع چنین است چه اگر تسخیر الهی و مدد و معونت و تعالی نباشد پیاده او میان کجا طایفه سواری و یار

لا یلائف و قریش

موم

علاء در اسو

را که کردن این حیوانات و از آن محض قدرت است تعالی و تقدس که اینها را مدام آید و انوار الهی بر آنها
و بصورت مایه‌ای بر درگاه خود هرگز بازگردد و در جوار آینه و وجه اتصال اینکلام بکلام سابق است که رکوب
از برای انقلاب و انتقال از مکان بکانت و انتقال نظم انقلاب بسوی خداست جل جلاله و نیز سواری
محل خطر و هلاکت پس سوار را باید که از آن غافل نباشد و مستعد از برای تقوی واجب تعالی باشد نه بویستند
و عنان کشیده او را که در رکب جوین از جهان خواهی رفت الحمد لله ثلاث مراتب بعد از آن الحمد لله که
سه بار بخواند و آنکه ثلاث مراتب سه بار بخواند و لا اله الا الله مرتبه یکبار و این مخصوص بر رویه احمد است
نسخه جلالی در حاشیه نوشته شده است بعد از آن که بگوید سجده ای غلبت نفسی بجای یا و یکم خدا تعالی را
بدین منی که من ظلم کرده ام بذات خود بارتکاب معاصی فافعلی فانه لا یغفر الذنوب الا انت پس نماز
را بر اینچه گفتی نمی آرد کن نماز اینچس خرد و به مناسبت این دعا و نیتمقام آن تواند بود که چون تعداد
نعم الهی نمود و خود را از او شکر نعم نامتناهی عاقر و قاصر دانست معترف بظلم نفس خود گشت و درخواست نکران
از غضاب مقدس نمود **روایت کرده این را ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن حبان و احمد و**
حاکم از حدیث علی بن ابیطالب و ترمذی و شمایل النبی از علی بن بوعبیده روایت کرده که گفت حاضر بودم
و مشاهده میکردم که بنو امیر المومنین علی بن ابیطالب مرکبی آرد تا بر سوار شود پس چون بای مبارک
در رکاب در آرد و گفت بسم الله پس چون بر پشت رکب قرار گرفت فرمود الحمد لله بعد از آن این آیه
بر خواند سبحان الذی سبحان تا آخر بعد از خواندن این آیه سه نوبه گفت الحمد لله و سه نوبه است که رکب گفت
سبحانک انی ظلمت نفسی **راوی گوید که بعد از آن امیر المومنین ضحک فرمود و گفتیم بحسب خدا ان شدیدی**
فرمود و میبسم دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گردانیده سن کرد و درین رکوب مرکب از قراه و غیره پس
از آن ضحک فرمود پس از آن ضحک فرمود پس گفتیم باعث ضحک چیست ما رسول الله گفت بحق پروردگار
تو هر آینه تجب سبکد از بنده خود و خوشنود و از روی و ثواب عظیم میدهد و چون بشکرت این نعمت بمان
به نیای الهی کنایه خود را عاقر و قاصر دانسته گوید رب اغفر لی ذنوبی و میداند که از مرزده کن نیست
اینچس نیز از من پس حضرت صلی الله علیه و سلم از حال خوشحالی سبب بروردگار ضحک فرمود **الحمد لله**

ان شاء الله

اقتدا با حضرت کرده باین عمل قیام نمود صلی الله علیه و سلم و رضی عنه فاد استوی که ثانی پس چون قرار گیرد
بر پشت مرکوب بگوید سه مرتبه **روایت بخواند این آیه را سبحان الذی سبحان هذا ما کنه مقبولین الی آخر الباقی**
تا آخر آیه که ذکر یانت و قال بگوید بعد از آن اللهم انی اسألك فی سفو هذا البر القوی خداوند تحقیق من سوال میکنم
ترا دین مغفرتی را و بر هر کاری را و من العیال مارضی و سوال میکنم از عمل خشنود باشی تو در آن در موضع ضابطه
بود و صلوات قبول تو داشته باشد اللهم یون علینا سفو ما خداوند اسان کن بر ما این سفو را بدفع منقعه
و تعب تاریخ کنیم در روی و اطو غنا بعد و به چنان از ما درازی مسافت و الله اعلم انت الصاحب فی السفر
خداوند اتوی یار و صاحب و خداوند دین مغفرتیه و حفظ و اندفاع حوادث و الحقیقی الی اهل و قوی
کما بهمان متولی امور پس ما و اهل خانه یعنی قوی حافظ و معین و مصلح امور اهل و عیال ما در غیبت من اللهم
انی اتوکیل من دعا السفر خداوند ابدیستی که من پناه میکنم تو از شقه و محنته سفو و غنا بفتح و او و سکون
عین همه دنیا شسته و بهره مدوده جانی نرم که در روی پای تو رود و بلغو باسانی نتوان رفت و مرا و خبا
شدت و شقه سفو است و کاتبه المنظر دنیا میگردم از شکستگی و تغییر نفس که سبب نکیریتن شود کاتبین بر وزن
رافت و بدین شاکستگی و بدعالی از شنده غم داند و اضافه کاتبه منظر از قبل اضافه مسبب بسوی سبب است
و سود المنقلب بضم هم فتح لام فی الال و الال و الولد دنیا میگردم از بدی بارتکتن و مال و اهل و عیال
یعنی که غم داند و شکست سبب آنکه در ایشان مکاره بنیم از فقد و تلف و نقصان تا بر گردم بحالت بدی حصول مقصود
و از ارجع قالمس و از او پس و چون برگردم از سفر بگوید کلمات مسطوره و زیاده کند و از آنها اینکلمات را بگویند
انقره مکتوبه بعد المکث تنی از ادب یعنی بارتکتن تا میون عابدون ربنا عابدون رجوع کن بکایتیم و توبه
کنند کایتیم از آنچه در سفر واقع شده از معصیته و بندگی کنند کایتیم بر پروردگار خود را حمد کنند کایتیم ربنا یا متعلق است
با قبل یا با بعد از قبیل تنازع است کذا قالوا **روایت کرده این را مسلم و ابو داود و نسائی**
و ترمذی از ابن عمر و روایت آمده و از رکب و چون سوار شود بر مرکوب مد صبعه که بر نمره و فتح سوره که کند و از
اکثرت خود را بجهت اشاره بتوجیه ذاتی و تفویض ذاتی و در قافوس گفته اصبع تبلیت نمره دیا است پس در
لغته نمره انتمی و گفته اند که مراد اصبع در اینجا اکثرت است و قال بخواند بعد از رفع سبب این دعا اللهم

یعنی الله تعالی ما را که بخله افی سیرة با الله ذکر نیست هیچ سوار که خالی شود از امور دنیا در وقت میرود و حال که مشتعل
 متلبس است با بوی تعالی و متلبس است از زبان او بگوید لا اله الا الله ملک ملک که ملازم میکند خدا تعالی در پس انوار
 فرشته را که تعلیم هر کس و به یکی مهم سازد و از بدی باز دارد و یعنی هر که در وقت سواری با خدا کند و بی سوار و معانی
 در پس او فرشته میکار که حافظ و معین او باشد در هر امر و لا یخلفو لیسر و نحوه الآر و الله السیطان و نیست هیچ سوار
 که خالی شود از خدا تعالی و حال که مشتعل و متلبس است بشعور مذموم و مانند او در کلام و دنیا و مالا یعنی روز خدا باشد
 مگر آنکه در وقت میکند او را با بلیس که بر میدارد او را از خبر و راه دنیا بدینتر و از سبک نفس و می رساند از فقر و بیعی بر
 تقدیر نیست که بخله از غلو باشد یعنی خالی شدن از احتمال دارد که از غلو و خلا بود یعنی غلو کردن پس با در بی حکام
 برای صله خواهد بود و بر تقدیر اول برای سپینه یا ملائمه است که اقال الخفی در وقت کبر اسوار پس سوار مانند رویت
 و هر چه تابع خبری باشد در وقت تبعه کار و نه کدانی القاموس و در صراح گفته است و با کسر پس سوار نشیند و هر چه در پس
 خبری ملازم باشد انتهی و با بکمال و شیطان بای تقدیر است که در معقول و در اوقات نی آید روایت کرده
 این را بطرفی از عقیده بن عامر و آن کان فی حج و اگر باشد سفر که بر آمده است در وی اندر ای حج یعنی سبک که در سفر
 حج بود پس بکند آنچه مذکور میگردد حج و رفته یعنی قصد است و در شرح قصد است الله بر وجه مخصوص و فتح حاضر او
 هر رفته است و در کبریه و مد علی الناس حج الیبت بهر دو وجه قرائت آمده و بعضی گفته اند بفتح اسم است و کبر
 مصدر و بعضی بعکس این گفته اند و الله اعلم فاذا استوت به راحته علی البید آید پس چون تر از کبر و دستوی شود با سوار
 سواری او بر بیدار بفتح بار موحده و سکون تخمینیه و به نام موضعیت بلند میان که و بدینه پیش ذی الحلیفه
 بجانب که خداوند و صبح و کبر حد کوبد حق سبحانه و تعالی را و تسبیح کند و بگوید یعنی بخوان الحمد لله سبحان الله و الله
 اگر بکنی گفته است و استوار است شدن و قصد خبری کردن و بر خبری اقبال کردن و دست یافتن بر خبری
 و بر پشت سوار کردن انتهی روایت کرده این را بخاری از انس بن مالک فاذا احرمت لیس منی من احرام
 بنده از بیعتات و نیت او کند تلبیه گوید و احرام احرام کرد اندین چند خبر است درج و مکره و قاصد حج را باید که پیش از
 مبتن احرام بعد تطهیر و تطهیر بدن و نیت احرام و غسل کامل و پوشیدن نیاب و دوشسته نوایا
 دو رکعت بکند و در اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون و در ثانی سوره اخلاص بخواند که سنون است و اگر بدین نماز

احرام بنده خبر جز نیست و لیکن کرده است بعد از نماز تلبیه گوید و بعد از آن بر سید کاینات علیه افضل الصلوة و السلام
 در دو فرستاد و عا کعبه هر چه دوست دارد و تلبیه بعد از نماز سنون است نزد ما و قول مالک و مشهور در مذمب امام احمد
 نیز همین است و نزد شافعی بعد از آمدن بر پشت مرکب و استادن آن تلبیه است و فرض احرام نزد ما نیست است
 و مطلق و تلبیه باشد یا و کبر و هر چه غیر آنهاست یا نیست است یا مستحب و نیت بدل است و ذکر لبان افضل است
 و تلبیه باید که بر زبان گوید و گفتا بگوید قلبی در آن فائده ندارد و تلبیه در تمام حج بکار فرض است و ذکر آن سننه و هر بار
 که تلبیه گوید باید که از سه بار بگوید و دعا و تلبیه است بیک اللهم بیک بیک لا شریک لک خطابی گفته معنی
 بیک تر خدا و اظهر طاعت است انتی و نزد خویشان ما و دست از اکت اهل مکان و اهل اقامت و
 از نه اهل علیه و الم یقار و گفته اند که معنی بیک است که ستاده ام بخدمت تو بخنده طاف و عبادت است و بی سوار و جات
 میکنم حکم ترا عبادت کنی هر چه فرامی و احضار نیست در تحقیق لفظ او که در تحقیق تلبیه است یا نه سبب و کاف و نماز برانند
 که لفظ او تلبیه است و معنی او گوید و تلبیه و سبب است و بی سببانه تم ارجع البصر کتب معنی که است کثیره
 و نصب او با بر صبر است و اصل او با بن است مظهر گوید نقل کرده شد فتح بار ابرام و حذف کرده شد غره پس
 بجهت اتقا رسائین الف را نیز حذف کردند و هر دو بار اذعام کرده اند و چون اضافه کردند نون مخدوف گشت
 انتی و این تحلیل خالی از بعدی نیست چه نقل حرکت موحده بلام و حذف هجره قطعی و اوافق قاعده را بر پی افند
 و اظهر و اعلال نیست که بعد حذف زواید و اذعام باین نقل حرکت او بلام نون را بسبب تفسیر آنکه
 خلاف نیست و آنکه تلبیه جواب دعا است و خلاف در و نیست بعضی گویند داعی حق سبحانه است چنانچه از بعد الله
 بن معبود مانور است که تلبیه اجابت کرد دست خدا تعالی را در فرض ساختن او حج را و بعضی گویند داعی رسول خدا
 چنانچه آمده که آن سید انبی و ارواخذ مادته و بعث داعیا الیه هو الله و داعی محمد و بعضی گویند خلیل علیه السلام
 است و این جواب جواب است زیرا که خلیل چون کعبه بنا کرد گفت او را پروردگار او و نون فی الناس یا حج یا
 تو که رجاء و ادع عبادی الی قبی خلیل گفت کجا بنده کان تو کجا او از من یعنی او در تمام عالم چون تواند رسید
 حق سبحانه فرمود بر پشت ندا و بر من ابلغ است پس خلیل پرسید که از مقام ابراهیم گویند و گفت ابراهیم
 محو است الله پس کس بیکه توفیق حج داده شده بودند و در نصیه ایشان حصول بیت الله بود و در اصلاط ابراهیم

میکراند

اهمات بر زبان روح فرودش کرد لیک اللهم لیک وهو الاظهر و الله اعلم لیک ان الحمد والنعمة لک مصنف
 میگوید بفرموده که آن دو در بنهوار اند و اهل حدیث و عتبه انتی قبح مختار فحیث و کثر مختار اجتناف از امام محمد
 منقول است که اگر افضل است چه او با مستین است و هر که میخواند و حد را غیر مختص تبلیه و معنی چنین باشد که
 حد میگرداند و نفع تر است و جمع احوال و ازمان و اقوال و افعال هو اختیار الکسای و قوی نیز مبرین رفته و گفته
 اکثر احوال و نفع مقید بران الحمد است و مقید بر چنین است که تبلیه میگوید بر او استاده ام بخد متوجه بود
 تو متخی حد داشتی شدن جمع انعامات از تو مصنف گفته و محفوظ و نفع مضب است بواسطه عطف جمله
 و قاضی عیاض گفته دفع او نیز جائز است بنا بر این که در حد و نفع و انبای گفت اگر خواهی که برانی نگران
 را بخد و نفع یعنی ان الحمد لک و النعمه مستقره لک انتی و الملک لا تریک لک ابن حجر کوبین مشهور در ملک مضب است
 و دفع نیز جائز بنا بر این که در حد و نفع و انبای گفت اگر خواهی که برانی نگران
 آوردن میان حد و نفع از او ملک است که حد متعلق نفع است و لهذا گفته میشود الحمد صد علی نعمه و اما ملک و بی
 مستقل نفع است و از تعلقات حد نه روایت کرده این را اصحاب کتب نه از هر دو بی گفت که زیاده و کمبود
 انحضرت صلی الله علیه و سلم در تبلیه بر این کلمات یعنی ان الحمد لک انتی و الملک لا تریک لک ابن حجر کوبین مشهور در ملک مضب است
 لیک لیک و سعید معنی لیک معلوم شد و معنی سعید یاری میدهد یاری دادنی بعد از یاری دادنی
 دوام در تقویت و بی و اقبال و اقوام و الخیر بیک و یکی و دو دست قدرت و تصرف است و در بعضی نسخ در اینجا
 لفظ لیک زیاده کرده است و الخیر و الیک و میل و رغبته و طلب غیر موسوی است که به بودن غیر در دست تو و عیال نفع
 را و سکون معجزه و بعد از نفع را و تقصیر هر دو و اینه آمده معنی رغبته کذا فی المغرب نووی کوبین معنی او در تمام طایفه
 است موسوی کسی که بر تشنه ملکیت و او است مقصود در عمل مستحق برای عبادت و العمل و عمل نیز منتی موسوی
 و تو مقصودی از عمل و موسوی تو مقصود میکند آن لیک بیک که کوبین معنی است یعنی زیاده لیک در مقام و اصل
 سماع ما در هیچ حاضر و طاکر نسبت در هیچ مسلم و نه در نزدی و نه در این ماجه و نقل هم کرده است و در اصحاب
 مشکوئه و صاحب سراج با آنکه مصنف این حدیث را از مسلم و کتب او نقل کرده پس درین است که این حدیث
 از قلم نسخ حصین و الله اعلم انتی م یعنی روایت کرده این مسلم و اصحاب کتب بعد از قول ابن عمر

م

نویس

موقوف باشد باید که در موقوف نیز در اینجا محمل سهو قلم است زیرا چه این حدیث در اصل صحیح مسلم مرفوع است و
 مشکوئه نیز مرفوعاً آورده است و الله اعلم لیک و الحق لیک تبلیه میگوید ای خداوند برقی
 کرده این را سنانی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از ابهره و از افرغ تبلیه و چون به پرورد از طبعه خود یعنی از دعا
 تبلیه فارغ شود سال الله مغفرت و رضوانه و استغفرت من ان رسول الله صلی الله علیه و آله را از این حدیث و او خوشنودی
 او را و طلب از او کی کند از این حدیث و در اینجا کلمات ما تریک لک الحمد لک انتی و الملک لا تریک لک ابن حجر کوبین مشهور در ملک مضب است
 القراءان تحقیق من ان در دست است که بعد از این تبلیه ابن و عیال نفع و انبای گفت اگر خواهی که برانی نگران
 ناست فاذا طاف کلانی الکن کبریس چون قصد طواف کند و نماز کند خانه کعبه را و اما الله شرفا کوبین مشهور در ملک مضب است
 که عیال و برسد رکن یانی را که حجر مسود است کبر در وقت شروع هر شوط کوبین بعد استقبال حجر بود و از ابتدا بمسجد و
 و تبلیه و در دو رکن معنی کرانه است و در آن کرانه است که در بی حجر مسود است و از رکن مسود نیز کوبین مشهور در ملک مضب است
 که مطلق واقع شود همین معنی بی باشد گفته اند در وقت کبر هر دو دست تا مقابل هر دو دست یا کوش دارد
 و باطن هر دو دست خود را مقابل حجر و در پس اسلام حجر بود کند و کیفیت اسلام است که هر دو دست را بر
 حجر نه در آن را میان هر دو کف دارد و بوسه دهد بی آنکه او از بوسه بزدن زند منی است کوبین حجر سجده کند سجده
 را با بوسه سه بار مگر کند و اگر بوسه میبرد شود گفت است بر حجر نه در هم گفت را بوس کند و اگر اینم با سانی دست
 نه در کوبی مثل عصا و مانند آن حجر را ساس کند و بران چوب بوسه دهد و اگر این نیز میسر نکند و مستقبل حجر باشد
 و دستار بر او و اشارت بجانب حجر کند چنانکه کوبین دستار را بر بی نه در پس هر دو دست را بوسه دهد و باطله
 فراغت بر دم کند و مسلمانی اند و تشویش ترسانند و بعد از فراغ از اسلام ابتدا طواف از جانب دست است
 کند که کعبه معظمه بجانب دست جب اقتد پس مفت بار کرد خانه کعبه و دو اسلام حجر در هر شوط است
 روایت کرده این حدیث را بخاری از ابن عباس و یقول بن الرکین و کوبین میان دو رکن و عیال نفع و انبای گفت اگر خواهی که برانی نگران
 اسود که حجر بود در دست دیگر رکن یانی که محاذی است رکن یانی یعنی رکن یانی نام همین رکن است
 و لیکن کاهی بر دو رکن را یانی خوانند بطریق تغلیب و خانه را دو رکن و یک است یکی رکن وانی و دیگر رکن یانی
 و هر دو را شایان میگویند و دو رکن یانی افضل اند باعتبار بقای اینها بر اصل یانی فخیل علیه السلام و از جمله

در حدیث

من

۱۰۰۰

میلندو شکر سید محمد

که گوی ویکشت مقابل ضاقتی از او انقباض تشنید و موصود قهقهه فی بطن الوادی سعی با قوتی که تشنید فرو برد و با
وی در خاک دای یعنی شکامی که از بلندی کوه برینتی وادی آید شتاب رود و سعی کند حتی از اصد ششی تا ملک بالا برآید
از بطن وادی ششی کند یعنی شکامی که از قیستی وادی بر بلندی رده صعود کند اما شسته رود و سعی بگذارد و انقباض در اصل
ریخته شدن آب است صلب بفتح جتین تشنید چمن بای از بلندی برستی ریزان می آید تغییر بالعباب کردند
و موصود بصیغه مجرور است در اکثر نسخ حاضره موصود در بعضی اصد ففتح غره و سکون غره و سکون صداد از اصد و در
در اصل در رفتن در زمین خواهد در بلندی باشد یا در پستی و در مختصری گفته مراد اینها از ارتفاع قدیم است از بطن
وادی بجان عالی مجتهد ذکر او مقابل انقباض و قاضی عیاض در مشارق گوید که موصود و اصد و یکمی نیست این فرو
آمدن و بالا آمدن در زمان مشین بود که در آن وقت وادی نیست بود و هر دو طرف وادی از جانب صفا و مروه
در ارتفاع و لای چون زمین وادی را خاک بر کرده و خاک گذارشته بعد از نزول از صفا انحراف و انقباض نمانده
پس تکلف باید کرد و سعی که تمام آرد و شسته و اکنون علانی در مبدأ منتهای محل سعی در دیوار حرم نمانده اند
که از امیلیین حضرتین گویند حتی از انانی الموده تا که جای بد بر کوه مروه و رسید بر بالای او ففعل علی الموده کما فعل علی
پس بگذر مروه و جای که کرده بود بر صفا از استقبال کعبه و تکرار توجیه و تکرار و دعا و گفته اند باز آمده و شسته در
بطن وادی بین امیلیین فرو برآید و جای که در وقت آمدن از صفا در اینجا سعی کرده باز سعی کند و همچنین سخت بار
با این شفته میان صفا و مروه آمد و رفت کند تا مجموع هفت شوط تمام شود از صفا مروه یک شوط و از مروه صفا شوط
دیگر پس ابتدا انقباض بود و ضم نموده و این سعی هفت بار واجب است و مستحب است که سعی از مثل شنبه باشد و از عدد
یعنی دیدن کمر چون اجنبین کرد تا غم نشود از شطوط قدوم و سعی آورده اند که اصل در باب سعی و صفا و مروه
است که با جاده ففتح جیم ام سمیعیل و در اوردان نه کام که طفل بود بر در کعبه معظمه گذارشته بطاب آمده و چون
در وادی می آمد سمیعیل از نظرش پنهان میشد پس برای دیدن وی بجل صفا و مروه می برآمد و بجای دی
نگاه میکرد و از حال وی خبردار میشد و چون این فعل حضرت بموافقه او کرده شسته ستره شد که اقاوالا
روایت کرده این معنی را سلم و ابوداؤد و سنائی و ابن ماجه و ابی حنوفه از جابر بن عبد الله الصاری او
بنی بر روایتی از جنین است از اداتی که بر قاف از قی بالا بردن الصفا که بر طایف و چون برآید بر کوه صفا که بر کوه

بر

سه مرتبه و بقول این کلمات یکصد و هشتاد و یک بار و علی کاشی قدس سره در کتاب سحر اربعه
 از شریف کبیر و قراة تهلیل هفت بار نصیرین الکبیر صدی و شش و در سن الهلیل سحر بس میباشند که گفتن
 میت و یکبار تهلیل گفتن هفت بار و در میان این دو کلمه در میان این معنی در میان خواندن اعدا
 کبیر تهلیل و میال الله و سوال کند خدا تعالی را عطف بفرستد هم سبط کبیر یا موحده بفرستد و بعد از تصدیه
 صعود بر و نه نعت سحر بن السبلین و منی در یاد داری و بی غدا فی علی المروة پس چون بر آید بر و در موضع کا صانع علی
 الصفا کند در آنجا مانند آنچه کرده بود و در صفا صفتی بفرستد تا آنکه خارج شود از سبیل **روایت کرده این صاحب موطا**
 در این ابی شیبہ از قول ابن عمر و روایتی الفاظ و تیر آید چنانکه گفت و دید و علی الصفا و دعا کند بر صفا باین کلمات
 اللهم انک قلت ادعونی استجب لکم خداوند ایدرستی که تو خود از راه فضل و کرم فرموده که دعا کنید مرا و بخوانید مرا و گفت
 و شده که حاجت کنم شمار و قبول کنم دعا شمار و انک لا تخلف السعاده و بدینشی که تو خلاف نیکنی میعاد خود را
 مطلقا و عده باشد یا و عید و آتی اسالک کما بدینی لا سلام ان لا تضره منی و بدینشی که من سوال میکنم ترا که
 چنانچه بدایت کرده مرا بدین سلام نزع کنی و بیرون کنی از از من دل یعنی چنانچه نموده سلام داده نابت و قائم
 داری و بی و سبب قلع در و در طه خیران نیندازی قتی تو فانی و انا مسلم تا آنکه بگریانی مرا و حال که ما مسلمان و متقا و
 باشیم از ترا **روایت کرده این را طرانی موقوفه از ابن عمر و بین الصفا و المروة و یکصد میان صفا و مرده این**
 دعا را رب اغفر وارحم و انت الاعز الاکرام **روایت کرده این را ابن راهب و ابن ابی شیبہ و ابن ابی عمیر**
 و از اسرار بی وفات و چون بکشد و در آن کوزه سبوی و وفات سبها و کبر میس در آنجا و راه کاهی تمیسه کوبد و کاهی
 کبیر در سفر السعاده گفته شب در منی بخت کرد و چون انتاب بر آمد از منی روان شد بر راه حبیب سبوی و در بعضی
 اصحاب کبیر میگفت و بعضی تمیسه میکردند و در کسی انکار میکرد و انشی یعنی لازم بود که تمیسه کوبند اگر تمیسه کوبند و در آن
 و اگر کبیر کوبند نیز او از حدیث متفق علیه که از انس بن مالک **روایت کرده اند نیز تمیسه مستفاد میشود و لیکن گفته**
 اند که کبیر گفتن رخصت است و شسته است که تمیسه کوبند و کبیر و در وفه و جراح را شسته نیست شسته است که تا در منی
 جره العقبه تمیسه میکردند باشند اما کبیر شسته است و بیس نماز حاج را و غیر حاج را از صبح روز وفه یا صلوته عصر آخر اقام
 فترقی محض اعلم **روایت کرده این را مسلم و ابو داود و ابن عمر و غیره دعا و دعایوم و نه بهترین دعا و اصل او**

کبیر

ادب

دعائیت که در روز وفه کند و در وفه یا هر جا که گشتند و مقصود اصلی در دعا و احوال حج و احیان است و فضیلت این
 بجهت بودن است افضل ایام و غیره و گفتند انما السبعون قبل و بهترین آنچه گفته اند من و پیغمبران که پیش از من بوده اند
 از جنس ذکر و دعائیت لا اله الا الله و عده لا شریک له لا اله الا الله و هو علی کل شیء قدير این کلمات نماند و ذکر
 است و در وی غیر از دعا نیست و او دعا گفتن یا گفته است که ذکر کبریم و ثناء او و حضرت وی و حقیقت دعا
 سوال است بسبیل تعویض که مبلغ است از تصریح بلکه سکوت نعت تضرع و مسکنه نیز دعا است زبان
 حال خاموشی تو عرض تنهایی دیگر است یا گفته است که هر که ذکر کند خدا تعالی میدهد او را حاجت او
 اگر چه طلب کرده باشد بلفظ لقول تعالی علیه السلام عابدا عن الله تبارک و تعالی من تغفل عن ذکر ی سألته
 اعطیناه افضل ما اعطی السائلین پس چون ذکر بسبب قضا و جراح است و تمیسه ثواب درست شد اطلاق حق
 و عابر و الله اعلم **روایت کرده این را ترمذی از آخرین شعب کفر دعائی و دعا الانبیاء قبلی عز و جده حضرت**
 زمره صلی الله علیه و سلم که شبیه دعا من و دعا و پیغمبرانی که پیش از من بوده اند و روز وفه نیست لا اله الا الله
 و عده لا شریک له لا اله الا الله و هو علی کل شیء قدير اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی سمعی نوراً و فی بصری نوراً
 اللهم کشف لی صدری خداوند انشا ده کردن بر او من دل مرا و بسیر لی امری و اسان کردن برای من کار مرا
 با حشرت سبب و دفع موانع نزد صوفیه شرح صدر عبارت است از بی نیازی از دار الفروست و زامه بدار الخلود
 است و دعا و موت پیش از نزول ولایت و التوقین و اخذ یک من و ساوس الصد و بنایه و یوم توار و کواکبا
 سببه یعنی خبری که موجب است از نفس و شیطانی باز قسوه قلب که در وی عقاید باطله و صفات
 و سببه جاکر و جوان خدا شراح صدر است و شست الام یفتح شین مع بنیه میگردم از بر کند کی امر دین بسبب حال
 با مود بنیه و نیت التبر و از گفته قبر که سبب جبرانی بواب شکرت کبر شود یا مود بی باشد خدا بقر اللهم انی خود
 بل من شریک فی البطل و شریک فی النصاره خداوند ایدرستی که من بنیه میگردم توار بدی چیزیکه در آید و شریک بدی
 جز که در آید و روز از من زیادت و شریک با تبت بضم تا و نشدید موحده جال جاح و از بدی آنچه می در آنجا و را با دواز
 و ضعیفان **روایت کرده این را ابن ابی شیبہ از علی کرم الله وجهه و تمیسه نماز که در نزد شیت و دعا و کور است**
 پس تواند بود که در حدیث اول از راوی انصاف واقع شده باشد ظاهر شکل اصلا و التلبیه بوفات شسته و

سحر

در جبهه اولی و وسطی سبکتر از جبهه دوم و در جانب که در بطون و اوینت میسرند چنانکه مناد و رستا و در جانب چپا
بود مستقل جزوی استبداد و سبع خصیات را بعد از طلوع افتاب یکلیک می اندازند روایت کرده این را احسان
کتب شده از ابن عباس و از ارا در می الحار و چون بخوانی چهار روز دوم ایام بحر فاذا انی الحجة الذی یسب حیوان
بیاید جبهه و بنابر اولویت دنیا ثابت اوئی است بمعنی نزدیکی و چون این جبهه قریب سبب خیر و اقصی که دوری
منزل چ حاج بود و در دنیا نام کرده را با سبع خصیات بنزد و در آن جبهه منفست سکره مقدار خسته خرمایا باطل
و کیفیت بری پیش بعضی است که حصاه را بر پشت ابرام بدین بنده و سبب استقامت جبهه و در بعضی حیوانات که
بر انکشت ابرام و سبب بگرد و بنزد و در این قول صحیح است و شسته است که در می سبب می کند و بکسر علی از کل حصاه
و بکسر بر و بری هر سکره از کسر نمره و سکون شسته و بفتح هر دو نیز مر و است بمعنی عقب و حصاه بفتح حاء سکره حصاه
جمع زرد و بی انشمار است که هر منفست یکبارگی بنیزد روایت کرده این را نجاری و سنائی از ابن عمر و در
وضع کل حصاه با هر سکره بیزه بکسر کو بنه متصل بری او تا جمع بین القول و الفعل باشد روایت کرده
این را مسلم و ابو داود و سنائی و ابن ماجه و ابن ابی شیبه از جابر بن مقدم بکسر معنی بعد از جبهه اولی اندکی پیش رود از
جائی می میسبب بضم یا و کسبه که بر می پس در آید برین نرم را که انجا است و دوری سکره نیست سبب برین
نرم را که بنزد و در این در شست بقال سهل سهل وقتی بر و بسوی زمین نرم کند انقل من المصنف فیقوم مستقبل
القبلة ثیما طویلا پس با سبب مقابل قبله استادی در از و در بعضی روایات تقدیر این قیام بمقدار خواندن سوره قمره
آمده بنید و او بر نفع بدیه پس دعا کنند درین هنگام و بر و در دست خود را بسوی آسمان چنانچه متعارف است و مستحب است
تطویل قیام در بنیقام برای دعا و گفته اند که در نجار فقه تجید و بکسر و تهلیل و تسبیح و صلوة بر سبب کائنات علیه افضل
الصلوة و احوال التیمات منقول شود و کمال حضور و شوق و خضوع و تقرب و استمال که صفات بجا آورد برای خود و والد
و سایر مسلمین دعا و استعا کند که لک نمیری الحجة الذی سبب کند لک بکسر می کند جبهه میان را با مان ترا و بری در جانب
که است بکسر می کند جبهه میان را که با مان ترا و بری بکسر می کند جبهه اولی از می هفت سبب که بکسر بری هر واحد
نیاید بذات الشمال پس بکسر راه جانب و مستحب است سهل فیقوم مستقبل القبلة ثیما طویلا فی خوا و بر نفع پیش
در زمین نرم و آید و مستقبل قبله با سبب استادی در از پس دعا کنند و دست بر و در زمین نرمی ذات القبلة من بطن الواد

الحجۃ

بیانی

پس بر می کند جبهه از مغاک و ادبی چنانکه در زوکر کرده بود که و اتعت ز و عقبه کوه و لا یقیف غذا و نه سبب را
و عا بعد از می جبهه عقبه نه در زوکر و نه در ایام و بکسر بخلاف بعضی جریای و بکسر یعنی بی وقفه دعا کند و بکسر و چنانکه از حد
افتر معلوم شود و در بعضی کتب چنان معلوم میگردد که در انجا اصلا دعائیت چه جایی قوف برای دعا چنانچه صاحب
نفو السعاده میگوید این با سبب دعا ناکردن را در انجا و دو وجه گفته اند یکی آنکه از دعا عام عظیم بود و جایی استادی نمود
و بعد و در آنکه دعا این عبادت و صلاب عبادت یعنی در درون وی کرده بود و دعا در سبب عبادت افضل است
از آنکه در بی عبادت کند و الله اعلم انی و این هر دو وجه عالی از بعضی نسبت کلی است غیر که سر از افترش را کسی نداند
منظم ارکان حج و افعال آن تعبد است و قفل را بدین است که آن راه نیست و این نیز از آن قبل است و انچه میگویند
بمجنس طین و قیاس قفل است و العلم عند الله سبحانه روایت کرده این را نجاری و سنائی از ابن عمر و در
الواد یعنی چون زو جبهه عقبه با بطلب در آمدن مغاک و ادبی کند و در درون وی بر می کند و قیام او فرغ قال ناکه
فارغ شود از می و چون فارغ شود بگوید این دعا اللهم اجعل جبره را خدا و ندان حج مقبول و حدیث آمده که حج بزر
نیت برای او که نیت یعنی فاعل آن البته در نیت و آید و علما را اختلاف است که مراد حج مر و نیست اصح اقوال
است که مراد حج مر و است که کنایه از حیاتی مخلوط نشود و بعضی گفته اند که در وی سمعه دریا را داخل نبود و خلاصا
لوجه الله باشد و بعضی گفته اند که بعد از وی معصیت نبود و بعضی گفته اند که حج مر و است که قبول درگاه مولی اند و این
قول خلاصه اقوال است و منقول است از حسن بصری رضی الله عنه که گفت حج مر و است که زاهد درین در اغب و از نیت
بگذرد و با الله التوفیق و هو بهدی من بنیاء الی حراط سقیم و بنیاء مقفورا و بکسر و ان کناه را از زید شده پس این قبل
عطف جمله بر جمله باشد روایت کرده این را ابن ابی شیبه بر و انی از ابن مسعود و فروعا و بر و انی و بکسر
موقوف بر این که انجین است منقول از مولانا جلال نانی و در بعضی نسخ منولوفنس پسین است بدل مص او الله
اعلم و بعد از انکه حرات کلهما دعا کند نزدیک حرات همه آن یعنی بعد از می هر جبهه دعا کند و از انجا معلوم شود که بعد از
بر می جبهه عقبه نیز دعا کند که بر می بگوید باشد و کلام نفو السعاده که نقل کرده شد مخالفت است و الله اعلم و لا یوقت شد
فان شینا و تعین کند جبره را از دعا و بری حرات روایت کرده این را ابن ابی شیبه از حسن بصری موقوف
یعنی دعا مخصوص خواند بلکه هر چه خوش آید و موجب تفرغ و استمال کرد و بگوید بار الله که در هر یکی از مناسک و اماکن

عقبه
بعد

بگردان چهار

و علم اتم و حکم

یعنی دعا مخصوص خواند بلکه هر چه خوش آید و موجب تفرغ و استمال کرد و بگوید

بلال بن رباح را به بستان در کعبه بجهت نماز آمد که مانع حضورش فاجات الباب پس بستان بلال در کعبه را
موجب آمد حضرت و البیت اذ ذاک علی ستمه العده و خانه درین هنگام برش ستون بود قضی پس رفت
حضرت مقابل در دره مسوی جدار کعبه که محاذی باب بود حتی اذ اکان بین الاسطوین اللبیلین
باب الکعبه بفتح تا آنکه شد میان دو ستونی که متصل بودند در وازه کعبه را یعنی مقابل او بود و جلس و چون
در آنجا رسید نشست میان دو ستون محمد و انشی علیه و ساله و استغفره پس حد گفت مرقد را بر نعم او و سا
جبل کرد و روی در خواست کرد او را حاجات خود و طلب از ریش کرد او را از قصه ذکر انشی علیه برای تحقق و تاکید
حد است و الا حد یعنی نماست ثم قام حتی اذ اتی ما استقبال من در الکعبه بعد از حد و سا لفتن برخواست از آنجا
تبرک تا آنکه آمد خیر را که مقابل روی حضرت بود صلی الله علیه و سلم از بیت کعبه یعنی بدو وارد پس که مقابل
باب کعبه است آمد و در دره را پس نشست گذشت موضع و همه و خنده علیه پس نهاد روی مبارک و رخسار مبارک
خود را بر دیوار بیت کعبه بجهت تبرک زمین و حد و انشی علیه و ساله و استغفره ثم انصرف الی کل من ارکان الکعبه
بعد از آن برگشت و منوجه شد مسوی هر کونه از کوشه های کعبه تا استقبال بالکعبه و التلیل و التبیح و انشی علیه و ساله
و الاستغفار پس پیش آمد هر رکن را تکبیر گفتن و سبحان الله گفتن و ثناء جمیل بر خدا
کردن و از جناب حق عز و جلال خویش طلب کردن و استغفار نمودن ثم خرج غیر آراء از درون کعبه بدو
گذاردی نماز در آنجا صلی رکعتین مستقبل وجه الکعبه پس گذارد و در گفت نماز پیش روی کعبه یعنی مقابل
در وازه ثم انصرف بترکشت از مسجد حرام مسوی محل خود روایه کرده انجیدشت را انشی از این عباس
بنامه مختلف شده است روایات و صلوٰه حضرت صلی الله علیه و سلم در کعبه پس اسامه و ابن عباس
روایه کرده اند که درون کعبه نماز نکرد بعد بر آمدن در پیش میت در گفت بگذارد و بلال و ابن عمر روایت کرده اند
که محقق نماز گذارد پس امام نووی میگوید که ترجیح داده اند اهل حدیث روایت بلال را و جامع کرده اند با خذ او را که او
مثبت است و غیر اسامه ثانی و مثبت مقدم است بر غیر ثانی زیرا که با او ثانی علم است که با ثانی مثبت است
فی سوال الفقه و توانا که چون در کعبه در آمدند و در استند هر دو وجه را چنانچه استحال دعا کردند و هر کس در کوشه طیبی جا
گرفت پس چون دید اسامه بن ابی بکر حضرت را صلی الله علیه و سلم که دعا میکنند اسامه نیز در کعبه رفته دعا

بوست و بلال نزد حضرت بود پس بفرموده خدا نماز گذارد بلال بجهت قرب خود نماز حضرت را دید و نیز بر اسامه
مسبب بعد خود استحال بعد از نماز حضرت صحبت بود چنانچه ثابت شده پس اگر شخصی که نزدیک بود بنشیند
و کسی که دور باشد بنشیند و در باشد و در مواهب که بنشیند که اقرب هر که در جمع گفته اند است که حضرت صلی
علیه و سلم نماز گذارد و بعد فرستادن اسامه بجهت آوردن دلوئی بر آراب از جاه فرم تا صورتها را که در کعبه نقش کرده بودند
نمود پس در آن وقت بلال حاضر بود نماز حضرت را دید و بعد فرم فرمایند و اسامه بجهت عظم رویت خود نفی آن کرد و
موبد است این را آنچه طیار می از اسامه روایه کرده که گفت در آمدم با حضرت صلی الله علیه و سلم درون کعبه پس
دید صورتها که در دیوار کعبه نقش کرده اند پس طلبید دلوئی را بر آراب پس آوردم نزد حضرت ابی از جاه فرم پس
گشت حضرت که بی نشست و میگوید آن صورتها را رجال انجیدت نفقات اند انشی کلام صاحب المواهب و گذارد
قال فی فتح الباری و الله اعلم و اذ انشرب ما زفرم چون نوشید آب چاه فرم را و زفرم بفتح را پس معین و سکون
بیمه یا ضم را و اول دفعه نیم و کسر را ثانی نام جا بیت معروف و مشهور متصل مسجد حرام پیش روی خانه کعبه را و الله
تشریفاً و عظمیاً میان آن چاه و خانه کعبه سی و هشت کسافت است و شصت و نهم بفرم بجهت کثرت آب است
چون فرم در اصل معنی کثرت است و اول کسی که از آنجا آورد و جبرئیل است برای آب دادن اسمعیل علیه السلام بعد از آن
ابراهیم علیه السلام از آنجا سافت بعد از آن مدت از ثنوی افعال طلمه مندرس گشت و ثنای از روی
ناتقد حق جل شانیه عید المطلب منت نهاد و در خواب او را علامات مکان اعلام کرد پس ظاهر کرد از آنجا و از
اوش است و زیارت که خاص دعای در فضل آن احادیث بسیار و روایه بعضی احادیث صحرا را و خواهد
کرد و احادیث دیگر آمده کتاب فرم بهترین است بروی زمین است و در بعضی از شروح بخاری گفته که آب فرم
افضل است از آب حوض کوفه و خوان زیرا که بوی شسته شده است بسمه مطهر حضرت صلی الله علیه و اله
و سلم که آب کوشان و جز آن تر نیست و فاضل بودی بان می شنیدند چنانچه او از بیت غسل صد شریف که
فاضل میاه و الله اعلم فلیستقبل الکعبه پس باید که وقت اراده نشوید آن استقبال کعبه نماید و مقابل خانه کعبه
استاده شود و بعد که رسم الله و باید که ذکر کند نام خدا را یعنی بسم الله گوید و تنقیض نماز را باید که در نزد شما
نوشیدن مردم را و است که دم آب خود در درم زدن طرف پس اب از دهن جدا کند چنانکه در احادیث

حدود را در این باب مبارک و در این باب مبارک مذکور که سید بن سعید بن نفیسه معتقد است
نزدیک اهل حدیث زیرا که روی اسلام فی صحیح روایت کرده حدیثی که در او است امام مسلم قشیری در صحیح خود و حال آنکه
آرام کرده که درین کتاب بخرا حدیث ثقات نیاید و در این باب احوال ثقات در این باب مبارک و در روایت
و در این معتقد است روی اخباری فی صحیح روایت کرده حدیثی که در او است ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری در
صحیح خود و روی نیز آرام را در حدیث ثقات کرده است و معتقد است این حدیثی است که روایت کرده او را احمد بن
ماجه از عبد الله بن مومل که روی شیبیه با الزهری را میگوید شنیدم جابر را در معنی الله عنه که گفت فرمود غیر خدا
صلی الله علیه و سلم ما در غم ما شرب لاین لفظ این ماجه است و در احمد بن حنبل ما در غم ما شرب منه صحت
مندرین گفته که این اسناد حسن است و در این نیز آورده که سندان ماجه که از جابر اخراج کرده حدیثی است و فاطمه
اخبار که نیز آورده است حدیث اسندی ضعیف است ولیکن مراد او را شواهد است از ابن عباس اخراج کرده است
او را در قطعی در سنن خود بطریق محمد بن حبيب البخاری و روایت کرده او را حاکم از نوچه و گفته که روی صحیح است اسناد
اگر سالم باشد از جابر روی اتقی و عاقبتین جرح عثمانی در سند حدیث یکجرا تالیف کرده خلاصه است که حدیث
مختلف فیه است جاتی تضعیف میکنند و دیگران صحیح آن میروند صواب است که حسن است بجهت شواهد از ابن
عباس و عبد الله بن عمر مرفوعا و از معاویه مرفوعا و از صفیه مرفوعا بالجمله رتبه بخیر است با جمیع طرف جمله
اصحاح دارد و یقین بخیر کرده اند او را جافعی از اکابر پس گفته اند که روی صحیح است و تضعیف کرده او را از سید بن ابن
عینیبه و از متاخرین بمطالی در سال که درین باب تالیف کرده و مندری که اقبال السجادی فی المقاصد و سید بن
علقی تلمیذ سیوطی و شرح جامع صغیر از شیخ خود نقل میکنند که گفته است این حدیث بسیار شهرت دارد و بر آنست
و حفاظ در روی اختلاف دارند بعضی صحیح میگویند و بعضی حسن و بعضی ضعیف و معتقد است یعنی ضعیف است
اعلم فی حدیث پس صحیح شد حدیث بضمیمه سند و الحمد لله و استایش مراد است بر صحیح حدیثی که در روایت
کرده بودند و در این فوائد این فن ملاحظی میگوید مراد از حدیث ثقات کامل است زیرا که ثابت نمیشود این ادعا را
معتقد است حدیثی که در این مبارک و توفیق را روی از او که سید بن سعید بن نفیسه بلکه باید است از توفیق کسی که بعد
ایشان است تا ثابت شود حدیث باین طریق اتقی محرر سطور اصل الله حاله و توفیق امانه عرض میدارد که

الانوار

چون وجه طعن محض از حدیث
شود پس شعله در این احوال بود
حدیثی که در این فن محض

رحمه الله توفیق این مبارک کرده است بلکه توفیق این مردون کفایت دارد و حصول مقصود و نیز تمام
سند حدیث بحکس واقع شده اند این مبارک و محمد بن النکدر و جابر رضی الله عنهم جلالت شان و شهرت
عدالت ایشان اظهر است از این که بیان حال شان کرده شود پس مصنف به توفیق ابن الموالی و سید بن
قصیح سند نمود و الله الموفق تمام شد بیان مناسک حج بعد از آن در میان دعوات سفرها و شرع نمود
و عطف زد الکمان فی حج کرده گفت و الکمان سحره و اگر باشد سفری که بر بی آید روی سفر فلک
کاثران و باغبان اذقی العود یا ملافا که کند دشمن را درین دو وقت این کلمات بگوید اللهم انت غیظی
و نصری و خداوند اتونی اعانه کند من و یاری ده من غصه بفتح عین و ضم ضا و محمده بشهر استعمال نام حضور
شهر است و در عزت معنی ناصر و معین آید پس قول دی و نصری تفسیر و بیان اوست میراث که بگوید غصه
کنایه است از کسی که اعتقاد کند و توفیق و در روی مرد و غیرات و خزان و ملک المول و بقدرت و اعانه
توجه میکنم برای دفع کراهت و ملک مصل و توفیق و نصرت تو حاکم میکنم بر دشمنان و بن و ملک اقبال و توفیق
و نصرت تو کار را بر مسلم با کافران
روایت کرده این را ابو داود و ترمذی و
و ابن حبان و ابن ابی شیبیه از انس و ابو ثوانه از ابن مجله و بروایتی این کلمات بگوید رب یک اقاتل
و یک اصاول و لا حول و لا قوة الا بک
روایت کرده این را ثقی از صییب بن سنان این کلمات
بگوید اللهم انت غیظی و انت ناصر ی و یک اقاتل
روایت کرده این را عوانه از انس و او را در احوال
العد و چون قصد کند امام دشمنان ملاقات دشمن را یعنی خبک کافران را انتظار امام حق بآلت
الشمس انتظار کند و توقف و در امام تا آنکه میل کند و برگردد و اقباب بجانب مغرب یعنی وقت استوا
قبیل نماز ظهر مجابه نموده جهت فرط حرارت و آفتاب اندک حکمت در خار به بعد زوال است که این وقت
نزدیک راج و نشاط نفوس است و نیز وقت صلوة و دعاست بعد از روی و در حدیث آمده است که درین
وقت کشته میشود و در بای آسمان و بر میدارند اعمال را بمصدا قبول پس چشم داشته میشود و روی بر روی
نوازش و نصرت و کلام عمل است بالاتر و فاضله از احوال و در راه خدا تمام میسر باشند امام برای خواندن
خطبه در روز تشریف ایشان بقتال فعال پس بگوید یا اها الناس لا تممنوا القادار العداوی مردمان آگاه باشد

و بروایتی

ثم قال ميتة كويده اين دعا اللهم لك الحمد كله خداوند مرا ترست نه چنين چنين افزون اولا قاضى بسلط
 نيت محاسن قبض كننده و باز دارنده خبر را كه فراج كرده انيده تو از اين معني عطا ترا همچو كس باز نماند نيت ^ط
 ناقص و نيت هم فراج كننده و عطا كننده مبر را كه گرفته تو از او باز داشته و لا باي لمن اصلت ^{مصل}
 لمن هيت و نيت هم راه نمانده مگر كسى را كه كراه کرده نواد و نيت هم كراه كننده مگر كسى را كه راه نموده تو
 او را اين كلام اگر چه ترست از زبان واقع و اثبات تو حد و قود تو در راهيه و ضلالت و ليكن در معني طلب
 و سوال هدايت و حفظ و وقا به از ضلالت است از حضرت وى سبحانه معني توى راه نمانده و كراه كننده و جز تو
 كسى نيت بس عطا كن باز هدايت و نگاه دار از ضلالت كه تو قارى بر هر چه خواهى و بچنين است در جمع قوما
 و لا معطى لما صنعت و لا مانع لما اطلب نيت هم روزي و هنده مگر كسى را كه منع كردى تو روزي او را و نه
 هم منع كننده مگر كسى را كه روزي داده تو او را اطلب بنون بعد الف اين نعت اهل من است معني عطيت
 كذا في النبوة و در روايت نسي عطيت و افع شده و لا معطى لما بعدت و لا بعد لما قرب نيت هم
 زوديك كننده بقوب و در كاه كسى را كه دور ساخته او را از رفته خود نه هم دور كننده از رقت خاص تو
 هر كه اقرب كرده انيده او را برافت و مهربانى اللهم ابط علينا من بر كاهك و رقتك و رقتك
 خداوند فراج كن بر ما و برسان نصي و افراز بر كه تهاى خود و مهربانى خود و فضل خود و روزي خود كه محتاج بغير
 تو نشوم اللهم انى اسالك البعيم المقيم الذي لا يحول ولا يزول خداوند محقق من سوال ميكند ترا نيت
 و ايمى كه متغير نشود و فنا پذيرد و دو آن نعمتهاي هشت است چنانكه پس گفته است ^ن لا اكل شئ ماعلا
 بعد باطن و كل نصيم لا يحول الا من سوي خبه الفردوس استيقى وان الموت لا يزال و اگر
 نعمت دنيا بشرط دوام غنى مراد دارند نيز دهمى دارد اللهم انى اسالك الاس يوم لم خوف سوال ميكند ترا
 امان را در روز ترس كه روز قيمته است با مراد مطلق روز خوف است در دنيا باشد يا دين اللهم عايد من شر ما
 اعطينا خداوند ابدى نسي كه ما بنده كيرده ايم نتوان بدى خبر كه داده ما را از سائر انعام دينيه و دنيوي شرمانش و
 از بدى آنچه باز داشته اند ما كه نعمت او مرث غن و هم كه دو عايد خير ميستند و فست بقرنه ما بعد ابي ابي
 عايد يك اللهم حبب اليك الايمان خداوند دوست گردان بسوي ما ايمان و تو عايد را كه هم خبر نيز به خود

دفعه

نشوم و زينه نى قلوتها و زينت و زماني بخش او را و در دههاي ما بضيف او را و تو وضع حج و راهين و كره النيا
 الكفر و دشمن و مبر و كره ان بسوي ما كره ان كرهك و پوشيدن حق است و الصلوة و فسق را و كره النيا الكفر
 دشمن كه بپروان رفتن است از راه راست و العصيان و نافرمانى كردن را كه در كتاب معاصي است
 و مقتضاي انقياد و اجعل من الراشدين و بگردان ما را از جمله راه يا نكاهان بطريق صلاح و اين صلح است
 بقول و يتقالي لكن الله حبب اليك الايمان و زينه نى قلوتكم و كره اليكم الكفر و الصلوة و العصيان اوليك
 هم الراشدون اللهم توفنا مسلمين خداوند من مبر اين ما را در حالي كه مسلمان باشيم و الحق با صالحين
 و پيوسته گردان ما را با صالحان معني ما بنده او را يا غير خرا يا دلا مقننين در حالي كه نباشيم با ذليل و مهملان
 و نه فتنه زده خرا يا جمع خرايان است از خري مبر خاتمه معني خوارى اللهم قاتل الكفرة الذين كذبون و سلك
 خداوند اكش و هداكس ز كاذبانى را كه كذب ميكند مبران ترا و نيت سحر و بطلان ميكند اينان را
 و يصعدون عن سبيلك و باز رسيدارند مردم را از راه تو با خوا يا خود اعراض ميكند و باز مي استند از دين تو
 بترك صحاح گفته صده من الامر صفة و صده صده و اذا اعرض و در تاج است صده و ميكشند و هذا الام
 انهي و اجعل عليهم رجوك و گردان بر بيشان غراب خود را بر كبر بلبيدي و غراب ميا هر كويده آن بضم
 است بهر دو وجه قرات است در كبر مبه و الرخر فا جرد و قاتل كوس گفته رخر كبر و ضم قذر و عبادة افغان و
 غراب و ترك انهي بس قولى دي و غدايك لغير او باشد الحق ايهاى خداوند بر حق اين اجابة ن
 و حين با و بيان لفظ اين و بحقيق معني او در وظائف صلوة كذشت ^ن روايت كرده اين را اس
 و اين جهان و حاكم از رفاعه بن رافع الزرقى و تعليم من اسلم و تعليم كند و يا موزد كسى را كه مسلمان شود و امان
 باز اين كلمات را اللهم اغفر لى و ارحمنى و اهدنى و ارزقنى ^ن روايت كرده اين را ابو ثوانه از طائفة بن
 الايم كه كذت بود بغير خدا صلى الله عليه وسلم چون مردى اسلام مي آورد دي اموت او نماز مبر مى كند و او را كه
 و كذا نكاهان كلمات كذا في الاذكار فاذا رجع من سفره بس چون برگردد از سفر خود كبر على كل شرف من الارض
 ثلاث كبريات كبر بريد بر هر بلندي از زمين سه مرتبه و لمس قرآن كوشتم بقول بعد از ان كبر بيدا لاله
 الله صده لا شر كبرك لاله الملك و اله و هو على كل شئ قدير بامون با نون عايدون ساجدون رنوع

امتنع

کتاب یحییٰ

روح کند کانیتم و تو بکنند کانیتم از این در سفر واقع شده و بندگی کند کانیتم و سجده کند کانیتم بدرگاه بی نیاز و در راه
 تزیینی بدل ساجدون ساکن است مع ساجد در منصب گفته وی معنی سازی است صائم است و بجا
 نیز تفسیر قول و تعالی است ایما بدون اسایون الایکون الساجدون گفته یعنی الصائمون بجهت قول حضرت
 صلی الله علیه وسلم سبایه امتی الصیام انتهى یا معنی سازی است مافی الصحاح ساج الما یسبح سجد اوجری علی
 وجه الانض یعنی سب کند کانیتم در راه خدا و لیسایه در برورد کار خود را بکنند کانیتم در بنا اتصال تعلق یا قیل نیز
 در اوصاف الله و در صفة و در مخرج الاخراب و در **م ت س** روایت کرده این را بخاری و مسلم و ابو
 داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عمر فاذا اشرقت علی مله بس چون شرف نمود بر شرف خود و نزدیک او بد بخواند این
 کلمات را ایمن تا یمن عابدون ربنا عابدون ولا یزال یقولها حتی یدخل مله و یمنه گوید این کلمات را
 تا اتمه در آید شرف خود را **م ت س** روایت کرده این را بخاری و مسلم و نسائی از انس و داؤد و علی اهل قال
 و چون در آید بر اهل و عیال خود گوید این کلمات را تو با تو با ربنا و با الایقان یعلینا تو با تو به میگویم تو به کنی بسیار
 بر برورد کار خود را در حالی که رجوع کننده ام از سفر تو به کنی که در راه کنی را پس تو با مفعول مطلق باشد
 مفعول مخدوف را و لیسایه متعلق با و او یا معنی ایما حال از ضمیر او و اتصال دارد که تو با حال بود مقید با و ب
 او با مفعول مطلق از فعل وی و معنی آن باشد که رجوع میکنم از سفر رجوع کردنی در آن حالی که بسیار تو کنی
 ام بر برورد کار خود را و نووی گفته تو با منصوب است مقید بر علینا تو با و مسالک تو با انتهى درین صورت
 تو با مفعول است و او با مفعول مطلق یا حال معنی آنست که قبول کن بر ما تو به را یا سوال میکنم از تو تو به در حالی که
 رجوع میکنم رجوع کردنی یا در حالی که رجوع کننده ام بپوشیده ماند که برین تعبیر تعلق ربنا با قبل یا با بعد عالی از بعد
 نیست و بعد اعلم خوب بفتح قاست در اکثر نسخ و بضم نیز و بفتح بر طبق قول زی تعالی انه کان هو با کبر او
 معنی گویند بفتح لفته چهار است و ضم لفته **م ت س** روایت کرده این را احمد و طبرانی و ابن شری از ابن عباس و برورد
 او با و بار با تو با الایقان یعلینا تو با رجوع میکنم رجوع کردنی در حالی که تو به کنی که در راه کنی را
 خود را بچنین تو به کنی که در راه کنی را پس او با مفعول مطلق است از فعل مخدوف و تو با مصدر یا حال در بنا
 این در دو احتمال معین است و بعد اعلم **م ت س** روایت کرده این را برادر ابو یعلی هم از ابن عباس و من نزل به ثم

الحی

و کسی که فرود آید او را غم در کرب بپریشاند از صحاح نقل کرده که کرب اندوه است که دم باز کرد و در قافوس شمنی فرخ
 نغمه نیز بچین است و او جدی گفته کرب سخن انواع غم است و شیخ ابن جریر گوید کرب بفتح کاف بکون
 را بعد وی موحده خبر نیست که در کبر و را با بنوی از اینجای باز در نفس او را مغموم سازد او را و مغموم کرد اند
 انتهى کلام المکر و از مغلطه تراجعت غم در کرب معلوم نشود پس شک را وی باشد و امر مهم با نازل شود کار
 سخت مهم از هم است و آن اندوه است که میگرداند ساز از احوال شدت فلیقل **لا اله الا الله العظيم الحليم**
 پس بگوید در آنچه گفته شد این کلمات را **لا اله الا الله رب العرش العظيم لا اله الا الله رب السموات والارض**
 و رب العرش الکبریم جمهور بر آنکه خطیم و کبریم صفتش اند و عظمای رفع هر دو نیز نقل کرده بنا بر وصف رب
 و اول تصریح زیرا که وصف مخلوق بعبثه اقوی است در عظیم خالق **م ت س** روایت کرده این
 بخاری و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از ابن عباس و برواتی **لا اله الا الله العظيم الحليم لا اله الا الله رب العرش**
العظيم لا اله الا الله رب السموات و رب الارض و رب العرش الکبریم ایراد کرده این روایت را بخاری و بطریق
 دیگر از ابن عباس و برواتی **لا اله الا الله العظيم الحليم لا اله الا الله رب العرش العظيم** نیز بخاری و دیگران
 این کلمات را عاکند هر چه خواهد **م ت س** ایراد کرده این روایت ابو ثوانه و برواتی **لا اله الا الله العظيم الحليم سبحان**
و تبارک الله رب العرش العظيم ایراد کرده این را ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت
 کرده نسائی و ابن حبان و حاکم از علی بن زیاد بنی کلمه الحمد لله رب العالمین **م ت س** ذکر این سه در دست
 مستدرک است تنها در مص و در بنا کفایت میکند و کمال بخیر و برواتی **لا اله الا الله العظيم الحليم الکبریم سبحان الله رب**
السموات و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمین اللهم انی اتوکل من سر عبادک صمیم السند یخبر صمیم السند
است لابی عاصم فی کتابه **لا اله الا الله رب العالمین** ابی عاصم را در کتاب او که میسمی است بدعا یعنی احمد بن عمر ابی عاصم
 احمد بن را در کتاب خود که دعا نام دارد بروایت علی رضی الله عنه بسند صحیح اخراج کرده چون در مقدمه علامه ابن
 عاصم ذکر نیافته بود از غمته حدیث را در کتاب وی ایراد کرده و میسم وی تصریح کرد که حسن الله و نعم الله و کبر
 است و الله تعالی نمیکو کار گذارد است که هر که اعتماد بر کم او کند و معصیت او را کفایت ساقط نماید از دردی منفع
 گرداند **م ت س** روایت کرده این را بخاری و ترمذی و نسائی و ابن عباس و برواتی **حسب الله و نعم الوکیل**

در الله الا العظيم الحليم

لا اله الا الله

سین

4

2

[illegible]

سوره فاتحه و الم تر انزل را که سوره سجده است شیخ ابن حجر گفته ترنم برفع است بسبب حلاوتی و سجدی
 و هر دو در ویت جبر با مواضع است و نصب تقدیر یعنی یا بوصف الم است که منصوب الم است بنار
 بقره و هو الاظهر فی الرابعه الفاتحه و تبارک المک و بخواند رکعت چهارم سوره فاتحه تبارک المذی را که سوره ملک
 است ملک نصب و هر دو در ویت فاذا فرغ من التشهد فليجهد الله وليحسن الشان على الله بسبب چون فاخ
 شود و از خواندن دعا تشهد بسبب باید که نماز جمیل گوید خدا تعالی را و ویک کند ستایش را بر روی تعالی
 با خلاص ذکر اسما حسنی و صفات معنی و یصل علی النبی و باید که در دو فرستد بر تفرقه اصلی الله علیه سلم
 و یحسن باید که نیک کند صلوة بر و دیگر تفرقه و اوصاف حضرت یا زیاده ال اصحاب اوصالی الله علیه سلم
 الی اصحابه سلم و علی سایر النبیین و باید که در دو فرستد بر جمع بقران لیستغفر للمؤمنین و المؤمنات و باید که
 طلب آمرزش کند از خدا تعالی و مردان مسلمانان و زمان این از این است هر دو در ویت سائر امم سابقه و لاحقان
 الذین استجوه بالایمان و آمرزش خواهد برادران خود را که پیشین کردند او را بدین یافت ایمان و احتمال دارد که
 غیر خوانده راجع با حضرت باشد و بهر تقدیر بر مراد صحابه تابعین اند از انصار و مهاجرین و ز قبل عطف خاص
 بر عام است ثم یقل فی آخر ذلك بعد ان یکوید و اخره ذکر این دعا را اللهم ارحمنی تبرک المعاصی ابدان القیتی
 خداوند ارحم کن مرا بتوفیق ترک کردن معصیتها همیشه مادامی که زنده داری مرا ایماست تا که ترک معاصی بسبب
 فیضان نعمت الهی و بفضل نامتناهی است و مباشرت کند باشت باز داشت عطا بهمین اشاره کرده است
 امام همام شافعی رحمه الله شکوت الی و کعب سوره حفظی الایات و ارحمنی ان تکلف ملائینی و مهربانی
 کن را تبرک توفیق و بفری که یعنی باشد مرا دفع کند و بی حاصل بود و روی اشاره است که مومن را باید
 که بخوشد لی و سرت ترکب انوری نشود که غیر مهم و بی فایده بود که چه معصیت نباشد حسن سلام الی
 ترک ملائینه یعنی در تاج گفته که الکلف توفیق بلا یعنی کردن لعینک بملک قیال هذا ملائینی ای ملائینی
 و نه قوله ملائینه ای لایحه انتهی و از وقتی حسن نظر نماید بر یک غمی و روزی کن مرا یکی نظر داشت آن
 و در هر که از غمی که از ترا از من یعنی توفیق تدبر و تفکر در فضیلت خود داده و محبت آن دو دلم بر تو تواند بود که مراد از
 نظر نظر ظاهری باشد حسن نظر عبادت بود و مثل نظر کردن در قران بسا معلوم و مبنی و الله اعلم اللهم

فاما ما یؤثر النبیاء فالله و الله
 الامیر و الخیر و المور و النبی و
 لکنه التفتالی و العالی و
 و انما یل
 شکوت الی و کعب سوره حفظی
 فاما ما یؤثر النبیاء فالله و الله
 الامیر و الخیر و المور و النبی و
 لکنه التفتالی و العالی و
 و انما یل

المسکات و الارض ای خداوند بیدارنده آسمانها و زمین و الجلال و الاکرام ای صاحب صفه جلال و جلال و القوه
 التي لا ترام و صاحب غلبه و قوه که قصد کرده و طلب نموده نمیشود و اورا یعنی دیگری ای سرور که آن غرته را با
 خود از دست ندهی یا بدین برین تقدیر تمام از ویت است یعنی طلب و جابزه است که از بیم باشد یعنی تجا و ز
 و در زندن قال الحقی اسالک یا الله یا حسن بکمالک و نور و همک ان تدرم قلبی حفظ کلماتک کما علمتی
 اینکه لازم کردنی دل مرا یا کردن کتاب تو بجا بیاورم و یا یعنی چنانکه توفیق داری که از نظر منجم نام فرازا
 معین توفیق ده که از بر خوانده باشم و او را حفظ کنم و از وقتی ان الموه بفتح و او علی النواذی ریضیک
 معنی در روزی کن مرا اینکه بخوانم و تلاوت کنم قران را بطریق که راضی دشت و سار و ترا از من یعنی تقدیر
 و تفکر و خلاص حضور من خوانده باشم و تریل و تجوید را از دست ندهم اللهم ربیع السموات و الارض و الجلال
 و الاکرام و القوه التي لا ترام اسالک یا الله یا حسن بکمالک و نور و همک ان تدرم قلبی بصری سوال مسلم
 اینکه روشن کردنی بزرگ کتاب خود چشم مرا و بصیرتی در بطن من بسبب تلاوت کتاب خود میدانی و این
 تعلق به سانی و گوید کردنی و روان سازی بسبب او زبان مرا و ان تفرج به عن قلبی و دور کنی بمن هر که
 او اندوه غم را از دل من و ان تشرح بصدری و فرخ کنی دانش بخش بسبب سینه مرا و ان تسهل به
 و مشغول کردنی بآن قران بدن مرا که جمیع حواس صرورت با و امروا ای او باشد بجهنم است در اصول
 امیل و جلال و در بعضی نسخ صحیح و ان تعقل به بدنی است یعنی شوی و پاک کنی از لوث گناه بعل کران
 معقبای ان اعضای بدن مرا و مال مرد و نخته متحد است فانه لا یغنی عنی علی غیرک زیرا چه محقق اعانه
 نمیکند و توفیق نه میبخشد مرا بر کار حق نیز از تو و یا بویه الا انت و منی و حق را که تو و تو حول و لا قوه الا بالله
 العلی العظیم و نیت برکش از معصیت و توانایی بر طاقه که بخدای صاحب علو و رفعة یفعل و انک نلت جمع
 کند این را که مذکور شد در سه جمعه و سبعا یا در پنج جمعه یا در هفت جمعه بجا بآوردن الله قبول کرده
 میشود و بار و داده حق خدا تعالی و یکی ازین سه عدد و الذی یعنی بالحق ما خطا و موافق حضرت فرماید
 قسم بخدای که فرستاده است مرا باین که خطا میکند اجابت این عمل هیچ مسلمانی را هر که یعنی البته این دعا از
 مسلمان محل اجابت میرسد روایت کرده این حدیث را از منبری و حاکم از ابن عباس که گفت در انشای

سوال میکنی ای خدا و ای
 نیکوکار و بخشنده
 حق و لطیف و نور
 ذات تو

تغیر

انتم

آنکه ناشسته بودیم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تاگاه علی بن ابیطالب رضی الله عنه آمد و گفت یا رسول الله ما در پیش
فدای تو باد و میگردوی برادر این توان از سینه من پس بنی یلم خود را که قدرت یابم بر دی و نگاه دارم
پس آنحضرت فرمود یا ابوالحسن ما مؤمن ترا کلماتی که نفع دهد ترا خدا تعالی بآن کلمات و سود دهد کسی را که بجا آورد
تو او را آنکلمات و ثابت دارد در سینه تو چیز را که اموخته تو از ادوی گفت آنجی بیا نور ما یا رسول الله حضرت
فرمود از اذکانت لیلته المجمع علی ابن عباس بعد از نقل حدیث میگوید که قسم خداست که در کتب که در علی کریم
یا هفت جمعه تا آنکه آمد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله میشن ازین یاد میکردم چهارده
را و هرگاه میخواهم تعب میکنند بر ذات خود و اکنون چهل آیه یاد میکنم و هرگاه میخواهم گویا توان میشن
من است پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که ابوالحسن قسم ببرد و اگر کعبه مومن است انشی الله
حاکم گفته اند این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و از اخطا و از ذنب فاحش است ان توب الی الله چون گناه
کند بخطای یا بقصد پس دوست دارد که توبه کند و رجوع ارد مبوی خدا تعالی ثلثیات پس باید که بنیاید حضرت
وی تعالی باین طریق که بگوید یا الی الله و رجوع الی الله و دوست خود را بدعا مبوی خدا
بزرگ و نایب کند بخواب او نم بقول بگوید این کلمه اللهم انی توب الیک منها خداوند اجمع من توبه
میکنم رجوع می آیم مبوی تو ازین گناهی که کردم لا ارجع الیهما ابرار رجوع کنم مبوی او گناهی نماند پس بدینشی که
شان نیست یعنی که مالم رجوع فی عله و لک امرزیده میشود مراد را ما دای که رجوع کند و نفل خود را زوی توبه کرده است
پس اگر رجوع کرد برای آن توبه دیگر باید کرد پس مالم رجوع شرط مغفرت گناه اول نیست بلکه مراد نیست که گناهی
که بعد از توبه مرکب آن گشت توبه دیگر محتاج است و مالم علی قاری رحمه الله گفته مقصود از قول شریف
آنحضرت مالم رجوع است که عزم کند بر آنکه عزم کند و مراد توبه نماید بر قوی تا آخر عمر روایت کرده این را
حاکم از ابی الدرداء من جل ذنب آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم نیست هیچ مردی که میکند گناهی
را نم بقوم قیطر بعد از آن بر خیزد و پس طهاره بجائی آرد و غسل که اکل انواع اوست یا بوضو بخاک که بعضی
روایت صریح نیست و خدا را نه هم بصلی رکعتین بعد از آن میکند و دو رکعت نماز را رکعتین مخصوص بر روایت ابن
سنی است نم لیستغفر الله لک الذنب بتر افارش میخواهد خدا تعالی برای این گناه که لک الذنب نیز

الافلت

از مختصات این سنی است لا تقوله چنین میکند که امرزیده میشود مراد را گناه او این را صلوة التوبه خوانند
روایت کرده این را اصحاب کتب اربعه و ابن حبان و ابن سنی از ابی بکر صدیق و جابر بن عبد الله بن ابی سبیح
مبوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نقل پس گفت و از توبه و از توبه و از توبه و از توبه و از توبه و از توبه
نیز اقی الف و آخر برای مدح است و از او با بجهت بیان حرف مده چنانچه در کتب خوبین گشته است
و دیگر مذکور برای بایک و دیگر است فقال قل من فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرا فردا بگو این کلمه
اللهم مغفوک مع من ذنوبی خداوند افارش تو گشت ده و بیشتر است از گناه من که نام بود و فزون فیاس
غفور از من ترا گناه همه قطره آب رفته توبه است شستن نامه سیاه همه و در حجت اربعی غفر
من علی و رفته و فضل تو امید داشته شده تراست نزد من از غل من فاعلم پس گفت از کلمات مذکور
را نم قال بعد میتر فرمود آنحضرت اعاده کن و بار گوا این کلمات را فاعلم پس باز گفت ثم قال عذر خدا بعد از آن
گفت باز گوی پس باز گفت ثم قال ثم فقد غفر الله لک بعد از آن گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز
بر غیر من تحقیق افارش کرد خدا تعالی مرا گناه توبه روایت کرده این را حاکم از جابر بن عبد الله بن عبد الله
بسطیده به دلیل استیوب سنی النهار بدینشی که خدا تعالی فرامیگردد و میکند بدست رفته خود را تا توبه
کند بدی گناه و در بعضی کسی که در روز گناه میکند و بسطیده به النهار استیوب سنی البیل و میکند بدست
خود را بر روز توبه کند بدی گناه شب می کسی که در شب بدی میکند و بر گناه از توبه بدی نقل میکند که بسط
بدینیه است از توسع و در خود و تنزه از منعه زوا و قضای غلبه و در حدیث تشبیه است بر سوره حمه الله و کثرت
بخا و از توبه اننی و مظهر گوید که بسطیده عبارت است از طلب توبه زیرا که عاده مردم است که چون طلب
کنند از کسی چیزی را بکشند مبوی او دست خود را پس توبه نزد دعا طلب و مرغوب است گویا
تقاضا میکند از آن هکاران توبه را تا ملک بی آید که ای طالب با وجود محتاج که دیان چون کداحی
تطلع الشمس من مغربها تا آنکه باید افتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت در بای توبه بدی کرده
و نایب نفع کن بکمال الله تعالی یوم یاتی بعض ایات ربک لا یفیع نفا ایمانها کم غفرت من قبل
مراد بعض ایات و از بنی طلوع افتاب از مغرب است روایت کرده این را حاکم و عالم از معنوی

اشعری و جابر بن عبد الله بن جعفر خدای علی علیه السلام نقل می گفت یا رسول الله احدی از نبی یکی از ما کن می
 میکند بر روی می افتد حاشی حشمت قال کتب علیه فرمود انحضرت نوشته میشود ان کنه بر روی ثبت کرده
 میشود در صحیفه اعمال او در بعضی روایات آمده که نویسنده جانب شمال در نوشتن اعمال تا شش هفت تنه
 توقف میکند و در صحیفه می نویسد اگر مجرد صدور کنه تو بگوید می نویسد ان کنه را در اصل صحیفه میکند و الا
 نویسد ثبت می نماید قال ثم یستغفر منه و یقرب باریک استغفار میکند از ان کنه و رجوع میکند
 بحجاب حق تعالی یعنی اگر بعد از صدور کنه استغفار و توبه کند در خصوصت چه حال دارد کان یغفر له و ینیب
 علیه فرمود انحضرت امر زید شود و او را قبول توبه کرده میشود بر روی یعنی توبه کرده میشود آنچه نوشته شده بود بر
 او کنه توبه باریک شدن از کنه است و اصل معنی او رجوع است چون نسبت به بنده کند رجوع از معصیت
 مراد دارد و اگر نسبت به پروردگار کند رجوع بر حق و توفیق داده باند و در بعضی روایات بنیاب شام
 منتهی است و بمعنی ابغ از اول است مقصای مرام اول الله هر فوجی کلام قال یعود فی ذنب باریک است
 انروی پس باریک شود و توبه پس کنه میکند در حال چه چیز از دست قال کتب علیه قال ثم یستغفر منه و یقرب
 قال یغفر له و ینیب علیه معنی مجتنب است حال بنده و از سرش پروردگار را دانی که طلب از سرش کند و لا
 یل الله حتی تلک الفی حرف مضاعف میم است و هر دو جا و ملول میشود خدا تعالی از سرش کردن و توبه و
 و معصیت نمودن تا آنکه ملول گردد شمار از استغفار و ترک کنین طلب از سرش را یعنی شمار از توبه کردن و از سرش
 خواستن ملول نشود و هر چند توبه بکنید باز توبه دیگر بجا آید که حضرت حق سبحانه و تعالی توبه را قبول میکند
 محال باز آید باز آید هر آنچه توبه بکنید باز آید که باز آید ای در که مادی که نویسد ثبت صد بار
 اگر توبه بکنی باز او بر کنه که در طلال در اصل گذارستن جبری است از جهت استغفار ان و لغو نفس زانی
 بعد از جنبه و حرص و میل بدان و این در حق و بی تعالی محال است با اتفاق پس لابد تا ویش باید که در بعضی
 گویند از این کلام است که فی تعالی تعالی مانی نفسی مانی نفسک و چنین بسیار می آید نسخ این خبر کو
 استعمال حق در اینجا حقیقتش نیست بلکه معنی است لا یل الله و ملاتم و بعضی گویند معنی او است یعنی ملول
 نمیشود خدا تعالی ملول نمیشود شما پس نفی ملاتمت از جناب باری و نبات اوست مریدان را نهی

سینه

روایت کرده این را بطرانی و در اوسط و در کبر از عقبه بن عامر و او از خط المطر و یغفر مجهول است یعنی چون رسیده
 شود مردم تنگی و خشک سالی را از جهت نایافتن باران چنانکه میگویند قحط القوم بنهم قاف و کسر جاجون پس
 ایشان را قحط گذار قال العسطلانی و هو المفهوم من الصحاح و در قاموس گفته که قحط بمعنی اجتناس باران است
 و برین تقدیر عبارت از باب قلب است چه محبت مطهر است نه مردم معنی است که چون جس کرده میشود
 از ایشان قلیق شود و بفتح یا سکون و جیم و ضم شمله علی الکرک پس باید که بنشینند ایشان بر زانو و چنانکه
 ادواب دعا است ثم یقولوا بعد از ان باید که بگویند این اسم بزرگ یارب یارب و در مرتبه دعا
 کرده این را ابو ثوانه از سعید بن ابی وقاص و عمار الاستقفا و دعا طلب باران نیست سه مرتبه این کلمه
 تکرار کند اللهم استقنا اللهم استقنا یعنی خداوند آت آب بوشان ما را ز هر ی کوی و روی قطع غره و وصل او هر دو
 جایز است و استقفا در لغت آب خواستن از غیر برای خود یا غیر خود در شرع طلب بارانست از باری تعالی
 نزد خشک سالی است بر وجه مخصوص روایت کرده این را بخاری از انس که گفت در آمد مدی روز جمعه
 را از روی که مقابل منبر بود و حال آنکه مفر خدای علی علیه السلام خطبه بخواند پس رو آورد و انرو مفر خدا را و حال
 که استاده بود و پس گفت یا رسول الله هلاک شدند و مردن چهار پاهای و منقطع شد راه ما یعنی از هلاک شدن
 و ناتوانی آنها از پی علفی و بی آبی پس دعا کن خدا تعالی را که باران دهد ما را پس کوی پس برداشت انحضرت
 هر دو دست را و گفت یا بارک الله استقنا پس سوگند بخدا یعنی دیدم در آسمان خبری از باران و باره از بارانگفته
 علامتی از بار و خزان و نبود میان ما و میان کوه سلع خانه و سرای پس ظاهر شد از پس کوه سلع ابری مانند
 سپر پس هرگاه میان آسمان سپر بیشتر شد بعد از ان باران بارید پس سوگند بخدا که ندیدم افتاب را گفته
 پس را مد مدی زمان در که مقابل منبر است و جمعه امیده و حال آنکه رسول خدا استاده خطبه بخواند پس روی کرد
 انرو انحضرت را و حال که استاده است پس گفت ای رسول خدا هلاک شد اموال از مواشی و راهها از ران
 ماند از کثرت سیلاب پس دعا کن خدا را که باران را گفت پس برداشت رسول خدا هر دو دست
 مبارک را بتر گفت اللهم جالینا و لا یعلینا الخ پس در شد باران و باران از ان خلیج کالی که راه منبر
 در افتاب انتهی حدیث و بر وایتی دعا استقنا نیست که سه مرتبه بگوید اللهم اغثنا اللهم اغثنا مصنف میگوید

اللهم اغثنا

اللهم اغثنا

است که خداوند انزال کن بر این غیث را و غیث یعنی باران است انتهى روایت کرده و دعا و استغفار را با حفظ غشا
مسلم از انس بن مالک در حدیث مذکور بخاری نیز بطریق قسید بن سعید از اسمعیل از شریک از انس نیز آورده است
و عدم ذکر زور و بخاطر علم غیث و امکان اما او که باشد طلب کننده اب باران باشد و یا نایست
خرج از بداد صاحب التمس بیرون آید بسوی صحرا بعد از اخبار و درم بکنای که ظاهر شود یا انکار کند بر آمدن را
که آنه افتاب بداد با لغ و غمره هر دو روایه است و اول ظاهر فقیر علی المیزبین شیند بر منبری که نموده باشد
در اینجا فکیر و خداوند جل پس تکیه بر آورد و نما جمیل گوید خدا تعالی را که صاحب صفت عزت و جلال است
ثم قال بعد از آن گوید و اما خطبه این کلمات الحمد لله رب العالمین جمیع حمد ثابت بر خدا را که پروردگار
عالماست الرحمن الرحیم مهربان است و در دنیا و آخرت مالک یوم الدین مالک و مقصد همه چیز است
و در روز جزا لا اله الا الله یفعل ما یرید غیث معبود بخیر مکر خدا تعالی میکند آنچه میخواهد بخیر را مجال توقف و انکار
و یا رایی تر و دو مستغفار الله اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی و نحن الفقراء خداوند اتو می معبود بخیر نیست
که اکثر گویند بیازی و نیازمند و محتاجانیم با آنچه شریک است از ما و بدیعت و فواید امت از علینا
الغیث فرو فرست بر ما باران را و اجل ما از لست علینا قوه علینا قوه و بلاغی جین و بگردان خبر را که فرود
فرستی بر ما باران و رزق بسبب توانائی بطنه تا زمان طویل یعنی بسبب وی مطالب خود رسم بکمال
انتفاع گیریم مصنف گفته بلاغ بفتح با خبر که رسیده شود بسبب وی بسوی شئی مطلوب ثم رفع یدیه حتی
یبد و بفتح یا و ضم و ال و او در آخر باین الطیبه بعد از خواندن این دعا برادر و دوست خود را بسوی
آسمان و مبالغه کند در برداشتن تا اگر ظاهر شود نمایان گردد و سفیدی هر دو بغل و ظهور باین الطیبه کنایه
است از بلند برداشتن و سنها و گفته اند هر چند افعه صغیر و مسئله مطلب قوی تر برداشتن است تا بلند
و بالاتر و مسلم از انس آورده که استغاث حضرت الجنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی
آسمان بر عکس آنچه متعارفست در وقت دعا و روایت بود او و زمین مانند ای آدره و گفته اند که دعا چون چون
برای طلب وسعای خبری از جنس فلان باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان و چون
برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتها دست بسوی آسمان بجهت اشاره باطفا یا ناره غضب و فتنه

برای خطبه

مطلوب
دیدی و اسیدین

علاوہ پر

و بدست آن و فرود داشتن قوت و غلبه را و طبیعی لغت این نیز برای تعالی است تعقل حال مثل صنغ
می در تجوید را و اندازه است بطول و سحاب بجانب زمین کرد و بریزد آنچه در دست است
امطار استی کند انقل الشیخ قدس سره ثم یقول الی الناس طهره بعد از آن که رواند بجانب مردم نیست خود را بعد از آن
خطره و بسوی قبله کن و نیست بسوی حاضران و یقول رواه و بر گرداند رواه خود را چنانکه طرف راست را
بجانب چپ باشد و طرف چپ بجانب راست و اندرون را بیرون و بیرون را اندرون و چنانکه آنی سفر
العاده و رواه نیز نیست که سر کنند نصف اعلی را از بدن و صورت قاف رواه و کیفه یقول او چنانکه منظر طبیعی
و زمانی و معنی و غیر وی از مخرج حدیث گفته اند است که یکبر و بدست راست خود طرف اسفل را از جانب
یسا و بدست چپ گرفته بپایان از جانب یمن و برگرداند هر دو دست خود را پس نیست خود تا باشد طرف
مقبوض سید یعنی بر کف اعلی از جانب یمن و طرف مقبوض بدست چپ بر کف اعلی از جانب
یسار پس چون اینچنین کند منعقب می شود طرف راست بجانب چپ و بالعکس استی و یما تجرد و
اصح اند حال را در تصویر تجوید بوجهی که شرح گفته اند تنویش خاطر و حللی باقیست و چنانکه بیان کیفه کرده اند
بنا هر دست نمی افتد زیرا که اگر طرف اسفل جانب چپ را که مقبوض سید یعنی بدست بر کف اعلی
از جانب یمن و بالعکس می آید اندرون را بیرون می شود و اگر اندرون را بیرون می کنند طرف اسفل
جانب چپ بر کف اعلی جانب یمن و بالعکس سید می افتد بر کف گفته اند که عرض از تجوید و تعقل را
است تجوید حال تا آنکه بدل کند خدا تعالی تکی را با فراخی و ضکی را سیرابی و وارونده است و این باب
جبرئیل حسن و مستدرک از جابر و در بطانی از انس و بعضی گفته اند که این امتثال از پروردگار است که اگر در محضرت
راصلی الله علیه و سلم بدان تا تجوید یا بد حال یا کرد محضرت این را با جهاد خود منجمت تعالی زیرا که شرط تعالی
است که مقصد و اختیار بود چنانکه جبری در خارج واقع شود و از آن تعالی گیرند و ظاهر است که مراد قائل
بتعالی انجا همان معنی مذکور است یعنی گردان را تا در ظاهر و ال باشد بر تعیر حال و علامت باشد بر آن تا
آنکه بودن تعالی البته بی اختیار غیر مسلم است و بعد از علم و هو رافع پدیده و حال آنکه ایام بر آورده باشد دو
دست خود را در حالت تجوید ثم قبل علی الناس و نیز آنکه بر هر دو آورده مردم و فرود آید از منبر نصلی که حقین

۷ واندر ون و بالعلی ۴

روایت کرده اند بعد از آن انبیا و اولاد و کید عیال و اصل روایت کرده و این ایشی به راست بیل ایشی است
کرده یعنی متافرد و زکند و بقال رات عین خیره و قتی که در یک کند فرود در رسد و اصل نیز معنی است
اللهم اشی عبادک خداوند آب و بندگان خود را و جهانک و چهار پایای خود را و شهرتک و پرکنده
کن رفته خود را بر جمع موجودات به ترازه ساختن نباتات و رویانیدن گشت زار و بید کردن رزق جانداران
و اشی بیک المیت و زنده ساز زمین مرده و انفسه خود را که نبرد سیراب کرد و روایت کرده این را ابو داود
از عمر بن شیب اللهم انزل علی انشاز نیتها خداوند از فروست بر زمین از نیت او را یعنی چیز که نیت
او باشد از ترازوی نباتات و شکونها و ریاحین ایماست بقول وی تعالی انما جعلنا علی الارض زینة لیا
و کسها و نفوس را که سبب المینان اهل او باشد مصنف گفته بفتح سین کات یعنی نازل کن
مطلوب اهل او را که نفوس مردم بان آرام گیرد روایت کرده این را ابو داود از عمر بن شیب اللهم صلت
بضایحه جبالنا خداوند را را هر شد و نمایان گشت کوههای ما با کلبه از بهشته عدم نباتات و در آنها صحت از صحت
است مثل رات در می و اصل وی صحت است بقال غمی المکان چون بایان شود از بهشته عدم نباتات
و آخرت تمسید بر او اهل او و عیال و اولاد و گشت زمین از بهشته عدم باران و قلت سیرابی نباتات و غزار
که او بوده شدن کدافی الساج و کانت تجفیف بیم و دایما و سخت تشنه شده چهار پایای عالم فی القاموس ام
بیم و میا و میا ما احب امرأه اللهم بکسر الابل العطاش و درج گفته الهیام سخت تشنه شدن عطش الخرافات
بغض و مدح حرف نما من اهلنا ای عطاش و بیکهها از محلهای او و منزل الرحمة من معادها و خود و دوست
دست که باران است از گشای او و مجری البرکات علی اهلها و جاری کنند بر کتها بر اهل آن که سخاوت او بند
بالتیث الغیث بسبب باران میر کرداننده و رانی دهند از شده و این متعلق است بهر هزار اوصاف
سابقه مشهور بسبب تنازع است المستغفر بفتح الفاء الغفار قوی کسی که طلب کرده شود طلب اغزش گناه
از وی و یک پادشاه مستغفرک اللغات بجا آمده و تشنه بیم من و نوبت طلب اغزش مستغفر
مزد و کسای را که محض است با و واقع تشنه است از غیر مصنف کوبه نباتات جمع عام است معنی عامه
بقال کیف الحامه و العاده و از بهشته عطف کرده شده بروی و ثوب الیک من خواص خطایا و توبه بیکم و رجع

می ارم منوی تو از خواص گمان خود را که شکر گشت میان ما و غیر ما اللهم فاسل السامع را خداوند چون حال
است که کفتم بس نفوست باران را در حالی که بران باشد بی در پی مراد بسیار باران است بطریق مجاز
و مدار بکسر میم صیغه مبالغه است و اصل بالغیث و پوسته کن باران را که بجز و بی بجز دیگر مقدار باشد و یا
مراد کن باران را و کف نمره وصل و کسر فای یعنی کفایت کن سبب باران موثره را که حاصل است بخت خاله
القهر تانی من تحت و تشنگ طوفان است حيث یغشا و یغشای عینا از زیر عرش خود جای که نماند
ما و او کند و واقع او یعنی باران را و اوها و مرزها نفوست نافع کند و بکار آید و ضایع نرود و از وی متع یا بیم
غیثا مصغوب بنابر صریح است یا مفعول به ای اغش او انزل غیثا و اعاده او بجهة انت که مقوله و صفا
ایده کرد و چنانکه گفت عا یعنی نفوست بارانی که عام شامل باشد اکتاف و قطعا ارض را طبقا بخر یک
هم معنی عا است و اگر از او استیفا اکتاف و زنی استیفا از منته مراد او از منته صورتی دارد و او اول عموم
فقط است و در نانی عموم با کثرت بجا نیت مصنف گفته طبق عام کثرت است بفتح مصنف کوبه می با بجز او را
و ظاهر است که معنی غیز و غطیم است اتمی و چون غنوق در اصل غراب شبانگای است اما که او از غنوق باران
شبانگای آینده باشد که باران انوقت خیلی نافع است و نباتات بسیار میروند و کما هو المتعارف و بعد اعلم
مجلسا بضمیم و فتح جیم و کسر لام شده است از تجلیل معنی جل انداختن یعنی بارانی که پوشنده زمین باشد
بکب و نباتات در نیت دهنده او بود و ریاحین و خضر اوقات و فتح لام بر صیغه مفعول نیز رویت معنی
فرا رسنده بود و چنانچه معنی گفته تجلیل جل بر ستور و گلن و همه را فرا رسیدن و پوشانیدن غری غدا
بفتح جیم و قطری بزرگ داشته باشد که انقل عن المصنف بقال غنق المطر او اکثر قطره و در یوان و غر
گفته غنق آب بسیار خصب بکسر فاء معجمه سکون صاه مهله صاحب فراخی سال و حال که از وی کاه و خشکیش
بسیار رو بد صد جذب و قطره را توار و پادنده بجز که خورده شود و فراخی مصنف گفته از رتق است و ان است
و غصب و بعضی نسخ مرقا است و قد تقدم مرع النبات بضمیم اولی که بسیار و پادنده نبات بقال
امع و اوادی و قتی که بسیار نبات شود که انی الصحاح و بعضی گفته امع بسیار گیاه شدن و او بسیار گیاه
بافتن از او و غن بسیار بر سر کردن روایت کرده این را ابو داود از جعفر بن ثریب و حبت و سستی غریب

بر من غلط نرنگی میزد چون طبع من نیکو گاه میبود هلال را با مستندان مانند اجانه در سجانه
 گذاشتن التوریتی و میرگناه گوید اصل اهل اهل رفع صوت است و در نجاست اهل اهل با حرام که مبنی
 رفع صوت تبلیغ است و دوام او بر تفرق کرده شد بسوی روتیه هلال زیرا که چون ماه می بیند او را میسکند
 و رفع صوت میباید یا خبر از رجعت نام کرده است و اهل اهل بعد از آن نقل کرده شد بسوی طلوع
 اهل زیرا که طلوع سبب روتیه است بعد از آن نقل کرده شده بسوی ماهی که در ماه نو بدست
 و اهل در نجاست مبنی است انتی ربی و یک است در در کار من و پروردگار تو ای سلال خدا تعالی است
 تو ریشی گوید درین ترنم ترنم فائق را از شر یک در دست بر ایا طیل و هر که که اضافه میکند بر ایا حرام
 علویه و در حدیث تبیین است بر سجای و دعا از ظهور آیات و ثعلب احوال و عبور مشاهد صانع بطور
 مضمون است انتی **روایت کرده این را از نری و این جهان و در این از طهر بن عبد الله هلال**
 خبر در هلال یا مرفوع است خبریه مبتدا و محذوف که خدا باشد از جمله تعالی یا دعا یا منصوب است بعد از
 فعل محذوف یعنی بگردان او را اصلاح و در شد مضمون او سکون بین معجمه بمان و در بودی خلاف
 غی اللهم انی اسألك من خبر هذا الشهر خدا و از سوال میگویم ترا از یکی این شهر که هلال وی نمایان شده
 یعنی خیرات و مبرات وی صاحب بشم و غیر العذر بفتح دال و سکون او و یکی خبر که مفکر کرده شده است
 و این شهر از اوراق و خزان و اخذ یک من شتره ثلث است بخواند این دعا را بر مبرته **روایت کرده**
 این را طرانی از دفع بن خدیج اللهم از صافیه خدا و از انصیب کن ما یکی این شهر بعد از آن بیان
 فرمود جز ثلث او را و نضره و مع و نضرت او را و بر کت و فتح و نوره و برکت او را و دشمنای او را که هایت
 باشد اضافه بجهتانی طایفه است و اخذ یک من شتره و شتر ما بعد و دنیا میگردم بجهت نری پس ماه ویدی
 خبر که پس است از شهر اینده **روایت کرده این را این ابی شیبه از قول علی کرم الله وجهه و از انظر الی**
 القمر طلیق و چون نظر کند بسوی ماه پس باید که بگوید اخذ با الله من شتره یا نه میگردم بخدا تعالی از شتر
 این ماه چون ما یک شود و در منیب بر آن که اقال المصنف و سبب شفا از آن چنانکه طبعی گفته است که
 خضوف و کسوف از آیات خداوند است که مندر است بوجود حوادث و دخول فوائد خبا و حدیث

شعب خیر و

الکون

احد است که چون گفته شد انقب است حضرت صلی الله علیه و سلم ترسان و هولناک حکمت عبرت قرص
 از که چون قرصین نورانیت در ساعت تاریک شد و نور از وی مسلط گشت مباد و نور ایمان و عمل از
 ایمان نایل گردد و منسلب شود و خود با الله منهن **روایت کرده این را از نری و دشمنای و حاکم از عاصمه**
 و گفت تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نگاه کرد بسوی ماه پس گفت ای عایشه بنیاد که بخدا تعالی از
 بری این پس بدستی این ماه همان شب تاریک است و نمی که گفته شود و خضوف کند و از نری لیلیه
 العذر و چون به منید و دریا بدست قدر ایا مارات و علامات وی که نقول و ما نور است فلیقل پس ماند
 که بگوید این دعا اللهم انک فتوح العفو فاعف عنی خدا و خدا محقق تو بسید شو کنده و دوست مستدار
 نفور امین عفو کن از من که مان مرا **روایت کرده این را از نری و دشمنای و این با حاکم**
 از عایشه و از انظر وجهه فی المرأة مکره و سکون او و غمره کرده و چون به منید و نری خود را در این
 کلمات بگوید اللهم جنت خلقی مشید تبیین و فتح خایمه خدا و از نری که صلات و نیک ساهی شود
 بر انوسیان حیوانات از مناب ظاهری با تقیاب قامت حسن صوره و اعتدال فراج و اجتماع
 خواص ملکوتیات خمس خلقی نعیم خادام و سکون او پس نیک و پاک کن سیرت را از اخلاق اریبه
 و صفات ذمیمه **روایت کرده این را این صاحب از ابن مسعود و در این و این و این**
 از عایشه و روایتی اللهم کما حسنت خلقی فحسن خلقی خدا و خدا که میگوید ساهی صورت را پس نیک
 کرد ای سیرت را و حرم نهی علی اندر حرام کن ذات را برایش و فزع **روایت کرده این را از نری**
 از عایشه و ابهره الحمد لله الی سوی خلقی شای که لایزال مر خدا را که محوار و برابر او را و ایا در او آن
 صورتی و نیک ساخت صورت را و از آن منی ما شان من غیری و اما است از من خبر که معیوب است
 از من اگر و در مثل و نیک **روایت کرده این را از نری و ابهره الحمد لله الی سوی خلقی فحسن خلقی**
 و خدا را که است که نیده صورت را پس محفل و مناسب ساخت حینی گوید تسویه و تعادل من بعد المعنی است
 و سباق حدیث و دلالت بر غار و در دین لایزال باید که دانستی و صورت صوره و وجهی فاحشه و از نری
 هائیه روی مرا که در حسن و نیر و دست پس نیک کرد و از آسای حیوانات و جعلی من المسلبین و از نری

مراد از جمله کبریا که در اسلام آمده گای یعنی حسنی و معنوی و حسن جمع کرده نور علی نور ساخته
 روایت کرده این را طرانی در اوسط و در بی از انس بن مالک و از اسلام علی اجد فلیقل
 چون خواهد که سلام گوید بر کسی پس باید که بگوید باین لفظ السلام علیکم تسبیح جمعه اگر چه سلام علیه
 باشد بقصد تعظیم یا تملیک که با او نیند نذر داخل باشند و سلام اسم است از تسبیح معنی است
 و سمیت از اسماء الهی تعالی و معنی اسلام علیکم است که سلامت باد بر تو یا الله تعالی مطلع است
 بر حال تو که در طاعت میباشی یا بمعصیت پس عاقله مباش با اسم الله تعالی بر نیت در حفظ ادین
 اوستی و اگر بر آنکه معنی او نیست که تو از من دوری فاستی و مرا نیز سلامت دار از خود مشتق از
 سلم معنی مصالحه است و تشریفه این در ابتدا اسلام برای نیز مسلم از کافر بود تا توفیق نکند که با اسلام
 با سلام پس از آن مجتبان باقی ماند و سسته نموده گشت و الله اعلم **فصل ششم** روایت کرده این
 بخاری و مسلم و نسائی از ابهره و برواتی السلام علیک بصبغة واحد است و باین لفظ کافیت و سسته
 است لیکن بحسب تواتر و ادبی است **فصل هفتم** روایت کرده این را ابو داود و ترمذی و نسائی و
 و در بی از جابر بن سلیم هم اینها برواتی بکر انصران حصین و رستم الله زیاده کرده اند و **فصل هشتم**
 و هم از اینها از وی برواتی دیگر لفظ و بر کات نیز آورده پس درین کتاب روایت باشد فاذر السلام
 پس چون خواهد که رکعت سلام را و جواب او گوید بر مسلمانان اینچنین گوید و علیکم السلام و رفته الله
 بر کات و این افضل از جواب سلام است و اصل جواب و علیکم السلام و علیکم السلام است و اگر از
 هم خدمت کند نیز کفایت و سسته است و جواب او فرض آنجا که اجماعا لیکن این نیست افضل از
 فرض است زیرا چه در وی توضیح نام است کذا فی شرح السنکوة صاحب شرف السعادة میگوید که بعضی فقها
 میگویند که اگر بی و او جواب دهد جواب نشود و فرض ساقط گردد چه مخالفت است و نزد غیر علماء
 ساقط نشود و اینها استدلال نفس تزیل میکنند فقالوا اسلاما قال سلام انتهى و اتفاق کرده اند بر آنکه اگر در
 جواب نشود و اگر و علیکم گوید و بخانه و وجه است که قالوا در حدیث معلوم شده است که در جواب السلام
 علیک در سنتت چنانکه علیکم السلام در هر دو عبارت همه تفادونی نیست **فصل نهم** روایت کرده اینها

سلام

اول ۴

لفظ
 و او
 جواب

کنند

کتب سسته و حکم از عایشه و ابو داود و نسائی و ابن حبان از انس و اهل علی الکتاب چون قصد و سلام کند
 بر کافر قرائتی از یهود و نصاری در جواب اینها علیک گوید بدون و او تا کلام این بعینه مردود است
 باشد چه اینها بجائی لفظ سلام سلام میگویند که معنی مرگ است و این از جهت جفت باطن و عداوت این
 اشقیاء است بمسلمان و نزد ابی عیینة و خطابی مختار همین است که بی و او گویند تا هاجا که گفته اند بر نشان
 مایع کرد و منار گشت لازم نیاید **فصل دهم** روایت کرده این را مسلم و ترمذی و نسائی از ابن قریه و علیک
 یا بگو او گوید و همین است در سبب عاتقه محمد بن و روایت از غیر اکثر است و باین نیت مبتدا گشت و نیت
 مشترک است میان همه و تواند که دو برای مشترک نباشد بلکه برای آیت است بود و در آن باشد که
 بر شما یاد آنچه متقی هستید شمارا و از دهم پس و عذاب و نکال و دنیا و آخرت است و جلیل ملا علی قاری
 گوید ممکن است که گفته شود که هرگاه لفظ سلام بخود بدون و او گوید و چون لفظ سلام بخود بگوید و علیک
 و مراد سلام و بخود و در میان است ظاهر از اطلاق آیه قرائتی از او احتیاط محیو با حسن منها آورد و
 پس حسن برای مسلمین است و رد برای اهل کتاب و الله اعلم بالصواب انتهى **فصل یازدهم** روایت
 کرده این را بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی هم از ابن قریه و در حدیث دیگر آورده که ابتدا میگوید
 و نصاری را اسلام اما اگر ایشان اول سلام کنند جواب سلام ایشان برده می که گفته پس در شرف السعادة
 میگوید و ابتدا سلام با اهل کتاب علماء را و قول است جا به سلامیان معنی ابتدا سلام فائز و بی
 بحسب ضرورت و حاجت تجویز کرده اند و گفته در جواب ایشان هر دو قول است جمهور بر آنکه جواب ایشان
 واجب است و رد بعض واجب نیست چنانکه سلام اهل بدعت و فساق و او ابلغ مصنف موصوفه و در سده دهم
 سلام من احمد و چون رسانیده شود سلامی را از کسی فلیقل پس باید که بگوید وی این کلمه و علیه السلام
 و رفته الله بر کات **فصل بیستم** روایت کرده این را اصحاب کتب سسته از عایشه احدثت دلالت دارد بر آنکه تمام
 بر غائب گوید او بعضی در بعضی روایت و علیک علیه السلام گوید و ازین حدیث معلوم شد که بر غائب
 مبلغ هر دو جواب گوید پس گفته اند که اول صحیح تر است و ثانی افضل و مستحب است علی مافی الذکار **فصل بیست و یکم** روایت
 کرده این را نسائی از انس و او نفس فلیقل و چون عطسه زد پس باید که بگوید بر طریق استجاب کلام الله

سلام

نور

در هر حال لطیفه ی خفیه شایع است که در این مرام مرضی و امر خوب است و خوب است که باشد و در این مرام است که
 بهر خفیه و خفیه و خفیه که در دنیا رسد موجب بد است چه تقویات الهی متناهی است باشد و نیز این
 گفته رسد و با وجود آن عامی را که در این است و تقوی را با است دفع در جات **روایت کرده**
 این را بن مابنه و حکم و این است از عیانیه **والنعم الله علی عبد من نعمته** فقال **مذا** و خدا تعالی بر بنده خود هیچ
 نعمتی را پس است بنده بجا که وی **الحمد لله** که تمهید او قد اوی شکر ما را که محقق او را که نکات نعمته را
 یعنی چون حضرت حق بر بنده خود خبری از جنس نعمت دهد و بنده در حسب آن الحمد لله گوید از هر چه که
 که بجا باشد نعمت واجب است بی برآمدن هیچ کس شکر کم لازمه که میگرداند آنچه بی که سر او را خراب گریه است
 از مقدار و خبری بیرون است و محکم را نمی تواند بودی ساخت **از دست درازان که میگویند**
از نعمه شکرش بردارید آنچه سر او را خداوند است کس نتواند که با او در حقان عالم الله تعالی پس از
 گفت این کلمه را باید بود **الحمد لله** که ثوابها بود یا میگرداند و در نه میبرد خدا را بر سر او
 او را زیرا که با است که تمهید او را در شکر بر آمد و این زیاد است پس **لا یجوز** از عیانیه بود و آن عالم
 ان الله غفر الله له و له و له پس اگر گوید حمد را تمهید بیوم می امرزد خدا تعالی مراد از آن ثواب او را
 کرده این را حکم از عیانیه **والنعم الله علی عبد من نعمته** مذا و خدا تعالی بر بنده خود نعمتی را فقال پس بنده
 مقابل او الحمد لله رب العالمین و الاکان قد اعطی فی الاما خدا را که می باشد بنده که بنده و در بنده
 از آنچه گفته است چه توفیق حمد از عظم نوال الکبیر است که هیچ نعمته نباشد آن غیر است که بنده
 بنده است و نیز نعمت از امور فایده است و حمد خداوند تعالی از کلمات یاقیه پس بنده و در بنده
 بمعنی بر تقدیر است که انطی بر صغیره محمول باشد چنانچه بعد سید حلال است و در بنده معوضه
 بر طبق اصل اسبیل پس معنی آن بود که خدا تعالی مقصود است که شکر کم لازمه که میگرداند و در بنده
 بنده گرفته است از نعمت **روایت کرده این را بن مابنه** و ان الله یغفر الذنوب و ان الله غفور یدون
 متبادر از بنده و در او را آن خابره بود که **الحمد لله** و ان الله یغفر الذنوب و ان الله غفور یدون
 گفت است که ما را بحال خود بی نیاز کردن از هر امر خود که امتیاج برام نشود و رضای تمام از هر امر حاصل شود

و محنت از شغلی و کاری که نمونه آن توانا کشید با طلب کند از وی توانای تافتن تمام مشغول که طلبی است نموده
 فلان و فلانین پس بیکدیگر همان اند که بزرگواران رفیق کسی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار
 و یکبار در بعد از فلانین اند که گوید سی و چهار مرتبه تا مجموع صد بار گردد و این کار را فلان و فلانین یا از هر واحد کسی
 بار بگوید و یکبار را یک مرتبه بگوید بخواند و هم بر نود و نه عدد که در دست تصدیکند از من احدین از بعد از فلانین
 با یکی از اینها ماسی و چهار بگوید بی تعیین یک مرتبه نصف گفته نصف گفته است روایات و این مقدم کرده بود
 از هیچ وجهی و یکبار دیگر در آن صفتی و مختار است تا یکبار است و این که سی و چهار مرتبه باشد انتی طاعلی فا
 رحمه الله علیه درین روایات هیچ اصل دلالتی نه بر مقدم است بلکه ظاهر از لفظ اول تقدیم است
 نه غیر از مقرر رضی الله عنه گوید که واقع شده است در هیچ جای تقدیم یکبار و مختار است از علما متفقین درین
 محل همین است حتی که گفته اند یعنی آن کیون عمل علیه بخلاف و مقتیب معلومه که در دوری تقدیم است
 فقط پس در دست فراداده است که بقایم شرط نیست و مفهوم حدیث نه و لحاظ
 نفس و تفکر باین روایت است و فلانین آنچه در حدیث مقدم شده تقدیم او مقصدی است ترتیبی که
 طالب از تفصیل مناجات و اولی و آخری باشد و در مصنف در متن روایت مقدم است و هیچ را بطور
 مخبرین و دیگر است که از آنها ایراد کرده اند و ما هم با الله التوفیق و لفظ او در هر دو جای برای شک را بوی مانع
 است و حدیث کرده این را بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن حبان از علی بن
 ابی طالب رضی الله عنه و محمد بن ابی زمام سلمه رضی الله عنهما و ابن عدی و در صحیحین چنان است
 که فاطمه زهرا از حضرت آله علی علیه السلام در حالتی که گاه میکند منقی را که میباید در دست خود
 است که در این دست بود و فاطمه را که حقیقت نزد حضرت برادر خانم آمده است پس بیافتد حضرت
 را در خانه و بختور شریف گفت ای حال نایب من فاطمه یعنی اباعباسه صدقه در کرده چون
 بیا بگوید و نود بار گشت پس چون حضرت آمد خبر کرد و او را عایشه آنچه گفته بود فاطمه رضی الله عنها
 را که چون شنید حضرت این خبر را از عایشه زود آمد و حال آنکه حقیقت گرفته بودیم ما و ابوبکر
 خود را پس بعد بگویم که از خوابگاه خود بر فرزند حضرت فرمود بجای خود بنشیند پس آمد و نشست میان من

و در دو یا سه بار
 و لفظ او در هر دو جای
 را بوی مانع است
 متفقین

و فاطمه پس گفت ایله انجا هم شمار بر بنده را آنچه سوال کردید که حد مکار باشد و آن نیست که هرگاه که بگوید
 شما و ابوبکر خود را پس سبحان الله بگوید سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار
 و در بهتر است شمار از خادم که طلبیده بود و بدین منتهی الحاشی و در بعضی روایات آمده که دست مبارک
 وی بر منی اند نهاد پس ایسا کرد و ایندن و پشتش از آب کشیدن شوی بسته بود و زکات وی از غبار
 جارب و ادنی مطلقه بختن تیره گشته و چون این خبر حضرت رسالت رسید بخانه فاطمه رفت و زود
 وی نشست و گفت یا فاطمه خادمه میطلبی یا خود خود بالفعل نزد ما نیست چون از جامی باید بفرماید یا پدرم
 ترا پس از آن فرمود ای فاطمه محنت و مشقت و بیاسهل است هر طریق میکند و تقوی و بندگی کن
 خدای را خدمت کن مرا اهل خانه خود را من ترا ای بیاموزم که بهتر است از خادم پس معلم کرد و کرد
 مسطور را بعد از آن علی و فاطمه رضی الله عنهما هر کس در دراز دست نداند و علی فرمود در نگاه کن این
 را از حضرت شنیدم هرگز این در دراز من نوت نشد حتی در شب سفین که از شب پیاد من آمد و بخواند
 او یعنی بر داتی چنین است من کل و بر کل صلوة ترا و عند النوم ملا و فلانین و یکبار بعد از فلانین هر روز
 از تسبیح و تحمید و تکبیر پس بر نماز فرض ده و ده مرتبه بخواند و نزد خواب تسبیح و تحمید راسی و سه بار بخواند و یکبار
 راسی و چهار بار بگوید روایت کرده این را احمد از ابن عمر و من اسلی بالوسون و کسی که متبادر اندیشد و شود
 بوسوسه فغیابیه یا شیطانیه در امور اعتقادیه یا افعال بدیهه و سوسه در اصل لغت بمعنی اواز خف که فهم شود
 معانی آن و او از برای زبان است و در شرح حدیث نفس و شیطانت از افکار فاسده و خواطر بدیهه
 که داعی و باعث گردد بوی معاصی و آنچه داعی بطاعت گردد از الهام خوانند بالجملة بختن خصی یا من
 متبادر و طلبت تعبیه پس باید که بیا بگوید بخانه فاطمه از سوسه و لینه و باید که باز از این سوسه
 بهر آنکه قدرت یا بدروع آن و بکانت بختن در مثل قلاذه و نماز و قرآن مشغول شود و امر مستعد و او آنها
 بجهت است که در منافعه طلب و معارضه و دفع باب و سوس و زیادتی اوست و امکان غلبه او بشبه
 و منافعات و عدم قدرت دفع مغالطه او نیز است پس ترک تفکر و استغاده از حضرت حق جل
 اعواد اولیست و تحقیق اگر کرده است وی سجاده و قرآن مجید با استفاده از شر و سوس و دیگر که

افکار

و در دل خود و بلند کند و صاحب بلا نشود و از آفت نجات می یابد و گفته اند هر که در این وقت دعا بخواند
 باشد و مجاب هر بود بلند گوید تا بشنود و متاثر و متحرک گردد و اگر بیماری یا فاقص الطلق یا فاقص مستور
 الحال امید یابد آنکه در بلند گفتن ضرری بوی ندارد و خواهش خطاب کند و بلند گوید بلکه در دل خواه
 تا بی درنگ کند روایت کرده ابن زبیر از قول امام محمد باقر سلام الله علیه و عایشه ابی بکر
و از اصحاب که شمی چون تلف شود و هلاک گردد در او از خبری یعنی از برش افتد و بی خبری رفته باشد
او این بفتح یا بر موحده یا بر جیمه باشد خبری از غلام و کنیز و دایه پس باید که گوید این کلمات الهام
را و الصلاه ای خداوند بار آورنده گشت و نادیده الصلاه دای را نادیده و کرد در امور دینی و احوال دنیوی
بعد از آنکه سلطان است تبدیلی من الصلاه قومی که هر بیت یکی از صفاته مقبول و میرانی دارد
حق ضالقی بعد از آنکه سلطان که با قدرت تمام و سلطنت عام خود فانیها من عطا یک و فضلک
پس برستی که آن روضه از جمله عطا تو و فضل تست روایت کرده ابن رابط از این طریق
او میخواست و بعضی گفتین یا چون خبری کند و تلف شود و منور تازه بر او درود و گوشت نازک و در
و قسمند بخواند یک و در متعارف و بقول و یک و در قعده بعد شهادت این را اسم الله بادی الفاعل
و اما الصلاه در دو علی ضالقی لغزیک و سلطانک فانیها من عطا یک و فضلک روایت کرده
 این ابی شیبه از قول ابن عمر و لا تطیر و قال بیکر و و عفا و ان کند و رخت را و نجا بد که از عادات
 جاهلیه است و در شرع منهی و مذموم است و او را در علی و تائیری نیست و در جلب منفعت و دفع ضرر
 هر چه شدنی است میشود بهیچ گفته تطیر و قال بیکر و و عفا و ان کند و رخت را و نجا بد که از عادات
 است که حال نیک گرفتن که از انفعال و قال بیکر و و عفا و ان کند و رخت را و نجا بد که از عادات
 گذشتن آن اعتبار نمودی و گفتی الطیبه شرک و حدیث و اوقع شده کان رسول الله صلی
 الله علیه و سلم یقال لا یطیبه الخیرت قال نیک میکردت چنانکه او را مردی پیش آمد نام او یاسر
 اگر باشد و نجح و مصلح و امثال آن بی اند خوشحال میشد و از انفعال بر شد و حاج و فلاح میکرد و بخند
 از آن قربانت و شادمانی می گوید رسوا کردم این چنان را از معنی قال پس گفت تمام است که بیماری

باز کردن بر من کند

گویند که مسنون

عا و بکام بیماری تصور کند و اندیشد که صحت یا بدینه پس هم درین اثنا بشنود که شخصی میگوید یا سلام یا
 خبری بشنود مثلا یا اجد پس این شروع است و گفته در مدح تعال و دم بطیر نیست که چند است یکی
 از صواب الهی تعالی شانه و امیدوار بفضل و رحمت او بودن بهر حال بهتر است اگر چه خطا کند و غلط
 و قطع رجاء از حق و نا امید شدن از رحمة او بداند پیشین بنقد نه بود است شروع و قطع بعد از آن هر چه
 ارادت به است همان خواهد شد بلکه این شرک خفی است چنانکه لایطیر شرک و اگر اعتقاد کند که
 البته چنین خواهد شد بی شک کفر است زیرا که نافع و ضار و دست تعالی شانه پس اگر کسی اعتقاد کند
 که خبری دیگر سودا و اراده از من میشود و غیر تعالی هم نفع میرساند و ضرر میکند شرک ظاهر است و اصل بطیر
 و وجه تشبیه بدان نیست که بودند خوب که شکلون میکردند باین طریق که چون قصد کاری میکردند بجای
 میرفتند و بطیر یا امورا از حاج و رغا میزدند اگر بایست دست راست میکردند از امبارک میکردند
 و بیک بی بند استند و انکار را میکردند و اگر بدست چپ میرفت شوم میکردند و از کار بار می ماندند
 و در آمدن ملک از جانب چپ سنج کو بند و از سوی راست بروی سنج کو بند و از سوی راست بروی
 سنج را مبارک دارند و روح را شوم باطله تطیر ممنوع است و شروع خان فعل پس اگر کند و قال بیکر
 و ناکاه و در دل می گذارد و علف زنه ان بقول پس گفت او این حکم گفت است اللهم لا خیر الا لیرک
 خداوند نیست نیک بیکری تو یعنی نیک مان است که متعلق با راده و مشیت تو باشد و لا طیر الا لیرک
 و نیست یطیر که طیر تو یعنی غیر نیست مگر آنچه ز تو شر باشد بقدره مقابله غیر یعنی نیک و بد و بعد برست
 و سنج و روح را از اعتباری نیست معذرا لیرک و نیست معبودی غیر تو روایت کرده ابن
را احمد و طرانی از ابن عمر و از ائمه من الطیبه شینا که او نه و چون به بند زغال چیزی را که کرده و ناخوش
میدارد و قو او پس بگوید و نه اگر آن یعنی چون از خبر که قال میکرد عطا فی بخاطر شاره یا بد باز ناستید
از حاجت بلکه تو کل برود کار کنی و کار شروع یا بند و این دعا بخواند از شر آن محفوظ باشی اللهم
لا یانی یا کائنات الا انت خداوند ای آری که و قدرت نذر در بران محکس و تو و لا یذکک
الا انت و نمی برود و ابل میکند بهر جا که تو و لا حول و لا قوت الا بک و نیست برکتش از بدی و حوائج

و قد انما یزکی ما یقدرت و توفیق طوطی که بر طوطی یا مصدر است از بیطریضه که از توحید کونی خبری دو
 مصورین در آن نیامده است و بطریقه متعل میگرد و در حال بر یکای معنی مطلق قال نیز آید یک باشد
 و در حدیث معنی اطلاق مراد است و الله اعلم **روایت کرده این را ابن ابی شیبہ و ابو داود و**
عروه بن عامر و ابن حبیب یعنی بفتح را و قاف بقوله کسی که رسیده شود و مثلاً اگر آید شود
 بچشم زخم انصون خواند نفس خود را بقول خود بسم الله و در بعضی نسخ در بعضی نسخ
 ضمیر قوله راجع بسوی باقی خواهد بود که مستفاد است از تنقیح یا هر دو و بعد بر راجع بسوی حضرت رسول
 الله علیه و سلم خداوند بزرگوار است که برین عین را و سوزی او را و در مشقه او را مصنف گوید و در بعضی نسخ
 و او و صادر و او را و او است ثم قال بعد از آن که بگوید راتی ثم باذن الله بفرع علم قدرت خدا
 گفته اند که این از خصوصیات حضرت است صلی الله علیه و سلم که بخود می گوید و در بعضی نسخ
 این کلمه نشاید که در این بود که درین کرامت او باشد **روایت کرده این را ابن ابی شیبہ و**
ابن ماجه و حاکم و طبرانی از عامر بن ربه و در نجاشی است که بر فی از مصنفت جسم زخم و کیفیت این
و رقیه و بخیری از نکات خبر از کتب سلف خبریه نقل کرده اند که در البصاح مقصود است
در مطلوب و خلقی تمام اصحاب عین و تائیر چشم زخم برین نابت است نزد جمهور علما
از اهل حق و حدیث العین حق است و مراد بتائیر سب عافیت که حق سبحا و تعالی
نظر عاقل را سب ساخته و این خابیه در وی نماده و ضرر معین بدان مربوط گردانیده است و تائیر
و تیرت بار آورده و خلق او است چنانچه در سایر اسباب عافیه بعد از آن اگر ضرر در میان باشد
در رقیه که حفظ و قایم کند مقابل آید و حصول دفع و نیا بد و اگر ضرر قوی تر بود تواند که هم بجانب عاقل
برگردد و مثال تیر محسوس و هو الحفیظ و رقیه تیران و سمار الهی تعالی نشانه جاز و شریع است
و با سواي آن از نکات که معلوم باشد معانی آن جاز و مخالف بود و این نیز معیت را نیز
جایز و بر آن در است نیا رب که موقوف باشد و صحیح بود و در بعضی نسخ او مثل بسم الله میخورد و
بلکه در بعضی نسخ او مثل بسم الله میخورد و در بعضی نسخ او مثل بسم الله میخورد و در بعضی نسخ او مثل بسم الله میخورد

السلام از هب حرکات و در ک
 و در صها ۴۰

بدانکه
 بابت الاله
 بابت الاله

نظر عاقل را سب ساخته و این خابیه در وی نماده و ضرر معین بدان مربوط گردانیده است و تائیر

مجا

نص آنکه گفته اند که تائیر است که برای حقوق سکریم و آن رقیه را حضرت عرض کرده اند و مودمانی
 نیست که تائیر نباشد و دفع سبب بر خود او متک کرده اند و قوی باین عموم و تجوز کرده و هر رقیه را که
 برکت است و منفعت دینی اگر چه معنی آن معلوم نباشد ولیکن احتیاط در این است که بفرع معلوم معنی
 نکنند و تائیر در کتب سلف با جمله احوال در زند عالم است بر کرامت رقیه غیر کتاب الله و اسما و در حدیث
 او نیز تائیر تائیر است که ایست و از کار او عیب که تشنه و رقیه که در حدیث و تائیر و تائیر و تائیر و تائیر
 ولیکن حدیث و قبول محل و قوت است فاعل و تائیر و تائیر و تائیر و تائیر و تائیر و تائیر و تائیر و تائیر
 ضعف تائیر و تائیر فاعل است یا از عدم قبول محل منفعل یا در نجاشی قویست که با وجود قوت
 فاعل فصاحت منفعل جانب و جان از وصول اثر و تائیر تائیر آمده و این در او چه حسیه نیز بدست
 و همچنین دعا که صدق توبه و حضور قلب در وی نیز معتبر است و عدم اجابت دینی گاهی بسبب ضعف
 نفس دعا است که تائیر و محبوب الهی تعالی نیست و گاهی از جهت ضعف قلب و عدم اقبال است
 بر جانب غرت و گاهی از جهت وجود مانع است از اجابت مثل اکل حلال و صدق مقال و از کتاب طلم
 و مانند آن در رقیه و تائیر و غیر آن از اسما و الهی طب روحانیت اگر جلدی شود بر لبان ابرار
 و اقویا توبه تمام و تائیر تمام ولیکن چون وجود این نوع خیر و نادر است مردم و دست بر لب
 بسیاری زده از آن فارغ و غافل هستند و الله اعلم کذا حقه الشیخ قدس سره و احکامات تائیر و اگر
 باشد جز که با چشم زخم رسیده چهار پایه لغت فی منزله الامین از عاقل فی الامیر من دم کند و عاقل
 یعنی وی که بجانب راست است چهار بار و از سوا چپ سه بار و قال و عاقل آید و عاقل از طاعت
 خواندن دعا بعد از لغت است و چنان نیست بلکه لغت بعد خواندن است پس در نجاشی تائیر
 که در اقبال عند الاضطرار گفته شد و اگر نسخ مصحح منقح بفتح میم و کسر خاء هم است و در بعضی
 کبر میم و فتح خاء و در قاف موس است المنقح بفتح الیم و الی و کبر میم و فتح خاء و مجلس الالف و عاقل
 لباس از هب الباس رب اناس احمک و هم سختی نیست بر سختی مرض و تائیر و تائیر
 بر ر و کار و میان باس از اصل معنی غدا و سختی و حرب سخت آید و لغت لباس بخت

تیمه گفته صرح جن منس را که ای شبهه و هوای و شوق میباشد و گاهی از بعضی مجازات کسی را که اندک
 اینها کرده باشد اگر چه وی این را ندانسته باشد و در جن ظلم و جهل بسیار است و در حجت معاقبه میکند او را
 را زباده در آنچه مستحق آن باشد و گاهی از شرارت بود مثل نفوذ این اما غلبه یافته میشود و اینها
 پس ذکر و دعا و توبه و صلوة است و از بزرگترین چیز که لغت و یاری جبه میشود سبب تیر الکتری
 است که بعضی تجربه کرده اند اگر چه مجربان این را که ایه الکری را تا غیر عظیم است و در حدیث از نفس
 انسان در نزدی و غیر وی از این معنوی از آنکه گفت بودیم ما با غیر خدا اصلی الله علیه و سلم در بعضی
 از راههای مدینه نگاه ملاقاتی شدیم مردی مصر و عرب پس پرسیدیم من یوی و خواندم در کوشش
 جزئی پس مفتوح شد و حال آمد پس فرمود انحضرت صلی الله علیه و سلم به خبر خواندی ای ابن سبور
 در کوشش او گفت خواندم این آیه را اخبرتم انها خلفا کم عننا تا آخر سوره پس فرمود قسم بخدا
 که ذات من بدست قدرت اوست اگر مردی موشی را بخواند این آیه را بر کوهی هر آنکه از دست
 و خشیت الهی از یاد رفته تا اینجا کلام سبوطی است و با الله التوفیق و یرقی الحقوه بصیغه فاعل بالکاف
 فاعله ایام غده و بضم نین و غنیته و انیسون کند مجنون را سوره فاتحه سه و در اول روز و آخر روز یعنی
 سه و در صبح و شام سوره فاتحه بر وی بخواند و یرقی در اصل حلال بصیغه مجهول است و معنوه خواجه در نامه
 گفته است که عقالش رفته باشد و در غریب است المعنوه ناقص الغض است و بعضی گویند المعنوه
 الله و شمس من غیر مجنون انتی یعنی شمس که بر تبه ضنون نشیده باشد و فی القاموس گفته اند معنوه
 نقص فقله و در فقه گفته اند که معنوه کسی است که گاهی دیوانه شود و گاهی منشی و شارح جلیل طاعلی
 قاری رحمه الله گفته اصحاب ما فرق کرده اند میان مجنون و معنوه پس بعضی گویند معنوه است که
 کم از کم بر آنکه سخن فاسد الله بهر باشد لیکن مانند مجنون مردم را ضرب و دشنام اندازد و سازد
 و بعضی گویند عاقل است که مستقیم باشد اقوال و افعال او کمزور و مجنون خداوند است و معنوه آنکه
 بر او ظرافت وی برابر بود و الله اعلم کلامها جمع بر آنکه نم افعله هرگاه تمام کند سوره فاتحه را و آنهم
 آب دهان خود را که تبرک بقراءة است بعد از آن بریزد آب دهان را بر معنوه روایت کرده

افسون دیوانه

این را بود و و فاسی از علقه بن حصار بفتح صا و معقلین که گفت روی آوردیم با یعنی بوطین خود از زهر
 خدا صلی الله علیه و سلم پس آیدیم بر کله از عرب پس گفتند اهل آن کله بدستی که ما کما ما نیده و دوازده
 شده ایم که شما یقین آورده اید از زهر رسول خدا خبر گیر را پس ایانیت زو شما هیچ دارد یا منسون زیرا چه
 زو ما معنوه است و در بند ما پس گفتیم ما آری هست زو ما رقیه پس آوردند دیوانه را و در بند ما پس خواندیم
 بر آن دیو و فاتحه الکتاب سه روز بکاه و بکاه و در حالی که جمع میکردیم آب دهان را بر سر و در می افکندیم از
 از دهان خود بروی علقه که بود پس به شد آن دیوانه و خلاص شد از دیوانگی گویا که گشته اند از یاد
 بند پس دادند ایشان را فردی پس گفتیم من یکیم این فرد را با آنکه نرسیم به غیر خدا اصلی الله علیه و سلم
 پس پرسیدیم پس فرمود انحضرت بخورند کانی من سو کند است هر آنکه کسی که بخورد با منسون و دروغ
 بد میکند و تواند همکین نباشد هر آنکه بخورد با منسون حق انتی الحدیث و یرقی این نیز بصیغه فاعل
 است در اکثر نسخ و الله تعالی و با الله فاتحه در اصل حلال بصیغه مجهول
 است مصنف گویند بجمع بدل جمله و غیر معنی فعل معنی معقول است و آن کسی است که او را مردم
 گزیده باشند و در تاج نیز مقید بعقوبت است چنانکه گفته الذخ گزیدن مردم و در معنی عموم نیز استعمال
 می آید روایت کرده این را اصحاب کتب شده از ابی سعید خدری و برواتی این تعبیر زیاد آمده است
 است بخواند بر دل معنوه فاتحه را هفت مرتبه ایراد کرده این زیاد را نزد ابی سعید لغت
 الهی ذکرید غیر خدا اصلی الله علیه و سلم العقوب و هو یصلی کردم در آنکست دست و حال آنکه انحضرت
 نماز میکرد از ظاهر غایت قال پس هرگاه که بروخت نماز را و فارغ شد از زی فرمود لعن الله العقوب تا
 معنی و لا یخیر لعنت کند خدا تعالی کردم باز را که نمیکند و نماز کنند و اندر غیر او یعنی فر او عام است
 اگر مردم را بیکر دم دعا بگوید بعد از آن طلبید رنگ آب را بجعل مسح علیها پس گشت که میباید
 نمک و آب بر موضعه پیش او بپاشد و بخورد و در وقت مسح این سه سوره را قیل یا ایها الکافرون
 و قل یا رب العزیز و قل اعوذ برب الناس روایت کرده این را طرانی در صیغی از علی بن اسباب
 کرد الله و همه عرض بفتح را همایه علی رسول الله عبد الله بن زید که بگوید عرض کردم به غیر خدا اصلی الله علیه

افسون کز قوم

و اللعنه

2

197

[illegible]

الوهمیه است نه معنی مستور و نه معنی پنهانی و نه معنی مخفی
 است از مکان که قال الطبیعی المظهر نقد است نام توایی بر دیگران از جهت نقصان
 و عدم تأثیر و از این جهت جناب ترا درین انقباض است از غیبه تبوی خطاب بر او و وضع بنا
 بجهت کمال توجه و حضور در دعا و سوال امرک فی السماء و الارض امر تو در آسمان زمین و شکر است
 و جاری زمانه است که در هر کلمات علوی و سفلی بدان میکنی و نقص با سماء یا بر زمین است
 کما شمسک برقع است فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض چنانچه رحمت تو در آسمان است پس
 بگردان مقرر خود را در زمین یعنی چنانچه رحمت کامله تو در آسمان عام و شامل است از ملاک و ادراج
 اینها و اولیا که محل رحمت مستحق از این بخلاف زمین اهل آن که نقص بعضی و در بعضی است
 پس کبریا معنی آثار او را تمامه اهل زمین که این مبتلی از جمله ایشانست پوشیده نماند که مراد
 جنت رحمت خاص است و از رحمت عام و بیغالی که فاحشه وجود و لوازم است و رحمت کاشی همه
 جز را فرا گرفته است و مومنان و کافران در آن برابرند و غفلت و غیبا و خطایا و بیامرز را که با آن
 کبریه ماضیه را محوب بضم و فتح هر دو در است یعنی از معنی گفته اند فتح لغت چنانست و ضم لغت
 تبخیر و معنی غزن و دشت و بهر دو وجه و هلاک و بجزیری آید و امد این معانی صلحیه اراده دارند
 لیکن مراد از آنجا که کبریا است که جدا وجود و آیه بقا به خطایا یا کفرنا میست که بطریق خلاصه شود
 است رب الطین قوی بر دیگران با کمال معنی قوی بر بی کسی بلکه از افعال رویه و اقوال و غیره
 دارند و مبرری از ترک شوق این علیه طلب مغفرت گنااست یعنی با مرز و تارک گناات باک
 شویم و قابل تربیت و رحمت تو گردیم فازل شفا من شاک پس فرو فرست شغای از شغای
 خود بی اصلاح موبی مخلوق و رتبه من رحمتک علی هذا وجه و بغیر من حتی از رتبه خاص خود درین
 در و وجه مضمی هم است معنی مرض و کبر و بعضی ریض نوشت و مصنف نیز در شرح مصباح هر دو
 صحت کرده و الله اعلم فیما میسر بشود و ظاهر است که این کلمه از رتبه و جاهت و الله اعلم گفته
 و در سکون راست و در معنی و روایت کرده این را بود و در و و فی این را بود و الله اعلم
 و در معنی و

الطینین

بن عبید و یاد بی بن بر قرعه فتح قاف و سکون است و در جمع رخ او جرح بضم جم سکون است
 راغب کو بر قرعه فتح از خبر است که میرسد از خارج و بضم نیز در دست و ان خبر است که میرسد
 ادبی را از داخل مانند خبره انهمی و در خارج است که قرح و جرح واحد است و اما که مراد بر قرعه یا خبرت
 که بر در آن آید بر مضایح و مل و مانند آن و جرح آنچه میرسد از رخم نمیزد و خبر آن و در جمع الجار نیز
 محسن است باطله و اگر داند کسی که لمویی پیشی یا جراتی باشد بدان بضع اصعبه السبابة بالک
 باین طریق که بنا انکست مسیح خود را بر زمین ثم بر فیهما قیلا بعد از آن بر در کسبانه را در حالی که گویند
 باشد کلمات بنده را بهی در شرح مشکو و کرامانی از امام نووی نقل میکنند که روایت کرده است
 این را بود و خبر خدا اصلی الله علیه و سلم که میگرفت از لعاب دهن مبارک بر انکست بر خود
 برتری بنا انکست از خاک تا جبری از آن با انکست مبارک بحسب بی بعد از آن مسح میکرد با انکست
 بر بوضه توحید یا جرحه و میگفت کلمات دعا در حالت مسح انهمی اکثر شراح این کتاب مقتضای
 لغت بر لغت بعضی این الفاظ را بر من معنی حل کرده اند و الله اعلم کلمات دعا است بسم الله
 تبارک و تعالی بر قیبه بعضی دارد و میکنند و تبرک میگویم بنام خدا تعالی است خاک بن یا امین
 و بعضی از مایه آن حالی که خلوط است باب دهن معنی از مایه را که بقدر بعضی با متعلق
 و زود خود که بخفته باشد بر خرفانی مبتدای دهن یا حال است یعنی یقینا در آن نسخ پیغمبر
 مجهول است و در یقین و هو المنقول عن المصنف و در بعضی نسخ نفقه یا یکتانیه و کمره یا بنابر
 فاعل نیز ضبط کرده و در نسخ بن حجر و در وجه مقول است او یقینا انجی جمع نسخ متفق از بنابر
 مجهول و این از شک را و است که در صحیح امام مسلم آمده چنانچه گفته قال ابن ابی شیبہ شقی و
 قال بنی یقینا انهمی معنی نیست که دریم ما این نقل را تا مدرستی داده شود و با باذن ربنا
 و کار ما و ادبی این فعل از خواص امر از یقین که عقل و فهم را بر یافت که بر آن
 نیست یا یقین من العلم الاقلیلا و امام نووی گفته که در رقیما و نسوینا انما یجیبه است که هرگز

امر آن روز قوربانی نفس کرده اند گفته اند این سبقت میکند بقیه ازین صفت انحضرت صلی الله علیه و آله است
 که تر به ارض نشاند و بظن آدم علیه السلام باشد و رتبه بعضی خلقتی که خلقی آدم از دست
 گوید که انحضرت تضرع کرده و در خواب بطلب آن حال نموده ای تعالی از جناب رب تعالی این را که خداوند
 توانا و توانایی که انحضرت را در این حال گردی و این را در این حال گردی او را و او را از ما بهین بر آید است
 بر آنکه نشانی کسی را که نشان او این است انتمی و بعضی از شمار خان گفته اند که در بارش انحضرت
 مرینه است که ثابت شده است مر از انحضرت علیه السلام در مقام بعضی و مر از بعضی و است که مر است
 صلی الله علیه و آله و سلم و در تفسیر بعضی در جات گفته اند این توجیه نیست توهمات دیگر زده است
 و از آنچه در مقام گفته اند است که قاصی میگوید گفته که محقق گویند داده اند بحث طبع که کمال
 و این را تاثیر و در خلقتی در دفع و تعدیل است و تراب طین این نیز تاثیر است و در حفظ مزاج اصلی
 ضعیفی که گفته اند مسافر را باید که خالی از وطن خود با خود برد و دوباره از آن در طرف آب بنهد و از
 از آن آب بخورد و باشد تا این شود از تغییر مزاج و صاحب سفر المعافاة نیز در مقام میگوید که این
 علاجی است اهل آسان و نافع مرکب از طبعی و اهل بیضا که سر و خشک است و در طرف طبوبات
 قروح و جراحات علی الخصوص در بلاد خار و لا جات و آب مدینه انتمی حضرت شیخ و جدی قدس سرور
 و جابیه باقی است که انحال و افعال انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسرار غامضه است که مگویند
 و مفوض معلوم است و انما که در تکلیفی طبیعت تعلیف گرفته اند و خواهند که طلب حقایق آن
 کنند و دست و پای زنند و بدان را بنیاد سلامت و رفویش و تسبیم است و اندک لطف و قوه
 اعظم مراد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از غایب صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت زین العابدین علیه السلام که در آن
 محله بطله و چون سرت خود را مانده کرد و پای او فلیند که احب الناس الیه پس باید که در آن محله بماند
 و سترین مردم را که بسوی وی باشد و زود او واجب بود و الله بدست شدن انضا و در خوابیدن
 این است باب علم که انشی التاج موهوبه روایت کرده این را این سنی از قول ابن عباس نقل است
 خواب کرد پای بی شخصی گفت یا و کن مردی که دو ستر است بسوی تو ای عمر گفت یا که پس

خردی و من نسکی لما اوشیانی صیده و کسی که شکایت کند و سخت را یا خبری دیگر را از مردم و خبر آن از
 جای به کسی یا بداند از ذوات خود و فیض بده علی المكان الذی یالم پس باید که بند دست راست خود را
 بر جای که در میکنه الیمنی مختص بر روایت ابن شیبه است چنانکه در مرض بروی میکند از شکایت از درد این
 و معنی درد در مرض نیز می آید و اصل معنی راجع شکایت است یعنی کای کردن و لیقل و باید که بگوید
 نماد است این کلمه باسم الله ثلاث مراتب سه مرتبه و لیقل سبع مراتب و باید که بگوید هفت مرتبه
 این دعا را بخواند و قدر سه مرتبه من شرا اجد و احاد و چنانچه میگویم بخدا تعالی و قدرت وی و هر خبر از بد
 آنچه میبایم از درد در حال وی ترسم از زیادت و مسراته آن در مال احتیاج و مغالعه برای مبالغه است و خدا
 در اصل اقرار از خوف است روایت کرده این را مسلم و اصحاب کتب اربعه از عثمان بن
 که در شکایت کرد و انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روایتی یافت در بدن خود پس فرمود و او را خبر
 خواصی الله علیه و آله و سلم نه دست خود را بر موضع درد و بگوید باسم الله سبعین مرتبه و عثمان گفت پس کردم من
 آنچه فرموده بود و خبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس بر خدا تعالی آن در را از من او و معنی برداشتی خود
 حضرت الله و قدر سه مرتبه من شرا اجد سبعین مرتبه و لیقل سبعین مرتبه و عثمان گفت این را مالک
 مالک و موطا و ابن ابی شیبه از عثمان او یعنی در روایتی چنین است انحضرت الله و قدر سه مرتبه علی کاشی
 من شرا اجد سبع مراتب یعنی ده تحت المله بگوید این کلمات را هفت مرتبه و عالی که بند دست خود را
 بر موضع درد و اشاره بر ذوات مرض و اخراج درد چنانکه در وقت افسوسها متعارف است روایت
 کرده این را احمد و طبرانی از کعب بن مالک او یعنی در روایتی اینچنین است باسم الله و انحضرت الله
 و قدر سه مرتبه من شرا اجد سبعین مرتبه و لیقل سبعین مرتبه و عثمان گفت این را مالک
 مرتبه و ابن ابی شیبه گفته موافقت حدیث عثمان قال المصنف و درین روایت این نیز زیاد آید که نم رفیع
 و در آن حدیث آمده از آن برادر دست خود را یعنی در معنی روایتی تیر بار عاده کند و بند بر موضع الم
 و در آن حدیث از آن بن مالک او یقوا علی نفسه الموعودات کبر و او شند دست و اگر کسی
 در آن حدیث وینف صاحب دردی که در بدن خود دارد و بخواند بر خود قتل انحضرت الله و قدر سه مرتبه

الیمنی ص

و این ماجرا را بنویسید خبری که گفت جبرئیل علیه السلام نزد حضرت آمد صلی الله علیه و سلم و پرسید یا نبی خدا
یا محمد حضرت فرمود ای من این رقیبه که علاج بر خواند و بروایتی جبرئیل علیه السلام بسم الله ازیکی است
نیفیک من کل دار یک بنام خدا انشون میکنم ترا و خدا تعالی شفا دهد ترا از هر بیماری که هست من کل
النفات فی القدر از بدی و فساد کان در که مایه یعنی زمانی که کلمات هر یک یکدیگر را بر که مایه میسوزند و من
نتر حاسد او حسد و از بدی حاسد چون ظاهر کند خود را و مقتضای آن علاج نماید چه اگر حسد خود را بخورد
ضر آن جزو یی عاید نیست **مس** روایت کرده این را نسائی حاکم از ابی هریره که گفت آنرا خبر خدا
صلی الله علیه و سلم در حالی که عیال میبند پس فرمود یا منون کنتم را با منونی که خواند از ابرار بر جبرئیل
علیه السلام ابو هریره گوید پس کلام آری بخوان بر من آن انشون را و در بد من فدای تو باشم خواند
آنحضرت بسم الله ازیکی الی اخره ذکره برک و در بعضی نسخ معتقد بر این است که بسم الله و الله اعلم
و بروایتی بعد ثلث مراتب زیاد آمده **مس** زیاد کرده این را حاکم و مختص بروایت است بسم الله ازیکی
من کل دار بنام خدا انشون میکنم ترا از هر بیماری بروایتی نیفیک من کل حاسد او حسد و من کل
فی عین شفا دهد ترا خدا تعالی از هر حاسد و تمی که حسد خود را ظاهر نماید و از بدی هر صاحب چشم یعنی از
نتر چشم بد **روایت کرده این را احمد از عایشه اللهم انت عبدک یکھا ذلک عودا و خداوند اندکی**
ده بنده خود را تا جهاد کند در خم سخت زند برای تو و تقویت دین و اعلا کلمه تو دشمن را و دشمنی لک الی
بخازنه و تا برود برای تو و طلب رضا تو و ادا حقوق دین تو بسوی نماز بخازنه چنانکه لفظ صلوة بر او است
بر مستدرک می نویسد و یکجا جزو است در جواب امر و جایز است رفع او بر قیافه بیکار لک
که اقال المظهر الطبی و حنفی گوید یکجا مرفوع و غیر جزو است و در بعضی شروح مشکوٰۃ نیز گفته که بیکار و
موضع حال است و همچنین شی و الایس تو در آنها خرم بود و جواب امر انتهی از اینجا معلوم است که اصل
روایت برفع است و در کلام سابق نیز جواز آن ظاهر شد و پوشید نیست که محل بر استیفاء است چنانکه
چنانچه مظهر گفته بر تقدیر رفع اول اظهر است و پیشی با نبات یا است و در جمیع نسخ و در این
و دیگر کثرت نیز چنین ضبط کرده و این موید روایت دفع است و یکجا و طبیعت گفته باز است که این خبر است

لکته رفع مضاع بعد جازم و این گفته تصدیق است علی قاتل الرقی و بی من لکته قراهه من تبق و یصیر
و الله اعلم مصنف و مفتاح الحصن از میان نقل کرده که گفته میشود و یکیت فی العدد و الکی لکاته قاتل
وقتی که بسیار خود و اینان جراح و قتل و کاهی مهموز خوانده میشود و یقال نکات القتره چون پوست
از پیش بر کنی انقی شاع طیل لا علی قاری همه الله گفته پوشید نیست که ایراد مصنف تو صواب
نمایه را و اینجا موهم نیست که یکجا از معتدل است و کاهی مهموز خوانده میشود پس بنفید آن شد که هر دو
مضبوط است و مهموز او به نسبت ناقص ضعیف است و این معنی صحیح نیست چه جمع نسخ معتبر و عمل
مصحح معتقد متفق اند بر کثرت او بابت و ضبط کرده اند و با بهره با اختلافی که در رفع و فرود است پس
اگر از ناقص یا بی می بود چنانچه صاحب نمایه گفته هر آینه بیانی نوشتند تا که غرض مصنف و این
جایز گفته باشد نه در ابه حدیث و الله اعلم و خطیب نکا عدد و ششی بسوی بخازنه بزرگ از میان
اعمال افعال مناسبت است که هرگاه مریض در مشرف بر موت بود و ذکر کرد آنچه متعلق بر موت و طبیعت
گفته که جمع میان نکات و ششی بسوی بخازنه است که در اول از آن عقاب است بر دشمنان خدا
و در ثانی ایصال رتبه است بر دوستان او و بخازنه بفتح جیم و کسر آن تحت مرده را بر روی بردارند
و آنچه مرده بر روی نباشد فحش خوانند که فی الصراح و در ثانی گفته اطلاق کرده میشود و بکسر فتح
در میت و بکسر و سریر که مرده و روی بردارند انتهی فی القاموس الجذبة المیت و بفتح او بالکسر
المیت و بفتح السیر او بالکسر السیر مع المیت پس در بعضی نسخ بفتح ضبط کرده و در بعضی
بکسر و در بعضی هر دو خطی است که هر دو لغت را در میت است بر سخت باشند یا نباشند **مس**
روایت کرده این را حاکم و ترمذی و ابن حبان از عبد الله بن عمر اللهم اسف الله عافه خداوند است
و تندرستی ده او را از بیماری و عافیت ده او را از جمع مکرویات و این تعبیریم بقصد تاکید و در
بعضی نسخ بها سکت است **مس** روایت کرده این را حاکم و ترمذی و ابن حبان از علی
که گفت بروم من شکایت کننده را از بیماری پس گذشت نزد من خبر خدا صلی الله علیه و سلم و قال
اذا من میکنتم اللهم کان اعلی قد حفر فاحشی و کان متافرا فارغنی و کان بلا ففقرنی پس فرمود

و این ماجرا را بنویسید خبری که گفت جبرئیل علیه السلام نزد حضرت آمد صلی الله علیه و سلم و پرسید یا نبی خدا یا محمد حضرت فرمود ای من این رقیبه که علاج بر خواند و بروایتی جبرئیل علیه السلام بسم الله ازیکی است نیفیک من کل دار یک بنام خدا انشون میکنم ترا و خدا تعالی شفا دهد ترا از هر بیماری که هست من کل النفات فی القدر از بدی و فساد کان در که مایه یعنی زمانی که کلمات هر یک یکدیگر را بر که مایه میسوزند و من نتر حاسد او حسد و از بدی حاسد چون ظاهر کند خود را و مقتضای آن علاج نماید چه اگر حسد خود را بخورد ضر آن جزو یی عاید نیست **مس** روایت کرده این را نسائی حاکم از ابی هریره که گفت آنرا خبر خدا صلی الله علیه و سلم در حالی که عیال میبند پس فرمود یا منون کنتم را با منونی که خواند از ابرار بر جبرئیل علیه السلام ابو هریره گوید پس کلام آری بخوان بر من آن انشون را و در بد من فدای تو باشم خواند آنحضرت بسم الله ازیکی الی اخره ذکره برک و در بعضی نسخ معتقد بر این است که بسم الله و الله اعلم و بروایتی بعد ثلث مراتب زیاد آمده **مس** زیاد کرده این را حاکم و مختص بروایت است بسم الله ازیکی من کل دار بنام خدا انشون میکنم ترا از هر بیماری بروایتی نیفیک من کل حاسد او حسد و من کل فی عین شفا دهد ترا خدا تعالی از هر حاسد و تمی که حسد خود را ظاهر نماید و از بدی هر صاحب چشم یعنی از نتر چشم بد **روایت کرده این را احمد از عایشه اللهم انت عبدک یکھا ذلک عودا و خداوند اندکی ده بنده خود را تا جهاد کند در خم سخت زند برای تو و تقویت دین و اعلا کلمه تو دشمن را و دشمنی لک الی بخازنه و تا برود برای تو و طلب رضا تو و ادا حقوق دین تو بسوی نماز بخازنه چنانکه لفظ صلوة بر او است بر مستدرک می نویسد و یکجا جزو است در جواب امر و جایز است رفع او بر قیافه بیکار لک که اقال المظهر الطبی و حنفی گوید یکجا مرفوع و غیر جزو است و در بعضی شروح مشکوٰۃ نیز گفته که بیکار و موضع حال است و همچنین شی و الایس تو در آنها خرم بود و جواب امر انتهی از اینجا معلوم است که اصل روایت برفع است و در کلام سابق نیز جواز آن ظاهر شد و پوشید نیست که محل بر استیفاء است چنانکه چنانچه مظهر گفته بر تقدیر رفع اول اظهر است و پیشی با نبات یا است و در جمیع نسخ و در این و دیگر کثرت نیز چنین ضبط کرده و این موید روایت دفع است و یکجا و طبیعت گفته باز است که این خبر است**

و سر بر می و این اعلا گوید بفتح و رحمت

برتر از آن است که آیه بخواند هر چه کند که تا در این مشاهدات و از دو ما بعلم ما بولیه الا الله و هو اعلم حقیقت
 صلی الله علیه و سلم اللهم اغنی علی غرات الموت و سكرات الموت و غرات موت نفحات و معنی
 سكرات اوست جمع غمزه معنی سختی و این شك را بوقت که غرات الموت فرمود یا سكرات الموت
 پس اولی ابراد اوست بجای و او بنیاده در جامع الاسوال او الله اعلم **روایت کرده این را از زیدی**
 ایضا از عایشه صدیقہ رضی الله عنها یقول الله عز وجل میگوید خدا یی زک آن عبدی المؤمن
 بنزه که کل خیر محقق بنده من که مومن است نزدیک من بر تبه هر چه هست بجای است یعنی فوت نشود
 از او هیچ یکی از نیکیها آخرت و همه مراتب که نمایان حال اوست حاصل میشود و بدین و اما از عیسی
 معجمه نفس من این جنبه زیرا که حد میگوید آن بنده مومن مرا و حال که من میگویم روح او را از میان دو سالی
 او یعنی وقت نزاع که نفس و این است بحد من مشغول میباشد و یاد مرا در بوقت از دست نمیدهد
 روایت کرده این را احمد از ابهره رضی الله عنه من غمر غنده و کسی که حاضر شود در مختصر طلیقه که کثیر قاف
 شده و وسکون فون پس باید که طلیق کند او را میگوید شریفه طلیقه لا اله الا الله در تاج کشته الطلین
 نمایان و مرا و اینجا در این کلمه است و حضور محضر برده می که نشود و برای آنکه تکلیف کند او را بگویند
 آن و بر ارم باید بر چه حالت موت بازگشت نماند براید **روایت کرده این را مسلم و اصحاب**
 کتب اربعه از ابی سعید خدری بن کان آخر کلامه کسی که باشد از فرسخ و ضم کار او این کلمه لا اله الا الله
 و نزل الخبثه درمی آید پشت را اگر چه بعد غدا باشد مقصود مراد لا اله الا الله یا محمد الرسول الله است
 چه مقصود ایمان است بدون ضم این کلمه تمام نیست **روایت کرده این را ابو داود و مسلم و معاذ**
 بن جبل و از ائمه از بعضی است معنی چشم فرو نماند یعنی چون پوشد چشم مختصر از موت و بی
 و حال غشیه بجز و عا کند فرات خود را به یکی و گفته اند که بهترین دعوات دین وقت طلب حسن خاتمه است
 و احتمال دارد که نمیر لفظه راجع بسوی صیت باشد و اگر در اینجا لفظ و له زیاد می بود بنیاده در بعضی
 آمده بر این بهر و من است بر لفظ دعا که مذکور کرد و در شریعت دعا و نیت و نیت است که فایده
 می بیند علی یقول و نیت آن است میگوید عا می که میگوید تقبیل کنند و یا حاضر در وی میگوید

العلقین

وایمان

بگوید

بگوید این حد احتمال که مقتول مان و عا علیه السلام باشد که سابق مذکور شد چه در انفس برای نفس
 نیز و ما است و تواند که معنی باشد که اول دعا کند برای نفس خود بهر وجهی که خواهر بعد از آن برای
 می بیند نیز این دعا خواند اللهم اغفر لعلان خدا و خدا بیامرز فلان شخص یعنی نام میت بگوید و نیت
 لمیدین و برادر و بلند کردن تبه او در کسب بکده راه راست نموده اند بسوی حق و اخلفه فی عقبه
 فی الغابین و خلیفه شود او را در باقی ماندگان او که اهل و عیال او باشند بر عایت امور و حفظ مصالح
 و تربیت برین تقدیر فی الغابین دل فی عقبه است و بعضی گویند صند اوست یعنی خلعه شود و اولاد
 او را که من اند در عهد باقی ماند با بیل گردانیدن و لاهی مردم بسوی ایشان تا دوست دارد و نظر فوت
 بگذرد افعال القصاصی عقب میگویند قاف و کمر او را و اولاد او را و اولاد او را فی الصراح و عا برین از
 خبر است و غیرانی شیر و لب تان و غورانی ماندن و در گذشتن و همین الله و اخلفه زیار
 العا برین و بیمار زار و مر و رای بر و در کار نمایان واضح بقیع بین آنی قبره و کن شش و در
 در قبر او نور آید و شستی ساز برای او در قبرش **روایت کرده این را مسلم و ابو داود و نسائی**
 و این ماجه از ام سلمه که حضرت صلی الله علیه و سلم بعد تقبیل روح ابو سلمه این دعا خواند و بود
 و یقول اهلله و باید که بگوید اهل میت یعنی هر واحد از اهل و اولاد او این کلمه اللهم اغفر لی و له اغفرنی معنی
 ستمه خدا و خدا بیامرز او را و او را دیده ما را از وی خلیف و ثانی میگوید بدلی صالح و لقب ستمه بار و صبیحه
 عقبی است و وی غیر مغفرت است مثل مغفرتی و در بنا الا عقاب نوبت کردن و پاداش دادن و زنده
 را که اشتق و اینی در آورده اند فی التاج **روایت کرده این را مسلم و اصحاب کتب اربعه**
 از ام سلمه و القیاده علیه سوره بس و باید که خوانده شود نیت سوره بس و در بعضی نسخ بصیغه معرفت است
 یعنی شخصی از اهل او یا هر که حاضر باشد در آن وقت بخواند **روایت کرده این را نسائی و**
 ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از معقل بن یسار که گفت فرمود غیر خدا صلی الله علیه و سلم
 بخواند سوره یس را بر مردمانی خود از منتهی و سر آن میگوید بعلم شایع است معنی کوبیدن بر او از زمین
 که در اصل حدیث واقع شده مختصر است و عمل منتهی برین است و بعضی گویند او بعد از موت است

۱۹۷

است و خانه یا بر سر فراور و در نور العظیم فی فضائل قرآن العظیم می آید که سیده است و از آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله}
 علیه و آله که می گوید کسی که سوره یس بخواند نزد مسلمان بعد موت او می رسد خدا تعالی بمقابل هر حرفی از آن
 فرشته را وضع فرشته ها صف بسته پیش میت استاده باشند و طلب رتبه میکنند از خدا تعالی
 و استغفار میکنند برای او و حاضر میشوند هزاره او را در حق او و هر مسلمان که سوره یس بخواند ثواب
 بر وی و او در کثرت موت باشد قبض میکند ملک الموت روح او را تا آنکه می بیند رضا خدا
 را از وی انقیاد و قبول صاحب المصیبه را بگوید مصیبه رسیده از اهل میت این کلمات را از او بگوید
 ایها الصالحون اللهم اخرجنی فی مصیبتی و اخرج فی غیر منتهای بیان معنی و تحقیق الفاظ این دعا و تا قبل
 خدا المصیبه تفصیل کرده شد و از امانت دل العبد و چون میبرد و فرزند بنده مسلمان قال الله تعالی
 قل لکم میگوید بخدا بزرگ فرشته ای خود را که موکل اند بر قبض ارواح این را که قبض کند عبادی
 قبض کردید روح فرزند بنده را و در بعضی نسخ در جاش به قبض فرموده و نیز بنویسند قبض کردید
 میوه دل حاصل فرموده را فبقولون نعم میگویند فرشتگان آری همچنان که مردم عقول پس میگوید
 خدا تعالی ما را قال عیدی به هر کس گفت بنده خاص من در بیوقت مقصود از سوال بفضل و توطئه انجام
 است بر بنده صابر فبقولون حرکت است مع میگوید بنده گفت ترا و آیه ترجیع خواند فبقول پس میگوید
 بر در کار بنوا العبدی بقیانی الجنة بسیارید برای بنده من خانه بزرگ است و سموه بیت الحمد نام
 بنده ان خانه رحمت الحمد یعنی خانه شکر زیرا که در برای شکر و رضا و تسلیم است و برین مصیبه
 روایت کرده این را از نوری و ابن حبان و ابن سنی از ابو موسی شری فاذخری احدی پس چون خواهم
 که تقریب کند شخصی او تقریب در لغت تشکیب می و بعد فرمودت مصیبه زده را پس اذین است
 که بسلامت دل سلام کند صاحب مصیبه و بقول و بعد از سلام بگوید ان الله اخذ عذبتی با عظمی تحقیق
 مرخص است آنچه گرفت و مرخص است آنچه بخشید یعنی خبر را که گرفته است از عطا ناکله و عده
 او بود پس اگر بستاند منعم نمی شود و تقییم اخذ بر عطا با وجودیکه در واقع متاخر است بعضی
 مقاموت و کل عذبه باطل می و هر خبر از علم فی تعالی بدت معین است که تغییر و تبدیل از آن ممکن

از آن ممکن نیست فلتصور و تشبیه پس باید که صبر کنی و طالب ثواب گردی و اجر و پیکان نهدی ^{حساب}
 فرشته شستن گذاشتن ^{روایت کرده این را بخاری و مسلم ابو داود و ترمذی و}
 ابن ماجه از اسامه بن زید که گفت زینب فخر حضرت علی علیه السلام کسی را نزد پدر خدا فرستاد
 که بر سر من در حالت نزع است پس بیا ما را و حال ما بین آن حضرت باز فرستاد که از جانب سلام بخواند و
 بگوید ان الله اخذ عذبتی و کل عذبه باطل می فلتصور و تشبیه لفظ آن حضرت مرد و جابیه عذاب
 است و عذبه حصن لفظ می طلب لیکن در نسخه حلال هر دو صیغه صحیح است و الله اعلم و کتب و نوشته
 بنظر خدا علی علیه السلام الی معانی غیر فی این که مسوی معادین جمل در حالی که تقریب میکند او را در وقت
 درون میری که معاد را بود و بنده که این تعبیه در وقتی باشد که معاد عامل من بود و سر نامه که نوشت نیست
 بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله الی معادین جمل این نامه است از محمد فرستاده خدا را
 بجانب معادین جمل سلام علیک سلامت و امن و بی گزندی باد و تو از همه افتها حضور خدا است
 بی مری در تشکیبائی و خرج در مصیبت فانی احد ایک الله الذی لا اله الا هو من بدستی که من
 جمل میگوید خدا را که گفتم خدا خبری و میرسانم از اسبوی تو که تو هم عابد باشی و بطبی گفته معنی الیک
 انتمی حمد الله ایک است و تعبیه جمل بآلی هم گفته تضمن معنی آنهاست گذاشتن المشرق اما بعد فاطمهم
 الله لک الامر و بعد از حمد خدا پس دعا میگویم ترا که بزرگ گرداند خدا تعالی فرزند و ثواب را برین مصیبه
 یعنی هر چه در راه جاده اجر و ثواب مصیبه بر فقیر بر صبر است و اگر صبر نکند سختی خدایا که در دنیا که فرمود و الهک
 العز و بد و بد و بد و در دل تو صبر و رزق و ایاک الشکر و روزی گرداند ما را و ترا شکر بر نعمتهای او فان
 انفسا و امواتی و اهلنا من مواهب الله غر و جل العینه تشبیه بختا بنده است مانند منی و گاهی بنده بدین
 یا غیر میخواند پس محقق و آیهایی ما و اهل ما و اولاد ما را بخشش شما خدا است کوار و در دنیا گفته
 بلام که بدون ثقیب فقه رسد منی است و بگذرانی القاموس و ثواب المستودع و از عایدت و امانت
 او رسد که بیش مانده است یعنی اینهمه ثمنه مال و اولاد و خزینه داده ملک مال فقه است بلکه عایدت
 داده و مانده نهاده است همه مال است هر وقت که خواهم بگردانم و اهل و اهل الا و یغیر و لا بد

ما عظم

یومان نزد الواح عواری تشبیه برکتی به جمع عاری است تشبیه برکتی که برکتی منسوب است به عواری
 طلب او عاری است که درانی نهایت دور قافوس گفته عاریه مشد دست و کامی خفیف میکنند
 و جمع او عواری تشبیه برکتی به جمع عاری است تشبیه برکتی که برکتی منسوب است به عواری
 است و در بعضی نسخ بدل بر لفظ مذکور غائب مجهول است بهای اصل معدوم و سودمند که از اینده نوم
 مبادان نمیشد یا انقضای گرفته میشود با نهایت مدت محدود معین چند روز که حکم است و بقیه الوقت معلوم
 و باز میگردونی ستان در وقتی که میداند آن فرض عینا انکار او اخطی میسر فرض کرد ایند بر مانکر این
 نمیشد وقتی که میداند برای بهره مندی از البصر او اخطی و فرض کرد ایند بر وقت که سبب از دستبرد دارند
 تمامه احوال و اوقات آدمی از چهار چیز برودان نیست نعمت است یا بلا طاعت است یا معصیت و طاعت
 و در تنبلی در غفله شکر است و در بلا صبر و در طاعت روتیه و قوی و در معصیت توبه نکاح انبک من محراب
 الله انیة عواری المستودقه پس بود میر تو از عطایای خدا تعالی که کو است برای تو از عاریتها و اما
 او که نماند بود تو متعجب به فی غفله و سر زهره مند و سودمند کرد ایند بر ابوی در حال خوبی که رنگ
 بی رود مردم بروی و خوشحالی و غفله با جگر بزرگ رفت او را از تو مقلد بله نواب بزرگ و در بعضی نسخ
 کینه نه نشسته است معنی بسیار معنی اگر چه باز ستان و لیکن اگر نواب بسیار بران داد نواب و
 سبحانه عظیمتر از همه است الصلوة و الرحمة و الهدی الی الخیر و استغفار و عار و غفله خدا تعالی
 و هدایت او در راست اگر صبر کردی و بشیم بر ابر و صواب او کشتی اشاره است به عنوان کریمه و نیز
 الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انما نبتدانا الله را جعون اولیک علیهم صلوة من رهم و رحمة
 و اولیک هم الممدون صلوة و ما عطف علیهم را بحر کات ثلث ضبط کرده اند رفع با غیره مبتدأ
 مجذوف است و نصب بقید بر افعلی و جبر یا بر مدلیة اجز است و این بهتر و اولی است فاعله و لا یحیط
 بضم یا کتایبه و سکون طانی است از احباط معنی باطل کردن عمل و نواب خرمک صبح جمع و از
 معجمه بعضی جابج است یعنی پس هر کس دبا که ضایع کند و باطل و با بود و کند از غفلت و صبر و
 کثرت فرع کردن تو نواب ترا که معصیه بر معصیه او را بدست قدم بفتح و ال پس شیمان خوبی که جبر صبر کردم

منک

و اگر چه با هم از دست و دم و اعلم ان الخراج لا یروشیها و بنا که تحقیق بی صبری کردن دفع میکنند
 خبری را از مصیبت و باری آرد گشوده و رفته را بسوی تو باری اگر خود را از دست بده فقدک
 و اگر چه واجب و لایق عرنا و دو شب زد و غم و اندوه را ملکی زیاده میگرداند از او ما هنوز از فلان و بهر
 و خبر که فرو آورده است بلا و حادثه و مقدر است زول او پس کو که واقع شد و حاصل کشت خراج
 و فرع بی فایده است مصنف گفته یا دوریم این انقیات فادکاف و غمره و سکون نون انی فکاف
 قد دفع و حاصل و صراحتی شل و خلیل طاعلی قاری رفته اند کویدشاید که آن مخففه باشد از منقلبه
 انی فکافه نزل و در بعضی نسخ لفظ قد زیاده آمده و این موافق است معراج المومن و موضوعات این
 را و السلام و سلامت باد و تو درین دلاله است که سلام زواضات نامیه نیز متوجه است چنانکه
 در اول است بر ویاس سلام طاق و حضرت **س** روایت کرده این را حاکم در مستدرک این
 درودیه از معاذ بن جبل و حاکم گفته نوبس و ان نوری بطریق محمد بن سعید بصواب و موضوعات
 آورده و ابو نعیم نیز در حلیه این را بطریق معزده و روایات مختلفه اخراج کرده که همه را ایاه ضعیف است
 ثابت میشود دفع او بلکه موقوف است زیرا چه به نبوت پیوسته که ذقاة پسر معاذ بعد موت اخبر است
 صلی الله علیه و سلم بدو سال خراسان نسبت بعضی صحابه بسوی معاذ نوشتند بود پس را زنی بواهم
 نسبت بحضرت رسالت بنده صلی الله علیه و سلم کرده اما این مکتوب ضعیفی نیست شمل بنو اید نره
 انتی و چون حاکم در مستدرک که کتابی عظیم انسان است بطریق مجامع اخراج کرده است و حکم کرده
 که حسن و خوب است و مقصود کفایت دارد و نسبت این نوری موضع شاید با سند و حسن سعید باشد و الله
 اعلم لما توفی مصیبة انی مجهول است و در بعضی نسخ لفظ معروود و چون میراندند رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم غرهم الماکه تغریه کردند اهل بیت و صحاب حضرت راضی الله علیه و سلم فرمود
 یعنی بصبر و تمکیدی اگر کردند و امیدوار نواب خندید این عباره السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انانی
 غرا و فتح عین و تخفیف را از محمدر بن کل مصیبة تحقیق و خدا را است خرا از مصیبة این عباره را بخند و به
 معنی گفته اند بعضی گویند خدا یعنی و کتاب خدا تغریه و تسلیم است از مصیبة انرا است

که گفته کثرت تخفی
 موضوع است

بسته حکم کرده

آنچه از بعضی صبیح خوانند فایده روی گشته شاید که بطریق تو دو جا بود بر وجه قدرت و اگر بخت نماند
 نزد ما میر جاست که اقال الشیخی فیصلی علی بنی یعنی بعد کبر و دم و در دست بر غیر خدا صلی الله علیه
 و سلم شیخ ابن الهمام گفته اولی خواندن صلواتی که بعد از تشهد خوانند قال یعنی بعد از کبر بسم بگوید
 این عار اللهم عیدک و این امینک خداوند این دو بند تو و بجز این نیست یکی مبالغه است و در حال
 و افسار نیست بدان لا اله الا انت و حدیثی که گوایید بر این که نیست خدای معبود بقی فرمود
 حالی که بیکانه نیست انما قرأنا بحکس و خدای و شیعده ان مد اعدک و رسولک و گوایید بر این که
 محمد بن عبد الله بنده تو و فرستاده تو بقی است اصح فخر الی محمدا صبح در کشتن محتاج نبوی
 تیره خاص نوعی اگر چه محتاج رحمت و غایت عینیه است اما در وقت تمای و یکی احتیاج سخت
 دارد و اسید در رحمت و فضل است و صحبت غنا عن غدا به تو بی نیاز از عذاب کردن او و ابرار
 لفظ صحبت برای مناکه است تخلف من الدنیا و اهلها میراث و کثرت از دنیا و اهل او علی مافی
 التیج تخلفیت ای برات اکان در یکا نکر اگر باشد این بیت پاک و میرا کنان من زیاده
 باکی او را ثواب کامل و رفع درجات و ان کان محلینا ما غفر له و اگر بوده باشد که کار و سر و پس
 بیا فرار کن اللهم لا تحرمنا مشهور لغت تو قلمه و کمر است اجر خداوند اگر مکر و ان و نمیدان مارا
 از اجر و ثواب مصیبه او سبب جبری زنا کیبای و لا تضلن بضم تا و قلمه بعد و کمر که من بار پس از وی
 که جز و نکر و کبر و غیره **روایت کرده این را حاکم از ابن عباس و بروایتی این دعا بخواند اللهم**
اغفر له و رحمة و عافه خداوند ما را و ان کان ما من او و رحمت کن که در بر قلمه خاص و عافیه ده او را از ضعف
تو و عاصب بر رخ و لغت و لغت کن از وی آنچه واقع شد از تقصیر و عبادت و طاعت و اگر
نزد و بگو ما را معافی و از ازل مضمتین و سکون هر ده آمده آنچه پیش همان فردا از دست و خزان
یعنی اجر و ثواب و مغفرت خود را بروی مستوفی کن بفضل خود را مسیت و اشاره است بقول و عاف
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا خالین فیها و وسیع تبشیر بهی و حله
و قلمه کن و کثرت ده ساز جایی در آن او را که قبر است مدخل بضمیم است بجای و آمان و میراث گفته

مسعودی از خواستار مضبوط و اموال فتح میم است و هر دو معجز است و غسل بالا و اقل البر و نبوی
 و پاک کن او را با نوح و قلمه و مغفرت و نفع من الخطایا کما نفعیت التوب لا یقض من الدنس و پاک
 ساز او را از گناهان چنانکه پاک ساختی جابر سبید را از جرک و ابدله و ایا غیر من و ادره و قلمه
 او را خانه بهتر از خانه که درین جهان فانی داشت و دوستی خود را بهشت تصور است و اهل غیر آن
 اهل و خوش و ده او را از اهل خانه از عذاب و خدمت بهتر از اهل خانه و بی فرد و جابر من زده و بده او را
 جفتی بهتر از جفت او و ریح بر مرد و زن هر دو اطلاق کنند و ادره و الخیته و ادره من عذاب القبر و عذاب
 النار دور او را در بهشت برین و بیا ده او را از عذاب قبر و از عذاب شش و ریح **روایت کرده این را**
اسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن ابی شیبه از عوف بن مالک الاشجعی که گفت نماز
کند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر عیازه و این دعا خواند پس شک بردم و از دردم که کاشنی من
فی بودم آن میت تا آنحضرت این دعا در حق من میکرد و بروایتی این دعا بخواند اللهم اغفر لی و میتی خداوند
بیا فرزند را و مرده را که مسلمانانیم و صغیرا و کبیرا و بیافر خود را و بیافر خود را و بیافر خود را
از من ما دوست دهم تا دعا بخواند و عافیه ده او را در روایت احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و مسلم
و شافعی و غیره است و در فضیلت خصوص و رقادی عالمگیری نیز مجتبی است و الله اعلم بطبی کوب
از احادیثی در تجدید ولایت بر شمول و استیجاب است پس بنظر مغفرت ترکیب حل بر
تخصیص کرده میشود گوای که برای تمامه مسایین استغفار کرده است پس این از گناهات زمری است که
الاست میکند بروی جمع او و قول وی اللهم من جنبه من فاحیه همره قطعی علی الاسلام خداوند کسی که
زنده داری او را از ما پس زنده دار او را بر اسلام و من فوقیت من فوقه علی ایمان و کسی که میراثی از
از ما پس میراث از ما بر ایمان و در بعضی نسخ بر ترمذی و حاکم و غیره اول ایمان نوشته و فقره ثانی اسلام
نکته است که روایت اصل اولیست چه حیوة را اسلام مناسب است و وفات را ایمان زیرا که اسلام
اگر با حال ظاهر اطلاق می یابد و ان و حاله حیوة است و در حالت موت بر قصد بق قلبی امر است
و الله اعلم اللهم لا تحرمنا اجره و لا تضلن عبده **روایت کرده این را ابوداود و ترمذی و نسائی**

و کیفیت از عالم الهی می بسیارند و حقیقت نزد ایشان نیست غرض او آن نیست و الله اعلم
روایت کرده این را ابو داود و حاکم و ترمذی و سنن کبریة عثمان بن عفان که گفت بود و غیر خدا اصلی
الله علیه و سلم چون بی برخت از کور کردن مرده می است و بروی بس می گفت استغفر و حکم
تا آخر حدیث هر کور است و در حدیث دلیل است بر آنکه سائرندگان سود کننده است مردگان را و استغفار
ایشان سبب از رتبه است و حدیث صحیح اهل سنت و جماعت و رضوان الله علیهم اجمعین نیز همین است
که در دعا در زندگان مردود و در صدفه و در آن نیست ثواب ایشان نفی عظیم است مردود و از اجابت
و انار و بگویند باب بیست و نهم ازین باب است یا رسول الله بن عبادت فوت که در حدیث
پرسید که افضل صدقات کجاست و بی چه باشد فرمود آب دادن در زندگان بهترین صدقات
و فاضلترین خیرات است پس سعد رضی الله عنه جای کند و گفت هذا السلام سعد و بنی و حدیث
است که عالم و متعلم چون بر قبر بگذرد تا بجهل و در عذاب از مقبره آن قریه برنگردد از آنجا معلوم که کفایت
و مسکن و مقام محمود است و تفسیر و علی القبر بعد از دفن اول سوره البقرة و ضاهها و خواند بر سر قبر بعد
فراغ دفن اول سوره بقره را تا مغلطان و آخر از آرمین الرسول تا سوره و اگر قسم قرآن کند اولی
و افضل باشد کذا فی شرح مشکوٰۃ و در حدیث که خواندن قرآن بر سر قبر مرده نیست فلان بعضی
کذا قال الشیخ المحقق ابی الهمام و در فتاوی عالمگیری از ضمرات نقل میکند که قراه قرآن بر قبور زنده
مرده نیست و مناجات با بهین قول اصد کرده اند و محاربت که نفع میکند انتی و خبر را که بر سر قبر بعد از
دفن خواند بلقین میگویند و این حدیث نزد بسیاری از شافعیه و بعضی از حنفیه و در کفر العباد و از
عمده المار و فتاوی حاکمیه و ربانیه و تفسیر می آرد که ملقین بعد دفن بعضی از مناجات را کرده
و بعضی بلا و مناجات و بر سر سیده شد از شمس الایمه الحلوانی رحمه الله از بعضی مردم میگویند
پس چو است که منع نکنند ایشان را از بلقین و اگر بکنند و اگر ترک نمایند امری نمیکند انتی پس را که
بلقین در بعضی روایات با فتوح و انضمام سوره بقره آمده و چنانچه مصنف ایراد کرده و بعضی بکن
چنانچه سیوطی در جمع الجوامع و ابن النجاری و ابن عساکر و ابی امانی و ابی امامه و امام سیوطی و بعضی
اینها را

در حدیثی که در این باب است
در حدیثی که در این باب است

اینها را

از طائی از عبد بن عبد الله از ابی اناسه که گفت حاضر شد و وقت نماز ای امام پس گفت ابو امامه چون من
مکنید یا جبرئیل اگر در است یا زار یا غیر خدا اصلی الله علیه و سلم که گفتم زار و یا بی خود پس گفت فرمود و غیر خدا اصلی
الله علیه و سلم چون میرود یکی زار و در آن است ما و دفن کنید او را و بر بزرگ بروی خاک یا بیک بسته بروی زار شما
زاد کردی و بگویند یا فلان بن فلان و نیست بی شنود این را و بیک جواب میدهند بر بزرگ یا فلان بن فلان
چون این را شنود و بی شنیدند قبر بزرگ یا فلان بن فلان و نیست بی شنود بی شنود و میگویند یا فلان بن فلان
کن مرتبه خدا تعالی بر تو باد و لیکن اتقول انما می شنود بر بزرگ یا فلان بن فلان یا فلان بن فلان که براده تو را
از پاشنه و آن را الله الله و آن محمد و عبدالله و رسول الله صلیت با الله به و با السلام و بنی و محمد و ع
و باقیان اما چون گفت این را میگویند یکی از شما زار دیگر دست گیر او میگویند بهر دین ایند از پیش این منده
بکار و بریم یا با و بی اکنون ملقین کرد و اوق سبحانه تحت کرمی گفت یا رسول الله اگر امام ما درین نیستیم
بگویم و بگویند نیستیم فرمود نیست کن بگو که مادر همه زندگان است انتی الحدیث و اخی الله ر و ر و ر
کرده این را به ترمذی و سنن کبریة و شرح مستطیعین و هویش کتاب نامه و بی مضبوط نیست
لیکن امام نووی و او کما انحدیث را بدان فرموده است و توفی و ایراد مصنف نفی است
تامل و به التوفیق و از ار القبول فلیقل و چون زیادت کند بر ما مقبول و بر بسبب حال بس باید که بگو
این کلمات را السلام علی اهل الدیار و السلام علیکم اهل الدیار و برای تجر و توفیق است از مصنف گفته
اختلاف روایت بدون ضم خطی است و بر یک اسمی بلطف خطاب من المؤمنین و المسلمین بیان است
یعنی سلام بر شما با و ای اهل سر امار مؤمنین و مسلمین و یا جمع و درست و در نامه بنانی که از ر و ر و
فضایان و دور کرده باشد و او را و او را که ذکره المطری و بی و استعمال او در منازل اصحاب و در قبور
اطلاق یا به نفعی یا قتل من المصنف گفته زار دیدن اموات و در حدیث و در حکم عمارت و
بلکه عمارت آنها است و ما سواه خراب و اهل الدیار مضبوط است بنا بر آن و در بعضی از
نبار بدیده و در بعضی مرفوع بنا بر حد و خط مسلمین بر مؤمنین گفته اختلاف لفظ است زیرا که هر
اهل شته و جانی بر آنکه ایمان و سلام واحد است هر چه مؤمن است مسلم است و هر مسلم مؤمن است

در حدیثی که در این باب است
در حدیثی که در این باب است

والله اعلم بالله العلي العظيم وآن يكلمه سابق ما بين كماله من فضيلة وانه على الارض
 احبوا لها منيت بر روی زمین نجاس که به این سه کلمه را گفت بصیغه مجهول غنه خطا
 ولو كانت مثل زبد البحر لمزك الله ساخطا كرهه مینود و مژگن آید مینود از وی گمان او اگر چه گمان
 مانند کف دریا باشد در کثرت **روایت کرده این را از زید بن اسحاق از عبد الله و مصنف و تصحیح**
المصباح گفته است که این حدیث عظیم در رجال اسناد و موثوق است انتهى ما من احديث همدان
 لا اله الا الله وان محمدا رسول الله منيت مینود که گوی و در این کلمات از ته دل خود جنبید
 در روایت نجاشی صدقا من قلبه زیاده آمده است الاحرمه الله علی الناس ان یزکوا الله و یزکوا
 او را تیش و وزخ که برای کافران ساخته است یا حرام میکردند مخلوق او را یا عذاب او را و وزخ حد
 معاین که مذکور شد حدیث معاذ بن جبل است در آنچه شنیده بود از حضرت رسول صلی الله
 علیه وسلم و بعد متابع این نوید قال عرض نمود یا رسول الله افلا اناس فی سبیل الله و ابی بجمع
 ایس بر اینم و برسانم این گروه را مردم که بشارت پذیر و خوشحال شوند قال حضرت فرمود و ا
 تیکلوا و این هنگام خوشحال شوند که نزدی مردم را بدان اعتماد میکنند و باز می بینند از اجتماع و
 عبادت و اشتغال بطاقت یعنی طاعت مصلحت بر خلاف آنست بکدام مردم را که عمل کنند بطلان و ا
 شده و کمر کاف از امکان است یعنی اعتماد و در نسخه سید اصل الی ان فی کل اولیة فیه کمال و کمال
 فون و من کاف است از یکون یعنی باز استادن از خبری و در روایت کثرتی که از ملائکه کاف
 نیز مجتنب است و آخرها معاذ عند موتة تا نما و خبر داد باین نوید سراسر امید معاذ نزد موت خود
 از چشمه بر این مردن و اقرار از بزه گمان علم یعنی بعد از ثبوت تکالیف و شراعی و سقائ
 او را و نوای و رسوخ مردم بطاقت و عبادت نامر بوجوب تبلیغ و درود و عید بر گمان علم
 که من علم الی علم من الناس معاذ که از جمله جمیع است مصلحت منت دیده و منی حضرت
 را رسید با تباد اسلام دانسته مردم خبر کرد و از عید گمان علم بر آید رضی الله عنه **روایت کرده**
 ابن عباس از انس بن مالک من نهید به کلام کسی که نهاده و در این کلمه و بخواند از اجابا

بر هر کس که در وقت و در وقت باز دارد از علمای دیگر

ما من من از اخلاص و صدق نیت و غیر ذلک **حرمه الله علی الناس ان یزکوا الله و یزکوا** ویرا
 بر تیش و وزخ **روایت کرده این را مسلم و ترمذی از عبادة السامنت و حارث البطا**
اللی ثقیل بالتسعة السبعین سجدا کل سجدة یصل به البصر فتفتح من فتشید بر دال مضموم و حدیث
بطاقت که گران می آید و در نیمه وقت سجیدن اعمال به نود و نه مکتوب بر این معنی و در نوب که
هر مکتوب از آن در طول و عرض مقدار درازی بهر است یعنی تا آنجا که نظر کار کند از زمین آسمان
و در آن بطاقت این کلمه است اللهم ان لا اله الا الله و استهدان خدا عبده و رسوله و مود
مشهور است در کتب احادیث پس حدیث البطاقت مستند حدیث انجریست و اللی بصله
نود و نه بطاقت و احتمال دارد که حدیث البطاقت عنوان باشد از حدیث بیان حدیث و اللی
مستند بود و شاهد تبادل کلمه بالکلمه فرمود الله اعلم و در نهایت گفته بطاقت کسر یا موحده یا به کاغذ
که نوشته شود در وی وزن خبری که نهاده شود آن کاغذ یا به در آن اگر مال بقدر باشد فیس
او را بعد از وی نویسد و اگر متابع باشد پس تمیت او انتمی و سجد کسریین و صم و لام شمر
و در اصل معنی کتاب حکم است و در مغرب و مصنف گفته کتاب بزرگ انتمی و مراد اینجا
صحیف افعال خیمه و افعال قیامه است **روایت کرده این را ابن حبان و ابن ماجه**
و حاکم از عبد الله بن عمر بن العاص که گفت فرمود بفرموده صلی الله علیه و سلم درستی که استخالی
بیرون می آید و در نیمه مودی را از اتمه من حضور خلایق پس بر آید میکند بران مرد و و دینه مکتوب
را که هر مکتوب از آن مانند درازی نظریست بترقی بجهان با فرود گوید یا منکر میشود خبر را از که
درین کتابهاست یا ظلم کرده اند نویسد کان من بنده میگوید یا رب منکر منکرم و غیره
ظلم کنم کرده اند کاتبان تو من میگوید خدا تعالی مرا از دمانگی هست و بر تو امر و ظلم است پس
بیرون آورده میشود کاغذ یا به که نوشته شده است در وی این کلمه استهدان یا الله اعلم
میگوید خدا تعالی حاضر شود وزن عمل خود را و این کاغذ یا به را با سجالات کشش پس میگوید
افروای بود و کا من چه خبر است این کاغذ یا به و در جنب این کتابهای بزرگ که مخلوق از

است
 بطاقت

از معنی و تصریح چه درین نور درشت خدا بقالی خواهد نمود بلکه در پیشوای این کاندیا به
عظیم است می باید از وزن کردن تا بر تو ظلم نرود پس نهاده شود و سجد ب نکو در یک بله
و این کاندیا به در بلیه یار و شایسته است و نقلت الباطن پس سجد می آیند تا به سجد
و کران می آیند این کاندیا به و کران می آیند تا به سجد می آیند تا به سجد
بگوید این کلمه را شهادت لا اله الا الله محمد عبده و رسول الله عیسی عبد الله و رسول
عبد الله عیسی علیه السلام نبیه خاتم النبیین خاتم النبیین خاتم النبیین
در اثبات بندگی عیسی را دوست برضایتی که او را الله با این الله شریک الله میگویند و در
شهادت برسات وی دوست برهود که منکر رسالت اویند و این الله که او ای دیگر عیسی
بیراه خدا تعالی است و ما در او که مریم باشت و او دوست مانند سایرین مگر آنکه او شرف و فضل است
بر سایر دیگر مراد بر است ساحت اوست از نسبت قدوس شوم که او را میگویند و کلمه تعالی
الی مریم و عیسی کلمه اوست که گفت و فرستاد و او را عیسی بریم گفته اند و در کلمه میثابت مریم ابونوش
والدی بی ساس احدی و عیسی کلمه الله از آنجمله گویند که بجز کلمه کن ببارش بی در وساطت پدر
و سبب عادی و ولادت یا از آنجمله که کلام که در کوه و در وقت صغور و رضاع و اخصافه برای هم
است یا آنجمله آنست که بی حجت خدا تعالی است بر بندگان او که از پدر او را بی در و سبب عادی
و گویند و در وقت تحکم و دوست وی مردمان را زنده ساخت و روح منه و عیسی روحیت
صدا و جناب حق و قدرت او بلا واسطه اصل مستحق مآذ و بخلاف سایر ارواح چه اینها چون
نقطه که با متولد اند از ارواح بدین یار و از آنجمله گویند که اعیان اموات مبارک و اخصافه برای
تشریف است و البته حق و ان رقی و گوای در هر که هشت و در هر که بران حق و در ایات و
احادیث و قوای یافته است حق است و آنان موجود و اول الله من ایتی ابواب الجنة الثابت
شاید کسی که اینها شهادت دهدی در او را خدا تعالی بفضل که خود او را با بعد از او را
و عیسی ذنوب اند و در بی از در مای تشکانه هشت که خواهد آن شخص من خ روایت کرده

کلمه ای

بخاری و سنن از جمله این است برایتی که می بینید لا اله الا الله محمد و رسول الله و شریک
مخلص بر وایت بخاری و سنن است و آن کلمه اعیده و رسول الله عیسی عبد الله و رسول الله
مخلص بخاری و سنن است و این الله تعالی علم است و کلمه الله عیسی عبد الله و رسول الله
و این حق و اوله الله تعالی علی کان من کل کسی که شهادت دهد بر نبوت از صدق دل و خلوص نیت
می دارد و او را خدا بی تمامی در هشت بر آنچه دارد از مل نیک یا بیش از این هر کلمه و می آورد
تعالی در هشت بر حسب علی این هر که از در هشت و این هشت صبیح است و در هشت ایل
سنه و یکتا که مومن اگر چه فاسق و مرکب کبر باشد و می آیند هشت بر آنچه و در هشت آن
زنی و آن مرق محقق بوسنت و چون امام بخاری در روایتی از او را عیسی از غیر از نبوت و در هشت
همین قول وی علی کان من کل آورده بود و بعد از آن از ولید بن جابر از غیر از نبوت و بعد از آن
زیاده آورده مصنف بطوطه او را اشاره بان زیاده و اختلاف روایت کرده گفت او من ابواب الجنة
الثابت یا شایسته یعنی در او را خدا تعالی در هشت بر آنچه دارد و در هر که از در مای هشت که
هشت اند که هر که از فرسخ مسجین ایما عیسی عبد الله و رسول الله عیسی عبد الله و رسول الله
به است و همین است در اصول بخاری و غیره و او را بی الله اعلم روایت کرده این
را بخاری و مسلم و سنن از عبادة کما بود در حضرت صلی الله علیه و سلم قبول می کنند
گاه گاهی این دعا را لا اله الا الله محمد و رسول الله عیسی عبد الله و رسول الله
آنکه علیه دارد و قوی از ایند و در هر که از در هشت و در هر که از در هشت و در هر که از در هشت
خریف آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و علی الخراب و غلبه شد بر که در هر که از در هشت
تهاب دون قتال و میان او را خراب که و هاست از طوایف مگر کتب ختم و در هر که از در هشت
خدا صلی الله علیه و سلم اتفاق نموده بود و برود کار تعالی با دنا و در هر که از در هشت و در هر که از در هشت
ایش از استاصل کرده اند و جناب که کریمه با اباها الذین امنوا او در هر که از در هشت و در هر که از در هشت
علیهم و بخاطر خود را بر او بد آن ناطق است و در هر که از در هشت و در هر که از در هشت و در هر که از در هشت

از هر در

قبایل و عیسی و رسول الله
که از هر که از در هشت و در هر که از در هشت
همیشه و در هر که از در هشت و در هر که از در هشت

یعنی نسبت میکند با مکان و حدوث خود بر وجود مبالغ و این تمیز است مراد از لوازم
 امکان و شوائب حدوث پس همه شبها میسوی سجانه باشند و بعد از آنها برزق الحاق در
 برکت این کلمه رزق داده شود تمام مخلوقات و در بعضی تسبیح برزق بصیغه معلوم است روایت
 کرده این ما این ابی شیبه از جابر بن عبد الله من قالها غرست برینجه مجهول است که خرجه فی البیت
 کسی که بگوید این کلمه را گفتند می شود برای او درختی در بهشت غرس یعنی غرس می شود و درخت شدن
 بر زمین عوامس مالک نهال روایت کرده این را برادر از بن عمر و کرده این را و من مالک البیت ان کلمه
 کسی که نرسد اندر او را شب و هو ناک کرده اند از کلمه در برنج اندر او را ناله از هول معنی فرع و گو
 است جنانچه در قافوس گفته ناله از غرض است و ان یکا بیده از یکا بدست معنی برنج و سخن کشیدن
 و من شیش از ان مقدار است و این منتهو است و جایز است که آن یکا بدست بدل باشد
 از البیل و بقدر من ناله یکا بیده البیل بود و در بهشت خلاصه معنی است که اگر کسی از سختی و سخت
 که نسبت بجاری و نژاد نظر دارد و خوف داند و بود او بخل بکار خدای تعالی مال ان بختی حاصل
 کند با ان درخت کردن او را و خدا او جین بضم موحده است در اکثر اصول معتبره و مصنف گفته معنی
 باد و فتح آوست انتی و طاهر است که فتح سهو قلم است که اقال مصنفی السناج الجلیل من العدوان
 یقاله باغزال باشد از اقال کردن با و طیکر منها پس چنین شخص باید که بگوید از ان کلمه خواند
 ان بالجابیه دفع کننده حالات مذکوره است بجهت ظهور و موعود این تعلیل را ذکر کرده و گفته اند
 سیاق نموده محلل فرموده انرا محض با نه ترغیب و تحریص مردم در بیان فضیلت طهارت این کلمات
 بقول آن فانهما حب الی الله من قبل فیه تفرقه فی سبیل الله پس بدین معنی که گفتن این کلمه
 باعث شده است بسوی خدا تعالی اگر کوه زری که حرف کسی او را در او خدا مفرقه در اکثر نسخ مجله
 معتبره و فی البیل و طالی با و قایم بصیغه صلاب و در بعضی نسخ بلعظ غایت ضبط کرده و ان
 بسبب حدیث ظاهر است بر کثرت گفته در اصل سماع ما از مصنف و در نسخه سید جلال الدین
 تار فو قایم است و در بعضی نسخ تحقیق نیه واقع شده و اما که قایم بصیغه خطاب برای روایت است

التفات بر معنی است که تا نیز بصیغه غایب بود و مقید بنفس یعنی اتفاق کند او را و در مضافه خدا
 و الله اعلم روایت کرده این را بطرفی از ابو امامه با هلی احب الکلام الی الله و مترین کلام بسوی
 خدا تعالی سبحان الله ربی و کلام است روایت کرده این ابو طوانه از ابی ذر من قال سبحان
 الله اعظم کسی که بگوید این کلمه را نسبت به عرس فی الجنة میروید برای بی درختی در بهشت غرس
 یعنی عین مع و سکونی را در بهشت نشان دادن کذا فی الساج و طرازی گفته معنی معنی معنی معنی
 بهمان درخت و گرسین بر روی نیز آمده است انتی اما روایت حدیث فیه است و در ساجی گفته عرس
 بهمان خرمای و غنسی چیست لائق که روی قصر و خلعت مناسب تر است و الله اعلم روایت کرده
 این را احمد از معاذ بن انس من قال سبحان الله اعظم کسی که بگوید و صف اعظم نفس روایت این شیبه
 غرس در خلعت فی الجنة نشانده می شود برای بی درختی و یاد بهشت گفته اند بعضی نسخه از ساج بر چهار
 بجهت غرس و یکایک کی طعم و وفور میوه و شدت میل و حب بسوی او است و هم از جمله تقوی ساج به
 تمیزل مومن و ایمان او در بهشت خرمای و میوه او کرده روایت کرده این را ترمذی و نسائی
 این جهان و عالم و ان ابی شیبه از جابر فانهما عباده الخلق من تحقیق کلمه سبحان الله و کلام عباد
 یعنی مدلول او تمامه کائنات است که بلسان حال با زبان قال تسبیح و تحمید الی الله و تعولند
 چنانکه گفته شد و بهما قطع از زانهم و به برکت این کلمه معین کرده می شود و در بهمانی خلق شایع میل
 طاعی قاری رحمه الله گفته قطع بصیغه مجهول از اقطع است نه از قطع و اصل اقطاع روایت شده
 امام است از بیت المال خبر برای کسی که مستحق آن می باشد و اصل آن داند و میسر است عمل میکنند
 برای شخصی معین کنند انتی روایت کرده این را برادر از ان عمر کلثان حقیقار روایت کرده
 دو کلمه اند سبک بزرگان که در سلق و ملاحظه آنها کلمه و شفه نیست بجهت قلت حروف و شدت
 به اکثر اینها در وقت غیر قبیل اند فقیهان فی الزمان و کرانه و میران اقال گفته اند که در وقت
 خود چون شفه و نقل از صفات اجسام است پس استعمال آن در اینجا مجاز است و ممکن است
 برای آن بر حقیقه مبارکه میگویند که نوران می یافت اقال است و حدیث بطلا و موی است

و گفته کامل که مفید معنی مبالغه و زیاده ای گمته بود چنانکه علم گفته اند که تحصیل ثواب مقدار نقص آن نیست
 و در مرتبه تفصیل الی قائله نقص بالکامل و در زنده هرگاه بنده الله الله الله عدد خلقه کو بر حق تعالی
 ملاکه را فرماید که الله الله را برای آن بنده بعد از مخلوقات نبوت و وصیت پوسته که حضرت رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود هر ثواب تفصیلی که بنده را آرزو بر حضرت حق سبحانه از او نامه اعمال او
 نرسد و بپردازد باشد که بنده در نامه اعمال خود عمل نکرده یا بدین جهت آن برسد که بنده این عمل را
 که از او بوده بودی کند قال الطیبری **روایت کرده این را مسلم و اصحاب کتب اربعه و ابو خواته از امام**
ابو یسین و برواتی میان چهار کلمه برین وجه است سبحان الله عدد خلقه سبحان الله رضی نفسی سبحان
الله عدد خلقه سبحان الله رضی نفسی سبحان الله عرشه سبحان الله ملاکاته **روایت**
کرده این را مسلم و نسائی و ابن ابی شیبیه و ابو خواته ایضا از جریزه و برواتی و الله عدد خلقه مثل سبحان
الله نیز آمده یعنی الحمد لله عدد خلقه الحمد لله رضی نفسی الی آخره **روایت کرده این را نسائی ایضا از جریزه**
و برواتی چهار کلمه چنین است سبحان الله و بحمده و لا اله الا الله و الله اکبر عدد خلقه و رضی نفسی و عرشه
و ملاکاته **روایت کرده این را نیز نسائی از جریزه** قال فرمود بنده خدا صلی الله علیه و سلم ملاکاته
 علیها مرتفی را که در آمده بود بروی و بعضی روایات آمده که آن زن از امهات المؤمنین بود و بین
 پیر بهمانوی و صبیح تسبیح به و حال آنکه شش آن زن خسته می خوا بود یا سنگیز را که شمار میکرد تسبیح خود
 را بدان نوبی به تبیین جمع نوازه است و آن تخم خرماس است و خصی نیز تبیین است یعنی سنگیز را و خصی
 گفته او برای شک یا برای تخمیر است از پی پوشیده نباید که در مقام تبیین است بودن او برای
 شک و تخمیر مختص با مرست و الله اعلم الا خبرک با هو یک علیک من هذا و افضل ای آخر
 نه هم راوی زنی تسبیحی که میان تر است بر نو با اعتبار یکت ازین تسبیح کردن بدانه ای بسیار با فضل
 تر است از وی کیفیت در مضایح گفته او برای شک است که حضرت ابراهیم فرمود یا افضل و طبعی گفته
 گفت است که معنی بل باشد و افضلیت این ذکر کجاست است که در وی اعتراف بقصود و دلالت بر است
 که بنی قدرت ندارد که تسبیح و تعالی را تواند نمود و در شمار خسته اقدام بر قدرت احصاست قاله

تجویدیه

لک

قال الطیبری **این تسبیح این است سبحان الله عدد ما خلق فی السموات سبع سیکم فی اربعه ای رانها بر یک کبریا**
است خدایتعالی در آسمان از ملایک و برات سبحان الله عدد ما خلق فی الارض و تسبیح سیکوم بر کبریا
در آسمان از ملایک و برات سبحان الله عدد ما خلق فی الارض و تسبیح سیکوم خدایتعالی را بنما بر کبریا
بهر که است در زمین از حیوانات و جمادات و اوراق و اشجار و ذرات و برات و سبحان الله
عدد ما بین ذلک و تسبیح سیکم خدایتعالی را بنما بر کبریا در آسمان و زمین است از جناب و قطرات
باران و قطره و هوا و امثال آن و سبحان الله عدد ما هو خالق و تسبیح سیکوم خدایتعالی را بنما بر کبریا
کننده است و تعالی مدد از دنیا و عقبی و آسمان و زمین مراد اتم است از ابتدا خلق تا ابد
الا بد و الله اکبر مثل ذلک گفت حضرت صلی الله علیه و سلم الله اکبر را مثل سبحان الله یعنی
الله اکبر عدد ما خلق فی السموات سبع برین قدر لفظ مثل ذلک از تشریف را و است بر قصد انشاء و کبر
تفصیل فرموده بود و چنانچه حدیث ابی الدرداء ابی امامه که بعد ازین می آید را بمعنی و دلالت دارد و
اتصال دارد که مثل ذلک از لفظ مبارک حضرت باشد صلی الله علیه و سلم که بای عدد ما خلق و امثال
آن گفته باشند پس معنی آن بود که سیکوم الله اکبر را مثل سابق مقید بعد ما خلق و برات و الحمد بعد مثل
ذلک و لا حول الا بالله الله مثل ذلک **روایت کرده این را ابو داود و ترمذی و نسائی**
ابن حبان و حاکم از سعد بن ابی وقاص و دخل علی صفیه و در آمد حضرت صلی الله علیه و سلم و صفیه
که از ازواج مطهرات و بنت حمی بن خطیب یهودی است و بین یدها اربعه آلات نوازه ایست
و حال آنکه پیش او چهار هزار روانه فرما بود که تسبیح خود می نمود با بها و فی قد است منذ نعیم و است
وقت علی اسلک اکثر من هذا پس فرمود حضرت بجهت تسبیح کردم من از بهائی که سرشته ام
بر سر تو نموده از آنکه تو من را یعنی تسبیحی که من در خدمت قبله خوانده ام با اعتبار اجر و ثواب بر من
از تسبیح تو که معدود بعد ازین دانست قالت سلمی صفیه گفت بیا نور بر آید که بیست و یک
از دقال فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم قوی بگوی این کلمه سبحان الله عدد ما خلق
الا بد و الله اکبر این را ابو داود و حاکم از صفیه رضی الله عنها ازین دو حدیث بر شمرده است که تسبیح

را بلسا جزیره کبریا کرده است

الطیبری

تسبیح متعارف استلال می توان کرد چه میان دانهایی برکنده و منظومه فرق نیست لیکن بزرگوار
از رباعی خود تحقیق کرده که تسبیح که آن متعارف است در زمان شریف حضرت نبوت بود بعضی سنن را
برمیداشتند و آن شمار میکردند و بعضی در رشته که بهمانی بستند و امثال آن انتهی و قال لابی الدرداء
ان حضرت صلی الله علیه وسلم مرابی الدرداء را که صحابی مشهور جلیل القدر است و از اصحاب است
و در دفعه دالین نام دفتر او است اعلمک شیئا هو افضل من ذکر الله البلیغ مع الله و الله مع
البلیغ ایایا نماز ترا که می کند و بی سبب فایده کثرت معنوی خود بهتر و فاضل تر باشد از ذکر
تو خدا تعالی را در شب و روز و در وقت بیل و نهام منسوب به نزع خافض اندوختن که تا بگوید
و مبالغه است و استیجاب جمع از من است ان ذکر کرد ام است سبحان الله عدد ما خلق سبحان
الله عدد ما خلق تسبیح میکند خدا تعالی را بشمار هر که بگوید تسبیح لیکن بری هر که بگوید
است از اسمان زمین و عرض و کرسی و جز اینها که بالفعل موجودند خطاب می گفته ملا و خلق مثل
و قریب است و مراد با بسیاری عدد است یا آنکه اگر این را واجب فرض کنند بر این بکنند
جمیع موجودات را و احتمال دارد که بر کردن موجودات باعتبار ارجح و ثواب باشد ذکر آنکه
فی المشرق بعد از آن ترقی فرمود بقول خود سبحان الله عدد کل شیء سبحان الله عدد کل شیء
و این عاقل است از ماستی بجهت شمول او و کائنات ابد را که در زمان استقبال موجود خواهد شد
و سبحان الله عدد ما احصی کتاب سبحان الله عدد ما احصی کتاب مراد از کتاب لوح محفوظ است
و از ما احصی جمیع مکونات و موجودات از ازل تا ابد کائنات و این بسته سابق ترقی و تقییم
است الحمد لله عدد ما خلق الحمد لله عدد ما خلق الحمد لله عدد کل شیء الحمد لله عدد کل شیء الحمد لله
عدد ما احصی کتاب الحمد لله عدد ما احصی کتاب رواته کرده این را بر او برانی ذکر کرد از ابی الدرداء
و قال لابی امامه و فرمود ان حضرت صلی الله علیه وسلم من ابی امامه باهلی را که صحابی مشهور جلیل القدر است
و از اصحاب است که در شام وفات یافته الا انجرک بالکثر و افضل من ذکرک البلیغ مع الله و الله مع
مع البلیغ ایایا نماز ترا که می کند و بی سبب فایده کثرت معنوی خود بهتر و فاضل تر باشد از ذکر
تو خدا تعالی را در شب و روز و در وقت بیل و نهام منسوب به نزع خافض اندوختن که تا بگوید

ان ذکر کرد کثرت در روز یکبار و اگر تسبیح و افضل بود این است و در شام جهان با دست و آن نیز معنی
و او است ان یقول ان ذکر گفتن تسبیح این کلمات سبحان الله عدد ما خلق سبحان الله عدد
ما فی الارض و السما و سبحان الله عدد کلماتی سبحان الله عدد کلماتی سبحان الله عدد کلماتی سبحان الله
عدد ما احصی کتاب سبحان الله عدد کلماتی سبحان الله عدد کلماتی سبحان الله عدد کلماتی سبحان الله
این کلمه از لفظ مبارک ان حضرت است صلی الله علیه وسلم که بعد از دعا و نماز که در مجلس الحمد لله مثل
ذلک فرمود یا ایها المسلمین از خستار او است که حضرت تبیین الله عدد ما خلق فرموده را و می قصد
انجام و اختصار این لفظ را که در جهان و حدیث امرای که گفته اند بر بی آمده تعلیم و از فرموده گفته شد
سجده رواته کرده این را بنامی و این جهان و عالم از ابی امامه و کذا را و و همچنین
روایت کرده است اینچنین را طبرانی در معجم کبیر الا انه قال موضع سبحان الله الحمد لله فرق میان تسبیح
این است که طبرانی در مصدر حدیث تمام سبحان الله لفظ الحمد لله مقدم کرده ثم قال بترتبه و تسبیح
احمال گفته و تسبیح مثل ذلک یعنی تسبیح خطاب آورده و بگوید یا ایها المسلمین و همچنین یعنی
مثل رواته کرده است اینچنین را احمد سویی البکیر و تقدم بحمید و تأثیر تسبیح و کثیر مثل ذلک بنیاده
قالت سلمی ام بنی ابی رافع و کنت سلمی که مادر رافع و غیره اولاد ابی رافع مولای حضرت و قایم الا
فاطمه بنت سواد الله و قایم الا ابراهیم بن رسول الله بود یا رسول الله انی فی کلمات و اکثر علی
خبره مرا بچند کلمه جامع مختصر که حفظ توانم کرد فریاده کن برین فقال قولی عشر مراتب من فرمود است
صلی الله علیه وسلم سلمی که بگوئی ده مرتبه ایها المسلمین الله اکبر بقول الله هذا لی چون این کلمه گفتی مسکوب
برود و کار عالم این ذکر که شتمل گرامی من است خاصه است برای دعوی سبحان الله عز و جل
و بگوئی تسبیح را ده مرتبه بقول الله هذا لی میگوید برود و کار عالم که این ذکر که تسبیح تنهیه و تقدیم است
نیز برای من است بلا شکر غیر قولی اللهم اغفر لی بگوئی این کلمه یکبار و مغفرت را ده مرتبه
بقول الله تعالی انی قد فعلت خدای واجب بحقیقت کردم فعل مغفرت را و از این تسبیح و تقوی
عز و جل است پس میگوئی تو این کلمه را ده مرتبه و بقول الله تعالی انی قد فعلت و بگوید هر مرتبه خدا تعالی این کلمه

عدد ما خلق سبحان الله

و تسبیح مثل ذلک
تسبیح مثل رواته طبرانی
تحمید و تاضیر تسبیح
در ذکر تسبیح
نموده

نژاد غیر سبب بجهت زیادۀ اهتمام است **روایت کرده این را طرانی از سلمی افضل الکلام و خضر بن کلام**
 نزد خدا تعالی این کلمات است سبحان ربی و بحمد سبحان ربی و بحمد **روایت کرده این را ترتیبی**
 از ابی در سبحان و الحمد لله تعالیٰ از رسول معتد به بیعت تائید است و هو البصیر که زانی شرح مسلم
 باین آسمان و الارض بر میکنند این دو جمله با شتاب بختم ثواب خود خبر را که میان آسمان و زمین است
 و چون باین آسمان و زمین امری میان و کشوفت ذکر کرده اند و در حقیقت کنایت تمامه عالم است
 و در بعضی نسخ بیان تمیز است مقید بر ثواب **الحمد لله تعالیٰ المیزان** و الحمد لله کفایت در بعضی نسخ
 بیان تمیز است مقید بر ثواب **الحمد لله تعالیٰ المیزان** و الحمد لله کفایت تنها با غیر او میسر نیست
 و انجا نیز تائید و تکریم هر دو روایت است **روایت کرده این را مسلم و ترتیبی از ابی مالک اشجری حب**
الکلام الحمد لله رب العالمین و بحمد سبحان ربی و بحمد سبحان ربی و بحمد الحمد لله
 و لا اله الا الله و الله اکبر لا یشرک باین بدارت زیان نمیکند ترا هر کدام از این کلمات که آغاز کنی
 یعنی و تقدیم و تاخیر یکی از این کلمات بر دیگری باکی نیست زیرا که هر یک مستقل است در ادافه و مقصود
 که جلال حق و جمال اوست و تقدیم و تاخیر در آن تفاوت نمیکند ولیکن این ترتیب که در حدیث
 آمده اولیست و معانی متناسبه دارد زیرا که ناظر در معرفت خدا شت تنزیه وی می یابد تسبیح میکند
 بعد از آن تخریص می یابد نعم و کمالات را و ذات اقدس و تعالیٰ پس تجید میگوید بعد از آن شکست
 میگوید و بروی توحید پس تخیل میخواند بعد از آن عجز میباید خود را از شایسته توحید و تعالیٰ پس تکبیر میگوید
 که افعال الغزالی **روایت کرده این را مسلم و ترتیبی از حمزه بن حذیب و بروایتی هم افضل الکلام بعد**
 القرآن این جمله که شتاب جبار کلمه است فاضلترین کلام است که حکم میکند بوی این بعد از کلام خدا
 که قرآن مجید است و این در بعضی نسخ و بی من القرآن و خود یکی کلمات اگر چه باین ترتیب قرآن
 نیست لیکن هر واحد از اینها از قرآن مجید اند که هر واحد از این کلمات در قرآن آمده است امام مسلم
 که معنی آنست که مضمون این کلمات از قرآن است زیرا که هر یک از این کلمات از قرآن ظاهر است
 که سبحان الله تعالیٰ مضمون و تعالیٰ و الحمد لله و سبحان ربی از مواضع فاعلم انه لا اله الا الله در قرآن آمده است

و سر آن نحو قول علم

بودن الله از قرآن پس باعتبار مضمون اوست که بسیاری از اینات بران ولادت دارند و چنانچه
 کریمه و کلمه دیگر او یک فکر در مضمون من الله اکبر و الله اکبر و الله اکبر و الله اکبر و الله اکبر و الله اکبر و الله اکبر
 حل میکنند و این معنی است که لا یخفی **روایت کرده این را احمد ایضا از سمره بن قاهل کتب که بکل**
حرف عشر سنات کسی که گوید این چهار کلمه را نوشته میشود به هر حرفی از حروف هجائی آن ده
نیکی چون ثابت شده که این کلمات از قرآن اند و از فضیلت قرآنست که هر حرفی از آن ده حسنه
می نویسد پس این کلمات نیز باین فضیلت ممتاز باشند اگر گویند نوشتن حسنه ده مانده در
همه جا دهیم یکبار است فضل قرآن چیست جویش آنکه بودن هر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآن
است که هر حرفی از آن ثوابی مقرر است و در سایر اعمال هر عمل یک نیکی است که هر باره را از وی
نیکی دیگر باشد و روایت کرده این را طرانی از ابن عمر لان قولها حب الی ما طلعت علیک الشمس و بعضی
نسخ می لان قولها و الاول الا ولی من حب الروایه یعنی هر انچه گفتن من انما را دوست داشته شد
تر است بسوی من از هر حرف که آمده است بروی افتاب یعنی دنیا و مافیها از احوال و اولاد و غیره که آن
برکت آن محسوب و شاید که این کنایت باشد از جمیع کمالات و مخصوص نبود اجتناب اینها
بغلیات زیرا که ذکر خدا افضل است از تمامه عالم و برتر است از نیکی که مقابل کرده شود و بدین و یا باین
روایت کرده این را مسلم و ترتیبی و این ابی شیبه و ابو عوانه از ابهره ان الحسنه
طیبه الترتبه عند الله محقق بهشت خوشبو و پاکیزه خاک و خرمین است و انها قیام و محضو
بهشت در اصل نرم و هواد است یعنی زمینها و احوالی را در رضای است لیکن بسبب صلوات است
و غیر بنی آب باقی اینات است قیام جمع قاع است معنی زمین هموار که رستگار است
و ان تراکبها بده و محقق در رضای او این کلمات اربعه است که هر کلمه از کلمات مذکور و گوید
در بهشت برای وی نشاند و چون در رضای خدای این کلمات را گویند کلمات
این را ترتیبی از ابن مسعود که گفت فرمود بنابر حدیث اصلی الله علیه و سلم که بیش آدم ابراهیم را
در سوره معارج پس گفت ای محمد بخوان از جانب من مراست خود را سلام فرموده نشان

و ده نوح و نوب کند و این معنی تعلقی دارد و آنچه در طبعی تفکر شده نظر باین حدیث و لفظ عشرت
ان فصلی اربع رکعات پنج که بعد ازین باید پنج ترمین سب تر پس عشرت نیست بنا بر
آنکه مفعول متنازع فیہ است مراد افعال سابقه را اذانت فعلت ذلک فخر الله لک فیک فتنی
که تو کمین از ما بیا نزد ترا خدا تعالی بگویند ما تو را که و آخره کنانی که پیش ازین کرده و کنانی
که پس ازین خواهی کرد یا همه کنانی که گذشته که پیش و پس یکدیگر کرده و حدیث کنانی که
و تازه یا کنانی که بر او اصرار کرده و کنانی که بر او اصرار کرده و درین سید اصیل الدین بجای حدیث
حدیث است خطا و در حدیث کنانی که بی قصد و نیت نه کرده و کنانی که بقصد و نیت کرده
صغیر و کبیر کنانی که خورد و نذر کرد تره و علانیت کنانی که پوشیده و انکار مخفی نماید که هر دو حدیث
آنها یکجا مثل جمیع کنانی است اگر چه یکی بدکردی فی الجمله امتیازی دارد پس مفعول
و احاطه جمیع افراد کنانی است عشرت فصلی بر فضیلت بنا بر مرتبه مبتدا و محذوف یا بنا بر مبتدا
و جزا و آن فصلی اربع رکعات و ده ضلعه نیست که گذاری چهار رکعت را هر گاه که بخوای از
شب و روز ظاهر از اطلاق نیست که یک سلام بگذارد و گفته اند که اگر در خانه بگذارد و یک
سلام ادا کند و اگر در شب بگذارد و سلام زیاده افضل صلوات یل دوکان دوکان است
تقدیر فی کل رکعة فاتحة الكتاب و سورة بنحوانی در هر رکعت فاتحه و سوره از قرآن هر سوره که باشد
و فتح جلال الدین سیوطی در غل ایوم و البیل گفته که درین چهار رکعت سوره الهکم الفکر و سوره
العصر و قل یا ایها الکافرون و سوره اخلاص بخواند و در غیر این گفته خواندن سوره اذانت
و سوره العادیات سورند که در این عباس مفعول است و در بعضی شروح مشکوٰۃ آورده که خواندن
سوره اذانت و سوره العادیات و سوره الفتح و سوره الاخلاص نیز در بعضی روایات آمده است
فان فرغت من القراءة فی اول رکعة وانت قائم پس چون فارغ شوی از قرائه در رکعت اولی
و حال آنکه تو استاده قلت میگوئی پیش از رکوع این کلمات را سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله که خمس عشره مرتبه باز در اجبار العلوم آورده که اگر کلمه حول دلاوة الاباء باز

کن افضل باشد چنانچه در بعضی روایات آمده است و سیوطی نیز این را زیاده کرده ششم
ترکع بیشتر رکوع میبایستی فقولها و انت رکع عشر پس میگوئی تو این کلمات را و حال آنکه تو رکوع
کننده ده بار یعنی بعد از تسبیح رکوع چنانچه در بعضی روایات ابن المبارک آمده که ابتدا کن در
رکوع سبحان ربی العظیم سه بار و سجود سبحان ربی العظیم سه بار پس از آن تسبیحات گوید ششم
ترفع راسک من الركوع فقولها عشر ما یتر بر میداری سر خود را از رکوع پس میگوئی ای کلمات
را ده بار یعنی بعد از گفتن سمع الله ان الله بعد از مالک الحمد ثم تهوی ساجدا فقولها عشر ما یتر
باین می افتی و در دو رکعتی از تو سه رکوع برای سجود پس میگوئی از او سجده اول ده بار یعنی بعد از تسبیح
سجود پیش از برداشتن سر ثم ترفع راسک من السجود فقولها عشر ما یتر بر میداری سر خود را از سجود
پس میگوئی از او ده بار در حالت نشستن میان دو سجده ثم تسجد فقولها عشر ما یتر بر میداری سر خود را
در سجده دوم و ده بار ثم ترفع راسک من السجود فقولها عشر ما یتر بر میداری سر خود را
از سجود پس میگوئی از او ده بار پیش از آنکه استاده شوی برای رکعت دوم و در موضع جلسه عشرت
ندک خمس و سبعون مرة فی کل رکعة پس مجموع این تسبیح مذکور مفاد و سجده بار میشود و در تمام هر رکعت
تفعل ذلک فی اربع رکعات یعنی از آنجا که در چهار رکعت بدو نوحه و سیوطی در غل ایوم و البیل
نفسه است که در تشهد اخیر پیش از سلام بعد از خواندن التیات این دعا بخواند اللهم انی سائلک
توفیق اهل الهدی و اهل الیقین و مناصحه اهل التوبه و غم اهل البعد و اهل الخوف و طلب
اهل الرغبه و تبعه اهل الورع و عفان اهل العلم حتی الفاک اللهم انی سائلک مخافة خیر فی عن
معا صیبت حتی اهل عک و عکلا حتی برضاک و حتی انما صیبت بالتوبه و فانما صیبت
اخلص لک البیت حیاء منک و حتی اتوکل علیک فی الامور حسن ظنی بک سبحان خالق النور
ان استطعت ان تسلبها فی کل یوم مرة فافعل اگر می توانی که بگذاری این ناز را هر روز یکبار
پس بکن فان لم تفعل ففی کل شهر مرة پس اگر نتوانی در هر روز که از آن پس که هر روز
یکبار که فان لم تفعل ففی کل سنة مرة پس اگر نمی توانی تو در هر ماه پس بکن و هر سال یکبار که فان لم تفعل

فنی عرک مریه پس از کلمی تو در هر سال و توانی پس کلمی در تمام عمر یکبار **روایت کرده اند**
 ابو داود و ابن ماجه و حاکم و ابن حبان از ابن عباس درین روایت تسبیح بازده بار بعد از قرائت بود
 و ده بار بعد از سجده تین که موضع جلسه است و مشهور و معمول در صلوة تسبیح عین طریق است
 و در روایت دیگر که از عبد الله بن مبارک آمده بازده بار است بعد از نمازش از غوغه و سجده و قرائت
 و ده بار بعد از قرائت است و بعد از سجده تین که مودبی جلسه است است تسبیح نیست امام کر
 رنمه الله که مصنف این کتاب است در نظم المصباح یکصد و یکبار که صلوة تسبیح در روایت مروی است
 روایت اولی عین است که در متن مذکور شد و روایت ثانیه که مختار است است که این کلمات را
 بازده بار بعد از نماز بخواند و ده بار بعد از سوره بقره باقی رجال خود است غیر آنکه در سجده و نایب
 بنشیند و بفری خواند انهمی و گفته اند که صنفی را علی مطریق نانی بهتر است زیرا که در جلسه است
 نیست و الله اعلم **چون** کاتب خود اصل الله احواله و تحقق آله لعل این صلوة موله و مکتوب
 بود و بعضی محدثین در طرق احادیث آن سختی داشتند کلماتی خیار کتب مقدسین و متفرقین شکر الله
 سعیم که قدرش کثرت از آن سوره شصت میرسد نقل کرده شد اگرچه از عنوان این کتاب بیرون بود
 تا همه مسلمانان از آن نفع گیرند و این عمل را دوست دارند و کتاب را بخانه فاکه مستطاب کنند
 که در وی مغفرت غریب و فضل عجب است پس بدانکه حدیث صلوة تسبیح را در جامع الاصول
 ابی داود و ترمذی آورده و در شکر الله ابن ماجه و بیهقی را نیز گفته و درین کتاب از مستدرک و حاکم و
 ابن حبان اخرج کرده و با وجود آن بعضی محدثان از حدیث سخن است ترمذی و جامع خود
 گفته که **باب حدیث از ابن عباس** عبد الله بن عمر و انس آمده و حدیث انس حسن و خوب
 است و گفته که روایت کرده شده است از غیر خدا صلی الله علیه و سلم احادیث متعدده و صلوة
 تسبیح و نیست بسیاری از آن و انبات کرده از ابن مبارک و غوغی از اهل علم و ذکر کرده اند
 مفضل از ائمتی کلام ترمذی و ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده و گفته که موسی بن سعد
 الغیری که درین روایت است مجهول است حافظین جرح و سقانی گوید بکرده ابن جوزی و خطا کرده اند

در

و در موضوعات و قول اول موسی بن عبد الغفر مجهول است مواب ثبت زیرا که ابن معین و شافعی
 او را توشیح کرده اند پس خبر نمکنند چه است حال بی الاسما این حدیث را احتجب نموده و در کتاب
 از کار احتجاب از او مکه ساخته و از عقیلی نقل کرده که میگوید رسیده است ما از امام حافظه و در قطنی
 که گفته بهترین روایت در فضایل سو فضل قل هو الله احد است در فضایل صلوة فضل صلوة تسبیح
 و خود میگوید بحقیق تفصیل کرده اند جاتی از ائمه اصحاب ما بر احتجاب صلوة تسبیح و هم نووی در شرح
 منب تسبیح نموده باطل و در شانین احادیث این صلوة اختلاف کونه است و بطریق بصوح
 کلام ائمه حسن و بی غالب و کلام مشیع درین باب است که حضرت یحیی و جدی قدس سره
 الاقدس و کتاب نهج النمان فی تأیید مذاهب النعمان شرح غریب مشکوة و شرح مفرد السعادة از غریبه
 الشریعه که کنایت در موضوعات نقل کرده که نووی گفته در قطنی میگوید این حدیث از ابن عباس
 ثانی را فاع بطریق معتد که در وی ضعف و مجامع پیدا آمده و تحقیق کرده شده است برین سخن که حدیث
 ابن عباس را ابو داود و ابن ماجه و حاکم و بی حدیث ابی رافع ترمذی و ابن ماجه آورده اند و نیز در
 گفته که مذکور شده است بر ابن جوزی و بر ادوی این حدیث را در موضوعات و آورده است حافظ
 بن جریر حدیث ابن عباس را در کتاب فضایل الکفره و لکنوب المتقدمة و الماتره و گفته که
 رجال وی لباس هم اند و در امامی از کار گفته که حدیث ابن عباس را امام بخاری در جرح القراء
 خلف الامام و ابو داود و ابن ماجه و ابن جریر و بی حدیث خود و حاکم و مستدرک بالصحیح و بیهقی و غیرهم
 روایت کرده اند و ابن شاپین در تطییب گفته که شنیدم ابابکر بن ابو داود را که گفت شنیدم
 خود را که می گفت صحیح ترین حدیث در صلوة تسبیح این است از آن کس میگوید تسبیح کرده اند
 را ابن منذر است و تالیف کرده و در صحیح وی کتابی و مندرجی و ابن سلح و نووی و بیهقی و بیهقی
 الاسما و غیرهم نیز تحسین کرده اند و بی حدیث از ابو موسی گفته که صلوة تسبیح شهر صلوات است
 آنها از وی اسناد و بیهقی و غیر وی از ابی حاتم شریفی آورده که گفت نوشتن سلم با حدیث صلوة
 تسبیح از عبد الرحمن بن بشر بعد از آن شنیدم سلم را که می گفت روایت کرده شده است در وی

که حدیث از ابن شاپین
 و کلام خود و در حدیث مختلف
 آمده در نهج تبت

حسن این و حکم گفته است که هر کس در این صفت عمل کردن اتم است مثل این
المبارک و بتوفیق و تدوین صاحبین مراد از یکدیگر و درین تقویت است حدیث بر توفیق و تدوین
صاحبین بر گفته است مقدم ترین کسی که روانه کرده است عمل این ناز و بوی ابوالمؤثر
اوس بن عبد الله بصری است که در ثقات تابعین است و ثابت شده از جانش که بعد از او
و عبد الغزیز بن داؤد که مقدم تر از این مبارک است گفته من را اول الجمله فجله الله تعالی و ابو
عثمان زاهد گفته که ندیدم برای خداوند و عموم مثل خصوصیت استیقامتی کلام الله قدس سره و باری
من منزله الشریقه و ما در وی استقامتی کرده ایم در اینجا انقدر بس است با حمله این صفت مبارک
است که از آن عاقل نباید بود و سلف از دست نباید داد که وی از او را و اعمال مشهور است
که از زمان سلف از تابعین و من بعد هم الی یومنا خدا بداند عمل است و مشایخ طریقت طالبان را
بدان وصیته کرده اند و در وی فضل و مبارک و غریب و معفوت کنان واقع شده مانا که گفته
انما الله است که محض محبتین متاخرین را در وی راه سخنی پیدا هر چه کی از امانت و وضع نزه
ایشان وقوع مبارک است که معتاد و زمان نبوت نیست اما اینجا چنین نیست موقوف و در
معفوت تمام کنان است و چندین احادیث صحیح در عنوان از ثواب ما مقدم و ما تا خورد
یافته است و دریم بعد از حدیث و طرق وارده در وی که در راه استیجاب موقوف آمده محل خطر
زیرا چه در کتب احادیث که موسوم بفتح اند که در کتب و ثقات او را در کتب خود ایراد کرده
تقدیر نموده اند و عمل کردن اتم بدان و تدوین صاحبین مراد از یکدیگر توفیق اوست و الله اعلم و
علمه الله اعلم الانسان عالم یعلم و فی مع و لا حول و لا قوة الا بالله الله فانه الباقیات الصالحات
و الباقیات الصالحات با کلمه و لا حول و لا قوة الا بالله الله از جمله باقیات صالحات است که باری فضیله آنها
در کتب باقیات الصالحات غیر مندرک ثوابا و خبرا ملا واقع شده است و این بجز طعن و تظلم
که خط تبار و توفیق این کلمات منزه و برتر از آنجا که میزد و درخت بر کهای خود را به کام
قرآن و در این خطای که بخت نبه است و این کنور الجمله و این کلمات خسته از کلماتی است

اندر معنی از اسباب حصول کفایتی بهشت اند یا بمعنی که این کلمات مرکبیده خود را توفیق می بخش
که مثل کلماتی و بنا بر اینست بلکه کلماتی در جنب آن ناشی است و کیفیت و حقیقت موقوف و تعلیم
شمار است این کلمات الله تعالی فردا بهشت معلوم خواهد شد و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
باطرانی را بی الله و در تخریج من القرآن من لا یطیع الله فایست می کند این کلمات خسته و ناب
می باشد از قرآن کسی که قدرت ندارد و بخواند آن قرآن زیرا که من الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
معنی افضل الکلام بعد کلام الله این کلمات اند و توفیق که در بعضی مواضع مکرر کلام الله می باشد
روایت کرده این ابی شیبہ این ابی اوفی و کذا لک مع الله الرحمن و از توفیق و عافی و اهدی توفیق
من القرآن من لا یطیع الله و این کلمات خسته یا زیاده این کلمات از ثواب می باشد از
قرآن هر کسی را که قدرت ندارد و بخواند آن من الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
کلمات را بداند از آنها را پس تحقیق بر ساخت دست خود از توفیق بسیار حاصل کرده
ایه کرده این را ابو داؤد و نسائی از عبد الله بن ابی اوفی و گفت آمد در وی پیش غیر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم و گفت من قدرت ندارم که کرم از قرآن خیری پس بیا من را خبر که کفایت کند مرا از قرآن
فرمود که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله الله پس گفت فردا یا رسول
الله این کلمات خود برای خدا تعالی و ذکر اوست و مرا چیست که خود را بآن و ما کنم فرمود که یا رسول الله
ارحمی و عافی و اهدی و از توفیق پس ایشان را که در اندر هر روز دست خود و فیض آن هر روز است را
انحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم اما اینم را پس تحقیق بر کرد و دست خود را در یکی و دست
بغیر الداع مع و تبارک الله و نیز کلمات خسته مذکوره نیز بدون ذکر دعا مذکور که اللهم ارحمی و اهدی و اذ
است یا یا توفیق کلمه تبارک الله که یک شش کلمه باشد باین ترتیب سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله الله و تبارک الله این فضیلت دارد که فیض عظیمی است
فهم تحت جناح الفتوح جم می باشد می شود بر محافطت این کلمات سه فرشته را پس و اهدی و اذ
از توفیق که خوانده شود و بی این کلمات را با توفیق علی جمع من الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم

خوشی است

چنانکه بابت از آن نور که بر عسل میباشد و در پی بقیه آن صمد و دیگر و در پی آن نور که در گوش و زبور
 اکنون در حد و باران و در آن کذا فی المذهب و قاضی عیاض و در پی آن گفته بقیه آن نور که
 و زود و در پی آن نور که در آن است و در پی آن نور که در آن است و در پی آن نور که در آن است
 و در پی آن نور که در آن است و در پی آن نور که در آن است و در پی آن نور که در آن است
 یا به یانه با جمال صاحب خود که آنها را گفته است پس ما برای تقدیر و چنانچه ذکر کرده و ذکر کرده
 الله است و اما در آن که زاید میباشد برای نفوذ عمل زیرا که تذکر مفسر نیز مستعد میشود و علی
 مافی الصبح و اما حکم آن که چون اول بر آن مضرب لام است عطف بر کون آن ذکر کرده و
 برای تنگ داریت من بزرگوار است و میگردی از شما ای که همیشه باشد و او را کسی که یاد داده
 باشد و او در حضرت مولی علی ذکر پس کلام من عبارت از این کلمات بود با عنایت که انبیا در عالم
 علوی حکم نقد است و این ترجمه بنا بر رویه صیغه معلوم است و در بعضی نسخ نیز که بصیغه مجهول است
 و این اگر اولیت پس معنی آن بود که دوست میدارد یکی از شما که باشد کسی که یاد و مانده
 کمال در آن برین تقدیر من عبارت از این شخص خواهد بود و ضمیر به جمع خواهد بود فافهم
 روایت کرده این را بن حاجه و حاکم از صفان بن شریک و از ابن ابی قحطاف الصالحات بسیار روایت
 طلب گزشت که بید زبانیات صالحات که بیان فضیله انصار قرآن نمیداد مع شده و آن الله اکبر
 و الله و الله سبحان الله و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله است و پنج این جمله که در حدیث
 بقیات صالحات یا یفکات از قبیل هر جنس است و در نزدی از افراد وی برای مبالغه
 روایت کرده این را سنائی و ابن حبان از ابی عبد الله خدیقل بسیار گویند کلمه را لا حول و لا قوة
 الا بالله فاما کثر من کثرت التبت پس تحقیق وی کخی از کخی است
 این صاحب کتب است از موسی بن عوفی و احمد و زباز از بهر و بطرانی از معاد و سنائی که
 صاحب کتب است از ابی زباز از بهر و نیز روایت کرده و ذکر کرده و بر وی باب در حدیث
 از حدیثی که در آن کلمه در پی از در فای نیست است و زباز از راههای او است

اوست والله اعلم فقال بس گفت خشم و جواب سهل مافی انما باریه الاوی نصول
 هانی خدر نامست در اهل و عیال ما و ختری نکرانگی میخواند این دعا را در برده خودی
 است حدیث صحیح است و در قبلا معمول بود و در بزرگ و در ذوق شایع قدر بکثر حاجت و سکون دل
 اهله برده که در گوشه خانه برای جاریه انداخته شود که انی القاموس روایت کرده این را انداخته اند
 بن مسعود و ابن جابر و قال و هرگاه که نشست مردی و حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم خواند این
 دعا را الحمد لله که کثیرا طیبها کاتبه کما یحب و تبارک فی ربهم و دعا در اقبال انداخته اند کشته
 فقال جواب ما است که کلامی مصدر بفاهم می باشد علی ما قاله الرضی یعنی بس گفت آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم هنگام خواندن مرد دعا نکور را و انذی نفسی میده نقد ابتداء شتره سو کند کسی که بعد
 ذات من بدست قدرت اوست بر این که بجهت میباید که در دو یا یکدر شتره سو سوئی نوشتن
 اینکلمات و برداشتن آنها از لب الفوت بکلمه منظمه قدر و کثرت اجرا و در شتره تعیین بدوده
 منوض بعلم شایع است و ظاهر است که مردان کثرت نیانچه در بسیاری از مواضع مقوله کرده اند
 و اما که عدده باعتبار کلمات متعلقه این دعا است که ده اند و کلمه فیما مایع لفظ مبارک است نیانچه
 مضاف الیه تابع مضاف میباشد یا عدم اعتبار و بجهت بودن اوست فیصله که ذکر و در وقت و بار
 و از بخت و در بعضی روایات نیز ذکر شده و الله اعلم کلام حرم علی ان کیست و ما هر واحد از این زنگان
 از روایت بود و نوشتن این کلمات بر وجهی که باید و نمرای او را است و فدا و کیف کیست و ما
 از پس که انوار کثیره و اسرار غریبه و دوی معاینه کرده پس در نیافتند و ندانستند که چگونه نویسد اجرا
 بر وجهی که اکثر نسخ ماضیه معتدله کیف کیست و نوشتن در نسخه حلالی و در بعضی اصیلی بدون نو
 و ظاهر اوست و الله اعلم فی رغبنا و الی ذی الغرة ما که بر دستند این کلمات را بر وجه اجمال سوئی
 صاحب قره و غلظه و بر کی که پروردگار عالم است فقال کتبوا کما قال عبدی بس رب الغرة فرمود
 نویسد این کلمات را چنانکه گفته است بنده من از صدق و اخلاص یعنی الفاظ او را نوشت نماید
 و در صد و نوشتن اجر و ثواب او میباشد ثواب آن برین است و باورش او بر فضل و کرم او

چنانکه و خدا که خواهم عطا فرمایم روایت کرده این را سنائی و ابن حبان از انس و تقدم استغفار
 و کثرت احوال کتاب و در ثواب بیان سید الاستغفار که اللهم انت ربی لا اله الا انت
 الی انزهت صباح روایت نجابی و منی از شداد بن اوس الی لا استغفر الله یعنی ابوعبید
 موصی و صد حدیث و در روایت دارد و روایتی از انس تنها همین الی لا استغفر الله رواه کرده و در
 روایت دیگر از ابهره و اتوب الیه زیاده کرده و درین روایت طبرانی در اوسط نیز شریک اوست و از حد
 و هر دو روایت همین است فی الیوم سبعین مرة یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود در
 که من هر روزه استغفار میکنم خدا تعالی او رجوع میکند سوئی او در روزی هفتاد مرتبه و روایتی اکثرین
 سبعین مرة و استغفار میکنم و رجوع می آرم سوئی خدای تعالی میباید هفتاد بار
 روایت کرده آنحضرت را با بن زیاد بخاری و سنائی و ابن ماجه و طبرانی در اوسط از ابهره که گفت
 فرمود بقره خدا صلی الله علیه و سلم و الله الی لا استغفر الله قرأتوب الیه فی الیوم اکثرین سبعین
 مرة و سنائی از انس نیز روایت کرده و در بکر و روایتی مائیه مرة آمده یعنی استغفار و توبه میکنم و هر
 روز صد بار روایت کرده این را طبرانی در اوسط و ابن ابی شیبه البضا از ابهره و گفته اند که
 در مثل این مقامات عدد و معهود خود نفس نیست مراد مبالغه و کثرت است و عدد و الله اعلم توبوا الی
 بلکم توبه کنید سوئی پروردگار خود و رجوع آید بوی و همه حال فانی القرب الیه فی الیوم مائیه مرة و در
 بارش که من رجوع می آرم سوئی خدا تعالی با استغفار در روزی صد بار روایت کرده این را ابو حنیفه
 از ابن عمر و از خزیمه بنی نیز و مسلم از خزیمه بنی بلفظ توبوا الی الله نیز روایت کرده است و وجه عدم ذکر این
 بلفظ معلوم نیست ما اصر من استغفر امر از کد برکنه و تکرار نمود او را و در حقیقت کسی که استغفار
 کرد پس از وی و ندانست کشید بر صد و در وی و ان عاد فی الیوم سبعین مرة اگر چه با کرد و بر معصیت
 و در روزی هفتاد بار اصرار داریم بودن و مقیم شدن بر خیری و اصرار بر کنه مذموم است و ثابت شد است
 که اصرار بر خیر که بر است بس مگر ما که هر که استغفار میکند و نادم میشود بر صد و در کنه صغیر باشد که
 بر آید از حد اصرار چه متوجهان است که استغفار نکند و نادم نشود و نیز ثابت شده است که مائیه مرة

در دعوات ۴

فصل

کنه و حقیقه پیل میکنه از اطمینان کیشند که علی الفوی استغفار کردنی نویسنده در سینه نه زنی است
می بایست پس استغفار صورت امر نه بند و روائه کرده این را ابووداد و ابو بکر صدیق و زبیدی
نیز روایت کرده است انه لیغان علی قلی حضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود بدین معنی که هر که در روز
بر دل من وانی را استغفار کند فی الیوم مائة مرة تجتنب من هراجه استغفار میکنم خدا را در روزی صد بار
بصیغه مجهول است از غیب یعنی بر تو تیرگی و صنف کشته غیب بخون ابر برقیق است که ترا بفرستم
که معنی ابر غلیظ است انتی پوشیده مانده که اکثر غرافه و حمار حدیث در میان معنی اینجه است و دریا
این بر حیران شده و قدر دانش و معرفت داند از عالم خود چیزی گفته و گوهر معنی در رشته قیاس
و تخمین سفته اند لیکن انصاف نیست که سرکار از چشم انبیا مستور است بحال حقیقت انبیا
بریده قلم منطوق چون اصمعی را که از امیه علم علم نوحه و سر قدر دانش است از معنی انجید بپرسیدند
که حقیقت این غیب چیست و مراد بان چه گفت ای سبیل اگر از قلب دیگر و غیب دیگر غیو قلب
مصطفوی و غیب او می رسیدی می گفت آنچه میداشتم اما آنجا که عین بعین است از غیب دوم
نخوانم زود انتی کلام الاصمعی و این از جمله متنبهاست با وجود آن پس بعضی میگویند که این
برده غیب از جهته غم امت و خوف خفت ایشان بود و استغفار هم از برای امت داوریده
ایشان است پس این استغفار را متنبهاست است در این نزد بعضی گویند معنی است که غیر
خدا صلی الله علیه و سلم دوست میداشت که دل او همیشه در خباب مقدس و تعالی حاضر باشد
و یک لحظه از آن غافل نبود پس سبب تعالی او با مومنهاه از احوال نیازی و اطلاع
حال امت و مصالح ایشان و اکل و شرب و نوم و معاشره با رواج و محاربه اعدای دین مقدار
طرفه العین ترقی و غفلتی بریده شهود و حضرت صلی الله علیه و سلم می نشست و این را نیز گویند
و است غیب نام کرد و از طریق انجالت و عرض قدرت استغفار میکرد پس در همان آن لطیف استغفار
نماد که و طمعه نور و حدت انجالت می پذیرفت و ازین باب بود استغفار و بی تردید در آن استغفار
که می گفت غفر اک و زجهته نقدان ذکر سنی و بعضی از غرافه گفته اند که حضرت صلی الله علیه و سلم

در هر لحظه بر آن بوده از نور جلال شهود میکنست و تجلی غوری بالاتر از آن بر طوف میشد و توقف در مقام
روال بعد از انکشاف مقام نامی استغفار میکرد و این عین ترقی است در درجات تربیت و مشا بهره
تجلیات پس غیب انجالیین منتهی آمد و در پیشگاه معنی برده برداشتن شد این بندش سخن
است که در حقیقت هر کس که از لوازم وقت افتاد و تو جهات دیگر نیز هست که کنجایش حال
نگران کرد تعجبیل از سبیل شرح حضرت حدی قدس سره الاقدس باید حجت و برخی که انجالیین
شد نیز ملاحظه از غرضان متعالی حضرت این است از میفرماید که مرا سخن اصمعی از امر خوشتر است و باید
و اطلاع شان قلب مصطفوی که حقیقت حال از ابر خدا و اسمه کسی نداند تربیت را بخاطر و کفی به ذکر
روایت کرده این را مسلم و ابووداد و سنائی از اعراف منی و مراد را در کتب سنیه خرازمی میگویند
نیمت و الهی نفسی مبدعه و لو خطا هم قوی علامه خطایکم ما بین السماء و الارض سکون کند بخدای که بقای و است
من بدست قدرت اوست و اگر کنه کنین شما ای بندگان خدا کنان بسیار اما کنه کنان
نما از کثرت و خطمه خود میان آسمان و زمین را نم استغفار الله بستر طلب امرش کنین کنان
از خدا تعالی از ته دل لغیر لکم هرینه با مراد خدا تعالی شما کنان شما و الهی نفسی محب به لولم خطوا و
سکون کند اگر کنه کنین شما با خدا تعالی بفرموده خطوان هرینه فی آره خدا تعالی قوی را که کنه کنین نم استغفار
بستر طلب امرش کند از خدا تعالی لغیر لکم پس با مراد ایشان را در اصل حلالی بصیغه مجهول است
اصلی بصیغه معلوم مقصود بیان غفور و مغفرت الهی و اطمینان و رحمت اوست از برای اطمینان
اسم غفور و غفار که فرمود زبندگان نیاید غفور و جلال کی کشاید کنایه من از نامی و شمار ترا
نامی بودی از کار و تار غیبت کنند و تو به استغفار نه حجت است بر ذنوب و عدم مبالغت در آن
زیرا که خدا تعالی نمی داند است از ذنوب و فرستاد و بفرمان را تا باز داند از آن لولم خطوا و اگر از شیخ
معتبر و اصول معتد مخصوص و نسخه حلالی نعمه و فوقانیه و کسر ط و نعمه غفره ضبط کرده و نسخه اصلی بضم
و ط و حذف نمره است مصنف و تصحیح المصباح میگوید اول روایت مشهور است و جایز است و زبیدی
حاشی غمره و ضم ط تخفیف و این نیز لغیه مشهور است و فتح تا و ط در و بی نیز یکی است انتی کلام المصنف

الانط والخطف كما عطف الخطف كذا في التاج السبق رويته كذا ابن احمد والويعلي اراي سعيد خدري
 وروايته باین الفاظ است والذی نفسی بیده لولم یتوکل علی الله وعلی الناس وعلی الارض وعلی السموات
 فیغفر لهم موعده خدا که اگر گناه کنید شما را منم بر شما خدا تعالی از دنیا می آورد و قوی را که گناه میکند
 پس استغفار میکند خدا تعالی پس می افزاید این را با دیگر و بگوید برای تقدیر است رويته كذا
 این را مسلم از ابهر ره من استغفر الله غفر الله کسی که طلب از خدا تعالی با خاص و صدق
 رغبتی است و او را خدا تعالی در غالب احوال رويته كذا ابن ابراهيم و ابن ابراهيم و ابن ابراهيم
 ان ستره صیقله کسی که دوست دارد که خوشحال گرداند او را کثرت اعمال او در روز قیامت بقلب افعال
 قیامت در کثرت اعمال تنه فلیکثر فیها من الاستغفار پس باید که بسیار کند در آن صحیفه از استغفار که مانع
 قیامت از نوب موجب رفع درجات است رويته كذا ابن ابراهيم و ابن ابراهيم و ابن ابراهيم
 مسلم بعلی قیامت است هر چند مسلمان نبوده که میکند گناهی را الا وقت الملك الموکل باحصاء ذنوبه بطن
 ساعات مگر آنکه توقف میکند نوشته که گناشته شده است و میگردان کند آن او تا به ساخت
 یعنی زمانی اندک تا بگذرد و در صحیفه سیئات او نمی نویسد بلکه از گناه نمی شمارد و ان استغفر الله من
 ذنوبه ذلک فی نفسی من ملک الساعات لم یوقف علیه پس اگر بازگشت زود بی و طلب از خدا
 را ازین گناه و در ساقی ازین ساعات واقف نمیکرد و از نوشته آن مرد برین کند و در وقتی که هر چند
 کند باغ او را بنیاد چنانچه در فرعون نوشتن در صحیفه است بوقفه از ایقاف است یعنی اعلام بجهنم
 ضبط کرده اند او را اجازت نیست که بشاید قاف باشد از توقیف که معنی واقف گردانیدن است
 کسی بر چیزی و لم یغذب بفتح ذال مجریم بوم القیمه و عذاب کرده نمیشود و این مرد در روز قیامت و بعضی نسخ
 وقف الملك بصیغه مجهول و لم یغذب بصیغه معلوم پس معنی آن باشد که حبس و منع کرده میشود و نوشته
 موکل از انبیا و صحیفه و خدا تعالی او را برین گناه مطلع نمیکرد تا بنوب پس چون بنده گناهکار
 استغفار علی الفور استغفار کرد همچنان واقف نمیکند خدا تعالی آن نوشته را برین گناه تا داخل صحیفه
 او نگردد و در قیامت عذاب نمیکند آن بنده را بسبب استغفار او و این معنی به نسبت سابق مراد است

چون شیخ جلال الدین سیوطی در مشهور بر رویه صحیح از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه می آید که آخرت فرمود
 بر آدمی یک نوشته بدست راست می باشد که نیکوهای نوب و نوشته دیگر بدست چپ که کاتب
 بدو است و صاحب یمن امیر است بر صاحب بایس چون آدمی یکی میکند از او به بی نویسد و
 چون بدی میکند نوشته دست چپ از نوشته دست راست اجازت میخواهد که نویسد یا نه پس
 وی میگوید از آن کی توقف کن شاید که استغفار کند و توبه و انابه نماید پس چون سه بار میگوید و اجازت
 میخواهد که استغفار در دست واقع نمیشود صاحب یمن اجازت میدهد که اکنون نویسد انتی و در کثر
 العباد و بعضی تفاسیر نقل کرده که در قول و تعالی ان علیکم فی فطین کر اما کاتبین یعلمون ما تفعلون انشاء
 است بسوی معنی لطیف که میگویند فرمود و میگویند کلفت و این دلالت دارد اینکه اگر کسی استغفار
 میکند از گناه خود در میکند و نمی نویسد با وجودی که میداند رويته كذا ابن ابراهيم و ابن ابراهيم و ابن ابراهيم
 بقیه العوایه بفتح عین مهمله سکون و او بصا و مهمله نسبت به بسوی عوایه بن عوف بن غدره
 این است در حاشیه نسخه اصل اندی و در نسخه حلالی نوشته مجنون است در اصل شیخ قدس سره
 و در بعضی نسخ بوسیله بصیغه تصغیر است و الله اعلم ان ابیس قال لرب عز وجل ما ریت فی کتاب
 لعین که سر کرده شیاطین است گفت مرد در کار خود را که صاحب فوت و جلال است و غمگین و جلال
 لا ابرح اغوی بنی آدم ما دامت الارواح فیهم مکنه نفرت و جلال تو همیشه ام من که گناه میسازم دام کفر
 و طغیان میکنم او میسازد هر چه که تو انم ما دایم که جانهای ایشان در شان است اغوی بصم نفره که در
 از انوا معنی اضلال فقال له به پس گفت مرد او را بر در دکان و بعضی از جلالی پس گویند بخود بیاست
 و قهر خود و بر کسی خود لا ابرح اغفر لهم ما استغفروا لی همیشه می افزایم ایشان را ما دایم که استغفار کنند طلب
 از ایشان تا بنده از من رويته كذا ابن ابراهيم و ابن ابراهيم و ابن ابراهيم
 الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال و ان توباه و کذبت و رسله التوبه و رواه عالم از جابر بن عبد الله که می
 از پیوسته خدا آمد و حکایت از کثرت گناهان خود کرده گفت و ان توباه و حضرت در جواب فرمود این
 من الاستغفار ما من جانیطین یرفعن الی الله فی یوم صحیفه نیستند نگاهبان احوال بنده که گناهکارین

کراماتین اند بخدا که فی بزم مسوی خدا تعالی در روزی کتاب عالم او پنجسایم یوم هفته کثرت
 وقوع عمل است در روزی میری فی احوال صحیفه منی از ما استغفار پس می بنده خدا تعالی در احوال کتب
 و از کتب استغفار الا فاعان قنارک و تعالی که میگوید خدای بزرگ قد غفرت لعبیدی و این طرفی
 الصیفة تحقیق میزدیم و بخشیدیم بنده خود را جز که میان دو طرف نام اعمال است یعنی عامی که
 امروزه را بخشیدیم و بسبب استغفار او را ندانم که ششم روزانه کرده این را بنابر این است بدانکه
 اختلاف کرده علی در حفظه که کراماتین اند در بستان فقیه ابوالمیث از این جور رحمة الله
 فی آنکه ان روز شسته اند با هر ادبی اصح و شهره این است یک جانب را امت میباشند و دیگری
 جانب چپ که در جانب چپ است بدون شهادت صاحب خودی نویسد و نوشته است
 نمی نویسد که از آن نوشته بین اگر ادبی می باشد که اینها چپ است میباشند و اگر از آن
 بشش و پس روز دیگر خواب میکنند پس یکی زو سر میباشند و دیگری مسلسل با بی و بعضی کوبند چهار
 و در روز دوشنبه و بعد از آن مالک گفته که پنج نوشته و در شب میباشند و در روز و یکی
 همیشه قرین آدبی میباشند و گاهی از شب و روز مفارقت میکند و نیز فقیه ابوالمیث گفته بعضی گویند
 که کراماتین جمع اتوای و افعال می نویسد و این قول از حسن بصری بقول است رحمہ الله
 علیه و بعضی گویند نمی نویسد که آنچه در روزی کن یا نواب است و نمی نویسد مثل علی بن احمق ناداو
 اعان الدابة و بعضی میگویند همه را می نویسد و چون بالای بزم میگویند خبر را که در روزی زود است
 و در کوبند عین است معنی قول تعالی بحج الله ما یشترون و غنیمت و غنمه ام الکتاب بحج الله ما یشترون
 و آنرا در شب فقیه اجروا ثم و نیز اختلاف کرده در کفار یا میباشند از حفظه میباشند یا نه بعضی گویند
 اینست از حفظه نیست چه از اینست و علی الشان و اما قول تعالی بعرفت المؤمنون بسامه
 فقیه ابوالمیث گویند من باین قول احد نمیکم بلکه بر کفر نیز حفظه است ایامیانی قول تعالی را که در
 قول تعالی و آنست کلامان کند چون بالبدین و ان علیکم فی فطین کراماتین بعلمون باقیعوان
 پس کفار را نیز حفظه باشد من استغفر للمؤمنین و المؤمنات کسی که از شش خواهر از خدا تعالی مرود

مسلمانان از زمان این تراکت الله لکل مؤمن و مؤمنة حسنة می نویسد خدا تعالی مراد از ایضا که مرود
 مسلمانان از آن مسلمان که این تراکت کرده است که یک یک یکی را روایت کرده این را بطرفی از
 عباده بن عصامت و تقدم من ارم الاستغفار و در بعضی روایت من اکثر منه جعل الله من کل صنف
 خیرا الحدیث و گذشته تمام حدیث مذکور که روایت بود او و در حق و این ماجه و
 ابن حبان از ابن عباس در فضیلت استغفار روایت در آنکه هر دو مرتبه ذکر کرده شود در آنجا باید
 ذکر است و تقدم من استغفر للمؤمنین و المؤمنات کل یوم الحدیث و گذشته در ایضا علی بن النعمان
 تمام بخیر حدیث روایت بطرفی از ابی زکریا در آن نیز فقیه استغفار است و تقدم حدیث الرسل الذی جاء
 صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله احذ ما یزین فقال یکتب علیه قال ثم یستغفر قال یغفر له
 و ذکر یافت حدیث مذکور که در آن نیز فقیه استغفار است روایت بطرفی از فقیه
 عالم در صلوة التوبة از آنجا بایست بقول الله تعالی میگوید بزرگوار تعالی به بندگان یا این آدم
 ایک ما تو نمی دانی و تو نمی غفرت لک علی ما کان منک ای فرزند آدم تحقیق تو نادانی که دعائی را
 بزبان و بعد از آن چشم امید بر رحمت و غفرت من داشته باشی و اما بعد از فضل من نشووی
 می از من تر از هر چیز که باش و تو از آن مان و اما ای بابک ندارم از آنکه گویند چرا آن بکار که مراد
 عقاب بودند بخشد یا این آدم بولغف و تو بک غمان السامع استغفر منی غفرت لک ای فرزند
 آدم اگر برسد کنان تو از غایت کثرت و شیوع بالای آسمان و نواحی آن بنظر طلب از شش کنی
 از من می از من تر از غمان بفتح عین ابر است و اضافه او با آسمان برای مباحثه است و علو نور و
 او بکر عین نیز روایت است معنی آنچه طاهر شود تر از آسمان چون بر داری سر خود را و بکر عین
 ان و اخوان السامع فمعنی نواحی جمع عین نیز آمده است و تو را بشنوی این روایت را از
 کرده و گفته که اضافه غمان معنی ابر بنوعی آسمان غیر نصیب است شاید گفته از بعضی روایت شده
 است اتمی یا این آدم تو امتی بقرب الارض خطی یا ای فرزند آدم اگر بای مراد دیک بر پی
 از یک کنان نم لغیتی و تنگ بی شینا نیز ملاقات کنی مراد حال که تنگ کردانی من بر برادر خود

فی درزی معنی در حالت توجیه ارباب میری لا ینک تقواها مغفوره مرابنه سام راز و کبیر پیری زمین
از روی مغفرت همه گناهان ترا بامرزم قراب بضم خبری که قریب مقدار خبری باشد مصداق
بقرب که اقل المصنف و کبر قاف نیز روی است نقله القاسمی فی المنطق والنووی فی الذکر
والریاض **روایت کرده این را نزدی از انس و طبری ان عبد اصحاب ذنبا تحقیق منده از بندگان**
خدا تعالی رسید گاهی را و زده از روی صد گشت فعال رب اذنبت ذنبا فاعفوه لی پس گفت
آن بنده دوست تضرع و ندامت بجانب صمدیت بر آورد که ای پروردگار من گناهی کرده ام بجز
از افضل و کرم خود که نمی بخشد کن ما را هیچکس خبر تو فعال رب پس گفت پروردگار او نیز شکان
اعلم عبدی در اصول صحیحین و اکثر نسخ این کتاب بنده استقامت برین توبه و توبه و توبه
جلال الدین قانی در نسخه خود بنده را بخورده و بالایی علم لفظ صحیح گذارنده است و الله اعلم ان رباً
یغفر الذنوب و یا خذ به ایاد است بنده من که کفوس را و پروردگار من که می آید گناه را و
می آید گناه اگر بخواند غفرت بعدی چون یقین وی بر نیت از بدیدم بنده خود را بهین اوفان
تم مکث بضم و فتح کاف و فتح ادم و دو آمده است مانند مانند بزرگ کرد آن بنده از گناه
مدتی که خواسته بود خدا تعالی ثم اصحاب ذنبا بعد از آن بار دیگر گناهی رسید
از کتاب آن کرد فعال رب اذنبت ذنبا فاعفوه لی پس باز گفت بنده
دین یاری پروردگار من گناهی کرده ام بجز از آنرا فعال پس گفت پروردگار
درین بار نیز اعلم عبدی ان رباً یغفر الذنوب و یا خذ به غفرت بعدی
تم مکث ما شاء الله ثم اصحاب ذنبا فاعفوه لی پس گفت بعضی نسخ در لفظ
لی و آخر اختلاف کونه است فقال اعلم عبدی ان رباً یغفر الذنوب و
یا خذ به غفرت بعدی ثلاثاً بیان تکرار است از روی یعنی سوال و جواب
بنده و پروردگار در حدیث سه بار است فلیعمل ما شاء الله حدیث است
که احضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن فرمود که بکنند بنده آنچه خواهد از

بعضی از نسخ
احضرت صلی الله علیه و سلم

فقال رب

گناهان

گناهان مادی که استغفار کنند و ندامت بر فعل آن نماید مقصود بیان فضل
استغفار و ندامت است و در غفران ذنوب و اظهار کمال غایت و شوق بر پروردگار
تعالی است و تقدس بر بندگان را و بکنند بر وجه اباحت و رخصه چنانچه در شان
اهل بدر وارد شده است فاعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم **خمس** روایت کرده
این را شحین و نسائی از ابی هریره طوی لمن و بعد فی صحیفه استغفار اکثر احوث
حال کسی که بایده در نامه اعمال خود استغفار بسیار چه بکثرت استغفار ثبوت گناه
صورت نه بنده **روایت کرده این را ابن ماحه از عبد الله بن جبر و تقدم حدیث**
الرجل الذین شکى الى رسول الله صلی الله علیه و سلم ذنباً سانه گذشت و ذکر آن
پیش ازین حدیث مردی که شکایت کرد بسوی سمر خد صلی الله علیه و سلم تیزی و در
زمان خود را در معاملات فعال ان است من الاستغفار پس فرمود احضر
کجائی تو از استغفار و حرا استغفار بسیار بخوانی **سنة** روایت این ان ابی سبه
و ابن سنی از حدیث ابن الیمان **سنة** این بیان طریق طلب مغفرت
از جناب یاری عز اسمه بر وجه سنون استغفار الله استغفر الله مقصود از تکرار
کثرت است نه بهین عدد **روایت کرده این را مسلم از قول اوزاعی که از کبار را بیان**
است و این لفظ استغفار در احادیث مرفوع نیز بسیار وارد است پس ایاد
مصدق از قول اوزاعی و جبریه در حدیث من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو
القیوم و الذنوب الیه کسی که بگوید این کلمه را یا بن کیفیت استغفار بخواند غفر الله
اذا کان قد فرغ من الزحف امر زده شود و او را از هر تحقیق که محنه باشد انکس از شک
گذازد که از گناهان کبیره است زحف لفظ زاء معجم و سکون حاء مهمله شکر و زده
سوی دشمن **روایت کرده این را ابو داود و ترمذی از زید مولى سمر خد**
صلی الله علیه و سلم و بروایت ثلاث مرات زیادده یعنی اگر چه که محنه باشد بکنند

روایت این زیاد در آرد می و این جهان الصاغر در و طریقی از قول
معمود و بردیاتی خمس مراتب حضرت و احسان علیه مثل زبد البحر یعنی تسمی که باکوید است
مذکور را پنج مرتبه آفریده میشود و مراور اگر چه باشد برومی گنجان مانند کف دریا در گنجان
روایت کرده این را ابن ابی شیبہ از ابو سعید خدری رضی الله عنه و ان گنجان

محققه است از مشقه لغت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تحقیق بودیم
جماعه صحابه که شمار میکردیم را بنی یمنه خدا صلی الله علیه و سلم در یک مجلس این کلمه را
اعضد و تب علی انک انت التواب الرحیم باشد مآثره که بعد از این کلمه زبانه
وحی ترجمان انحضرت بپار میگذاشت روایت کرده این را اصحاب کتب
سنه مجموعه و ان جنان از این عمر و نا احسن قول مع لغز را مجلس وجه نیکیست سخن
رسول خیمه نما مجموعه مضمومه و مثلثه مفتوحه رضی الله عنه ن عائذ بن عبد الله الثور
که از ثقات تابعین است ایک گفته لا یقل احدکم باید که نگوید کمی از شما بغفلت دل
این استغفار را که استغفر الله و التوب الیه است نیکیون نقیب است در جواب
سی دنیا و کذب بالصیح کفر ال است در اکثر نسخ و در بعضی بکسر و سکون پس می باشد
این گفتن وی کنانه و دروغ زیرا که عفت در مقام استغفار و توبه که گفت نداده و
حضور است در حقیقت استغفار و سومی ادب و کنایه طریقی است و معنی استغفر
اخبار است از طلب مغفرت و معنی التوب الیه اخبار را را بافته و رجوع خود و شک
که چون ان طلب و رجوع نداشته باشد کاذب است و از نهی و افسوس که مراد از این
و از این کنانه شرعی نیست بلکه مقصود از ان لقبه طریقی و سوره ادب و غفله در مقام حضور
چه عفت نزد ادب طریقه موصییه است خصوص در مقام استغفار و توبه که و
یشکن و تدل و اظهار خضوع و خضوع است و باین حقیق منذ غ بباری از که
داز و کرده میشود در نیم مقام مل بقابل ملکه انجمن بگوید اللهم اغفر لی و تب علی که در

اغفر

لفظ دروغ است زیرا که صدق و کذب از متفرقات خبرند و این هر دو لفظ است و
کنایه هم ندارد زیرا که این دعاست و در دعای حضور قلب شرط کلیت گاهی دعای
بی مواعیت قلب هم بوقتی معصوف میشود که از اوقات ابتیاه است پس با وجود
قبول کردن میشود و مستجاب میگردد تا آنجا که کلام رسع بود بعد از آن چون نووی رحمه الله
در ذکر بعد نقل کلام رسع گفته بود که قول وی اللهم اغفر لقلب منی حسن است اما
کرامت نامه استغفر الله و نامیدن او کذب و اقف نشیوم که از حیه راه است زیرا که معنی
استغفر الله است که طلب مغفرت میکنم ارشد و این کذب نیست اینتی مصنف در
راه میگوید و لیس کما فهم بعض ائمتان الاستغفار علی الذل الوجه مکون کذب است
کلام رسع بر وجهی که فهمیده اند بعضی از مقتدایان ما و ان امام نوویست که استغفار
بر وجه مذکور یعنی بلفظ استغفر الله کذب است تا وارد شود در ان اقوال نووی که نقل کرده
علیه بود و باینکه این استغفار بر وجه مذکور کنه است فانه اذا استغفر عن قلب لاه

لا يستحق طلب المغفرة زیرا چه بدرستی که چون طلب مغفرت کند ازل غافل و محروم
مستحق کند طلب مغفرت را و بتوجه دل بخواند و لایبیا الی الله قلبه و التي سار دلبس
خدای تعالی بتو دل فان ذلک ذنب عقابه احرمان نس محقق این استغفار بر صفت
مذکور کنایه است عظیم که یادش او محروم ماندن است از قبولیت استغفار و در این
ارجمه پروردگار و بذل اقول رالبه و ان که مذکور شد که طلب مغفرت بی حضور قلب گناه
بمحو قول رالبه بصریه نیست اسمعیل عدوی که در یکصد و هشتاد و پنج وفات یافته و ان
قول اینست استغفار نامه احتیاج الی استغفار کثر استغفار ما که اینست یعنی نفقت
دل با حضور قلب محتاج است بسوی استغفارهای بسیار زیرا که اینچنین استغفار گناه
و گناه مقتضی استغفار پس این استغفار محتاج با استغفار دیگر باشد و این استغفار بر وجه
مذکور نیز گناه پس از ان نرا استغفار باید کرد و همچنین تا بی نهایت ازین استغفارا

تو به لب و لعل
کف و لعل از لعل
میسوزد ز لعل
قله در قیام

نقطه

استغفار نامه کرد و ازین استدلال معلوم شد که در لفظ استغفر الله بی موانع
قلب گناه است و اما اذا قال التوب الى الله ولم يتب فلا شك انه كذب
چون التوب الى الله بزبان گوید بدل نیت و رجوع کند پس شک نیست که این
توبه نزد خود دروغ است زیرا که معنی توبه رجوع از معصیت و پشیمان شدن از آنست
با صدق عزم بر اینکه باز نگردد و چون بغفلت گوید بی شک دروغ خواهد بود و
نماند که ظاهر کلام مصنف رحمه الله مظهر در آنست که قوی در دفع اعتراض نووی قول
رجع را محل بلفظ و نشر مرتب میکند و مسلم میدارد که نووی بان قایل است که
کذب در استغفر الله نیست و حال آنکه به نسبت قایل غافل در بر یکی این مردود جمله
استغفر الله و التوب الیه باشد و کذب هر دو مستحق است چه معنی استغفر
اخبار است از طلب مغفرت و شک نیست که صغیر خاطر لایبی از نفس طلب عاری است
پس اخباری شکی نیست که ان شئی باشد و این کذب است و معنی التوب الیه اخبار
از توبه و رجوع و غفلت در مقام توبه که وقت التوب حضور و توجه بجنب صمد است
سواء ادب و گناه محض است چنانکه مصنف خود در بیان اثبات ذنب در لفظ
استغفر الله قائل است یعنی شکی نیست که در بر یکی از دو جمله مذکوره ذنب
و کذب هر دو ثابت است پس تخصص اثبات ذنب یکی و اثبات کذب بر دیگر
بی جای ولی معنی باشد و تسلیم قول نووی خطای فاحش و جلی بود و این
بسی است در غایت قوه و مشابهت و نهایت جوده در زان و کلام شراح در مقام
ما شرح و بسطی که دارند تسلی بخش طالب حقیقت نمیکرد و ادای ایهام میکند
مرا بر و در کار سن در حل این عقده و امیدوارم که منظور نظر ارباب بصیرت
کرد و اینست مومن عیسی طالب و خوانان مغفرت الهی می باشد و در وقتی از
اوقات پی این طلب نیت هر چند در بعضی احوال که وقت طمان غفلت است

الکی و شعوری ازین ندانسته باشد پس غافل که اخبار از طلب مغفرت خود میکنند
صادق است زیرا که وی در واقع و نفس الامر این طلب با خود دارد اگر چه در یکام
انتمقال مستحضرش نباشد پس معلوم که در لفظ استغفر الله هر حال که مسلمان گوید
کذب نیست اما در لفظ التوب الیه تا که بدل توبه و انابه نکند کذب است زیرا که این
اخبار است از رجوع خود بحق و رجوع کا مجرب میباشد و گاهی غیبا باشد اگر باشد صادق
و الا کاذب باشد آنکه در لفظ التوب الیه ذنب و کذب هر دو ثابت است پس تخصص اثبات
کذب و اعراض از اثبات ذنب در وی از چه راه باشد جوابش الیه مقصود است
در التوب الیه که می اوشاید مدعی کتبی نمی آید اما کذب بود چه اگر کذب ثابت
نشود دعوی کذب در کلام رجع دلیل نووی و اعتراض نووی که بنی کذب بود
منفع گشتی بخلاف ذنب که وی بعد از اینکه در استغفر الله ثابت شد حاجت دارد
که درین جمله اثبات کنند فافهم و نرمی توان گفت که مراد از هذا الوجه در قول
وی ان الاستغفار علی هذا الوجه مجموع استغفر الله و التوب الیه است نه جمله اول
فقط و همچنین معنی قول وی فانه اذا استغفر الله غفلت که استغفر الله فقط گوید بلکه مقصود
انست که طلب مغفرت کند بر وجه مذکور و بگوید استغفر الله و التوب الیه چنانکه اشاره
سکند بان قول مصنف و لا اله الا الله بقول پس عرض مصنف اثبات ذنب در هر
از دو جمله باشد نه در اولی فحسب قبحه و تفصیل مقام انست که در کلام رجع اثبات ذنب
و کذب در استغفار می که با لفظ استغفر الله و التوب باشد واقع شده باشد و این
دو غیر یعنی ذنب و کذب مایه نسبت به یکی از دو جمله ثابت مایه نسبت یکی ازین باب
بغیر نسبت یک جمله و غیر دیگر به نسبت جمله دیگر باب یک به نسبت به یکی از دو جمله و غیر دیگر
به نسبت یکی از هر دو اظهر و اقرب بفهم احتمال اول نماید و مرضی بعضی محققین شرح
نرمجان است و با احتمال دوم احدی نرفته و احتمال سیوم ظاهر مصنف است که ذنب

بنده استغفر الله باشد و کذب نسبت التوب الیه اما بعد وقت نظر در کلام وی ظاهر شود
 که مرضی مصنف احتمال بر این است که اثبات ذنب نسبت به هر یکی از دو جمله میکنند اما
 کذب نسبت یکی که جمله التوب الیه باشد فند بر فی هذا المقام فانه مراد الالفهام اما الدعاء
 بالمعصية والتوبة اما دعاء کردن بمغفرت و توبه بلفظ اللهم اغفر لی و تب علی فانه و التوب
 غافل پس تحقیق داعی اگر چه باشد غافل از استحضار طلب مغفرت و حصول توبه
 فقد تصادف و تما فی قبل پس ظاهر می باید و موافقت میکند و فنی را اگر از ادب
 اجابت پس قبول کرده میشود و درین حکام دعای او اگر چه بجهت قلب نباشد فمن اکثر
 طرق الباب لوثق ان یلج من کسی که بسیار گوید در اقریب است که در اید درو
 و همچنین کسی که بسیار کند امید است که قبول کرده شود هر چند که بنور دل نباشد و یونج
 و لک اکثره صلی الله علیه وسلم فی المجلس الواحد صد مائة مرة و واضح میکند ان
 که گفتن اللهم اغفر لی و تب علی بهتر است بسیار گفتن اخفرت صلی الله علیه وسلم در
 یک مجلس اللهم اغفر لی و تب علی یکصد مرتبه به فعل اخفرت برای تعلیم امت است
 و قطعه حسن قال استغفر الله و التوب الیه بالمعصية و التوب ان قد مر من الرحمة مرة او
 ثلاث مرة و بختم و قطع حکم کردن اخفرت مغفرت کنان مر کسی که بگوید استغفر الله
 و التوب الیه اگر چه کریمه باشد از چنگ که فزان که الیه الکبار است بکرمه یارب مرتبه بار
 اختلاف روایه چنانکه گذشت فها قد کشف لك العطاء فاختر لنفسک یا جالبوس الگاه
 باش محقق بر داشته برای تو پرده و ازین محقق و صبح صفت حال منکشف گشت
 پس اختیار کن برای خود چیزی که خوش کند ترا و در شکفت آوردنی کتاب الزهد
 عن عثمان و در کتابی که نام ان زهد است مرویست از عثمان بن ماعور که علی اختلاف
 الروایه سیمر زمان خود با حکیم بوده و گفت مر سپر خود را عود و لسانک بالهم بالهم اغفر
 فان الله ساعات لا یرد فیهن سیلا عادت کن زبان خود را با نیکلمه پس حق خدا را

ساعت است که رو نمیکند و در آن ساعت سوال کنند و این شاید مصداق شود بان
 ساعت و مقبول کرد و فصل فی بیان فضائل قرآن مجید که بزرگ و ریف روز جمعه
 قدر است بطریق اجمال و بیان فضیلت بعضی سورهها مخصوصه از قرآن
 و بعضی از آنها و بطریق تفصیل و قرآن عبارتست از کلامی که منقول است بسوی ما از جانب
 الهی غرضه زبان سبزه وی صلی الله علیه وسلم بطریق تواتر و مکتوب است بسیار و در
 مصاحف و در لفظ قرآن اختلاف است بعضی گویند عالمی است غیر مشتق مخصوص بکلام حق
 رب العزت جل شانہ همچو توریة و انجیل و این سخن از امام شافعی منقولست و نزد بعضی
 مشتق است از قرات ما از قرآن که بمعنی فهم و جمع است بقال قراة و قراة ما قراة
 تلاوه کذا فی القاموس و اصل قراة جمع لقال قرأ الشیء جمیع و ضمه و در قرآن قصص و احوال
 و نواهی و وعده و وعید و آیات و سوره جمع شده و باید که مضمونش و این مصدر است مانده
 غفران و بعضی قرآن را از قرآن میگویند بجهت اقرآن و اتصال بعضی مقادیر بعضی دیگر برین
 تقدیر الف و نون اصلی خواهد بود و بر تقدیر زاید و صاحب صحاح و قاموس قراة آورده
 در قرآن و هو الظاهر کذا فی شرح مشکوٰۃ اقرا و الله ان یخواند قرآن را فانه باقی یوم
 ایقمة شفیعا لا صحابه پس محقق قرآن می آید در روز قیامت در حالی که شفاعت کنند
 مر اصحاب خود را که تلاوت کنندگان و ملازمان اویند روایه کرده ابن مسعود
 از ابولعنه با بیهی بقول الله سبحانه و تعالی منکوبه فذامی بدرک من شعل القرآن عن ذل
 و مسابقی که که باز دارد او را خواندن قرآن که از ذکرش که غیر قرآن باشد و سوال
 کردن من یعنی اگر کسی بقرآن مشغول باشد بوجهی که بزرگای دیگر و سوال و دعا بر در
 اعطیه افضل ما اعطى السالین میدهم او را بهتر و زیاده ترا بدهم هم کسانی را که طلب میکنند
 از من جواز خود را یعنی کن نمک قاری که چون وی بتلاوت مشغول باشد و حاجت خود را
 از خدا نخواهد نمیدهد او را بلکه میدهد او را کل عطا و افضل مطالب او من کان قد کان الله

پس مراد حرف می باشد و بر این تقدیر اگر مراد بایم فایده شود و قیل است عدد حشرات می
خواهد بود که اینهاست حرف اند و اگر فایده شود و شبهه او باشد عدد حشرات بود میرسد زیرا
عدد حروف او در حکم نه حرف است و این توجیه من حسب المعنی معنی است و در غیر
و افاده فضل کلام خدا عز اسمه و الله اعلم بما در رسوله **ت** روایت کرده این را نزدی از ابن
لاحه الا فی اثین مست جای رشک بودن مگر در حق دو کس یعنی ارسد و اودی درین
دو کس بودی مظهر کوبید حدای غبطه است زیرا که قنای زوال لغت بخاست در شرح
نیت و غبطه که از روی برون است که اگر غیر او داده اند مرا باشد و است انبی در بعض
منح منجم و اصل حلالی در حاشیه اسمن بنا و فوقانه نوشته است و عسقلانی گفته که این نظم
روایات بخاری است پس تا بیفتد باعث حاصلین خواهد بود بر روایت اول کلام محمول
بر ظاهر است و بر ثانی در رصل مضاف محذوف است که خصله باشد رصل مرفوع است بقدر
یا مجرور است بنابر بدلیه اتاه الله القرآن یکی مردیست که داده است او را خدا تعالی و از
یعنی حفظ او را قبولی قوم به اناء اللیل و اناء النهار پس از بر منزه لقرآن و منخواند از
در ساعات شب و ساعات روز اناء به اول و آخر بروزن افعال جمع اناء مفتوح همزه و
مقصود مخفون است مثل عصا و بکسر همزه مثل متانیز واحد است وانی بکسر همزه و سکون
نون نیز کذا فی المشارق و طبعی گفته واحد اناء بفتح همزه وانی بکسر همزه وانی و انوا بکسر
همزه و سکون نون مانند قدر چهار لغه است و رصل اتاه الله مالا و دیگر مودی اس که داد
او را خدا تعالی مالی فیهوینفقه اناء اللیل و اناء النهار پس از و انفاق میکند افعال را در
شب و ساعات روز در حدیث و مکرانه که هر حرف میکند او را در حق و در ضیاء خدای
احتمال از در حرف مال بطریق اسراف و در نامر ضیاء که رشک در بنی و رسد خواهد
بود البته صاحب مفاتیح گوید حاصل است که مسلمانرا سزاوار نیست که صاحب نعمتی
دید از روی نعمه او کند و نخواهد که مثل او شود در نعمت مگر آنکه این نعمت مقرب الی الله باشد

مانده و آن و بدل اموال و غیره از امور غیر انتهی و از بیگانه فی هر شه که مخفی این و مورد
بطریق خود اشاره بنعمه علمی و مالی است پس مجاهد و ششید امثال اینها که احادیث دلالت
بر فضل اینها دارند از حدیث خارج نخواهند بود **م** روایت کرده این را شخین از ابن عمر
شیخ مصنف در تفسیر المصاحف گفته نزدی و نسی و این ماعه نر روایت کرده اند تعالی حسب
القرآن از او و ارتق گفته میشود و در بهشت مرصاحب قرآن را یعنی حافظ و ملزم او را و عمل
در دنیا بخوان و صیو و کن بر در حجاب بهشت بماند از آنکه میخوانی از آیات و رتل که گنت
ترتیل در دنیا و به ترتیل و تجوید بخوان قرآن اینها که ترتیل میکردی در دنیا یعنی هم بران و نسی
که در دنیا میخواندی از سر و وسط و بخوان و کلف مکن و فایده است که در دنیا به ترتیل و تجوید
و استه میخواند و در اینجا نه تمرین وضع خواهد خواند و باقی مراتب بهشت خواهد برآمد ترتیل
او اگر در آن سخن بی کلف یعنی خواندن فی که حروف از محارج او آید و رتل یعنی سخن
و از علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه نقل کرده اند که وی گفته ترتیل قرآن حفظ و قوت است
و از روی حروف فان منزله است عند اخرا ایة لقرآن پس تحقیق حاجی مانند بود و در بهشت
زود اخراستی است که میخوانی از احتیاجی گفته در اثر آمده است که در حجاب بهشت بعد و
آنها قرآن است اگر کسی تمام قرآن به ترتیل بخواند باقی در حجاب بهشت کف است بحال او بر
و اگر تمام قرآن به ترتیل بخواند و پاره از وی بخواند بهمان مقدار صعود خواهد کرد مصنف میگوید
در بهشت و لیست که حفاظ قرآن که به ترتیل میخوانند مرایش را اعلی منزلت است و بهشت
استی و شیخ ابن حجر در شرح مشکواة و طبعی زیاده برین گفته کرده اند پس حاصل آن آنکه ترتیل
و تجوید و تدبر معانی قرآن مجید رتبه عظیم دارد که این مراتب علیه در جبهه علیه روی مرتب میشود
و الله الموفق **م** روایت کرده اند این را ابو داود و ترمذی از عبد الله بن عمر الدی نقی
القرآن و هو ما یر به مع السفرة الکرام البررة کسی که میخواند قرآن و حاصل آنکه وی زیرک
و استاد است و قرآن بخند و تجوید باطلا که و انبیاست که بزرگانند و بیکو کار یعنی مایه قرآن

تبدل است

فیض

۱۹۰۰ هجری قمری ۱۲۸۰ هجری شمسی
 فصلت اینها در احادیث صحیح و در روایات نزدیک کند پس گفت **ان شاء الله** و این عنوان
 از مصنف مجید ذکر احادیث و آورده در فضیلت این سوره اعظم السوره من القرآن می
 البسع اشانی و القرآن العظیم بذکر کمترین سورهها قرآنی در کیفیت تسمیة که در آیه
 بسم الله و البسع اشانی و قرآن عظیم نام کرده و آن سوره فاحیه است تسمیه این سوره
 بسم الله است که بخت ایه است و مبتنی که در تفسیر است بجهت تکرار اوست و همان
 تا تکرار نزول اوست که مکرر در مکه معظمه نازل شده بکلام فرضیت نازل و بار دیگر
 در مدینه مسوره وقت تحول قبل و در تکرار نزول تعظیم و اهتمام بشان اوست بجهت
 گویند مشانی از ثبات یعنی شاکر کرده شده است بچون بفضاحت و اعجاز با شاکر کنند
 است بر خدا بجزیر که وی سبحانه آمل است و تسمیه او بقرآن عظیم مبالغه واقع شده که
 قرآن عظیم همین است و جزو اعظم اوست تا آنکه میگویند که معانی و اسرار قرآن
 اجمالا در وی مندرج است زیرا که وی مشتمل است بر جمیع اسم ذات
 و عمده صفات که رحمانیت و رحیمیت و تقدیر اوست بلکه علی الاطلاق و ذکر او
 و عبادت بندگان و استعانة ایشان است و ذکر سوال بندگان از صاحب مدد
 و بیان مراد مسقیم و نعم ارباب تنعم و اصحاب جحیم نرواق شده پس این سوره
 اصل مبانی و مطلع کتب معانی باشد و تلاوت کلماتش سبب کشش کارها و مطلع
 حروفش مضامیر خالق اسما بود و هیچ حروفی باین صفات غیر او منصف نیست و بهم
 او را ام القرآن نامند و با وجود آن سالک عقل در سباحت پیدای فضایل این سوره
 سرشته وادی دهشت و غواص فکرها در دریای منابت او غرق شده کرد
 خیرت عقل میجو اهد بشیر صواب که باب معنی ام الكتاب باز گوید شمه
 ما اهل هوش عشق میگوید که ای غافل خموش سوی این خوابش ناکش پیود
 نیل کی توان میو دوریار اکیل **روایت کرده این را بخاری و ابوداؤد**
انفع بالانطلاوت سوره الفاتحه و الله اعلم

و ناسی و ابن ماجه ازانی سعید بن علی که نام او رافع بن اطمین است اعطیت فاتحه الكتاب
 من تحت الشجر رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که داده شد من سورته فاتحه را
 از زیر عرش که در آنجا معلق بود و گفته از بزرگی و فضیلت اوست **مس** روایت کرده
 حاکم از یحیی بن یسار بن جابر بن قاعد بن ابی در انامی که جبریل علیه السلام شنید بود
 نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یسمع یقیض من فوکه ما کاه شنید او از بی را از بالا
 خود مانند او از در حوض گشاده شود و رفع راسه پس بر داشت بر خود را بوی اسنان
 بوی تعیش صاحب آواز فقال گفته اند که ضمیر در سمع و رفع و قال درست راجع
 بحبر بن علی السلام است و بعضی گویند که اولی است که در او پس ضمیر پیغمبر است
 صلی الله علیه و سلم در قال ضمیر جبریل علیه السلام زیرا جبریل عالم است بمعلومات
 هذا ملک نزل الی الارض لم یزل مطا الا الیوم گفت جبریل صاحب این آواز فرشته
 است و فرود آمده بوی زمین و فرود نیامده بود پیش ازین هرگز مگر او فرستاده
 بن سلام ان فرستاده بر حضرت و گفت ابشر بنورن او تهیات و فرود بر بایش
 ای محمد بحصول دو نوری که داده شده تو این را الم یوتیها بنی قبلک و داده نشد
 آن هر دو نور هیچ پیغمبری پیش از تو و عطای اینها مخصوص نبوت فاتحه الكتاب و
 حواتم سورة البقرة در اکثر نسخ حاضر و اصول مسنده این کتاب و مشکوة المصابیح
 لفظ حواتم است و مرگنه نه گفته که همچنین است در نسخهاست که منظر مصنف گذشته
 و ضمن واقع است در اصل مسلم و ناسی و حاکم اسبی و در نسخ سید امیل الدین حاکم
 حواتم لفظ اخر است و الله اعلم بالجد معنی است یکی از آن دو نور سورة فاتحه است
 و دیگر ایاتی که در اخر سورة بقره واقع اند این حجر گفته ایه اول حواتم بقره آن رسول
 است من مجموع دواته باشد و از کعب اجبار و ولایت که حواتم از ایه الله ما فی السموات
 و ما فی الارض من حواتم بقره سه ایه بود و مصنف سخن گفت که مراد از حواتم بقره سه ایه

افراد است

اخر است از بعد ما فی السموات الی اخره ابی و حواتم جمع خاتم است بفتح فاء فاته و کسر او معنی
 اخر القوم و این جمع مطر است و بعضی گویند حواتم جمع خاتم است که گفته است در خاتم
 و سیمیه ایا نوری یا بجه است که هر واحد از آنها نوری شده و در قیامه شش صاحب خود
 مرد و او را از اوقات راه محفوظ میدارد یا بجه آنکه چون هر واحد خواص بحر معانی خود را
 ارشاد میکند بوی صراط مستقیم و او را نور نام کردند و الله اعلم من نقار بحرف منها الا
 اعطیت بصفت مجهول مخاطب است معنی هرگز نخواهی توانی محمد کلمه ارفا فاته الكتاب و حواتم
 سورة البقرة مگر آنکه مثل اینها الصراط المستقیم و رسالا لواءه تا در رسالا تحملنا و امثال اینها
 هر دعای که در فاتحه و اخر سورة بقره است مستجاب شود و برین تقدیر مراد بحر فی کلمات که
 درین آیات واقع اند و احتمال دارد که حمل بر ظاهر کرده که مراد بحرف حوفی یعنی دارند که اخرا
 این کلمات اند پس معنی این باشد که داده شود ثواب ان حرف را چنانکه آمده است
 که بجه حرف قرار از اجزای دواته است و پوشیده نیست که در جداول النب و اطهر است
 چه تقدیر ثانی این آیات مساوی سایر آیات قرانی می باشد و مقام تفضل است یا نه
 مگر ثواب آیات را مقید بحکم و وجوب دارند فافهم **مس** روایت کرده ابن ناسی از ابن عباس
مس عنوان است از مصنف رحمه الله بجه ذکر احادیث فضائل سورة بقره خاصه ان
 یقر من البیت الذی بقره البقرة مجهول مکرر و در بعضی نسخه مجهول مونث فیه البقرة یعنی
 ابلیس و شکر او میگرد از خانه که خوانده شود و وی سورة بقره جاری است که قرار را
 بر معنی تحقیقی او حمل کنند و تواند که مراد از عدم انوار یا س از اضلال صاحب این خانه
 دارند و تحفیف سورة بقره باین فضیلت بجه طول او و کثرت اسماء خدا ای تعالی و احکام و
 در و است حتی که گفته اند که درین سورة مکرر اراست و بپذیرد و بپذیرد و بپذیرد
 علم و پانصد حکم و سیمصد شخصیت رحمه الله اعلم و از آنجاست معلوم شد که لفظ بقره
 و خبر علم نیست و در گفتن تنها بقره متلاصح کراهه نه و مثل این اطلاق بر عامه سورة قرا

و بجه است

این کلمات
 در این آیات
 در این آیات
 در این آیات

مقام

ایه الکدرسی که الله لا اله الا هو احمی العیون ما هو العلی العظیم است و این را ایه الکرسی
از ان گویند که در وی ذکر لفظ کرسی است بی اعظم ایه فی کتاب الله ایه الکرسی بزرگترین
آیتی است در کتاب خدا اعز اسماء با صبار کینه در اجر و ثواب در مفاصح کف عظیمه او
بجه است که درین آیه بیان توحید خدا تعالی و بودن اوست حی و قیوم که از اسماء اعظم اند
و ذکر است که او را خواب و مقدر او در سماء و اسماءها و زمین مراد است و بیان
قبر و عظمت وی تعالی است یحیی که قدرت ندارد بر شفاعت او هیچ کس مگر با او و حج
چرا از ازل تا ابد از علم او پوشیده نیست و علم غیب مخصوص باوست تعالی شانه و کرسی و
عظم است بختی که زمین و آسمان در جنب وی مانند حلقه است در میان وی و وی تعالی
اسماها و زمین است بدون عود من لقب و شقوت و بیان علو و عظمت اوست تعالی از
هر چیزی که جز اوست و این اسماء عظیمه صفات قدسیه مجموع در هیچ اسمی سوا این آیه بزرگ
انتهی و نیز گفته اند که اسم وی تعالی درین آیه ظاهر او مظهر او و زده مرتبه مذکور است
و در غرض این آیه اتمم را یافته نشود و الله اعلم در روایت کرده ایم را ابو داود و مسلم از
از ابی بن کعب و بروایتی بی سیده امی القرآن وی فاضلترین و در کورترین اسماء
فرانی است و در شرح صحیح بخاری گفته سید در اصل مرجع است که در بعض خود فاضل باشد
از غیر انتهی و وجه سیادت همانست که در اعظمیه گفته شد **حج** در روایت کرده این
ترندی از ابهره و این حسان و حاکم از سهل ابن سعد لا تضعها لعم بن مکه بصیغه
نفی است بر معنی اخبار علی مال و لاوله فیکرمک شیطان در آنکه نفع مصحح نفع را مخففه
و بار موعده است بان مقدر که در جواب نفی بعد محقق سببیه می باشد یعنی تنی ایه
الکرسی را بر هیچ ولی بدی کردن مانوشه او یخن من زدک شود متولنی مال
بود و اوله نوشه طانی و لغز خود نماید پس فارای لعنت است بارای جمیع
روایت کرده این را این حسان از سهل بن الایقان آمن الرسول اخ الفقه بر نفع است
تیار بدلیه یعنی فضیله دواته آمن الرسول که آخر سوره بقره است ایست لا تقران

ما یزید و یج

بصیغه مجهول خدا در ثلث لیال فیکرمک شیطان خوانده میشوند این دواته در هیچ سرای
سه شب من زدک شود از شیطان ارشاط من من و انش **حج** در روایت کرده
این را ترندی و نفی و این حسان و حاکم از نعمان بن بشیر ان الله تم البقره با مبین
اعطای بنما من کفره الذی تحت عرشه محض خدا تعالی تمام کرده است سوره بقره ابد و ایتی
که داده است مراد این دواته از خزانه رحمة خود که زرعش اوست فتعلمو من من یامون
ان دواته را و علمو من من لا علم لکمه ان زمان خود و اولاد خود یعنی جمیع اهل بیت
خود را فاهنا صلواته زیرا که ان دواته استغفار از خدا که در صلوات ملائکه آمده و قرآن و خردی
از قرآن اند و در اکثر شرح معتبره قربان است بضم قاف و کثر آن معنی سبب قرب اند بکثرت
و دعا و دعا اند شال مطالب دنیا و آخرت چه قول می آید آمن الرسول اشاره است بایمان و
تقدیق و سمن و اطفان با سلام و احکام و الیک المصیر برای عمل در آخرت و لا یخلف الله فی
الی آخره منافع و منزه و اخویه **حج** روایت کرده این را حاکم از ابی در و دارمی از جریر بن نعیم
روایت کرده است بیان فضیلت سوره النعام است لما نزلت سحر رسول الله هرگاه
نازل شد سوره النعام تسبیح خواند سبزه خدا صلی الله علیه و سلم از حقه تعجب و شکفت چنانکه حکام
سرور متعارف است ثم قال بعد از ان فرمود و لقد تبشع هذه السورة من الملائكة ما سجدوا لها
جراسته متابعت کردند و همراه اند از ان سوره را فرستگان مقداری که بستند کن را
آسمان را و باز داشتند اطراف او را از رویه در تاج گفته تبشع از کس مسافر و متارزه فرشته
و افق بفتیت و سکون فاهر دواته است معنی کرانه و انجذمت دلالت دارد که این تسبیح
بتمامه یک فقره نزول یافته است کذا قال المصنف **حج** روایت کرده این را حاکم از جابر
بیان فضیلت سوره کهف است من قرأنا یوم الجمعة اصابه من النور ما بین المحمدين
کسی که بخواند سوره کهف را در روز جمعه روشن میکند خدا تعالی برای او از نور این سوره
ما نور احر دی مدنی که میان دو جمعه است بار روشن میکند و برای او دل وی از نور در

و انما یوم

که میان دو جهنم است الضاد روشن شدن و روشن کردن کذا فی الصراح روایت کرده
 این را حاکم از ابی سعید خدری و بروایتی من قرائاً لیلۃ الجمعة الضاد من النور فیما بینة و بین
 البیت العقیق کسی که بخواند سوره کهف را در شب جمعه روشن میکند خدا تعالی برای او
 از نور مقدار مسافتی که میان قاری و میان خانه کعبه باشد روز قیامت ضایقه در روی او بگذرد
 مفضل بوم الیقمة تبصر آتیه یعنی مقداری آسمان و زمین مراد ازین هدایت کامل است
 که بهر گشت نوران در بهشت خواهد رفت و کعبه را بیت عتق از آن گویند که از اوست
 از ملک مردمان با از تسلط جباران یا از اوست از غرق شدن بوقت طوفان و در
 مشرق گفته عتیق کاهی یعنی قدم نیمی آید و این اول خانه ایت که بر روی زمین بگذرد
 غیر یافت و گردید آن اول ببت وضع للناس للذی بیکه بدان مطلق است اولی روایت کرده
 این را دارمی از قول ابی سعید خدری رضی الله عنه در روایتی من قرائاً کی از لکث کانت
 له نور من مقامه الی کذا کسی که بخواند سوره کهف را چنانچه نازل شده یعنی بتیل و
 تجوید و وجه صحیح باشد مراد از نوری از مقام او در آن این سوره را خواند یا از مقام او
 که در بهشت خواهد بود تا بلکه مغفله و من قرائاً بعشره آیات من آخرها کسی که بخواند ده آیه را از آخر
 سوره کهف از قول وی تعالی و عوضاً جهنم یومنه للکافرن ما آخر سوره فخرج الدجال پس
 بر آید و جال معبود و لم یسلط علیه مسلط کرده نشود آن دجال بروی و این خاصیت از غوا مض
 اسرار این آیات است که غیر از جناب نبوت هیچکس دریافت آن راه ندارد و بیان دجال در
 مآول کتاب گذشت س روایت کرده این را انس بن مالک از ابی سعید خدری که کور برد
 من قرائاً سوره کهف کانت له نور ابوم الیقمة من مقامه الی کذا و من قرائاً بعشره
 آیات من آخرها ثم خرج الدجال ثم لیفره س روایت کرده این را طبرانی در اوسط ایضاً
 از ابی سعید و بروایتی من حفظ عشره آیات من اولها عصم من الدجال و در بعضی نسخ من
 فتنه الدجال یعنی کسی که بخواند ده آیه از اول سوره کهف تا قول وی تعالی من

انوار شد انوار شد شود انوار شد از فتنه و جال معبود و جال که با داشته شده اند اصحاب
 کهف از شد و قیاموس م د س روایت کرده این را مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی
 از ابی الدرداء و بروایتی من حفظ عشره آیات م یعنی صدر حدیث را مسلم و
 ابوداود و در بعضی روایت با بن الفاظ روایت کرده اند و در بعضی روایت دیگر
 اینچنین است من ثمر العشر الاواخر من الکهف عصم من فتنه الدجال س
 ایراد کرده این روایت را مسلم و ابوداود و نسائی القضا از ابی سعید و بروایتی
 من قرائاً لکث آیات من اول الکهف عصم من فتنه الدجال در روایتی سابق
 ده حدیث بود و درین روایت سه آیه است شاید که اول این خاصه برده آیه مر
 ساختن باشند بعد از آن توسیع وصل نموده بر سه آیه ساختن یا در حفظ و قرائ
 فرقی بیند و الله اعلم س روایت کرده این را ترمذی القضا از ابی سعید من اول
 الدجال فلیفره علیه فواجها کسی که دریابد دجال را پس باید که بخواند روی
 او ای سوره کهف راسته آیه یا ده آیه مابراختلاف روایات احادیث تا آخر حدیث
 که در قصه دجال مشهور است س د س روایت کرده این را مسلم و اصحاب کتب از ابو از
 نواس بن سمان و در روایتی آمده فاجها جوار کم من فتنه زبراکه محقق خواندن این
 آیات حفظ و امان است و در شمار ارفتنه و جال و در بعضی نسخ جوار که آمده و جوار
 بکسر هم است و نسخ نه آمده د س روایت کرده این را ابی سعید و ابی سعید
 از نواس و اعطیت طه و الطول سین داده شده ام سوره طه را و سورتها را
 که مصدر اند به طس و طس و ان سوره شعرا و غل و قصص است و انکوا هم و سورتها
 که مصدر اند بکم و ان هفت سوره اند مشهور و درین دلیل است برای استعمل این
 و حال که در قاموس گفته ذوات هم سورتها که مصدر اند بآن و گفته میشود حوامیم
 انتهی من الراجح موسی از لوجهای که خدا تعالی بموسی علیه السلام داده بود و

تور است و بر لوجهای زبرجد نزول یافته **روایت کرده** این را حاکم از مفصل بن بسیار
قلب القرآن لین دل قرآن و خلاصه او سوره یسن است گفته اند دل هر چیز زنده و خلاصه
اوست و این سوره شریفه با وجود قصر نظم و صغر حجم مشتمل است بر زنده مقاصد قرآن
بر وجه آنم و اکل که احوال بعثت و قیامت است امام عزالی رحمه الله علیه گفته که چون صحیح ایمان
با عترت حشر و نشر است و این قصه درین سوره باطلع و جوه در کورسین بهمن جنبه
قلب قرآن باشد و فخر رازی استخوان ابو موسی نمود است که نقل چلبی فی حاشیه البیاض
لا یقرا ما راجل یرید الله والدار الاخره الا عفره معنوا که او را هیچ مردی که میخواهد خدا را بداند
معنی محض برای طلب رضای حق سبحانه و وصول بجنبه اعلا بخواند مگر آنکه آفریده میشود و مرا و را
کنایه و قزو تا علی متوکل بخواند این سوره را بر مردی خود یعنی بر این کسی که مشرف بر توبه
تأبشوند و معافی آن بر دلهای ایشان بگذرد پس در حکم قرات کثرت بسبب مغفرت ذنوب
کرد و چنانکه قائلو احتمال دارد که خواندن این سوره را بر کسی که مشرف بر توبت است حائز
باشد در غفران ذنوب وی چنانکه در در النظم آورده که رسیده است و را کسی که بخواند
یسن را نزد کسی که قریب موت باشد مبنی بر خدا تعالی بعد و هر حرفی که در آنست فرشتگان را
که صف بسته پیش محضر می استند و طلب مغفرت میکنند برای وی و مسألت میکنند بخواند و او را
و حاضر میشوند و دفن او را و هر مسلمانی سوره یسن را و حال او در سکر است موت باشد قصص میکند
روح او را تا آنکه به بند خشنودی خدا تعالی از روی **س د ق ح** روایت کرده این را
نسای و ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان ایضا از معقل بن یسار **الصحیح** بیان فضیله آنرا نقل
نک است بی احب الاما طاعت علیه الشمس فرمود پسر خدا صلی الله علیه و سلم سوره یسن
محبوب تر است نزد من از هر چه بر آمده است بروی افق یعنی از دنیا و مافیها که در
بشاره است بفتح و مغفرت جمیع گناهای **س د ق ح** روایت کرده این را بخاری و نسای و ترمذی
از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه تبارک الملك ظاهر است که این عنوان است از مصنف و

که بخواند

۲۵۴

جز حدیث نیست چه این لفظ در این حدیث اخرا ن واقع شده نه بر صدر وی پس در اینجا
تبادل خواهد بود و احتمال دارد که خبر حدیث بود و نقل بالمعنی باشد ثلثون ایه تنفست برناه
فاعل از شفاعة ماداء معقول از شفیع الرجل صی غفر له سبی ایه است در قرآن ثلثات
کرد و در فیرا تا آنکه آمدنیده شده فرا و را و آن سوره ملک است طبعی گفته که محل بر معنی
ما فی کتبه چنانکه ظاهر است پس اخبار را غیب خواهد بود و اگر معنی ثیف کرد اندک بر نص
بر مواظبت او و رجل محمول بر عموم خواهد بود **س د ق ح** روایت کرده اند را و اصحاب کتب
ار بود و حاکم از ابهره در روایتی دیگر تنفست لصابها صی لغفر له طلب ارزش میکند
سوره مر صاحب خود را که ملازمت کند است بر تلاوت تا آنکه از زنده میشود و او را گفته اند
س د ق ح روایت کرده این را ابن حبان الضا بهر ه و دوست بفتح و او که در آل انبیا فی قلب
کل مومن دوست دشمتم و از زود کردم که این سوره در ذری هر مسلمان باشد معنی او را
ما دو است باشد و ملازم تلاوت او بود **س د ق ح** روایت کرده این را حاکم از ابن عباس بوقی
بصغه مذکر است در جمیع نسخ الرجل فیه آورده میشود و در ادر قبرش فتوی لیست
رجلا پس او رده میشود و فرشتگان را از جانب دو بای او یعنی فرشتگان عذاب بعد دفن
برای سوال می آیند و اول از صاحب پامن اتداء سوال میکند فتقول بصغه ناثلس
پای اولیس لکم سبیل کان یقرابی سوره ملک منت مر شمار ای فرشتگان پنج تن
من میخواهد صاحب من بسبب من و قوت قیام من در نماز سوره ملک را که با من جنبه دهنده است
از عذاب خدا تعالی و در نسخ جلا بجای لفظ فی لفظ فی بکسر فاء تشدید یا یعنی میخواهد در حق
من یا در مقام من سوره ملک را و در قضا گفته معنی است که میگوید سوره ملک مر
فرشتگان را منت مر شمار را را می در اینجا بود و اینم که میخواهد سوره ملک بیان او
آیاتی من صدره من بطنه بدل اشتغال است با عاده حرف جار و در بعضی نسخ اوقال بن
بطنه پس شک را وی باشد پسر آورده میشود فرشتگان را از جانب سینه او یا از جانب شکم

ابن حبان

و ابی

احتمال ثانی وقتی مستقیم گردد که روایت کلامت باشد و بقول بعضی ناسبت بود و الا کلام
 بودم بونی من راسته پندار و درده میشود از جانب سر او کل بقول ذلک هر واحد از اعضای او
 یا هر مریه سوره ملک میگوید همین کلام را اول گفته بود و فبی منغ من عذاب القبر پس این
 سوره باز میآید و فرستگان عذاب را و سبب منع ایشان میکرد از عذاب قبر و فبی
 التوریه داین سوره در توره مذکور است باین فضیله من فرامانی لبنة لک و الا طیب
 کسی که بخواند سوره ملک را در شبی پس بحسب اکثر کرده در قرآن و خوشکاری با آورد
مس روایت کرده این را حکم از قول ابن مسعود اذ از لرت ربع القرآن اس سوره چهارم
 حصه قرآن است در ثواب و فضله بطریق ایق ناقص بکمال و دی سجایه بفضل خود اضعاف ثواب
 از ابرته اصل ثواب قرات ربع قرآن میرساند و گفته که این سوره مشتمل است بر حساب و آن
 بنسبت میوه و موت و بعثت محاسب که قرآن بر اینها مشتمل است ربع است و لهذا نقل عن
 و بعضی گویند که قرآن مشتمل است بر تفریق و توحید و نبوت و بیان معاش و احوال معاد و آن
 محتوی اخیر است ربع باشد **مس** روایت کرده این را از تندی از انس و روایتی نقل
 نصف القرآن سوره مذکور برابر است نصف قرآن از ثواب فزاده او برابر ثواب قرآن نصف
 قرآن است و در توجیه آن گفته اند که قرآن بیان میکند مبادی و معاد را و در سوره بیان
 معاد است فقط و آن بنسبت احوال و معاد نصف است قاله الطیسی پس این سوره من وجه
 ربع قرآن باشد و من وجه نصف آن کذا فی حاشیه **مس** روایت کرده این را از تندی
 و حکم از ابن عباس و پوشیده نماید که آن توجیهات و امثال آن خالی از صورت احتمال
 مردم بر قدر دانش و علم خود چیزی میگویند اما انصاف است که آنچه مانند منشیهات است
 و حصص کاهرا چشم اغیار مستور و موقوف و منصوص بعام شارع است و ما او یتیم من العلم الا
 قلیل یا رسول الله اقرونی بفتح هجره که سوره جامعه مدنی در حضرت رسول صلی الله علیه
 و سلم عرض نمود ای پیغمبر خدا بیا موزمار سوره که فراهم آورده است جمیع مطالب دنیا و آخرت

منصوص

ص

و ثواب و عقاب را فراه او از لرت الارض حتی فرغ منها پس اموصت امر در این سوره تا آنکه
 فارغ شد از آن و ناخری رسید و جامعیتی که از دستخواه است در آیه اخیره است فمن یعمل مثقال
 ذرة الی اخره فقال پس گفت از خود و الذی بشتک بالحق لا یزید علیها لایا سو کند با نیکوای که رسیده
 را بر استی زیاده میکند برین هیچ چیز اعمد و بسنده است و الا که تعلق یافتیم ثم اذ بر اصل
 بر سر پش داد و رفت از خود فقال رسول الله پس گفت منم خدا صلی الله علیه و سلم افعی الی الرجل
 یحکم من رستگاری و پیروزی یافت آن شخص مکرر نمود این را بجه نوز و تا یکد روحی بفرماید
 و مع و او قنر اصل است یعنی پیاده یا بصغر اصل و آن شافه است بر غیره قنر و قنر اصل
 است کذا قال ابوهریری و لصفه ایا برای تعظیم یا تعطف **مس** روایت کرده این ابو داود
 و سی و حکم و آن جهان از عبد الله بن عمر بن العاص الکافرون ربع القرآن اس سوره چهارم
 حصه قرآن است در ثواب و فضله **مس** روایت کرده این را از تندی از انس و روایتی نقل
 ربع القرآن و حاصل بر دو روایت محمد است و در توجیه آن گفته اند که قرآن مشتمل است بر
 توحید و نبوت و احکام و قصص و این سوره محمولست بر قسم اول زیرا که بر آیه شرک است
 توحید است و صاحب معارج و غیره گفته اند که بودن این سوره برابر ربع قرآن بجه آن باشد
 که این سوره منسوخ احکام ثابت التلاوة است و آن تقسیمت از اقسام اربعه قرآن ربع
 سدرتی در قرآن سوای آن تمامه منسوخ احکام ثابت التلاوة نیست و بیان آنست که قرآن
 چهار قسم است منسوخ احکام ثابت التلاوة چیست ای سوره است دوم منسوخ احکام و التلاوة
 ضایع از آن مسود و روایت که کعب بود سوره اضراب بقدر سوره ناس پس شنبی بخواند فتم
 چون صح کردم یافتیم مصاحف خود را که بسیاری از آیات سوره اضراب رفته و در خاطراتی
 مانده حکمات جسته ضایع یک کلمه از آن یادند هشتم پس این قصه کتاب حضرت رسالت
 عرض داشتیم فرمود و امشب این آیات باسمان برداشته شد پس این و امثال این منسوخ
 احکام و تلاوة است سیوم ثابت احکام منسوخ التلاوة ضایع ایه رجم الشیخ و البخی فی ذر ساق

البقرة نكاحا من الله والله عز وجل حكيم نس ان منسوح التلاوة شد وليكن حكم ان باقتضاهم
 ثبات الحكم والتلاوة ضابطا يقران است كذا تقر في كتب الاصول ومفصّل بعد ذكر
 توجیه اول گفته و احتمال دارد که وجهش آن بود که درین سوره ذکر عباده است و عبادا
 نسبت با حکام ربع است استثنای و ان توجیه غالی ارجحای نیست **مات** روایت کرده این
 ترمذی و حاکم از ابن عباس نعم السورمان بهما تقران فی الركعتین قل البقره خوش اندو
 که اینها خوانده میشوند در دو رکعت سنته که مثل از نماز فجر خوانند آن در سوره که ام است
 الکافرون و الاخلاص **ح** روایت کرده این را ابن حبان از عاتیه صدیقه اذاجاد نعم الله
 ربع القرآن اینگونه ربع قرآن است یعنی ثواب قراة آن مثل ثواب خواندن چهارم
 حصه قرآنست زیرا که قرآن مشتمل است بر اخبار آیه و مافیه و امد و هنی و اینگونه محتوی
 آیه است در فتح و نفرت و ان ربع است که اقال الله **ح** روایت کرده این را ترمذی
 از انس قل هو الله احد ثلث القرآن زیرا که قرآن فصول است و احکام و توجیه و اینگونه
 مشتمل است بر توحید **ح** روایت کرده این را بخاری از ابی سعید خدری و **م** مسلم و ترمذی
 و ابن ماجه از اسیر بره و برواتی تعدل ثلث القرآن **ح** ایراد کرده این روایت را
 بخاری و ابوداود و ترمذی و حاکم القضا از ابی سعید و قال عن رجل كان يقرأ بها لصحابه
 فی الصلوة و فرمود بنعمه خدا صلی الله علیه و سلم هنگامی که نقل کرده شد در حضرت
 از مردی که بود از آنکه اینگونه را چون امامت میکرد و میباران خود را در نماز که نشان
 مکنز در مقوله الحفرت اینست اجبروه ان الله محبه خبر دهید انما در آنکه خدا تعالی دوست
 میدهد او را و پویشده نماز که اگر چه در نماز ذکر کرده نقل بالمعنی است و معنوی حدیث
 ضاکه در جامع الاصول از ششمین و نسای ایجاد کرده است که الحفرت مردی را برپا داشت که
 سر در کرده فرستاد و بود و ان مرد که مسخو اند قرآن مرارن خود را در نماز ایشان پس
 ختم میکرد و قرات را بقل هو الله احد یعنی عادت داشت بعد از فاتحه اینگونه بخواند پس

چون آن قوم باز گشتند ذکر کردند این قصه را بر ستم خدا صلی الله علیه و سلم پس فرمود
 الحفرت بر سر او را از برای چه میکنند آنرا یعنی چرا لازم گرفته است بر خود قراة اینگونه
 پس پرسیدند او را که برای چه میکنی انما گفت از برای آن میکنم که اینگونه در صفت خدا تعالی
 است و من دوست میدارم که بخوانم او را حضرت فرموده اجبروه ان الله محبه
 روایت کرده این را ششمین و نسای از عاتیه صدیقه و قال الرجل كان يلزم قراةها مع نمران
 الصلوة فرمود بنعمه خدا صلی الله علیه و سلم مردی را که همیشه بخواند سوره اخلاص را با غیر خود در نماز
 جبک ایام داخل الجنة دوست داشتن تو اینگونه را در او در ترا در هشت و شصتی آن کرد
 چه دوست داشتن تو اینگونه را بسبب دوست داشتن خدا تعالی تراست صلی الله علیه و سلم در حدیث
 گذشت و حجت خدا تعالی ترا بسبب دخول حنة است بیوطی در شرح صحیح بخاری گفته نام انما در کاشوم
 بن هدم است بکلمه تا سکون و ال **ح** روایت کرده این را بخاری و ترمذی از انس که گفت بود
 بود مردی از انصار که امامت میکرد و انصار را در مسجد قبا و وی عادت داشت که هرگاه در نماز
 قرات شروع کردی آغاز بسوره اخلاص فرمودی پیتر سوره دیگر خواندی و انچنان در هر رکعت
 میکرد پس سخن کردید اصحاب او با او و گفتند که حقش تو افتتاح میکنی باین سوره باز گفت
 نمکنی باین سوره دیگر نه بخوانی ما بمن سوره بخوان یا ان را بخواند سوره دیگر بخوان گفت من
 سوره را ترک نمیکم اگر شما دوست میدارید که امامت کنم شما را با اینگونه امامت و اگر نکرده میدانم
 مکنز در شمار او بودند انصار که او را افضل فرمود میدادند و نکرده داشتند که امامت کنند از او
 جز او دیگری پس هرگاه اند اینقوم را بنعمه خدا صلی الله علیه و سلم خداوند الحفرت را باین خبر
 پس فرمود ای فلان چه مازمه ارد ترا انکه مکنی چیزی را که ام ممکنند ترا بان چیز را باین تو و خبر
 بر میدارد و باعث است بر لازم گرفتن اینگونه در هر رکعت گفت من دوست میدارم اینگونه
 فرمود جبک ایام داخل الجنة و سمع رجلا یقرأه و شنه بنعمه خدا صلی الله علیه و سلم مردی را که
 میخواند قل هو الله احد را فقال و حجت الجنة فرمود و احب شد دخول بهشت را وی میگوید این
 یعنی ما انما در آنکه اینگونه **ح** روایت کرده این را مسلم و ترمذی و صاحب

میکم

و نسائی و حاکم از اسیریه و الذی نفسی بیده اینها کلمه همزه بعد ثلث القرآن قسم کسی که بجا
ذات من بدست قدرت اوست بدستی که اینورده هرانه برابر ثلث قرآن است و توبه
کفنه **خ** **د** **س** روایت کرده این را بخاری و ابوداود و نسائی از ابی سعید خدری من اراده
ان یام علی داشته فنام علی مینه کنی که خواهد خواب کند بر جام خواب خود پس خواب بر جام
خود تم خوابانده پسته بخواند صد بار قل هو الله احد اذ کان یوم الفتحه لقول الرب و قتی
که باشد روز قیامت مشکویدم او را پروردگار یا عبیدی او قل علی عینک ایستاده ای نزد من
در ای بر جانب راست خود در پشت که با من و حضور جانب عین پشت افضل است
از آنچه در جانب یسار است **ت** روایت کرده این را ترمذی از انس **العلق والناس** بیان فضیله
قل اعوذ برب العلق و قل اعوذ برب الناس است الا اعلک خبر سورتین قرآنی یا ناموم
تر ایالگاه باشی اموزم ترا ای عقبه بهترین و دوسوره از قرآن که خوانده میشوند در باب
تعوذ و ان سوره قلق و سوره ناس است انچه شد و حدیث اینده ام ترا یات تزلزلت
دلائل صریح و واضح دارند این و دوسوره از قرآن و ای که منسوب است بسوی این مسعود
که این دوسوره از قرآن منست صیغه اردو ملکه متواتر است که این دوسوره از قرآن اند
و نام غیش و ختم قرآن مکرر این هر دو و بعد من منعقد شد اجماع امه که اقال **اص** **س** روایت
کرده این را ابوداود و نسائی از عقبه بن عامر اقرا و هما و لن نقراء بمثلها بخوان این هر دو
سوره را و تعوذ کن باینها و که بخوانی تعوذی مانند این دوسوره بلکه این دوسوره افضل
تعاوذ و در تعوذی مانند **س** **ح** روایت کرده این را نسائی و ابن حبان از جابر و کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم بتعوذ من اجماع و عین الانسان حتی تزلزلت المعوذتان و بود و بعد خدا
صلی الله علیه و سلم که تعوذ میکرد از شر جنیان و چشمه بدالتان با دعبه و غیره ما که مایل شد
قل اعوذ برب العلق و قل اعوذ برب الناس و چون این دوسوره نازل شد اخذ بها
و ترک ما سواها گرفت ان دوسوره را یعنی بهترین دوسوره تعوذ میکرد که می مانده است
و ترک کرد غیر این دوسوره را **س** **ح** روایت کرده این را ترمذی و نسائی و ابن ماجه
از ابی سعید ماسال سائل و لا استفاد مستقیم بمثلها در خواست هیچ خوابنده و استخوانه

بر بودن

نمود و پنج پناه جوینده در دفع ضرر باشد این دوسوره و چه در تهنات خود است از شر مام مخلوقا
عموما و خصوصا **اص** **س** روایت کرده این را انس ابی شهبه از عقبه بن عامر اقرا و هما و لن نقراء
بکلمه بون است در نسخه اصلی و این کتب ظاهر است لیکن در نسخه جدیدی بضم نون تصحیح کرده
شاید روایتی بمناسبت بود و در لغتی آمده باشد و کلمات متفرقه و بعد بن عامر بخوان این
دوسوره را هرگاه قصد خواب کنی و هرگاه بر چیزی از خواب **س** **ح** روایت کرده این را
ابن ابی شهبه انصار عقبه اقرا با عوذ برب العلق فاما کن لقراءه سورۃ لرحب الله
و ابلغ عند جنهم خوان این سوره را زیرا که تو محقق بر کن میخوانی حج سورتی را که دوست
داشته باشد بسوی خدا استعالی در سوره باشد زدا و در باب تعوذ ازین سوره فان استطعت
ان لا تقذک فافعل من اگر توانی که فوت نکنی ترا قراءت این سوره بر وجه موافقت
و مداومت در نماز و جزان پس بکن و از دست مده و در وی تعوذ از شر تمامه
مخلوقاتی است **س** **ح** روایت کرده این را حاکم انصار عقبه در بروایتی من نقراء شیئا
ایم عند الله من قل اعوذ برب العلق هرگز میخوانی تو چیزی را که رسد تو تا نماز
زده خدا استعالی ازین سوره **س** **ح** روایت کرده این را ابن سنی انصار عقبه و احمد و نسائی
و دارمی هر روایت کرده اند که لا یحیی علی المسح الم ترا یات تزلزلت اللیلۃ ایامی پی
و نمی شناسی آیتها را که خود فرستاده شد و شب معصود و تعجب است لم تر مثلین قط
نزدیک تو مانند این آیه هرگز زیرا که در آن پناه است از مکاره ظاهر و باطن روحانی و
جسمانی **العلق و الناس** **س** **ح** روایت کرده این را مسلم و ترمذی و نسائی
از عقبه رضی الله عنه چون فارغ شد معاذ بنیان و عواتی که مخصوص باوقات و احوال
و اسباب است خواست که مان کند دعائی که مخصوص بحالی و بعضی منست پس گفت
س **ح** **س** **ح** بیان دعوائی که مخصوص منست بوقتی و سبب
بلکه منست جمیع اوقات و احوال نامه مقاصد و مطالب دنیا و آخرت را اللهم

س

و محسوس کنایان مرا که کرده ام از آب برف و زار عشق درانی گفته کرده اند کنایه از آنست که دروغ
بجهت آنکه او سبب کنایان است پس تعبیر کرد از اطفال و حرارت آن بعضی و مبالغه کرد باستقال
آنها که بغایت سرد باشند تا حرارتی از آن باقی نماند و نفس قلبی من اخطایا می معنی الشوب و الاصل
من الدنس و پاک پاکیزه کردن دل مرا از کنایان کرده و ناکرده چنانکه پاک کرده میشود و مبالغه
از جرک و محقق مجامع سببه بجهت مبالغه در تنقیه است که ظهور چرک در وی مشهود است اگر تفسیر
باشد بابتیه است بر آنکه ذات مصطفی اصل فطرت پاک و مصفی است و سیاهی این سبب
از تحاب و نوبت دوش تیر پاک ریختن پاک در عناک شده کنایه فی الصراح و باعد بینی و بین حقایق
که باعدت بین المشرق و المغرب و دوری انداز میان من و کنایان من چنانکه دوری اند
میان مشرق و مغرب مرا و مبالغه و تاکید است که مانی تعد احتمال دارد و رفیق بیسته اشاره باز
باشد پس عمل حظ یا برای کنایان مانده بود و تنقیه از برای کنایان حال و مبالغه است برای کنایه
استغفار و الله اعلم بالتقوا اب روائه کرده این را اصحاب صحاح سده از عاقله
الهم انی اعوذ بک من العجز ناه میگویم تو از توان و عدم قدرت بر امور خیر و اذی و احوال
و عبادات و العجز و اجبن و از گاهایی و از غصه دلی که باز دارد از محاربه دشمن و غوری و غمی
مثل کاف و نفس و شیطا و ترس از امر مودف و نهی منکر و از توکل در رزق و از این باب
چون لضم جم و سکون موحده ضد شجاعت است و بضم هر دو و نیز آمده کنایه فی القاموس و الهم
و اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنه الحمی و الحمات و ناه میگویم تو از فتنه و ناه
که املا و شهوات است و از فتنه موت که عذاب قبر و احوال در آنست تا مراد از فتنه شوب است
مجموع محاسن مصدر رسانده قائم کرده شده اند مقام اسم مخموف روائه کرده
این را شجین و ابو داود و ترمذی و ابن جبار و حاکم و طبرانی در سننیه همداشته از انس و در بعضی
روایات بر دعای سابق اینکلمات افزوده اند و اعوذ بک من العقوه لفظ اعوذ بک از خصوبه
طرازه در صغیر است و در بابی گفت من العقوه یعنی نپاه میگویم از سخت دلی که زخمی و مده با

برضی که منظر اسم رحیم و رحمان است و در وی نباشد و العفقه در ربی جزئی در ادای واجب است
 و طاعات با چیزی از موی بعدم حضور و البیاء و از فقر و فاقه در جمع البیاء کفنه البیاء مع المیاء
 انفق و از مصلحت منقول است که معنی فاقه است و حاصل منی است و الذی یکسر ذال و زجوار
 و زبونی کسب از کتاب معاصی و عدم او و طاعات حاصل شود که رزق خدا و رسول خدا و در رب
 و بن ذیل و مهان کرد و واکسته و از احتیاج بسوی مردم و حرص و اعدو یک من انفق و انکفر
 و ناه میکریم تو از فقر که با صبر نباشد و از کفران نعمه و در حقیقت استفاده ارفتنه فقر است
 حنا که کشت و در ایوان کفر بعد فقر اشاره است بکاف و انفق ان یکون کفرا و انفق
 و از خروج و مان حق سبحانه و خروج از استقامه و از کتاب معاصی و انفاق و در حق نفی و
 حضورت و عداوت اهل دین شقاق با کسری مع خلافت کذا فی المذهب و در صحاح کفنه
 شقاق خلاف و دشمنی و السمو و الربا و پناه میکریم از کار نیک که بکنیم تا مردم بشنوند و
 و بینند و مرا صالح پذیرند در پناه کفنه سمد بهم که مسلمان باشد بکوش و در با که منقلب بصر باشد
 و عین العلم کفنه ربا طلب منزلت نزد مردم بعبادت بس را مخصوص بعل ظاهر شد و آنچه
 نه از قسم عبادت بود اطلاق ربا در آخر خود انبی و اعدو یک من الصم و البکم هر دو نفی است
 است و پناه میکریم از گری و کلمی که اینها با هم دارند راز را از شنیدن کلمات حق و از اهدان
 و هر دو باب استفاده و افاده اند سلامت اینها موجب خیر کثر است و بچگون و از قبول انکی
 و سلب نقل و انجام و از بهاری خرام که موقوف است و سی الاستقام و از سایر بیماریها
 قبیه رویه که عاجز گرداند از ادای حقوق الهی جلشانه مثل استقام و وق و اقبال
 روایت کرده اند از ان زیاد از ان جهان و ان انی شنه و طهرانی ز رفته الصا
 از ان الصم انی اعدو یک من الیم و انون هر دو معنی اندوه است لیکن هم در امر متوقف بود
 و حزن در امر واقع و بعضی شراح کفنه اند هر دو معنی واحد نیست بلکه هم اندوهی است که مکرر
 انشا از کمال شدت و حزن محض کرانی نفس است که حاصل میشود از امر مکرر و آنچه

والکسل و البخل و الجبن و ضلع الدین و کران باری و شدت و ام که میل کنم بسبب آن
 از استقامت و اعتدال و ضلع الدین بمعنی و لام در اصل معنی اعوجاج و میل است بعد از ان احتمال
 می باید در بار کران هر یک می باید کران باشد از استقامت میل میکند و خم میشود و بعضی از سلف گفته اند
 که هر قلبی که در اندیشه و ام و روی میرود از عقل او حسی که بازمی آید و غلبه الرجال و از رقبه و سلف
 مردم برین که موجب امانت نفس و ربونی است **خ د ت** روایت کرده این را بخاری
 و ابو داود و ترمذی و نسائی الصا از انس الیم انی اعدو یک من البخل و اعدو یک من
 الجبن ترجمه کشت و اعدو یک من ان از وی ایمن و پناه میکریم بپوزن که رزق کرده
 شوم بسوی خوار ترین زندگانی که بصف و ناتوانی کشت و قوی و حواس مضاعف شود بزرگ
 درین بنگام مسفه و بینی و لذت و پستی نمی ماند اما در از می عمر با وجود قوی و حواس نفی
 عظیم است که شکران واجب و محم و صنفی کفنه از ان العز مخصوص بهیری نیست بزرگ وی
 شایب عمری را که در وی بلیه و مصایب باشد مثل قلت مال و کثرت عیال و عدم بصر
 اعدو یک من فتنه الدنیا و پناه میکریم از فتنه دنیا که شامل تمام ملامای دنیا و نیست
 از معاصی و امراض و غیران و بعضی از کوفه این حدیث فتنه دنیا را فتنه و عیال فقر کرده اند
 و اعدو یک من عذاب البقره **س** روایت کرده این را بخاری و ترمذی و نسائی
 از سعد بن وقاص الیم انی اعدو یک من العجز و الکسل و الجبن و البخل و الهم و عداوت
 البقره از بعضی عارفین منقولست ترجمه کشت الیم انی اعدو یک من البخل و البخل و عداوت
 عطاکن مرا لغوی و پیرهن کاری ارجمی و ام و اخرا از مشابه هوا و عصمت از کتاب قوا
 و مجوز قریب سوال از مردم و از بعضی عارفین منقولست که لغوی نفس باز و انش
 او را از ماسوا عده و عدم التفات بجای غیر او سجا نه جل و عدا و زکات است خیر من زکات
 و ما که پاکیزه کردن او را افعال و اقوال ناشیسته و مصایب ظاهر و باطن بزرگ توئی
 بهتر کسی که پاک گرداند او را محققان گفته اند که تزکیه نفس موجب تصفیه قلب است

طهر

بصفت خود

برگاه نفس از شوق محاسب تا یک شد و حال دل از ثبوت متعلق بسوی مصفی گردد **و بعضی**
 مبر از مناسبتی شود و دل ایستد و از این فتوح است و بیها و موهبتا تو فی متولی و مصالح امور و حرمی و صاحب
 نیت و مصفی گفته موهبتا عطف تضری است اللهم انی اعوذ بک من علم لا یفیع و از این بدستی که من میگردم تو
 از علمی که نفع نمکد یعنی متعلق من نباشد یا علم بی عمل که تبدیل اخلاق زمینه کند در کتب اوساری و طب
 نباشد قلب لایق و دارو که خوف و خشیسته تو نباشد یا مراد از شوق قلب سکون باطن و
 و تسلیم مقدر راه و اطمینان بکرا و سباجه است جلش و من نفس لا تشع و از نفسی که سیر شود و وقت
 کند با فضل و می تواند دنیا بوی ارزانی داشته و طامع در عین بود بر تحصیل دنیا و من دعوت
 لا یتحاب لهما و از دعائی که احتیاجت کرده شود و مراد از خلاف مرضی حق باشد **صلی علیه و آله**
من روایت کرده این را سلم و ترمذی و نسائی و ابن ابی شیبہ از یزید بن ابی اوفی و ابی اوفی و ابی
 من الجبن و الجبن و سوء العزم و از بدیعی که معنی زندگانی عمل صالح و روی کرده شود و مائیکه معشیت
 بود یا مراد از زل العزم است سوء العزم سین و فسیح ان و عمر بضم میم و سکون ان بهر دو روایت
 و فسیح العزم و از ابتلا رسیدن که شیطانی عقاید باطله و وسوسه فاسده در ان نمکند
 مائیکه از قبول حق و تحمل بلا یا و بعضی گفته اند منته صدر موت قلب و فساد او
 و ان من الشرح صدر است و شرح صدر عبارت از زنی نیازی از خود و غرور و انانیت و غرور
 و استعدا و موت من از زول و بیت و فساد **البقره و حب** **روایت کرده** این را
 ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان از عمر بن الخطاب رضی الله عنه اللهم اعوذ بک
 الان انت خداوند اینها مکرر بقلبه و قدرت و سلطان تو که هست خدای مبدء و بحق خزن تو ان
 از کله که راه کنی مرا از ضلالت مستقیم انت الی لا تموت تو می زنده که نمی میری و همیشه باقی و موجود
 هستی و این و الا من یوتون و جنتیان و اوسمیان همه می میرند **خ** **روایت کرده** این را
 شمس و نسائی از ابن عباس اللهم اعوذ بک من جهد البلاء خداوند از جملات بلاء و ستم
 بتو از منته بلا نباهت او بلب گفته جملات علی انت که مبتلا کرده شود آدمی بچیز که اختیار کند نسبت

آدمی

موت را و این عمر تقصیر کرده از اقله مال و کثرت عیال و بعضی گویند مراد از شاد است
 که طاقت حق و قدرت دفع ان نداشته باشد جهد بضم و سع و طاقت و دفع منته و غایه و ای
 دفع مناسب تر است و بلا حالتی که امنیان کرده شود و در فساد انداخته شود و در ان دوستوار
 بروی و درک الشقاء و گناه مجهول از لایق شدن و دریافتن سختی و دشواری درک لحوق
 و وصول شکی مص گفته محفوظ در وی فح ر است و در و بیت بگون نبر و شفاعت من من
 شفاء و صید سعادت است و بمعنی شدت و عبرت نماید و سوء القضا و از قضا به کز لون
 باشد حال و مالی و بدن و مال و عیال و مراد بقضا مقتضی است زیرا که حکم محکم و بیغالی
 تمام نیک و حسن است و بدی نیست در وی هرگز درضا بقضا واجب است استعا و ذر و ایا
 و شمایه الاعداء و از شاد شدن دشمنان بمعنی که برسد مراد از دین یاد نیامده گفته شد
 شاد شدن دشمن بگوید که نازل شود بر دشمن **روایت کرده** این را بخاری از ابیهریره
 بعضی از محققین گفته اند که فهمیده میشود و از طرق این حدیث سه جلد چهارم زیاد کرده است
 از اسفیان بن عینه که یکی از روایه این حدیث است از خود و ضیا که بخاری در کتاب الدعاء
 آورده که گفته است سفیان در حدیث سه جز است و یکی را من رماده کرده ام و منی و انم یعنی
 یاد ندارم که ان کدام است اننی لیکن اسماعیلی و روایه خود از سفیان نقل کرده که ان
 جمله شمایه الاعداء است صراح معلوم گوید جلالت شان سفیان برتر است از من در لفظ حضرت
 صلی الله علیه و سلم از خود درج نماید که این زیاد روایت اوست بکسایر روایه و زیاد گفته
 مقبولست بگوید بخجوف اصحاب الله عا که ظاهر از لفظ حدیث بخاری که ان رسول الله
 علیه و سلم یخوف من جهد البلاء و درک الشقاء و سوء القضا و شمایه الاعداء همین است
 و کلام سفیان را که از بخاری نقل کرده ام محل بر مننی می تواند کرد و الله اعلم و این دعا
 در غایه ایجاز و اختصار و حاوی مطالب دنیا و آخرت و از جمله جوامع الکلم است اللهم انی اعوذ
 من شر ما عملت و من شر ما لم اعمل خداوند اینها میگردم تو از بدی آنچه کرده ام از کائنات و از

روایت کرده اند که احکام را از آن مصوب و الیه مانی را ساجد علی القضا
ضاد و از آن شخص من ترا سوال میکنم نزد آن کسی که

56

حاکم و ابن شیبہ از انس الہیم انما نفوذ یک ان ترخ علی عقابنا خداوند احمق
مانند مجوم بتوانند بر کردیم بر پاشنه های خود بکف در تدا و بعد ایمان آوردن
یا رجوع کنیم بجانه اول که عدم عالم است او نفق من دنیا مافسده زده شوم ارد
که دوران فتوری و قصوری واقع شود و او برای تنوع است برای سک را و
روایت کرده این را بخاری و مسلم از قول ابن ابی ملیکہ نفوذ ما باللہ من عذاب
النار نفوذ ما باللہ من الفتن ما ظہر منها و ما بطن پناه مجوم کفای تقای از عذاب و فتن
و پناه مجوم از فتنها که ظاہر شده از آن آنچه پوشیده است یعنی اینده ظاهر خواهد
نفوذ ما باللہ من فتنه الدجال روایت کرده این را ابو عوانہ از انس بن ثابت
الہیم انی اعوذ بک من علم لا یفیع و من قلب لا یحس و من نفس لا یشع و من دعا
لا یسمع الہیم انی اعوذ بک من ہوالا و الجوع ان ما کد و تائید است و ترجمہ ہمد ریب
ندگوزش روایت کرده این را انس ابی شیبہ از انس عمر و طرائی در اوسط
از انس عباس الہیم اغفر لى و غفر لى و خطی و عیدی خداوند ایمازم را جمع کن ما
مرائنی که بخط کرده ام و گناہی که بقصد کرده ام پس عطف برای تفصل است
روایت کرده این را در اوسط از انس عباس الہیم انی اعوذ بک من دعا
لا یسمع و قلب لا یحس و نفس لا یشع ترجمہ سبق ذکر یافت روایت کرده این را
طبرانی در کبیر از حمزہ الہیم انی اعوذ بک من الکسل و الہدم و فتنه الصدر و عذاب
القبور ہمد ریب ترجمہ تخریص است روایت کرده این را انظر طبرانی در کبیر ابن
عباس الہیم انی اعوذ بک من یوم السوء و ساء مجوم بتو روزی که دایع شود
در وی بدی از امر دین و دنیا و من یلته السوء و ارسب بد و من ساعه السوء
و از ساعہ بد که در آن غافل از یاد تو باشم و من صاحب السوء و از بختش بد
که دالت بر سکی نکند و من جار السوء فی دار المقامه و اربھار بد در خانه اقا

بیت

و این باب

بمد و نفعی فایده نیک

آنچه کرده ام یعنی آینه و کاری کنم که موجب رضای تو باشد یا عجب و پندار کنم به ترک قنای و آزار
 از فضل آیهی ششم **س** روایت کرده این را مسلم و ابو داود و نسائی از عاتقه صدیقه
 اللهم انی اعوذ بک من شر ما علمت ومن شر ما لا اعلم از بدی آنچه دانسته ام از امور دینی
 و دنیوی و از آنچه ندانسته ام **س** روایت کرده این را نسائی و ابن ابی شیبہ
 از عاتقه اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک خداوند ایمنه میگردم بتو از من نعمت تو
 که عطا کرده و تحول عافیت دار بر گشتن عافیت تو که روزی کرده یعنی از بیکه متبدل گردد
 عافیت و سلامت بدست بدست و محنت و دولت بفقیر و امثال آن و نجات نعمتک و از آفات
 گرفتن و انتقام کردن تو بغضب محارقه بغض فوجیم بی بدتر ضربه کرده اند ما که اگر نفس
 نعمت بفتح نون و کسر آن مکافات بعقوبه و انتقام بغضب کردن و مخصوص فی راه دیگر اشاره
 اشاره است باینکه وصول بدو ناکهانی سخت تر است از تلای که بتدریج مازل شود و کذا فی
 و جمع سخطک و از نامه آثار غضب تو اجمال بغض و عینم بعد بغض است شیخ این حجره گفته
 مراد بجمع سخط جمع خبیثات سخط است و فاضی عیاض در مصارف گفته که سخط بغض و سخط بفتح
 و وقفه اند مانند سقم و سقم و معنی آن آیه کلیمه و عدم رضا است **س** روایت کرده این را
 مسلم و ابو داود و نسائی از عاتقه ابی عمر اللهم انی اعوذ بک من شر سمعی خداوند
 بنامه میگردم بتو از بدی شنوایی من که کلام مذکور و کذب و عیب و دیهوده بشنوم و طعنی
 در گوش نگذرد و من شر بصری و از بدی بینایی من که نظر بفرحوم کنم و کسی را بچشم حسادت
 نگردم و من شر لسانی و از بدی زبان من و کلام لایعنی و فحش و ناشایسته بگویم و من شر قلبی
 و از بدی دل من که عبارت از حق و حسد و کینه و امثال آنست ما شر قلب اشتغال بفر
 است و من شر مینبی و از بدی آب منی خود مراد استاده از وقوع زناست و نظر از
 مجارم و دیگر مقدمات زناست آن شیخ این حجره گفته منی جمع منه معنی مرکب است یعنی
 پناه میجویم از امور بدی که نزدیک موت صادر شود و موجب تباهکاری دین گردد و نذر

بالحق

بالحق من ذلک و بعضی گفته اند جمع منه معنی طول اهل است و الحمد اعلم
 این را نزدی و ابو داود و نسائی و حاکم از شکل بن حمید اللهم انی اعوذ بک من الفقر و الفاقة
 و النذر و اعوذ بک من ان اعظم بصدقه فاعل او اعظم بعینه مجهول و پناه میجویم بتو با سکه ظلم کنم
 بر کسی یا ظلم کرده شوم که کسی دیگر بر من ظلم کند این نیز مذموم و مکرده است که سب امانت و زکو
 است اگر چه ضعیفی اجری دارد و در وی آفتی دیگر است که مبادا بر ظلم دعا بد کند و از عیب خود
 نماید یا در مکافات و محازات آن زیاده کنی و ظلم بوی عفو کند سلامت در همین است
 که نه ظلم باشد و نه مظلوم **س** **س** روایت کرده این را ابو داود و نسائی و ابن ماجه
 و حاکم از ابی هريرة اللهم انی اعوذ بک من الهم خداوند ایمنه میجویم بتو از مردن زیر دیوار
 که برافته بدم بفتح نون و ال نام آن خانه که برافته و بسکون دال افتادن خانه و بکسر دال نام
 انشخص که زیر آن میرد که اقال الطیبی و مشهور در روایت حدیث بسکون دال است بفتح
 نیز روایت است و اعوذ بک من التردی و بنا میجویم از افتادن از جای بلند مثل افتادن
 از بام در چاه و اعوذ بک من النون و الخوق و پناه میجویم از غرق شدن و سوزن در کشتی
 غرق و حرق بفتح راست و بسکون نیز روایت است مورثه گوید بسکون را در حرق و طمان
 و استغاده از آتش من اموات با وجود آنکه در نهایت شهادتست محمد ان تواند بود در کشتی
 نازکست مبادا آدمی بی خبری و بی شایستگی که شیطان قابله وقت یافته و فرصت غفلت
 داشته چیزی در دل اندازد که محمل و منفه گردد در دین و در حقیقت داخل مرگ حجاب است
 یا الله طاهر این اموات مشر بعبودت غضب الهی است نفوذ با الله من ذلک و اللهم
 ترجمه که خسته و اعوذ بک ان یخبطنی الشیطان عند الموت و ناه میگردم بتو از اینکه مسک
 کند مرا شیطان نزد مردن یعنی از اینکه در سوسوس افکند و گمراه کند و بنا کرد و اندر دین
 نزد موت در قاموس گفته ضبط الشیطان فلان مسمیه با ذی کتبیه انبی و اعوذ بک من
 ان اموات فی سبیلک مدبر اند و ناه میجویم بتو از اینکه بگردم در راه تو پشت دهنده و گردن زده

بالحق

مراد که چنانچه از جنگ کافران است و تواند که عبارت از ترک طلب حق و سلوک طریقه دارند
و اعوذ بک ان اموت لابغا و نهاء مجوم بتواذیکه میم که نیده مار و گردم ^{روایت کرده}
این را ابو داود و نسائی و حاکم از ابی ایسر الهم انی اعوذ بک من مکررات الاعداء و الاعداء
و الایوانه خداوند احصی من پناه مجوم بتواذیکه خلقهای بد و کارهای بد و اربابا و خواستهای
بد که نفس بد آن میل دارد و میگردانکار شده در شرع و ناهائیکه درین وجود او شناخته میشود
من مود و ابواب جمع هواست مصدر هواه خون دوست داری او را بعد از آن نامیده شد بوی
خبر غوب را محمود و باشد یا مذموم بسته غالب آمد استعمال او بر غیر محمود که آنی المغرب و اضافت در دو
فقره اولین از تبیل اضافه صفت بوی موصوف است و در فقره ثانیه باید زیرا که ابواب که معنی
خواستهای غیر محمود است تمام او مسکرات است ^{مس} روایت کرده این را از ترمذی و ابن
جهان و حاکم از قطیبه بن مالک و در روایتی و الادوار و در عبار سابق زیاد آمده معنی خانه خوم از
پیارهای بد ایراد کرده این زیاد را از ترمذی الهم انما لک من خیر ما سالک من خیرک
محمد خداوند ابرستی که ما سوال میکنم ترا از نیکی چیزی که خواسته است از آن سکی سکه تو که
محمد مصطفی است صلی الله علیه و سلم و لغو ذبک من شر ما استغاذ منه منی بنیک محمد و پناه
میجویم بتوازی بدی چیزی که پناه جسته است از آن پیغمبر تو که محمد است صلی الله علیه و سلم و مکرر
اسم شریف ما بدو کلمات در اول جمله کمال نموده است و انت استعان و علیک البلاغ و
نوی که طلب باری کرده میشود و از تو در جمیع امور و بهر جهت که طاعت همه و احتمال دارد که مراد
در شرع شود از ابلاغ چیزی که برساند بوی مطلوب از غیر دنیا و آخرت و لا حول و لا قوت الا بالله
روایت کرده این را از ترمذی از ابواب امام که گفت دعا کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از
که با دست راست بر سر او ایستاد و در آن چهره سراسر عرض کردیم یا رسول الله دعا کردی بدعائهای بسیار
باوندیم از آن چیز بسیاری فرمود و دلالت نکند شمار آن یا رسول الله بضم سین و فتحه آن و اول
احسن است فی در المقامه بضم میم معنی سرای بستون یعنی خداوند استحقاق من پناه مجوم بتوا

علا الحاکم الی الله
انک تالک دعا و کلام
صالح و الله اعلم
بما یستعمل فی
الدنیا و الاخره

از همسایه

از همسایه بد در خانه اقامه یعنی در وقتی که میتم باستم مخصوص استغاذ و باقامه است
که گفت فانی جبار البادیه بتجول زیر که بد رستی که همسایه بادیه یعنی در سفر میگرد و
انتقال میکند از مکانی مکانی و سریع الذوال است پس تحمل مونه او سهل است ^{مس}
روایت کرده اند این را نسائی و ابن جهان و حاکم از ابی هریره اعوذ بالله
من الکفر و الدن یا مجوم بتواذیکه لک انک که ترک است یا از کفرات لغت و از اوم
که مودی مذکب و خلف و عده است مقارنه کرد میان کفر و دین زیرا که این مشابه منافق
و کافر است در آنکه کذب میگوید و خلف و عده میکند و این از صفات کافران و منافق
حاکم در حدیث آمده است و مهمن منی است کائن الفکر ان یکون کفر ^{مس} ^{حس}
روایت کرده این را نسائی و ابن جهان و حاکم از ابی سعید خدری الهم انی اعوذ بک
من غلبه الدن خداوند احصی نیا میگردم بتوازی بسیار شدن و ام چه قنسی از آن نزد
حاجت ضروری لاجبی است و غلبه العدو و شتمه الاعداء و از غلبه دشمن و از خور شدن
دشمنان که بسبب نازل شدن علای بر من باشد ^{مس} ^{حس} روایت کرده این را حاکم
و ابن جهان از عبد الله بن عمر الهم انی اعوذ بک من علم لا یفیع و قلب لا یخش و دعا
لا یسمع و نفس لا تشغ ربهم و یب ترجمه پیوست ^{مس} روایت کرده این را حاکم
و ابن ابی شیبه از ابن مسعود و بروایتی و من ابعوع فانه بیئس الضمیع و نهاء مجوم
بتوازی کسکی زیرا که بد رستی که کسکی بد بهجوابه است که حاصل میشود از وقتور
در جمعیت و عشور و ضعیف میکند و بدن حادث میشود و افکار و سهر میشود
نوی و خواست طایفه و باطنه روحیه ضیالات فاسده من مانع می آید از وفای بیت بند و در شرع
ویم از عید حرام است صوم وصال و در سختی اشارت است که جو مذموم است
که مورث ضرر باشد و آنکه باعتبار و ارتیاض روجه اعتدال بود نورانی و مکرر ظهور
می آید که شکران لازم است چه جای استغاذ و امست لال کرده بمعنی از سختی

و خطای و عمدی و کل ذلک عندی **مس** روایت کرده این را ابی شیبہ از ایهوسی
 اشعری این دعا را بعینه بروایت شیخین ایراد کرده بود و چه یکی یکجا مکرر از طهرت
 بلکه در تمام آنچه است تعبیر بر موزن خلا از سجده و کبر و نیت و تمام این دعا اللهم اغفر
 خطیبتی یکبار است با اختلاف روایت و الله اعلم اللهم اغسل عني خطاي بار التوب
 و ابرو تن قلبي من الخطايا كما تغتسل الثوب الابيض من الدنس و باعد بيني و بين خطاي
 کما بعدت بين المشرق و المغرب شرح این کلمات در اوایل این باب گذشت **ح ۴**
 روایت کرده این را شیخین از عایشه صدیق رضی الله عنها اللهم مصرف الغيوب صرف
 قلوبنا علی طاعتک ای خداوند برگرداننده و بها برگردان دل ما را از معصیت و ثبات
 بر طاعت و عبادت خود **مس** روایت کرده این را مسلم و نسائی از عبید بن عمر بن
 اللهم اهدنی خداوند اهدایت کن مرا بر راه راست و صلاح کار من و سدد و بگردان
 مرا صاحب مسعاد و ممانت و در بر صراط مستقیم و توفیق ان بخش و زجاج گفته التسمیه
 توفیق دادن از مصنفی است که از سداد است بمعنی استقامه **مس** روایت کرده این
 مسلم از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و بر واتی اللهم انی اسألك الهدی و السداد
 روایت کرده این را مسلم از عمر بن الخطاب و ابی اسحاق الهدی خداوند اسوال
 میکنم ترا هدایت و عقاید و اخلاق باطنه و النقی و یرهن کاری در او و دنوایی و
 سایر اعمال ظاهره و العقاب و ما را از شش آنچه محمود است و تنزه از آنچه غیر مباح و ناپسند
 است چنانکه سوال کردن و دولت کشدن و امثال این و منقولست از ابی الفتح
 نشاپوری که عقاید اصلاح نفس است مس تمیم باشد بعد تخصص و التعمیه و توفیقی
 دل و بی نیازی از خلق **مس** روایت کرده این را مسلم و ترمذی و ابن ماجه از ابن
 مسعود اللهم اصلح لی دینی الذی هو عظمه امی خداوند انیک گردان برای من دین
 مرا که ان نگاه داشت کار من است زیرا که صلاح جمیع امور بصلاح دین است و عظمه

در نفس و مال و عرض بدن حاصل میشود و باعث بر عصمت در ذنوب و امان از
 عذاب اخرت ایمان کامل است و اصلاح لی دنیا الی فیها معاشی و نیک اند
 برای من و دنیای مرا که در وی زیست و زندگانی هست و اصلاح دنیا بصورت وجه
 سعیت است از مال عدل و سلامتی و عافیه از آفات و بلیات ظاهر و باطن
 که موجب اختلال و تشوش وقت اند و اصلاح لی اخرتی الی فیها معاد و نیکان
 گردان برای من اخرت مرا که در وی بازگشت و قور جای منست و اصلاح اخر
 بتوفیق عبادت و اخلاص در طاعت و حسن خاتم است که سبب نجات از عذاب
 و فوز بصابت آن جهان بود و اجمل حیوانه زیاده لی فی کل خیر او برگردان
 حیات را سبب زیاده لی من در هر نیکی که بسبب جهت او کارهای خیر بار کنم و خود
 کار خیر سبب زیاده حصه و برکت در است و اجمل الموت راحه لی من کل شتر
 و برگردان موت را سبب اسایش و رهای از هر بدی معی اگر گفته پیدا شود که است
 مرا زکات کنه و پیرون آمدن از دین و احکام ایمان کرد و ما بر دارم است از آنکه
 در بلا بیغم اشاره است لقول وی صلی الله علیه و آله و سلم اذا اردت بقوم فتنة
 فتوفنی عمر مفتون **مس** روایت کرده این را مسلم از ایهوسیه اللهم اغفر لی و رحمتی و
 عافنی و از رفتی خداوند ایام زمره رحمت کن بر من و عافیت بخش مرا از جمیع
 آفات و بلیات و روزی و در از وجه حلال **مس** روایت کرده این را مسلم از ابی مالک
 از پیادش **مس** یعنی بروایت دیگر از مسلم این لفظ زیاده است لیست لی و لا تقن
 علی پرو و کار ایاری و در برابر دشمنان من از نفس و شیطان و جن و انس و بار
 همه ایشان را بر من تمام از طاعت و عبادت و تابع حرص و هوا گردانند و انصر
 و لا تنفر علی ذنوب و طفله مرا بر ایشان و طفله بر من ایشان را و انکری و لا انکری
 و ذنوب ده ایشان را برای من و فریب کن من مگر عینی خداست و مگر ایی و ستاد

و کبر از لغت
تسمیه

کننده وصف رضا و در بعضی نسخ قایلها یعنی قایل و معرفت نسبت در ماده توحیف باشد
 و در نسخ جلای قایلها یعنی قاف و بجزه و سکون موصوفه و کسه لام و کتبه ساکنه امر از اطلاق
 که در تاج المصا در بعضی لغت و ادون و کفایت فراموش است و جلال الدین قایل در اینجا
 نوشته که شاید اینکلمه قایلها بدون یا است انتہی و تواند که حصول یا را شایع کرده باشد
 که اقبال الشرح الحفل پس معنی آن باشد که چون شاکر و معتزف لغت پس بدو را
 بر وجه تمام و کمال ذکر نموده و کفایت برین لغت قول او و آنها علینا تفسیر و توضیح او بود
 مولانا حنفی از مصنف نقل کرده که متشین ای قایلین بعد از آن گفته بر معنی قایلها تا که او یا
 و حاصل امور باشد یعنی شاکر نعمتک متشین بها قایلها در صورت واحد است
 شاید مطلوب مبالغه است خفا که علایم است با و عید و حطب و غیره انتہی کلام الحنفی
 پس معلوم شد که نزد حنفی نسخ قایلها فاعل افعال متعین است و الله اعلم
 روایت کرده این را ابو داود و ابن حبان و حاکم و طرانی از ابن مسعود و الیهم فی اسلم
 الثبات فی الامم خداوند تحقیق من سوال میکنم استقامت در امر دین و اسالک غنمه
 ارشد سوال میکنم بر اقصی فلاح مو که بقطع و زوم در صحاح گفته عزمت علی الامر غنا و غنمه
 چون قصد فعل آن کنی و قطع کنی بر زوم و اغرام زوم قصد بر چیزی در مصنف منقولست
 که رشت بضم را و میگو و سکون شین معنی صلح و فلاح است انتہی معنی سوال میکنم
 عقد قلب و جدا آن بر کارهای دین و اسالک شکر و تقوی و سوال میکنم بر اسکر کردن
 بر نعمتهای بروج مسعود و حسن عبادت و نیک کردن عباد و ثواب خلاص و اداب
 و اسالک بسیار صادق و سوال میکنم تر از زبان راست گو که در جمع احوال و احوالات
 هر کلمه صریح بر نیاید و قلبا سیمما میخواهیم دل یک ارتقا به باطل و سایر خصال ذمیه و اماده
 بهمه قبول حق و در بعضی نسخ در مقام و خلق مستقیم بر فلاح زیاد آمده یعنی و سوال میکنم
 خلق معتدل که در انرا ط و لغوی نباشد و اعوذ بک من شر ما تعلم و اسالک من خیر ما تعلم

و پناه میکنم به تو از بدی چیزی که میدانی تو بدی اگر سوال میکنم تر از زنگی چیزی که
 میدانی تو زنگی آنچه را و استغفرک مما تعد و طلب مغفرت میکنم تر از آنچه میدانی تو
 و من تران علم اطلاع ندارم از گناه و مقصور طایفه امک است علامه الیقوب در سنن که نویسی
 و انامی بنیابها یعنی آنچه بر عهدا نوشته است و هیچ ذره از علم تو مخفی و محبت نیست و ای هنوز
 در دل ظهور گردیده مشکوف است نزد تو و علم تو محط است بحکایت و جبرسات و طوایر اشیا
 و بواسطه این **مس** روایت کرده این را نزدی و ابن حبان و حاکم و ابن
 شیبه و از شداد ابن روس الیهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت خداوند بخش و بسیار
 مرا چیزی نگذاشت کرده ام از گناهان و تقصیر در عمل و خطی که پس کرده ام کنیت از جمع گناهان
 ما قطع نظر از معنی ش و پس یا اعتبار کرده شود نسبت بعضی گناهان بعضی چه گناه ش و پس
 واقع شود یا در آخرت گناهانست که هنوز بوقوع نیامده و طلب از من این است
 بر تقدیر وقوع و الله اعلم و ما اسررت و ما اعانت و ای نهان کرده ام از گناهان و آنچه
 اشکار کرده ام و ما انت اعلم به منی و ای بود اناتری بان از من **مس** روایت این را حاکم
 و احمد از ابهر برده و بروایت لاله الا انت زیاد آمده ابرار که ابن زیاد را احمد الیهم اقم
 من خشیتک ما تحول بیننا و بین معا میگوید خداوند بخش ما را از ترس خود چیزی که حاصل
 و مانع شود میان ما و میان کنایان و تقوی برگاه قصد گناه کنم خسته و ترس تو در میان آید
 و نگذار که گناه کنم این ترجمه را است در صحیح ترمذی زیاد و لفظ به خفا که در بعضی نسخ این
 این کتاب زیاد پس معنی آن باشد که بعضی از خشیه میخواهم که جبر و مانع ای تو نسبت آن میان
 من و گناهان و من طاعتک ما تبطلنا به جنتک و بخش ده مرا از طاعت و فرمان برداری
 خود چیزی که برسانی تو ما را سبب آن طاعت هست خود را و من الیقین ما تهون و در بعضی روایت
 به عین مصایب الدنیا و بد ما را از یقین بذات و صفات خود و در نموده پیغمبر خود چیزی که آن
 گردانی سبب آن یقین بر ما مستبهای دنار یعنی کسی که یقین شده او را شد که در اوقاف یقین

و کبر از لغت
تسمیه

تعالی و تقدس و توکل کرد بر وی و یاد داشت که مصیبتی آخرت شده و ابراهیم است ازین مصیبت
 نیاید از هرگز از مصیبت دنیا و عوارض آن مهیوم و منعم نشود و مصیبتی که مستقر است
 یهون بیا که تخمینه باشد و اثبات مقتضی تبیین بنا و فوقانیه است و متفنا با سماعنا
 و البصارنا و قوتنا و بهره مند کردن ما را به شنواییهای ما و بیناییهای ما و بقوت و توانا
 بکار داشتن اینها در مضایات و طاعات و توفیق سمع و بصر ابراهیم و اسحق علیه السلام که
 معاد را که دلایل موصوفه معرفت الهی و توحید وی جل شانه ازین دو چیز است اما آنچه
 از آیات منزله و ان ارشوا سی حاصل میشود و از آیات مضموم و افاق است و این
 از پنداری حاصل میشود و ما اجماعنا ما دمی که زنده در ری ما را و اجدد الوارث مناد و بگردان
 نفع ما را با پندار و ارث از ما یعنی باقی در یک سکه بعد باشد ما بگردان آن مذکور که این
 و البصار و قوت باشد و ارث از ما یعنی باقی تا عمر آخر ما چه و ارث بهمان است که تا
 آخر عمر باقی باشد پس آنچه تا کید ما قبل باشد و اجدد ثارنا و بگردان کینه شری را منحصرا
 علی من ظلمنا بر کسی که ظلم کرد بر ما یعنی تعدی و تجاوز کنیم در کینه شری بغیر ظلم خدا که در
 جابست میکردند که هرگز از قتل و خویش و ندان ظلم می یافتند شکسته و ارا قوا
 ظلم نیز انتقام میکشد و ثار کینه میکشد که انی العراج و الفزاعلی من عادانا
 و یاری ده مرا را بر کسی که در دار السبب ریز ما دنیا و لا تجعل مصیبتنا فی دیننا و گردان
 مصیبت ما را در دین ما یعنی مثلا پنداری نکردن که موجب نقصان دین نشود و لا تجعل
 الذنایا که همنا و لا مصلح علمنا و نکردن آن بزرگتر اندوه و اندیشه ما و نه فعل و نه اندیشه
 علم ما که تمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام مهمات و تدبیر آن باشم بلکه بگردان تمام اندوه
 و اندیشه ما در امور آخرت و احوال معاد و اگر چه ان گفته که هیچکس از اندیشه دنیا
 که ضروری باشد از طعام و شراب و لباس خالی نیست بلکه بجهت فکر و امر معاش
 مستحب است و نزد بعضی واجب در بعضی سحر در بنیام حمد و ثناء و غیرتینا زیاده آمده است

و دنیا و

در تصحیح المصالح میگوید نمیدانم این فقره را در حدیث و لایط علینا من لایرحمنا و
 و کما رقیه و عتو بر کسی را که مهربانی نکند بر ما یعنی حاکم نکردن کافران و امر از ظلم را از یک
 ظلم رحم نمیکند بر رعیت طیبی گفته اولی است که محل کنند من لایرحمنا را بر طایفه خدا
 و رقیه انتهی و حق محلی است که مانعی نیست از اراده جمع عموم بلکه افضل و انب است
 بمقام و اندام علم **روایت کرده این را** ترمذی و نسائی و حاکم از ابن عمر علیه السلام
 زونا و لا تفقنا خداوند از یاده کردن ما را نعمتهای خود و درش تبیین و کم نکردن
 مکرهین را از نعمتهای و اگر بنا و لا تبنا و کرامی در بار او امانت مکن امانت بسک و
 و سهل انگاشتن و اعطنا و لا تحرمنا و بده ما را خیر و برکت در دنیا و آخرت و محروم کردن
 ما را از حرمان تو میداند که کسی را از چیزی و اثر ثار لا توثر علینا و بر کزن و غالب کن **روایت کرده این را**
 و غالب مکن ما را این را اثر امر است از ایشان معنی اختار و از غنا ما الف قطعی و در صفت
 همه و وصل و فتح ضاد و راضی کردن ما را از خود بقضای حکم خود و راضی شوی از باطل و
 و عباد و ای در عهد و طاعت است اگر چه اندک باشد و شبان جناب تو بنویسد و یاد او
 است که تو فتن کار نامه که موجب رضا تو باشد **روایت کرده این را** ترمذی
 و نسائی و حاکم از عمر بن الخطاب علیه السلام یعنی راضی خداوند از اهل کمال مراد صلاح من
 الیهم و رد دل افکندن و رشد نفس را و صیغه نفیس با مان و بر بودن خلافت غنی
 و دشمن نمرانده و روایت بادل است و اعذنا من شر نفسی و بنا و مرا از بدی نفس من
 که اصل جمع بر بهاست **روایت کرده این را** ترمذی از عمران بن حصین علیه السلام قنی
 شر نفسی خداوند از پناه ده مرا از بدی نفس من و اعزم لی علی رشد امری و حکم کن بر
 من بر هدایت امر و صلاح قدر من الیهم اعفنی ما اسررت و ما اعلمت خداوند از بازم زمر
 الیه پرستیده ام و ای آشکارا کرد ام از گناهان و ما اخطات و ما عذت افصح میم و ای عفو
 کرده ام و ای تقصیر کرده ام و در بعضی نسخ بجای عذت علمت آمده و این مناسب است

و تقدر کن
و مکرر کن

بقول وی و باجهلت خدا که اول مناسب بود عاقل خود که خطابت داشته
 روایت کرده این را حاکم و نسائی و ابن جبان از حصین بن عید الله سال الله العاقبة فی الایام
 والاخره سوال میکنم از خداستانی عاقبت از جمع بیایات طاهر و باطن در دنیا و آخرت
 روایت کرده این را ترمذی از ابن عباس رضی الله عنه الیهم فی اسالک فعل الخیر
 خداوند محقق من سوال میکنم ترا توفیق کردن کارهای نیک در صحاح کفنه فعل نعم صدر
 و بکسر اسم اینی اینها هر دو وجه دوست خدا که در کریمه و اوحینا الیهم فعل الخیرات و انعام الصلوة
 هر دو قرارت است و ترک المنکرات و ترک کردن کارهای زشت و حب المساکین
 و سوال میکنم دوستی فقر که ایشان دوست دارم بایشان مراد دوست دارند مال و اعدا
 چون ایشان ویرا دوست داشته لایه وی ایشان نزد دوست خواهند داشت چه محبت که بکسبت
 که هر دو طرف پر لوتی اندازد و آن تفرقی و ترجمنی و اینکه مامری کنایان مراد ترجمه کنی
 مراد مطلوب اصلی امنیت اگر رحمة و مغفرت پروردگار نباشد خلاص و نجات ممکن
 و اذ اردت بقوم فنه فتوی غیر مفتون و چون بخوانی بگوید فتنه و لایق را این قض
 کن روح مراد رحالی که فتنه زده نباشم یعنی مش از فتنه بردارد و لایق فتنه گذار
 که ترس زوال ایمان است و اسالک جبک خداوند محقق من سوال میکنم اگر بود که
 که دوست دارم ترا با دوست درستی مرا و حب بمن یک دوستی کسی که غلبی که نزدیک گرداند
 بسوی دوستی تو اینها اضافه بسوی معقول متعین است روایت کرده این را
 ترمذی و حاکم از معاذ بن جبل الیهم فی اسالک جبک و حب من یکبک و العین الذی یبغی
 جبک الیهم اجمع جبک احب الی من نفسی و ابلی خداوند انکردان دوستی خود را دوست
 بسوی من در دوستی ذات من و اهل عیال من اما در بر در روایت دیگر آمده و الی العطش
 و از دوستی آب سرد نزد تشنه درن غایه مبالغه و تا که است زیرا که حب آب سرد
 طبیعی است و پی اختیار است بنده در حب اوس و روی اشاره است که سرایت کند به

که دوست دارد ترا همانند دوستی با حق جبار است
 و حب من یکبک الی جبک و دوستی

بطبیعت

بطبیعت و این بلندترین مراتب محبت است روایت کرده این را ترمذی و حاکم
 از ابی الدرداء الیهم از رقی جبک و حب من یبغی حبه عذک خداوند ابره و حب
 کن مراد دوستی خود را و دوستی کسی که نفع رساند مراد دوستی نزد تو الیهم فکما یزید
 محاسب فاجله قوتی فیما تحب خداوند آنچه که زوری کردی مرا از آنچه دوست میدارم
 پس بگردان از اسب قوت و توانایی من در راه دوست میداری تو یعنی اهل ط
 کرده از مال و عاقبت و غیره نعم و مناسب شکر و طاعت خود کردن که صرف کنم از ادراة
 و طلب رضای تو الیهم و ما زویت عنی محاسب فاجله فراغی فیما تحب خداوند ابره
 بازداشتی تر من و ندادی از آنچه دوست میدارم من پس بگردان او را سبب فراغ
 من در آنچه دوست میدارم تا بفراغ بال پی موانع و صورت بیاید تو باشم
 روایت کرده این را ترمذی از عبد الله بن یزید الیهم متعینی بسعی و بصیری و اجعلها
 الوارث منی و الضری علی من یطعمنی و در روایت برادر طامنی معنی این دعا سابق
 معاوم شد و خدمنه بباری و بکیر از کسی که ظلم کرد بر من کینه و انتقام مرا
 روایت کرده این را ترمذی و حاکم و بنابر از ابی هریرة یا مقلب القلوب ثبت قلبی
 علی دینک ای بر کردارنده و پادشاهی بجای ثبات و قیام دار دل مرا بر دین خود
 و احمد انهم سلم و ابو علی از حاکم رضی الله عنیم الیهم فی اسالک ایمان لایبسته خداوند
 سوال میکنم ترا ای بانی که متغیر نشود و ثابت و مستقیم بود و نعمی لایق و نعمتی که فانی
 نشود بچیز بد و آن نعمت بهشت است که بماند باقی و تا ابد الابد موجود و بود و نعمتی
 دنیاوی زوال پذیر است کما قال الشاعر و کل تعیم لا محاله را یل تا اخر مص گفته
 بنفع فخر فادال مبله لا یقصر و لا ینهب استی نعیم و نعمی و نعمتی ناز و آسایش که ا
 فی المذهب و مرافقه نبینا محمد صلی الله علیه و سلم فی العلی در حبه اجنه و سوال میکنم ترا

مخفول

وطني كفتة ورتقىة نظر بدت اشترت است بنظر معلق و جعل نه نظرية و جعل كدر عضا
خواهد بود و الشوق الى تقايك و سوال ميكنم شوق و ارزومندي لغاي تو و اعوذ بك
من ضرر مضرة و پناه ميگويم تو از حالت سخت گزيان كنده است يعني غلبه و فقه كه باو جبر
نباشد و فتنه مضلته و از ابتلا و لغوي ارغواني مال و جبر ان كه كراه كنده باشد اللهم
بنيت الايمان خداوند ار استه كردان ما را بار استگي ايدان و احيتت هداة مهتدين و برك
ما را از دره راست نماندگان كه راه راست روندگان باشم معني جدا و ديكران را راه نايتم
خود نيز بر راه راست روم و از قبيل لم تقولون مالا تفعلون نباشم زيرا كه مادي خود كه بنده
نباشد صلاحيت ندارد كه ديكر را هدايت تواند كرد **مس. ۱۸۰** روايت كرده اين را نسي
و حاكم و احمد و طبراني از عمار بن ياسر العليم اني اسالك من اخير كل عابده و آجود خداوند
تجسس من سوال ميكنم ترا از نيك نامي و نيك درين جهان و دران جهان ما علمت من
و ماله اعلم خير كه ميدانم از ان نيك و خير كه ميدانم و اعوذ بك من الشر كله عابده و آجود ما
علمت من و مالا اعلم و پناه ميگويم تو از بدني از درين جهان و دران جهان خير كه ميدانم
من از ان بدني و خير كه ميدانم اللهم اني اسالك من خير ما اسالك عبدك و نبيك خداوند
سوال ميكنم ترا از نيك چيز كه سوال را تر از ايند تو و بغير تو و اعوذ بك من شر ما عاذ به من
عبدك و نبيك و پناه ميگويم تو از بدني چيز پناه جيت از ان بنده تو و بغير تو كه محمد رسول الله
صلي الله عليه و سلم است اللهم اني اسالك اجنبه و ما قرب اليها من قول او عمل خداوند
تجسس من سوال ميكنم ترا تو بهشت را چيز كه نزدك گرداند مرا بسوي بهشت از قول و فعل من
اسباب دخول بهشت را و ان اسباب جنس قول باشد چنانكه ذكر و امر و مروت و نهي و نهى
كردن و حكم حق گفتن و احوال آن بار جنس فعل باشد چنانكه عبادت بدني از صوابه
و صوم و جزان و اعوذ بك من النار و ما قرب اليها من قول او عمل و پناه ميگويم تو از
دوزخ و چيز كه نزدك گرداند مرا بسوي دوزخ از قول و فعل مني اسباب دخول دوزخ

و اسالك ان تجعل كل قضاء قضيته لي خيرا و سوال ميكنم ترا اسلك بگرداني پير قضا را براي من
نيك و خوب كه نباشد در روي بدني **مس. ۱۸۱** روايت كرده اين را ابن ماجه و حبان
و حاكم از عاتقه و بروايي و اسالك و قيت لي من امر ان تجعل عاقبة رشدا و سوال
ميكنم ترا چيز كه اندازد كرده براي من انكه بگرداني نهايت كار و ورشده و فلاح **مس. ۱۸۲**
روايت كرده اين را رابوده حاكم انصار عايت اللهم احسن عاقبتنا في امور كلها خداوند
نيك كردان نهايت كار ما را در جميع امور دين و دنيا و آخرت من خير الدنيا و عذاب الآخرة
و خلاص كن ما را از خواري و رسوائی و بنا و از عذاب اخيرت خزي با كسره ذلت و انا
و گاه مي آيد معني يلك و قوت و ربييه كذا في مجمع البحار **مس. ۱۸۳** روايت كرده اين را ابن
جنان و حاكم از بشير بن ارحمه مع كفته اخيرت بذكر فذر است سر او را است كه قوت
كرده شود برومي كه بجز خداست اللهم احفظني يا اياك اسلام قاعدا و كذا و خداوند اياك بدارم بدن
اسلام در حالي كه است و اياك و احفظني يا اياك اسلام قاعدا و كذا و خداوند اياك بدارم بدن
كه نشيдам و احفظني يا اياك اسلام راقدا و كذا و خداوند اياك بدارم بدن اسلام در حال
و در جميع احوال است متلبس بدن اسلام و لا تشمت لي عدوا و لا تأسد و تشا و لا تسب
ابتلاي من بدني ديني و دينوي دشمني را و نه بد خدا و ترا و تخصص عاصمه شدت عداوت
اوست از سائر اعداء اللهم اسالك من خير ما اسالك عبدك خداوند اسوال ميكنم ترا از خير
كه خزينه هاي او بدست قدرت است **مس. ۱۸۴** روايت كرده اين را حاكم و ابن جنان از عمر بن الخطاب
رضي الله عنه اللهم اني اسالك من شر ما انت آخذ بنايتهم خداوند آخفتن من شر ما
ميچيزد تو از بدني چيز كه تو كنده بسوي پشني او را و مسخر در روي او را به قدرت خوش
مرا در جبهه و بر روي زمين است بحكم قول و يتي لي و ما من دابة في الارض الا هو
آخذ بنايتها و اسالك من اخير انمي يو بذكر كله و سوال ميكنم ترا از نيك نامي و نيك
بدست قدرت است تمامه او را كه بهره اعراب من خطت مي توان خواند منصب نا بزرگ

ثانی اسالک و رفع نار بد لب و در غیر منفصل و کمر سازنا کند خبر **روایت کرده این را ابو جعفر**
 از عمر بن الخطاب رضی الله عنه البسم الله اسالک موصیبت رحمت خداوند تحقیق سوال میکنم
 ترا بکدام نعمتی که واجب گردانند رحمت ترا موصیبت در اکثر پنج نعمته بکبر جم است ثقات لطف
 بهم نصیح کرده اند و در نسخه عدلی بر نفع بهم است شاید از قبیل الصافه هکله بسوی موصوف باشد
 و ظاهر کسر جم است و شارح فصل لفظ برب است که فتح از سبقت است و غلام مقترک و اسلیمه
 و من کل اثم و العینه من کل بدو الفور بالجنة و النجاة من النار ترجمه این کلمات بعد نبات گذشته
طراوتی کرده این را حاکم و طراوتی از عمر بن الخطاب الصا و بروایتی ابی جعفر زیادده است البسم
 لا تتبع لن ذنبا الا غفرت خداوند از کذا زکای بهی کن کنی را مگر ای که یا عمری از اولای الا غفرت و
 مکن شیخ اندوهی را مگر آنکه کشای و از آنکه کنی از اولاد دنیا الا قضیت و فهمی و امی را از حقوق
 ابی و بندها که او کلا نکه بگذری از اولاد و توفیق ادای آن دهی و لا حاجه من تواج الدین و الاخرة
 الا قضیت و بهی حاجتی را از حاجات دنیا و آخرت مگر ای که بگذری او را و روان کنی یا رحم
 الراحین **روایت کرده این را طراوتی در کبر ذکا و حدیث السن بن مالک اللهم**
 علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک خداوند ایاری و توفیق ده ما را بر ذکر کردن تو و
 شکر کردن نعمتای تو و نیک کردن عبادت تو و احسان و عبادت است که در حدیث
 جبریل مبین گشته کلا احسان ان تعبد الله انک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک
روایت کرده این را حاکم و احمد از ابهر بره و در زواتی اللهم یعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک
 بلفظ منکلم واحد آمده ایراد کرده باین لفظ برادر عبد الله بن مسعود و الله منکلمی ببارقته
 فصاحت و در اخر مکر روزی کرده مرا از قتل و کثیر و حریص مگردان بر جمع مال یا بر بارک
 لی فیهِ و غیر بگفته برای من در آن و اختلف بفهم لام علی کل غایتی بخیر و خلع شوبر بره
 غایب است از آن من بکنی یعنی مال و فرزندان و عیال و مصاحب مرا در حفظ خوس غایب
 تا باز گردد و من سبلاست **روایت کرده این را حاکم از ابن عباس اللهم** فی اسالک

عینه لقیته خداوند سوال میکنم ترا از زندگانی پاکیزه که در وی نباشد و میمیده سوتیه و
 مردنی نیکی و هموار یعنی بمرم بر کلمه اسلام و بیج غل و غش دنیا در آن وقت حاضر نباشد و
 سبب عذاب قبر و وحشت در روز قیامت گردد و عینه و عینه کبر اول مصدر مانند جلست
 معنی نوع از زندگانی و نوع مرک و در غیر مخفی و سوال میکنم باز گشتی بر روز حشر که عوار
 و رسوا نباشد و مخفی بقیع مسم و سکون خام و کسر زانند یا زخری است معنی دل
 و خوری و کجا بر معنی بلاد و وقوع در بلاد نیز می آید کذا قال الله و لا فاض و باز گشتی که
 قضی گشته نباشد و ظاهر نمانده بدینا نباشد **روایت کرده این را حاکم از ابن عمر**
اللهم انی ضیف فقو کذا فی رضاک ضعیف خداوند امن مست و نالو اتم و در حدیث
 خود پس قوت بخش در تحصیل مرصبات خود صفت مرا یعنی مبدل گردان صفت مرا بقوت
 که موجب رضای تو باشد و غذا ای اخیر ناصیتی و کبش بسوی نیکی موی قیانی مر و
 اصل الاسلام منتی رضای تو مگردان دین اسلام را بنده رضا و اصل مقصود من بهیما
 دنیا اللهم انی ضیف فقو کذا خداوند امن ضیفم پس قوت بخش ما را تا کذا سابق است
 بجهت زیاده اتمام وانی ذیل فاعزنی و من خور و زبونی پس عزت بخش مرا وانی فقیه فکار
 و من محتاج بسوی عنایت تو پس روزی و روزی حسنی و معنوی
روایت کرده این را حاکم و ابن شیبه از ابی سلمی اللهم انت الاول فلاشی قبلک
 خداوند التوئی اول یا ابتدا یعنی قدم ازلی پس نیست پیش از تو چیزی و انت الاخر
 فلاشی بعدک و قوتی اخر یا انتهای نیست بعد از تو چیزی اعوذ بک من کل داء و ما یصلها
 بیدک بجاه محبوبم تو از هر جنبه و بر روی زمین که موی پش نی یعنی طنی بدست قدر
 نت اشار و قبول و سقایی و ما من داء فی الارض الا هو اخذنا حیثینا اعوذ بک من بهی
 الاثم و الکس و عذاب القبر و قته البقرة و در نسخه عدلی فتنه الفقه و اعوذ بک من لثام و
 و المعزم اللهم تقنی من خطایای کما نقت الثوب الابرین من الذنس اللهم یا بدینی و بین

یعنی یا بدینی

خطایای گوناگون است بین اهل تشیع و اهل سنی ترجمه این حکامات در اوایل این باب گذشت
 بعد از آنکه محمد بن ابی حمزه است که سوال کرده است محمد بن یحیی در کار خود را در این کتاب از تنقیح
 دعاست از قول حضرت علی بن ابی حمزه و سلم از علامی راوی نیست **روایت کرده است**
 طبرانی در کبیر و وسط الصغیر از امام سلمه العلی بن ابی حمزه غیر المسلمة و غیر الیهلک خداوند محقق
 من سوال میکنم ترا بهترین مسوالات و بهترین دعا و خیر النجاة و بهترین پیروزی و غفر مقصود
 و غیره اهل و بهترین عمل و غیره الثواب و بهترین اجر و مشو به و غیره الجوده و غیره الملمات و بهترین
 زندگانی و بهترین مردن و ثبوتی و ثابت دارم از بدن اسلام و نقل مورخینی و کراف بار
 کن مقادیر جنات مرا در میزان اعمال و حقیق ابائی و ثابت و حکم داران را در رفع
 در جنت و بلند کردن درجه مرا از خود و نزد خلق و تقبل صلواتی و پذیر عازم را و غفر خطی
 و بهار زکانه مرا و اسالک الدرجات العلی من الجنة و سوال میکنم ترا پاهای بلند و قدر
 و نهالت از بهشت آمین اجابت کن خداوند او چنین باد و محقق این لفظ در باب ثواب
 گذشت اللهم انی اسالک فوائد الخیر و خواسته خداوند سوال میکنم ترا مسالک فی غیر دنیا
 او را و جوامع و خیرات جامعه را که نافع باشد در دنیا و آخرت و اول و آخره و طایفه و طایفه
 مقصود استیغاب و استیفاء اجزای خیر و جمع انواع و اقسام اوست چنانکه در ادعیه
 بسیار وارد میشود و الدرجات العلی من الجنة آمین اللهم انی اسالک من غیر ما فی خداوند
 بقیه من سوال میکنم ترا آنکی چیزی که می آرد من از عبادات و غیر ما فعل و غیر ما عمل صفتی
 گفته این بر سه جلد متعاقب است آورده شد برای تا که و مبالغه در محل دعا و غیر ما بطین
 و غیر ما ظاهر و آنکی خدایک ظاهر شد و وقوع یافته در دنیا و آنکی خیر که مقدار است و وقوع این
 در آخرت و الدرجات العلی من الجنة آمین اللهم انی اسالک ان ترفع ذکر من ذل
 میبایست ترا اندر دراری ذکر مرا و توضع عزیزی و مودعتی بآگاهانه مرا این گفتار معنی الله
 و سلم برای تعلیم امت است پادار از فضل و زور و رفع ذکر زنادنی و وضع واقع است چه

و فی صلی الله علیه و سلم مرفوع الذکر است موضوع الی وزیر است بقول و تعالی و
 وضعنا عنک و زک الدنمی انقض طهرک در فضلک ذکرک و فصلح امری و نیک کنی
 حال مرا و نظیر قلبی و پاک پاکیزه کنی دل مرا از عقاید فاسده و اخلاق ذمیمه و تحسین
 محفوظ داری شرمگاه مرا که مبداء مفاسد است از وقوع در فتنه و میل حرام و تنور قلبی
 و روشن کردن دل مرا با نور علم و دینیه و اسرار ربانیه و تغفر فی ذنوبی و بهار برای من
 گناه مرا و اسالک الدرجات العلی من الجنة آمین اللهم انی اسالک ان تبارک لی فی نبی
 خداوند محقق من سوال میکنم اینکه بزرگه دینی مرا و سزاوی من و فی بصری و در دنیا من
 و فی زوجی و در روح من و فی خلقی نفع اول و سکون ثانی و فی خلقی نفع اول و سکون ثانی
 و پر کندهی در صورت من و در سیرت من و فی اهل و در اهل و عیال من و فی حی
 و فی کمالی و در زندگانی من و در مردن من و فی علی و در عاده و عبادت من و تقبل
 حسنی و انبند پدیداری نیکبای مرا و در بعضی نفع تقبل مخوم بصیغه امر است و اسالک
 الدرجات العلی من الجنة آمین و در آخر هر دعا سوال بدرجات بهشت اشعار است
 با آنکه مطلوب اعظم و مقصود اعلی همین است و مکرر بر این سریده تا که طلب اجابه است
 و الله اعلم **روایت کرده است** را حاکم را طبرانی در کبیر و اوسط از امام سلمه العلی بن ابی حمزه
 اوسع زرق علی عند کبر سنی و انقطع عمری خداوند ابدان مرا و زنی بر ما
 و روفت پی من و زود انتهای عمر من که در سوزن ضعیف و عاجز میباشم از سنی و
 تلاش میشت **روایت کرده است** این را حاکم و طبرانی از عابنه صد لقه اللهم اعف عني ذنوبي
 خطایی و عذبی **روایت کرده است** این را ابن حبان از عثمان بن العاص با من لا یحیی ای
 کسی که نمی بیند او را و چشمها در دنیا و لا فی الآخرة الطنون و جمع فیکند او را که نفع
 فریب کند ذات و صفات او را و تمام و طنون مردم و لا یصفه الوصفون و وصف
 نمیکند او را و صف کنندگان با نچه شایان ضایب مقدس اوست تقوی طایفه از خداوند

در
 دادن خود را
 ترا و بیرون

حقیقت او تبارک و تعالی و لا تغیرہ احوادث و تغیر نمیدهد و اور احوادث کائنات و لا یغیرہ الله و لا یرد
 و فی ترسد که در شبهای زمانه و انقذاب او را یلیم متابعین جلیل و صغیرین الهی رسیدند مقدار
 وزن کوبها و پیمانهای در یار امتحان جمع شغال یعنی هم سنگ گذاشتی جهنم و مکاتیل
جمع یکسال چنانچه عدد و قطر از قطر و میدانند سارقهای بار از او عدد و ورق الاشجار و
 شمار بر کباب و درختان از او عدد و ماظم علیه البیل و اشرق علیه البهار و شمار کند لریکی کرده است
 بروی شب و روشن شده است بروی روز یعنی تمام موجودات عالم و لا توری منه
 سماء و فی پوشه اعلم و یقالی اسانی آسان و بکرا و حایل و مانع منو و چه علم و بی جان
 از معاد و عیون و امثال آن محیط است جمع اشیار الارض و نباتات که در قعر او است
 از جوهر و حیوانات و نباتات و لاجل مانی و غیره و فی پوشه کوه چتر که در اجزای کوه
 ابلخ خبر عمری آنرا خداوند ابرو ان بهترین عمر من اخرا و را و غیر علی حوائج و بهترین عمل
 من عمل اخیر که اعتبار یافته است و غیر یابی یوم القاب که در بهترین روزهای من روزی را
 که ملاقات کنم ترا در آن روز وقت موت ما روز ثبت روایت کرده این بطرا
 در او سطر از انس رضی الله عنه یا ولی الاسلام و ابی ای حضرت گفته دین اسلام و اهل
 اسلام که مسلمان اند شبتی به حتی القاب ثابت در مراد بین اسلام تا آنکه ملاقات کنم ترا
 یعنی تا وقت موت روایت کرده این را طرا فی انصار انس العلیم انی اسالک ان رضا
ما یقضا و یرد العیش بعد الموت و لذه النظاری و جبارک و الشوق الی لقاءک فی غیر
ضار مضرة و لا فتنه مضرة شیخ انکلمات بهد ریاب سبق و کرامت طرا روایت کرده
 این را طرا فی در کبیر و او سطر از فضال بن عبید العلیم حسن ما قبتا فی الامور کلها و احبنا
 من خیر الدنیا و عذاب الآخرة روایت کرده این را احمد و طرا فی انشیرن ارطاة منیه
 میگوید این دعا بهین الفاظ پیش ازین بد و ورق بر قمح حبس کشته و نمیدانم قاصد
 تکرار و تغیر اقام چه خواهد بود من کان ذلک دعاؤه و دعاوست غایب بروی کسی که با

ولا الارض
 و فیها و غیره
 و فیها و غیره
 و فیها و غیره
 و فیها و غیره
 و فیها و غیره

از خداوند عز و جل و ان شاء الله

نصف است در نسخ

نه کفر میزد

دعا مذکور و عار او و است غایب بروی مات قبل ان یسبب البلاء میسر و پیش از آنکه رسد
 او را بلائی روایت کرده این را طرا فی فقه از راوی مذکور العلیم انی اسالک غنائی
و غنی مولای خداوند اسوال مبکنم برای نازی خود از خلق ولی سازی بولای خود
صفتی گفته مولی منی کثرت دارد بار خدا و دوست و ازاد کننده و ازاد کرده شده و
بهیم عهد و مهتر و پسر عم که نیز در غوطه دارد و در شمار دهنده و همسایه و ندیم و انکس
که بدوست تو مسمان شده باشد و ممکن است از او اکثر ایمانی در نیتقام اتنی
روایت کرده این را احمد و طرا فی از برای صهر بکسر صا و همده العلیم انی اسالک عیشته
یقینت و مینه سوتیه و در غیر مخرب و الا فاض و ان دعا لعینیه بهین الفاظ بر مستدرک
حاکم گذشته و در بخار و است طرا فی ایراد کرده بود چه تکرار فی هر نسبت می بایست هر دو
رمز یکی ذکر میکند اللهم اغفر لی و رحمته صرا و ابامر زمر او رحمة کس او غنی بکنته و
و در امر او در هشت لفظ و کرم خود روایت کرده این را طرا فی از ثبات بن زید
اللیم بابرک لی فی دینی الذی هو عصمته امری خداوند ابر که مراد دین من که آن
کاهد است کار من است و فی آخر فی اللتی انبیا میری و برکت ده در آخره من الکی بوی
و بی بازگشت هفت و فی دعای اللتی فیها بانی و برکت ده و در دنیا من الکی در وی
فیت بقصود و دنیا دار العباد و منزهه الاخرة است و اجعل حیوانه زیاده لی فی
کل خیر و بگردان زندگانی را سبب زیادت و در هر تنگی و اجعل الموت راحه لی من
کل شر و بگردان را سبب آسایش از هر بدی روایت کرده این را ابن از زبیر بن
عبد یزید و العلیم اجعلنی صبور اخذ او و امر بسیار صبر کننده بر نزول بلاد و اجعلنی شکر
و بگردان مرا بسیار شکر کننده بر نعمتهای تو و اجعلنی فی عینی صغیر او فی عین
الناس کبیر او بگردان مرا در چشم خود خور و حقیر نا عجب و غرور را در جلد نیاید
و در چشمان مردم بزرگ تا امانت و ذبونی نکشم روایت کرده این را ابن از زبیر

از پیریده الیهم انی اسالک الطیبات خداوند اسوال میکنم ترا هر مای پاک و پاکیزه که از حق
 صادر باشد یا در طریبات اعمال صالحه است بوقتیه مقابله و ترک المنکرات چنانچه
 گذشته اسالک فعل الخیرات و ترک المنکرات و حسب المساکین و ان توب تیطل
 و سوال میکنم ترا آنکه توفیق توبه و بهی مرا که لی توفیق توبه بهیج تائب صورت بندد
 در نایج گفته التوبه و توبه دادن و عیدی معنی لذت معنی التفضل قال الله تعالی ثم تا
 علیهم بشتوبوا و ان اردت معیادک فسنه ان یقبضن غیر مفتون و چون قصد کنی توبه
 به بندگان خود فتنه را یعنی خواهی که بلا عام نازل کنی سوال میکنم ازیک توفیق کنی روح مرا
 در حالی که فتنه زده نباشم معنی شش از فتنه مرا بردار و از ان سلامت در آور و روایت
 کرده ان را بر از از ثوبان الیهم انی اسالک علما مافقا و اعوذ بک من عدم لاسع شرح
 این کلمات تقریبا معلوم شده **ط** روایت کرده این را بطرانی در کبیر از عایشه
 و در اوسط از جابر الیهم انی اسالک علما مافقا و جملا مستقبلا **ط** روایت کرده طرانی در
 اوسط از جابر الیهم صنع فی ارضنا برکتی خداوند از زمین بده ما برکتی او را که بسیار غایه
 و میوه و سبزه پیدا آید اشاره است بقول ویتعالی و لوان اهل البیت منوا و اتقوا
 لفتحنا علیهم ربکات من السماء و الارض و زینتها و بنه زینت او را یعنی خیر که سبب
 زینت او باشد از تر و تازگی به نباتات و سنگ و فلز و دریاچین و غیر ذلک ایاست بقول
 ویتعالی انما جعلنا ما علی الارض زینة لهما و سکنها و بنه سبب اطمینان اهل آن زمین بهم
 گفته سکن بفتح سین و کاف یعنی فریاد رس اهل او را که نفوس مردم بسوی وی آید و
 روایت کرده این را بطرانی در اوسط از سمعه الیهم انی اسالک بانک الاول علی
 قلیک خداوند اسوال میکنم ترا در حالی که تو تسلی کننده ای باندیک بسوی اولی ابدا و قدیم از
 پس منت چهری پیش نهد و الاخر فلان شی و تویی آخری انبیا و مانی ابیدی پس منت چهر
 بعد از تو و الاخر فلان شی و تویی ظاهر و آشکارا و وجود کثرت دلایل و مظاهر

القیامی
 زینت و طهارت

بکرم

پس منت چهری در ظهور باطنی ظهور تو و اباطن فلان شی و تویی همان و آشکار
 بحقیقت و لکن خود پس منت چهری زیر تو در کل صفی چون بهیج طایری باشد و هر چه پدید
 باطن پس نفی فوقانیه مناسب ظهور باشد و نفی و دنیست مناسب بطون چه درون
 اینجا معنی صد فوق است ان تقدیمی عنا الدن منقول است که گذری دادا کنی
 از نام او را و ان تقدیم من الفقر و اینکه بی نیاز کنی ما را از فقر و در جنان بودی
 مردم **ط** روایت کرده این را ابن ابی شیبہ از اسیر برده الیهم انی استبشیرک الله
 امری خداوند بجهت من طلب هدایت میکنم از تو تا صلح امور خود که اگر بهتر و نتر او تر
 باشد در حق هدایت کنی و توفیق آن دهمی و اعوذ بک من شرف نفسی و پناه میکنم
 تو از بدی نفس خود که شرارت او سخت ضرر دارد **ط** روایت کرده این را
 ابن حبان از عثمان بن ادهل الیهم انی استغفرک لذنبی خداوند اطلب معصیت
 میان من و ثبات خود را و استبشیرک امری و طلب هدایت میکنم از تو تا صلح
 حال خود و مقاصد و مطالب او مرا باشد معنی مقاصد است کذا فی التیاح یعنی در
 جمع کارهای خود میان روی میخواهم که با افراط و تفراط در ان نباشد و التوب ایضا
 قیبت علی انک انت ربی و توبه میکنم و رجوع می ارم بسوی توس بقول کن توبه مرا
 در آنکه نهی پروردگار من الیهم فاجعل رغبتی الیک خداوند ابرودان خواهش مرا
 بسوی خود که بخود دیگر بر احوالهم و هواد ذات مقدس توبه و پیچیده من بکنم و ارجع
 فی صدد رجوع و برگردان تو نگر می نیازی در سینه من از چیزی که پیش تو نام است نه
 آنکه فروتنی مال شود و در ظاهر و عجب و نخوت راه یابد و بارک لی چنان از حقنی تو
 برکت ده مرا در ای روزی کرده مافقا باشم و حرص و اسراف نورزم صرف کن مرا
 در طاعت و عبادت و مرضیات تو و تقبل منی انک انت ربی و بیدار من علی عذبت
 زیرا که تویی پروردگار من **ط** روایت کرده این را ابن ابی شیبہ از عمر بن خطاب با کمال

بالا

ای کسی که ظاهر ساخته بکنی و خوبی زندگان خود را و دستهای حق و جلال پوشیده از مکرده و شکر
 و از جمله ستم و بیانی است بر بنده که آنچه در شکم و دینت از پندیده بهای حال ظاهر است و از خلق پو
 و خواطر مذمومه و ارادت بقیه که مکنون است در دل از عسل خلق نهان داشته بهیچکس را
 بر اسرار او اطلاع نداده اگر معایب باطن بنده بر خلق فاش کردی مبنی بر ترس
 خلق از روی نبود می یا من لایو اخذ با جریه ای ای که نمیکند سبب گناه یعنی بهر
 گناهان مواخذه نمیکند و بامید توبه توقف می ورزد بلکه غالب احوال در میگذرد
 از هر که میخواهد و لایبتنگ است و نمیدارد و در او رسوا نمیکند بنده را با اظهار عیوب مغر
 و در نسخه اصلی با عظیم العفوای بسیار در گذرنده از گناهان جانش تجاوز از ای نیک
 تجاوز کننده یا واسع المغفرة ای عام کننده امرش هر مستحق و یا مستحق یا با سبط الیه
 بار رحمتی ای گشاده دوست قدرت کمال رحمت و افاضه نعمای دنیا و آخرت
 و سبط بکنایه از کثرت عطاست و ایراد تشبیه چه زیاده مبالغه و در حقیقت هر چه
 ازین جمله ناکند و نقر را قبل است مگر مقام دعا و مناجات بسیار و در مستود
 یا صاحب کل بخوی اتمی صاحب هر از یعنی داننده راز هر راز دارنده و مناجات
 کننده و مطلع بران الالهو معین و با تپی کل شکوی و ای نهایی بر شکایت درین
 اشاره است که بنده را باید که در شکایت حال خود یکسری نکشد سوای اوقالی صاکه
 یعقوب علیه السلام گفته انا اشکو ابنتی و حزنی الی الله یا کریم الصغ ای نیک اوصاف
 کننده از تو بندگان یا عظیم المن ای بسیار عطا دهنده که بخشش به بندگی نعم
 قیل استحقاق یا ای ایتد کننده در دادن نعمت به بندگان خود مش از آنکه بنده مستحق
 آن گردد و موجب ان شود سب طاعه و عبادت یا ربنا یا سیدنا یا مولانا ای پروردگار
 و ای صاحب دای مالک ما و یا غایه لرغبتنا و ای نهایت مملوئی ما که مرغوبتر از تو
 چیزی نه اسالک یا الله ای لا تشوی خلقی بفتح مع و سکون لام با لن رسول مکرم

نیز ای خداوند معبود و بکن اینکه سوزی صورت را با تش و درخ روایت کرده این را
 حاکم از عمر بن شعیب تم نورک فهدت فلک الحمد قام و کمال شد نور هدایت تو تیس راه
 نمودی بطریق حق و همراه مستقیم همه کس را پس تتر است حمد برین هدایت و درین اشارت
 بموی حدیث مرفوع که خدایتان یحیدر کرد خلق را و در تار مکی پسته رحمت الی بر اینها از نور خود
 چیزی پس کسی که رسید او را ازین نور هدایت یافت و بمنزل مقصود رسید و کسی نرسید
 او را که اندیشه عظیم بنظر حق را بمعجز حاکم نفوذت فلک الحمد بزرگ شد بزرگباری تو س غفر
 کردی از بندگان و در گذشته از گناهان ایشان پس هر چه راست برین علم شاد و شایش
 حیدر است که او را خشم از جانبرد و باعث بر استیصال عقوبت و در رحمت انعام نکرد
 پس اگر توبه و تدارک پند عفو نماید و اگر خواهد بی توبه نیز رحمت کند و از گناهان بگذرد
 پس اخین ذات العفو مستوجب حمد است بسطت یک فاعطیت فلک الحمد فراح
 و گشاده شد دست قدرت تو با تمام و اکرام پس عطا کردی و دادی بهر کس و ناکس
 بر من است حمد این ترجمه بر تقدیر صیغه غایب است و در بعضی نسخ معتد به صیغه خطاب است
 پس بدک مغلوب خواهد بود و بر بنا و بهک اکرم الوجود ای برادر کار ما ذات مقدس
 تو نیکترین و زکر ترن ذات است که جمیع صفات حسن بیانات و متحقق است گفته اند
 که چون کسی را نسبت بکرم کنند جمیع صفات نیک با او اثبات کنند و کریم است که چون
 قادر گردد عفو کند و چون کند و غایب و چون عطا و هدیه بد پیش از امید و بد ویر که نوی
 انجا ارد او را ضایع نکند و در وجبه یک اعظم احواله و قدر و رتبه تو بزرگترین رتبه است
 و عظیم است افضل العظیمة و اینها و داد و بخشش تو بهترین بخشش است و بلندتر از بخشش
 آئیده تر و گوارا ترین اوست که او را ترایمان نیست و فضل ترا انقطاع غمی بخشی به گنج
 پیش از احتیاج و زیاده بران بی غرض و بی عوض و بی مثله درین جهان و دران جهان
 فرمان به و کفر نمی مشوی ای پروردگار ما پس قبول میکنی و جزای او میدهی مشکر در اصل ثنا

تطیع و شکر

شکر نام کرده

گفتن منم است بس انعام و چون اسناد بخدا تعالی کند معنی آن ثواب خیر و دیند
بر عمل قلیل مراد درند بعضی گفته اند نسبت شکر بخدا تعالی است که شما میگوید بر بندگان مطیع
شکر و بعضی گویند جزای شکر را بطریق مشاکلت و تصرف بنام و تقصیر ولی فرمانی کرده
بشوی ای پروردگار بپس می آفرینی و از آن در میگذری و تحسین المصطفی و اجابت
و عار عاجز و در مانده را و کشف الضر و مشکاشی و دور میکنی سختی را و توفیق الیقین
و شفا و تندرستی میدهی بیمار و در بخور و تغذیه و لطف و فی امری که آه بندگان را
بگیرد باشد یا صغیره و یقین التوبة و قبول میبندی توبه را از بندگان و رجوع بر رحمت
میکنی بر اینها و لایحرجی بفسخ نعمتینه و کفر با آیات احد و پاداش نمکند مقابل
نعمتهای تو بچس از محامد و قاتل صفتان نعمتهای الهی منوات و مستواصل خارج از حد
و اندر زده است و شکران از مقدور بتری بیرون از دست و زبان که براید از کینه
از عید شکرش بر آید و لا یمنع مدحک قول قاص و می رسد نوعی از شکر ترا سخن بچین
کنند یعنی وصف بی وصف کنند بلکه جمع لایکه و نامحدود و من در مدح تو روجه لائق
غایر و سر کردن و میرت زده بادیه لا احصی ثنا علیک بل انت کی اشیت علی فضاک
فی روایت کرده این دعا را ابو العلی از علی بن ابیطالب علیه السلام این شبیه موقوف
اللهم انی اسألك من فضلك و رحمتک خداوند اسوال میکنم از تو فضل ترا و رحمت
و مهربانی ترا ظاهر است که عطف بر محمد بر فضل عطف تقصیری است و بعد از حمد و ثناء
مقدور آمده معنی و شراح را در مختصام توجیهاتی دیگر است و الله اعلم مراد کلام رسول
فانه لا یلکها الا انت زیرا که بدستی مالک و مستغرق نیست رحمه راجع توفیق طلب
غیر از تو صورت ندارد روایت کرده این را طبرانی از ابن مسعود و اللهم اغفر لی ما اخطا
و ما تعدت حد او و ابامرزم الله یغفر لکم و ای تقصیر کرده ام و ما اسررت و ما اعلنت
و این پوشیده کرده ام و ای آشکار کرده ام و ما جهلت و ما علمت و ای نهان کرده ام که

یا علی

و اینها هم مقصود است تمام کنان است روایت کرده این را احمد و بنی راطبه
و از عمر بن حصین اللهم اغفر لنا ذنوبنا و ظلمنا و بیزنا و جحدنا و خطانا و عذنا و کل ذلک
عندنا ترجمه اینکلمات مکرر معلومات شده روایت کرده این را احمد و طبرانی از عیبه
بن عمر بن العاص اللهم اغفر لی خطای و عذبی و بیزلی و جحدی و خطای منی و عذبتی
و محروم کردن ما را از برکتی که عطا کرده مراد از تفتیش فیما احسنی و در فتنه مندر
مراد از چه که محروم ساختی مرا از آن چیزی که بهره عطا کنی برکت دوران و بهره عطا کنی بخت
و ضلالت کن از الله روایت کرده این را طبرانی در اوسط از ابی بن کعب اللهم اغفر
خلفی نفع خا و سکون لام فاحسن و در روایتی بلی بلی فحسن خلفی خداوند انیک ساختی
صورة و طایفه از مرایب پس نیک و پاک کن سیرت مرا از اخلاق و ذمیه روایت کرده
این را احمد و ابو العلی از ام سلمه رب اعظم و ارحم و ابد فی السجیل الاقوم پروردگار
بیامرز و رحمت کن و بنما مرا ای مستقیم روایت کرده این را احمد و ابو العلی از
ابن مسعود سلوا الله العفو و العلی فیه سوال از خدا آمرزش کنان و سیرت
از جمیع اوقات و بلیات ظاهر و باطن فان احدکم یعط بعدا لیسقح من الی فیه زیرا که
درستی که بچکس داده نشود بعد از ایمان چیزی بهتر از عافیه روایت کرده
کرده این را ائمه مذنی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و احمد از ابی بکر صدیق رضی
عنه یا رسول الله علمنی شیئا ارضی الله به عباس رضی الله عنه در جواب نبوت عرض کرد
که ای پیغمبر خدا بیا موز مرا چیزی که ما دعا کنیم خدا تعالی با بخیزد و قال سل ربک الی فیه فرمود
بخواه از خدا تعالی عافیه را که بهتر از وی چیزی نیست فمکثت ایاما عباس گوید پس در یک
کردم من چند روز تم جنت فقلت پست باز آمد و عرض کردم یا رسول الله علمنی شیئا
اساله ربی عیبی تعلیم از منی تا سوال کنم پروردگار خود را که صاحب عت و جلال است
فقال یا عیسی الله فیه فی الدنیا و الاخرة پس باز گفت ای عیسی من سوال کن خدا را

عافه در دنیا و آخرت **روایه کرده این را طبرانی از عباس و بر و ابی باجم اکثر الدعا**
بالعافیه ای هم من بسیار کن دعا را بعافیه که مع جمع غیر است **ایرا کرده این را طبرانی**
طبرانی مطهری دیگر از عباس رضی الله عنه ما سال العباد و شفا افضل من ان یعفوا بهم و یبیم
سوال کرده اند خدا تعالی را بندگان او خیری بهتر و فاضله از سوال کردن اینکه بیاورد
ایشان را که ایشان وعافیه بدیشان را از بیات **روایت کرده این را برادر**
از ابی الذر و ابی رسول الله الا تعلمی دعوه او عوا بهما لنفسی ام سلمه رضی الله عنها
که یکی از رزواج مطهرات است عرض نمود ای پیغمبر خدا اما تعلیم نمیکنی مرا دعای که دعای
بآن دعا برای ذات خود قال بلی فوکی فرمود ای تعلیم کنم بگو این دعا را اللهم رب
البنی محمد اعظمی دینی ای خداوند پروردگار ستم که نام پاک و بی محمد است صلی الله علیه و آله
بیا منرا کنه من و انقلب غیظ قلبی و ببر و زایل کن خشم دل مرا یعنی خیرائی که
در خشم آورد دل مرا ارحم و کینه و سایر احوال ذمیه و اجر بی من مضلات الفتن
ما حقیقتا و خلص کن مرا از فتنه های که راه کنند فاین را تباها کنند مادامی که زنده داری
مارا **روایت کرده این را احمد از ام سلمه لایقولن احدکم به اینه نکوید بای از**
شما این کلمه را که اللهم لقنی حجتی باشد لی لفظ ایمان یعنی خداوند از امتن کن حجت و دلیل
مرا فان الکافر یلقین حجتا زیر که بدستی که کافر نیز فهمانده میشود حجه و دلیل باطل
خود را پس در گفتن مطلق حجه تسامان را فایده نباشد و لکن یعول و لیکن ایحیان
بگوید اللهم لقنی حجه الایمان عند الممات خداوند ای ایمان و ایها مکن بر اجم و دلیل
ایمان را از یک موت من چه مدار بر حسن خاتمه است و حجه ایمان کلمه شیهه است
در معنی اوست **روایت کرده این را طبرانی از عائش صدیق رضی الله عنها چون**
فارغ شد مصدور ضمن ادعیه را تقریر میاستطرد ایمان کیفه صلوة و سلام رسیده
امام علیه افضل الصلوة و السلام کرده بود دعوات مخصوصه و غیر مخصوصه و اینها را بوجه

ما حقیقتا

ما حقیقتا
 از این روایت
 در حدیث
 و اینها را بوجه

مستولی بیان نموده و بیان فضیله این بخت شکر و مایه خواست که ختم کند کتاب
 بذکر فضیله آن مایه لاصاته پس گفت **صلی الله علیه و آله و سلم** بیان فضیلت
 صلوة و سلام فرستادن بر حضرت رسول علیه افضل الصلوة و السلام و عقی صلوة
 مفصل در دعوات تشبه نماز ذکر یا فیه اما فضائل و فواید صلوة از حد حصه و احضا
 متجاوز است و ضبط آن بزمان قلم متعسر بعضی از آن نتیجه اصل صلوة است
 و بعضی خاصیه عددی مخصوص و بعضی اثر کیفیتی خاص و بعضی مخصوص بوقتی
 معین از اجمد احادیثی چند مصدرا کرده و گفت ما مجلس قوم مجسم نیکوید فیه نشیند
 حج قومی هیچ مجلسی را که ذکر نکنند خدا تعالی را در آن مجلس و صلوا علی پیغمبر
 در و نفرستند در آن مجلس بر پیغمبر خود الا کانت علیهم حسرة یا یوم القیمه بکرات
 بر ایشان این عدم ذکر و صلوة موجب حسرة و ندامت در روز قیمه و آن دخلوا
 اجتهت اگر چه در این در بهشت لکن ثواب این حسرة بجهت ثواب است یعنی روز قیمه چون
 ثواب ذکر و صلوة و حرامی او مشایده کنند ندامت کشند که کاشکی تمام عمر خود
 درین امر شکر صرف میکردیم و یک لمح و بیهوش لحظه از آن غافل نمی بودیم که شکر کنیم
 نیتهاست **روایت کرده این را ابن جناب و احمد و ابوداؤد**
 و ترمذی و نسائی و حاکم از ابهره اکثر دعا علی من الصلوة بعد اجمعه بسیار فرستید
 بر من در روز اجمعه و در جمیع اوقات و احوال خصوص در روز جمعه که سید الانیم
 است و فضیلتی و برکتی خاص در روز قان صلواتم معروضه علی پس بدستی که در روز
 شهادت زنده بشود و هر جا و هرگاه که بنشیند این توجیه بسبب اطلاق تکرار در تطهیر
 ایخیزت باحدث ان الله ملائکته سیاحین یبلغون عن امتی السلام علیهاست و شایع
 مجلس در تطهیر گفته که در روز جمعه بسبب فضیله او عرض کرده میشود بر آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم ملا و اسطخا که فرق است میان در و در گفتن نزد روضه مقدس و نزد سایر

است و این کلام
در روز جمعه آن باشد که روز عرفه است هرگاه که بخواهد
بود و او نشانی و این به واسطه آن جهان را و پس از آن
و بعد از آنکه نیست که در روز جمعه از جمعه الا غنث علی
کرد و شرف بر من در روز جمعه نه همان توبه سابق می توان کرد پس روایت کرد
حاکم از علی بن مسعود انصاری رضی الله عنه فامین یوم علی نیست هیچ کس که سلام نگیرد بر من
الا و الله علی روحی مگر آنکه باز نبیند خداست و حق را و حق را و علیه السلام مگر آنکه در
میکنم بر وی سلام را یعنی جواب سلام او میگویم و در بعضی اشکال مشهور است که مضمون
این حدیث دلالت دارد بر عدم استمرار حیات حضرت صلی الله علیه و سلم و بر نزول و
این خلاف عقیده اهل سنت و جماعت است چه اینها اعتقاد حیات ابدیت دارند جواب
بوجود متعدد و بیان نموده اند اهل و اقوی است که مراد بر روح نه عود روح است
به بدن بعد از مفارقت ملاقات و اقبال و توفیق روح القدس اهل و ائمه شریف و شریف
احوال ملکوت و شهید حضرت قدس تا به ارک سلام و در جواب آن میسر کرد پس
تعبیر کرده شد این افاق را بر روح و الله اعلم روایت کرده این را ابو داود
از ابهره او لی اناس فی یوم یقیمه اکثرهم علی صلواتی و زیاده ترین مردم من روز جمعه
در رتبه و منزلت پیشین ایشان است در روز جمعه بر من در دنیا و در دایره کرده
این را از مردمی و این جهان را از من مسعود بن جمل من ذکر است عده زاهد فیصل علی غل
سخت و تمام در بخل گیسیت که ذکر کرده شوم من و برود شود نام من نزد وی پس در
نفسه بر من زیرا که وی بخل میکند بکم کسل و غفلت از یک کلمه بنام است و در وی نوازند
از نفس خود یک لفظ بیرون آورد و ادای حق و شکر نعمه که از حق رسیده روایت کرده
و این را از مردمی و نشانی از علی کرم الله وجهه و این جهان و حاکم از حسین بن علی اثر و صلوات

علی فایه رتبه و بسیار کوفه در روز بر من پس بدرستی در و گفتن این طهارت است
مرشمار از کلمات زکوة و رتبه معنی شها و طهارت است و برکت است و صلوة بر موجب
تقدیر مصلی و سبب نماز بوده اجر و برکت است روایت کرده این را ابو علی از
ابهره زعم افق رجل ذکر است عده فایصل علی کرد و انبیا و منی مدنی یعنی خوار و بزرگ داد
که ذکر کرده شوم یعنی رده شود نام من نزد او پس در روز و سبب واجب کرد و از حق
و در وعده ترک آن مگر آنکه گویند که دلیل و حجت حقوق و بعد بعد از آن است و این وعده
بر غم افق نه از آن قبیل است و غایت آن دلالت بر انتخاب و افضلیت است
روایت کرده این را از مردمی و این جهان و نیز از مردمی از ابهره من ذکر است عده
فایصل علی کسی که ذکر کرده شوم نزد او پس باید که در روز و سبب بر من
روایت کرده این را انسانی و طهرانی در اوسط و ابو علی و این سنی از انس و بعضی
روایت این تعلیل نموده اند فانه من صلی علیه و آله و سلم و احدی علیه و سلم پس برستی
که شان اینست کسی که در روز و سبب بر من یکبار در روز و سبب خداست و بر وی دو بار در آن
اولی نه است و الله یضاهف لمن است و صلوة از خداست و افاضه رحمت است و در دنیا
طلب افاضه و رحمت ساعده خیر دنیا و آخرت ای اشکال می آرند که چگونه روا باشد که بر حضرت
در دو یکبار باشد و بر مصلی ده بار جواب این است که یکبار صفت فعلی است از آنجا که لازمی است
که بر حضرت صلی الله علیه و سلم از جناب حق یک در روز و سبب میسر شد و اگر فرض کنیم در آن
شاید که از یک در شرافت و عفاست بهتر از صد هزار در روز و بود روایت کرده این را
این سنی ایضا از انس من ذکر فی فیصل علی که یاد کنند مرا نام من بگردش مایه
که در روز و سبب بر من روایت آن را ابو علی از انس ان الله یاکم سیاحین
بالمعونی و در بعضی نسخ بتثید لام و لون است و در بعضی مخفیست بر دو من امین
تحقیق خدای تعالی را فرشتگانند سیر کننده بر روی زمین که میمانند و از مهت من

نسخه
در روز و سبب
و این سنی از انس
و این سنی از انس
و این سنی از انس

ازین بشارت یا بجه شکرانه قدر و بزرگ اوست نزد خدای تعالی یا بجه حصول ثواب مرید
 که غایت محرم و خواستن آنحضرت طلب خیر است برای ایشان **مسئله** روایت کرده
 این را نسائی و ابن حبان و حاکم و ابن ابی شیبہ و در رمی از ابی طلحه انصاری من یصلی
 علی واحدة صلی الله علیه عشر صلوات و حطت عنه عشر خطیئات و اعفوه من ذنوبه
 و بدی و رفت که عشر درجات و برداشته شود مراد و راجع بهشت **مسئله**
 روایت کرده این را نسائی و ابن حبان و حاکم و بزار و طبرانی از ابن مسعود و روایت و کتبه
 به عشر حسنات و نوشته میشود مراد و نیکی **مسئله** ایراد کرده این زیاده را نسائی از
 عیین سعد و طبرانی از ابی برد من صلی علی ابنی صلی الله علیه و سلم واحدة صلی الله علیه
 و ملائکة یقین صلوات کسی در و در دست بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یک مرتبه در و در
 خدا تعالی بروی و فرستگان او بنفاد و در و پوشیده ماند که در امثال انبیاء
 مراد ازین اعداد کثرت است و خصوص اینها پس منافات با حدیث مذکور ندارد
 روایت کرده این را احمد از عبد الله بن عمر و کیفیت الصلوات و السلام علیه صلی الله علیه
 و سلم تقدم بیان که کیفیت صلوات و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذشته است در باب اقبال
 فی التثبید بها یا بجه نیست قال امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه کل دعا محجوب
 حتی یصلی علی محمد صلی الله علیه و سلم و ال محمد بر دعای که بنده میکند ممنوع است از اجابة
 تا آنکه در و در فرستاده شود بر محمد و آل محمد **مسئله** روایت کرده آنحضرت را طبرانی در اوسط
 و عن عمر ابن الخطاب بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان الدعاء موقوف ما بین السماء و الارض
 لا یصل منه شیء من فی السماء علی نبیک بدستی که دعا استاده کرده میشود میان آسمان
 و زمین با بامبر و در محراب میشود از آن دعا چه می نامد در و در فرسی پیغمبر خود صلی الله
 علیه و آله و سلم یعنی اجابت و قبول دعا موقوف بر و در فرستادن است و در و در خود دعا
 و بعضی قبول موصول است بطیف و توسل وی دعا نیز محال قبول میرسد **مسئله** روایت کرده

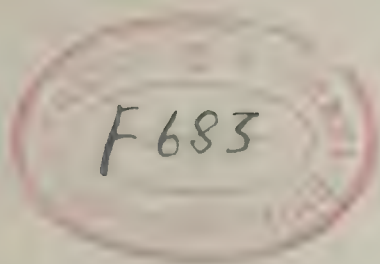
روایت کرده

خالد بن

الحمد لله

اینحضرت را نزد خدای تعالی و این بر و در حدیث موقوف است لیکن نزد محققان اهل حدیث حکم رفع
 دارد چه ثواب و فیضه اعمال و کیفیت آن جز بنقل شریع از شریعت خود نمی توان گفت و
 معینا چون لفظ حدیث دلالت بر وقت دارد اگر چه در حکم رفع بود احتیاج ایراد لفظ
 موقوف از موقوف نشد که گفته قال الشیخ ابو سلیمان الدرازی گفته است ابو سلیمان شیخ عبد الله
 و درانی که از جمله اولیاء کبار و فضلاء زمان و اخبار مشایخ اهل شام است و در و در و
 پانزده وفات یافته رحمه الله علیه این را از اساتید الدعا حجت فایده بالصلوة علی النبی
 چون خوانی که سوال کنی از خدا تعالی حاجتی را از حاجات دنیا و آخرت پس آید آن
 از ابی برد و فرستادن بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثم ادع با شست بر دعا کن
 بهر چه خواهی از مظلومیات خود ثم اقم بالصلوة علیه پس تمام کن دعا را بر و در و در فرستادن
 بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی اول و آخر دعا خود در و در بخوان فان الله سبحانه و بکرمه
 یقبل الصلواتین زیرا که محقق خدا تعالی بکرم عظیم خود از همه کرامته نبی خود قبول میکند
 هر دو در و در که اول و آخر دعا خوانده و هو اکرم من ان یشرع با پیغمبر و وی سبحانه و بکرمه
 از یک که در و در ترک کند از قبول است زیرا که واقع است میان این هر دو در و در یعنی
 بطیف و توسل در و در دعا نرسیده شود و بعد از ذکر کلام در و در ابی مصعب مکتوبه اللهم صل
 علی محمد و علی ال محمد که صحبت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم امک حمید مجید اللهم بارک علی محمد
 و علی ال محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم امک حمید مجید این صفة در و در بعین برداشت
 صحاح سته در باب اقبال و التثبید که شد و شرح اینکلمات بها فی آخر رسالت اللهم صل علی محمد
 ذکره از گردن اللهم صل علی محمد عطف عن ذکره انی فلان مقصود استجاب صلوات جمیع از
 و ائمه و استمرار اوست در هر زمان و مکان خالی از ذکر آن و عاقلان نیست و مسلم نشنا
 کثیرا اللهم کف عنک هذا و هذا آنحضرت در که ترف او که ثابت نزد است ارفع عن خلق
 ما نزل بهم در و در و در کن از خلق که نازل شده است با شان اشاره بتفضیه است که

از احمد خان
نزدۀ تکریم



ذی قعدہ
هجری ۱۲۸۵
فدک

نفس
۱۲۸۵

بجهت دعا پیش از کفایت این آیت را بر کاه استخوان
قبر و بخور و شفا یا بد بسم الله الرحمن الرحيم
و فیما الارض عیویا فاستغی الی اعلى امر فاه
لقتلهم ولكن الله قتلهم و ما ریت اذ ریت
ولکن الله رمی و لیس فی المؤمنین من یبلاء
حسنان و ما ریت فیهم من یبوء برکون
او بند اسم الرحمن الرحیم و الحمد و السلام علی
فانما رفات فمرفا فله یعدرا و نذما انما
توعدون لواقع یا من خایة الارض و جعلنا
فیها رواسی ساریحات و نقینا کم ماء فوات
یا من خلق عباده من ناء یهین فجعنا فی
قارینین بر صندار حم الرحیم
بیکر شیم سیا و ریحان بهفت تار ساز و بهفت
زمره برن بر هر کرد یکبار فاتحه و بهفت بار
بسم الله احد و یکبار این آیت را بخوان و بر کرد

وَعَلَيْكَ نُورٌ رَاقٍ سَادٌ زَائِدٌ
وَعَلَيْكَ بِجَاهِ اللَّهِ التَّائِبِ كَوْنِهِ
خَيْرُ لَأَسْمَاءَ لِسَمِ الدَّيْرِ أَدَلِّ
لِسَمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّهُ شَيْءٌ وَلَا
فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
أَجْبَأَ بَعْدَ مَا آمَنَّا بِالْعِشَاءِ وَالشُّوْمِ أَجْبَأَ
تَسْبِيحُ مَلَكِ الدَّيْرِ وَالْقَهْلَةِ وَالْكَرْبَاءِ وَ
خَيْرُ رُتْ وَالسُّلْطَنُ وَالْبَرْقَاءُ لِلَّهِ وَالْأَلْوَاءُ
السَّمَاءُ لِلَّهِ وَالْأَيْلُ وَالنَّهَارُ لِلَّهِ وَاللَّيْلُ لِلَّهِ
وَأَحِبُّ الْقَتَامِ أَجْبَأَ عَلَى فِطْرَةِ اللَّهِ وَكَلِمَةِ
الْإِخْلَاصِ وَعَلَى دِينِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَعَلَى مِلَّةِ أَنْبِيَائِهِمْ سِيفًا سَلِيمًا وَمَا كَانَ مِنْ
مُشْرِكِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَى أَنْبِيَائِهِ
وَرُسُلِهِ وَحَمَلَةِ عَرْشِهِ وَجَمِيعِ خَلْقِهِ عَلَى سَيِّدِنَا
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَهْلِهِ عَلَيْهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَعَلَى مِلَّةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
يَسْأَلُ اللَّهُ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ
الصَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيلَ اللَّهِ الصَّلَامُ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَلَا اللَّهُمَّ بِكَ لَا سِرِّيَ وَلَا خَشْيَةَ
بَقَا لِي عَلَى مُحَمَّدٍ كُلَّمَا ذَكَرْتُكَ الذِّكْرَ
عَلَى مُحَمَّدٍ كُلَّمَا غَفَلَ عَنْكَ ذِكْرِي غَفَلْتُ
رَبِّهِ يَا اللَّهُ تَعَالَى رَبَّنَا وَبِالْإِسْلَامِ رَبَّنَا وَبِالْمُحَمَّدِ
رَسُولِ اللَّهِ وَبِالْقُرْآنِ
بِصَلَاةٍ وَفَرِيضَةٍ
بِدَقِّ وَتَفَارُوقِ
بِإِصْرٍ وَرُضْوَانِ اللَّهِ
بِزُجْبَاءِ الصَّبَاحِ
بِالْمَلَكِ الْكَاتِبِ
بِالشَّاهِدِ الْعَدْلِيِّ
عَشْرَ يَوْمٍ مِثْلَ الْكَتَابِ فِي أَوَّلِ حَيْضَتِنَا بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَأَشْهَدُ أَنَا شَهِدَاتُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَعَدُّهُ لَا شَيْءَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ لِنُظَاهِرَ عَلَى النَّبِيِّ
وَأُولَاةٍ أُمِّهِ كُونَ عَلَى هَذِهِ شَهَادَةٍ نَحْنُ

یا احتمال دارد که مشترک مابین مشترک حامدیت
و محدودیت اگر الفلام جنبه باشد معینش مجوز میشود که
جنبه استودی یا جنبه سایر و استایش یا جنبه حامدیت
یا جنبه محدودیت یا جنبه حامدیت محدودیت ثابت است
ولی چه را اگر الفلام استیفا باشد معینش مجوز میشود که هر
فرد از افراد استودی یا هر فرد از افراد سایر و استایش
هر فرد از افراد حامدیت محدودیت ثابت است اگر الفلام
عده خارج شخص باشد معینش مجوز میشود که شخص استودی
یا شخص سایر و استایش یا شخص حامدیت و یا شخص محدودیت
یا شخص حامدیت محدودیت ثابت است اگر الفلام عده خارج
نوع باشد معینش مجوز میشود که نوع استودی یا نوع سایر
و استایش یا نوع محدودیت یا نوع حامدیت محدودیت ثابت است
اگر الفلام عده ذهنی باشد معینش مجوز میشود که فرد غیر معین
استودی یا فرد غیر معین سایر و استایش یا فرد غیر معین
حامدیت یا فرد غیر معین محدودیت یا فرد غیر معین الفلام
ثابت است بر وی را از این احتمالات اگر الفلام الفلام
عده خارج شخص باشد معینش مجوز میشود که هر فرد از افراد
لازم می آید اظهار عجز از همه اظهار عجز از همه اظهار عجز از همه
قول نوی علم السلام لا یضیع شمار علیک انت کما انتیت علی نفسک

چه در رفت و در عرف و در اصطلاح چه در رفت استودن ۳
 یعنی الله تعالی بصفه نیکی یاد کردن و در رفت همچو تعریف
 کرده گفته اند که الحمد لله الوصف علی الجمل الاختیار چه
 بود و چه وصف است بجمیل یعنی یاد کردن است به نیکی یا بر نیکی
 اختیار را محمود است این تعریف که شما همه را کردید جامع است
 صادق نمی آید بر همه الله تعالی بنابر صفاتش زیرا که صفات
 الله تعالی نمیشناسند اختیار همچو از یک صفات این فعل
 اختیار کرد آینه است چه گفته است الله تعالی بنابر
 صفاتش و در اصطلاح همچو تعریف کرده گفته اند
 الحمد لله فعل بنی اعم تعظم المنع لكونه متعيا سواء كان
 بالک او بالجنس او بالارکان چه همچو فعلی است که خبر
 میدهد از عظمتی منع از جهت بودن امور منع
 برابر است که باشد بک یعنی بنابر یا بجهان یعنی به

یا بارگاه یعنی تمامی اعضا
 الحمد لله فعل بنی اعم تعظم المنع لكونه متعيا سواء كان
 بالک او بالجنس او بالارکان چه همچو فعلی است که خبر
 میدهد از عظمتی منع از جهت بودن امور منع
 برابر است که باشد بک یعنی بنابر یا بجهان یعنی به

بسم الله الرحمن الرحيم
این جماعت را در روز شنبه یکم ماه رجب
سال ۱۰۸۰ هجری قمری در مسجد اعظم
بودند که ما را با آن استادان و دانشمندان
و فضلا و علما و شیوخ و علمای عظام
و کرام و افاضه و کرام و افاضه و کرام و افاضه

که جمع از حلقه حسن و یاد یو دیار و اوقات و یار
مانان عند وجود حاکم که از امت سید کائنات و خلاصه
و کرام و افاضه و کرام و افاضه و کرام و افاضه
و کرام و افاضه و کرام و افاضه و کرام و افاضه
و کرام و افاضه و کرام و افاضه و کرام و افاضه

